

قدم اول بردار

و قدم ديگر بر عالم قدم گذار

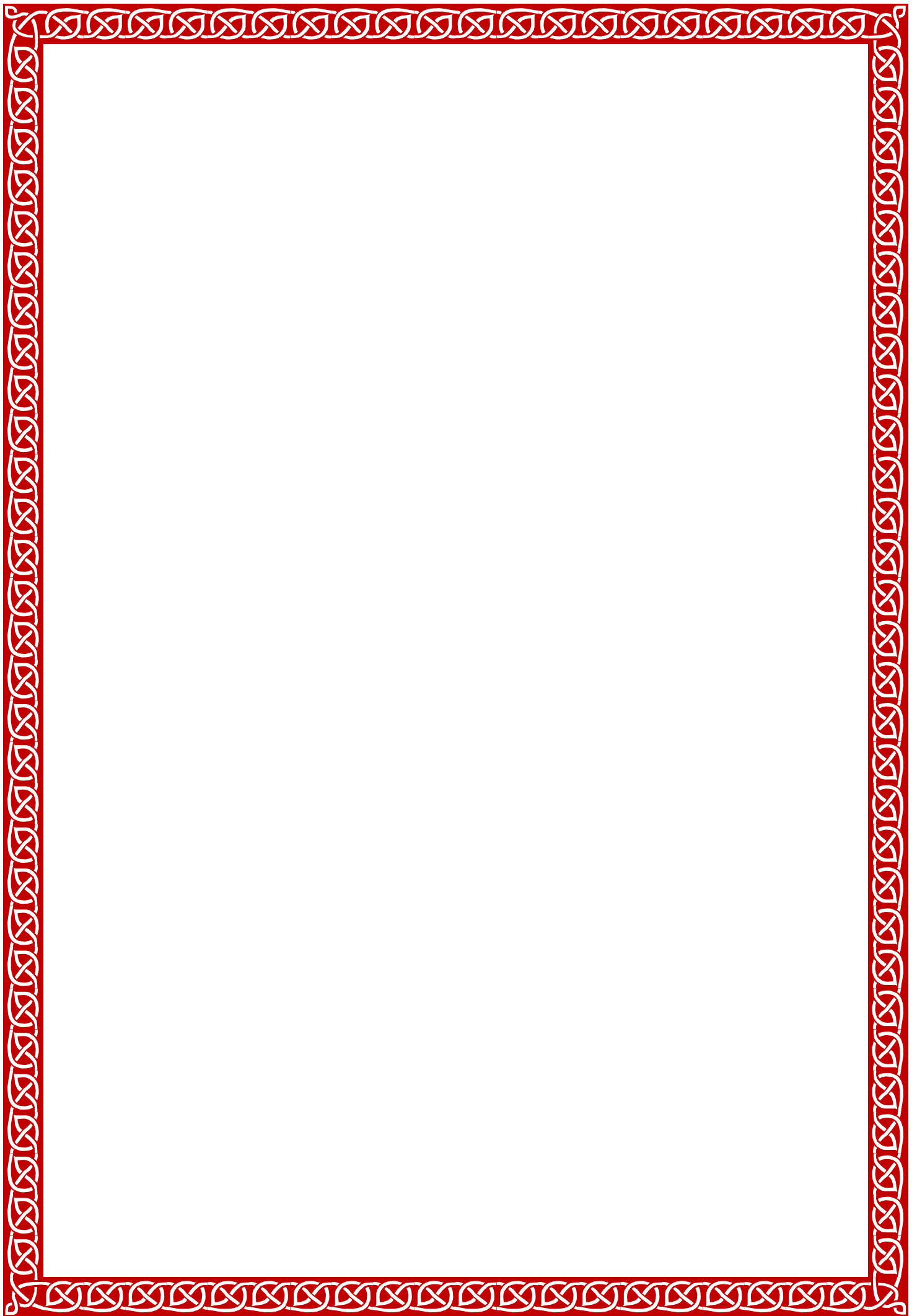
معانی لغات و مفاهیم مندرج

در کلمات مکنونه فارسی

تهیه و تنظیم:

رؤیا ثابت (روحانیان)





قَدَمِ اوّلِ بَر دَار

و

قَدَمِ دِیْگَر بَر عَالَمِ قَدَمِ گَنَدَار

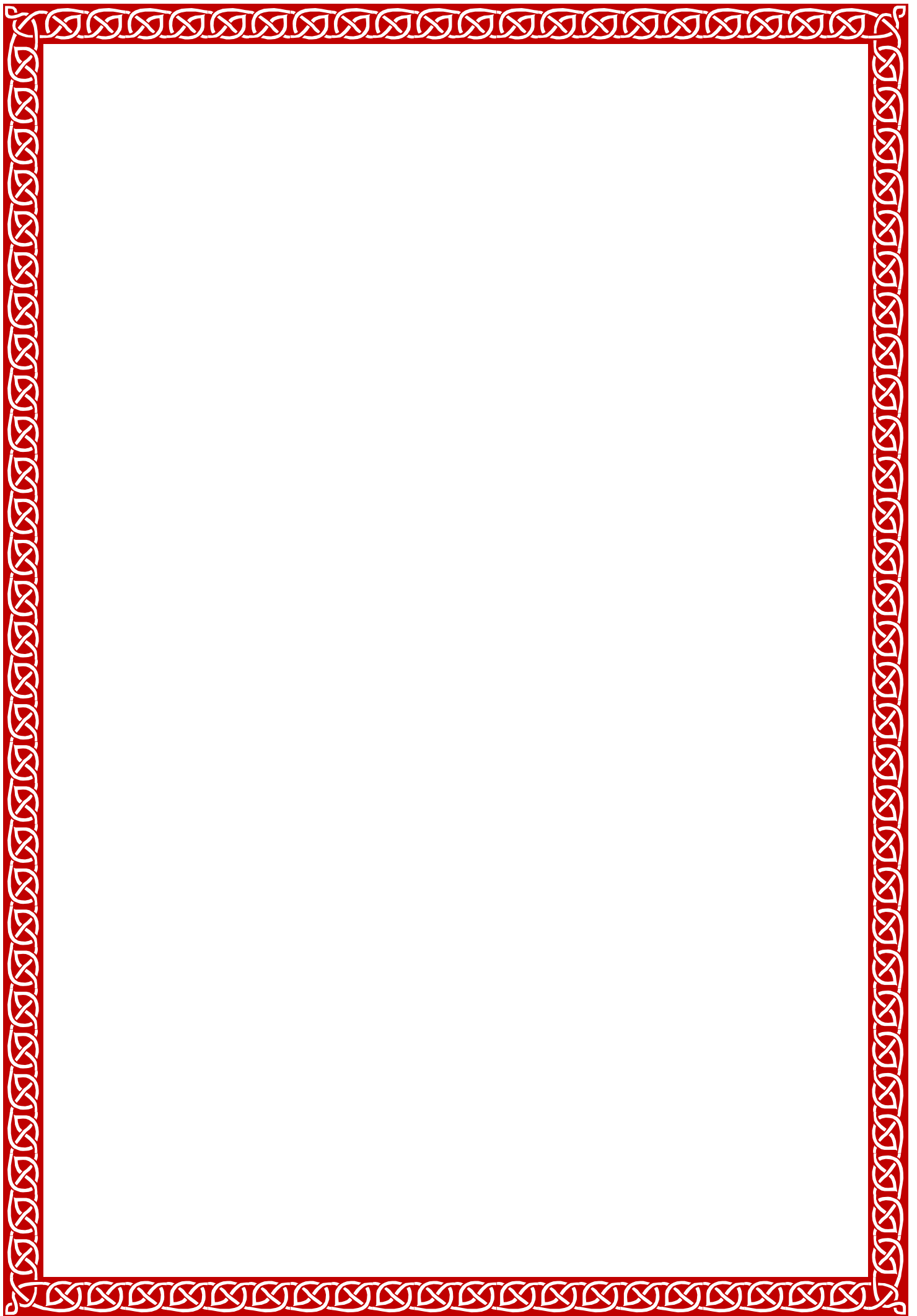
"معانی لغات و مفاهیم مندرج در کلمات مکنونه فارسی"

تهیه و تنظیم: رؤیا ثابت (روحانیان)

۱۷۳ بدیع

۲۰۱۶ میلادی

۱۳۹۵ شمسی



تقدیم به:

پدر بزرگوار و مادر عزیزم

خواهر مهربان و برادران گرانقدرم

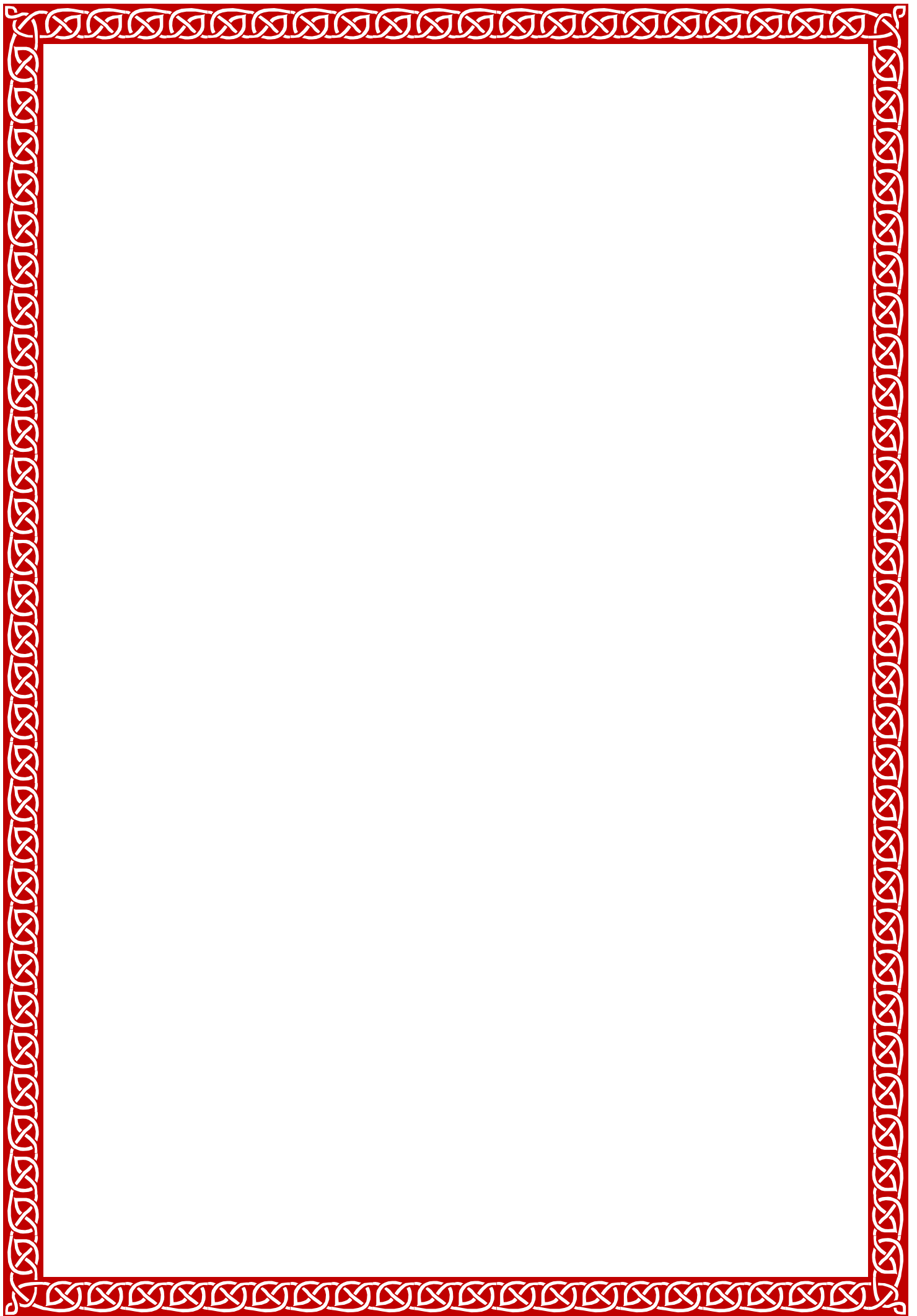
همسر محبوبم

فرزندان نازنینم، عندلیب و حوریّه

و

جميع نفوسى كه در راه ارتقاء روحانى خود و ديگران

گام بر مى دارند.



مقدمه

آنچه امروز را از سایر ایام متمایز و ممتاز کرده، طلوع شمس حقیقت به اشدّ اشراق یعنی ظهور مظهر کلی الهی جمال قدم و نزول آثار گرانبهای ایشان است که عالم امکان را روحی جدید بخشیده است، لذا شایستگی هزاران هزار شکرانه دارد.

"امروز جذب کلمه الهی عالم را اخذ نموده، جمیع اشیاء به کمال فرح و انبساط به ذکر و ثنا مشغول، آب می گوید ای خاک بیا ذکرهای عالم را بگذاریم و به ثنای مالک قدم مشغول شویم جبال می گوید ای اشجار امروز روز تغنی و ترنم است چه که مقصود غیب و شهود بر کرسی ظهور مستوی، نیکوست وقت ما و نیکوست حال ما. فضل محبوب عالمیان احاطه نموده، انوار آفتاب شفقت تاییده، دریای رحمت، موج و نور بخشش، مُشرق. یک آن این یوم عندالله افضل است از قرون و أعصار... امروز آفتاب به کلمه لك الحمد یا سید العالم ناطق و آسمان به لك الثناء یا مالک الأسماء متکلم." (۱)

به شکرانه این فضل و عنایت الهی که در این ایام نصیب این بندگان ضعیف و ناتوان شده، باید قدمی برداشت، حرکتی کرد، تأملی نمود، در بحر کلمات عالیّه و آثار منیعّه آن حضرت غوطه خورد تا لثالی لطیفه منیره (۲) از اید از احصاء استخراج نمود. هر چند عاجز و ناتوان است اما امید به فضل و الطاف حق دارد و بر این باور است که چون در نهایت اخلاص حرکت کند و قدم پیش گذارد، برکت الهیّه نصیب شود (از تو حرکت از خدا برکت) و تأیید ملکوت ابهائش شامل حال گردد (تأیید طائف حول اقدام است) (۳) لذا نهایت جهد و تلاش خود را در این سبیل مبذول دارد زیرا:

"... مجاهدین کعبه فینا به بشارت نتهدینهم سُبُلنا مسرورند و کمر خدمت در طلب به غایت محکم بسته‌اند و در هر آن از مکان غفلت یا مکان طلب سفر کنند هیچ بندی ایشان را منع ننماید و هیچ بندی صد نکند... در هر آنی امری مشاهده کند و در هر ساعتی بر سرّی مطلع گردد زیرا که دل از هر دو جهان برداشته و عزم کعبه جانان نموده و در هر قدمی إعانت غیبی او را شامل شود و جوش طلبش زیاده گردد. طلب را باید از مجنون عشق اندازه گرفت حکایت کنند که روزی مجنون را دیدند خاک می بیخت و اشک می ریخت گفتند چه می کنی گفت لیلی را می جویم گفتند وای بر تو لیلی از روح پاک و تو از خاک طلب می کنی؟ گفت همه جا در طلبش می کوشم شاید در جانی بجویم. بلی در تراب رب الأرباب جستن اگر چه نزد عاقل قبیح است لکن بر کمال جدّ و طلب دلیل است من طلب شیئاً و جدّاً وجدّ. طالب صادق جز وصال مطلوب چیزی نجوید و حبیب را جز وصال محبوب، مقصودی نباشد." (۴)

بر این یقین است که قدم اوّل بردارد چون مستظهر به قوای ملکوتی و جنود ملاً اعلی است توان آن دارد که قدم دیگر بر عالم قدم گذارد از این روست که نگارنده، عنوان کتاب را "قدم اوّل بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار" (۵) برگزید، باشد که تأییدات حق شامل حال گردد و به فهم هر چه بیشتر کلمات الهیّه ما را رهنمون شود.

اینهمه گفتیم لیک اندر بسیج بی عنایات خدا هیچیم هیچ

بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهستش ورق (۶)

چه که تنها اوست که "گاه را قدرت کوه" عنایت کند "و خاک را جلوه گاه آفتاب پرشکوه" فرماید، "مور را قدرت سلیمانی بخشد قطره را قوت دریا دهد و ذره را شکوه آفتاب بخشد." (۷)

از جمله آثار منیعۀ جمال مبارک جلّ اسمہ الأعظم کلمات مبارکه مکنونه است که در میان آثار ایشان از اهمیت و مقام و منزلت خاصی برخوردار است به عبارتی "پس از کتاب ایقان که مخزن حقائق اسرار الهیه و مکمن معارف بدیعه رحمانیه است، مجموعه جواهرآسای کلمات مبارکه مکنونه" قرار دارد. این مجموعه "جوهر تعالیم الهی" و "زبدۀ نصائح آسمانی" است که برای "تلطیف ارواح و ارتقاء حقائق بشریه به عوالم عزّ روحانیه از قلم حضرت مالک البریه نازل گردیده" (۸) و چون به دقت مطالعه شود و به مضامین آن عمل گردد اسباب کمال خود و هدایت دیگران فراهم شود.

"به موجب نصائح جمال مبارک عمل نما، کلمات مکنونه بخوان و هر یک را بکوش که عمل نمائی اگر به چنین امری موفق شوی جمیع عائله و دیگران را سبب هدایت گردی." (۹)

لازمه رسیدن به کمال و ارتقای وجود انسانی به مدارج عالیّه روحانی این است که جمیع صفات و سجایای ملکوتی در حیات ظاهری انسان جلوه گر شود، مراحل و طرق فائز شدن به کمالات انسانی به نحوی بسیار بدیع و ملیح در کلمات مبارکه مکنونه و سایر الواح نازل شده است.

"اگر الواح جمال مبارک مثل کلمات مکنونه و اشراقات و تجلیات و بشارات و کلمات و طرازات تلاوت شود و به موجب یک نصیحت از نصایح الهی عمل گردد، انسان به درجه کمال رسد، مرکز سنوحات رحمانیه شود و مصدر کمالات انسانیه گردد، انوار ملکوت از روی و خوی او بتابد..." (۱۰)

هدف از خلقت انسان اینست که "به جبروت باقی" حق درآید و "قابل بخششهای غیبی" (۱۱) او شود و به کمالات و فضائل انسانی متّصف گردد، برای نیل به این هدف مراحل و آداب و سلوکی پیش بینی شده است که در آثار مبارکه بالأخص در کلمات مبارکه مکنونه بدان اشارت رفته است. بنابراین سزاوار چنان است که "آنچه را که از نزد حق آمده و سبب حیات ابدی و ذکر سرمدی است" را برداریم و "ما عند القوم را بگذاریم" و رها کنیم.

"این یوم در کتب و زیر به یوم الله مذکور طویی از برای نفسی که به عرفان او فائز شده و از ماسوی الله خود را فارغ و آزاد مشاهده نمود. سبحان الله کتاب اعظم امام عیون ظاهر و مشهود. مع ذلک به این و آن مشغول و از آن محروم. بگو سزاوار نیست نزد ذکر قدم، ذکر حدوث. بگذارید و بردارید. بگذارید یعنی ما عند القوم را، و بردارید یعنی آنچه را که از نزد حق آمده و سبب حیات ابدی و ذکر سرمدی بوده. حمد کن مالک عالم را که ترا به آثار قلم اعلی فائز نمود..." (۱۲)

به منظور درک هر چه بیشتر این اثر جلیل (کلمات مکنونه فارسی)، کتاب حاضر که مجموعه‌ای است از معانی لغات و مفاهیم مندرج در کلمات مکنونه فارسی و توضیح و تبیین (مأخوذ از آثار مبارکه) (۱۳) در خصوص هر فقره، همراه با تصاویر زیبا و هنرمندانه نقاشی، خطاطی و طراحی، با کمال خضوع و خشوع همچون برگ سبزی تحفه درویش به علاقمندان تقدیم می‌گردد تا انشاءالله به فضل و عنایت خداوند با دقت در مضامین هر یک و سپس با عمل به آنها، هر یک از ما مشعلۀ نار محبت‌الله شویم:

"اگر به موجب کلمات مکنونه فارسی و عربی عمل نمائی یقین بدان مشعلۀ نار محبت‌الله شوی و هیکل خضوع و خشوع و محو و فنا گردی." (۱۴)

و به فرموده مرکز مصون از خطا، بیت‌العدل اعظم الهی، تقلیب فردی و جمعی که به مدد کلام الهی ایجاد می‌شود هسته مرکزی الگوی عملی است که در یک محدوده جغرافیائی شکل می‌گیرد و نهایتاً با تقلیب روحانی خود و دیگران در جهت ایجاد جهانی بهتر، گامی هر چند کوچک برداریم:

"... تقلیب فردی و جمعی که به مدد کلام الهی ایجاد می‌شود هسته مرکزی الگوی عملی است که در یک محدوده جغرافیائی شکل می‌گیرد... وقتی فرد عادت مطالعه و تعمق در کلام خلاق الهی را تقویت می‌کند این فرایند تقلیب، خود را به شکل توانائی بیان درک شخصی از مفاهیم عمیق و بررسی واقعیت روحانی در گفتگوهای مهم، ظاهر می‌سازد. این قابلیت‌ها نه فقط در مباحث متعالی که بیش از پیش از خصائص تعاملات درون جامعه است نمایان می‌گردد بلکه در گفتگوهای و رای آن نیز ظاهر می‌شود، به‌ویژه بین جوانان بهائی و همسالانشان، و سپس به مادران و پدرانی بسط می‌یابد که فرزندان‌شان از برنامه‌های آموزشی جامعه بهره می‌گیرند. از طریق چنین تبادل نظرهایی، آگاهی از قوای روحانی افزایش می‌یابد، دوگانگی‌های ظاهری جای خود را به بینش‌های شگفت‌آور می‌دهد، یک حس اتحاد و رسالت مشترک تقویت می‌شود، اطمینان به اینکه می‌توان جهان بهتری ساخت از دیاد می‌یابد و تعهد به عمل مشهود می‌گردد." (۱۵)

در این مقام شایسته است مراتب امتنان وافر خود را از عزیزانی که هر یک به نحوی نگارنده را مدد نموده‌اند، ابراز نمایم.

در آغاز از پدر و مادر عزیزم جناب ایرج ثابت و خانم نصرت ممتاز سروستانی که همواره مرا مستفیض از انوار ادعیه خالصانه خویش نموده و با کمال محبت و فداکاری در لحظه لحظه حیاتم شور و شوق خدمت دمیدند و در تقویت روحانی این ذره بی‌مقدار جهد بلیغ مبذول داشتند، صمیمانه سپاسگزارم.

از همسر مهربانم جناب محمدعلی روحانیان که عشق و محبت صادقانه، حمایت‌های مادّی و معنوی و تشویق‌های مؤثر ایشان مرا در انجام هر چه بهتر این خدمت یاری می‌نمود، تشکر فراوان می‌نمایم.

همچنین عمیقاً قدردان زحمات استاد بزرگوار جناب منصور روحانیان هستم زیرا با کلام هدایت‌بخش خود راه را برای این حقیر هموارتر می‌نمودند.

با توجه به اینکه هنر تأثیر بسیار شگرفی بر روح و جان آدمی دارد، از یک طرف به فهم بیشتر مطالب کمک می‌کند و از طرف دیگر موجب تثبیت مفاهیم در ذهن انسان می‌شود (یعنی مثلاً با دیدن تصویری که مربوط به مفهوم خاصی در زمان معینی است، ناخودآگاه چنانچه تصویر مجدداً در هر زمان دیگری ملاحظه گردد، همه مفاهیم مربوط به آن در ذهن و روح آدمی تداعی می‌شود و اتخاذ این شیوه خصوصاً برای مربیان اطفال، نوجوانان و جوانان بسیار مؤثر است) لذا در این کتاب سعی شده است که برای اکثر فقرات کلمات مبارکه مکتونه فارسی تا جایی که ممکن است تصویری هنری اعم از نقاشی، خطاطی و یا طراحی در نظر گرفته شود.

بنابراین لازم است از همکاری سخاوتمندانه و صمیمانه هنرمندان بزرگوار و گرامی جناب ایرج نظری و خانم شهلا ثابتی، که آثار هنری ارزشمند این عزیزان مایه فخر و مباهات و سبب سرور دل و جان ما شده است، تقدیر نمایم و لطف و عنایت لانهایه پروردگار را برایشان طلب کنم. (۱۶)

و نیز از خانم فروغیه ندافی و دوشیزه سماء ندافی که در خصوص تایپ کامپیوتری در نسخه اولیه جهد بسیار مبذول داشتند (هرچند که با توجه به تغییراتی که در متن نسخه نهایی اعمال نمودم، نهایتاً ناچار شدم که شخصاً مبادرت به تایپ آن از ابتدا تا انتهای نمایم) کمال سپاس را دارم و محبت‌های بی‌دریغ و کریمانه آنان را هیچگاه از یاد نخواهم برد.

سزاوار است از دوست عزیز از ایران که در ویراستاری صوری متن با نهایت دقت، مساعی خالصانه و محبت‌آمیز خویش را مبذول داشتند امتنان و فیر نموده، از صمیم قلب برایشان تایید و توفیق روزافزون مسألت نمایم.

در خاتمه برای فرد فرد این عزیزان بزرگوار و محبوب اجر جزیل و سعادت سرمدی طلب نموده، کتاب حاضر را که هدیه‌ای است از این ذره ناچیز، و نشان از عشق بی‌حد و حصر نگارنده به جمال قدم، آثار ایشان و احبای مؤمن و مخلصش دارد (به مناسبت یکصد و نود و نهمین سالگرد تولد حضرت بهاء‌الله)، به این سروران و جمیع یاران الهی در سراسر عالم تقدیم می‌نمایم.

لایق نبود قطره به عمان بردن خار و خس صحرا به گلستان بردن

اما چه توان که رسم موران باشد پای ملخی سوی سلیمان بردن (۱۷)

ذره ناچیز رؤیا ثابت (روحانیان)

۱۷۳ بدیع

۲۰۱۶ میلادی

۱۳۹۵ هجری شمسی

یادداشت‌ها و توضیحات

(۱) لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۴۵

(۲) "ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحریست که در قعر و عمق آن لئالی لطیفه منیره ازید از اِحساء مستور باشد و هر طالبی البته باید کمر جهد و طلب بسته بشاطی آن بحر درآید تا قسمت مقدره در الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید. حال اگر احدی بشاطی قدسش قدم نگذارد و در طلب او قیام ننماید، هیچ از آن بحر و لئالی آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آید؟..." (دریای دانش، ص ۱۲۴)

(۳) "مکّرر فرموده بودند: در هر امری از امور تأیید طائف حول اقدام است اقدام کنید و استقامت نمایید تا جنود تأیید شما را نصرت کند. حتی به خاطر دارم یک روز در ضمن فرمایشات مبارک قسم یاد کردند که جنود تأیید در پشت این شبّاک (پنجره) منتظر آن است که شما اقدام کنید اگر شما قدم در میدان خدمت نگذارید جنود نصرت به چه کار آید اگر سردار لشکر مهمل و معطل بماند جنود نصرت چه تواند؟..." (خاطرات نه‌ساله، صص ۴۴۰ - ۴۴۱)

(۴) هفت وادی، ص ۳

(۵) "ای پسر حب از تو تا رفر امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله قَدَم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قَدَم گذار و در سرادق خلد وارد شو پس بشنو آنچه از قلم عزّ نزول یافت." (کلمات مکنونه فارسی، فقره شماره ۷)

(۶) مثنوی معنوی، بخش ۹۶، دفتر اول

(۷) "هوالبهی خدایا این چه فضلیست که عنایت فرمودی... ای توانائی که گاه را قدرت کوه عنایت کنی و خاک را جلوه‌گاه آفتاب پرشکوه فرمائی لطف و مرحمتی که بر خدمت امرت قیام نمائیم تا در بین ملأ امکان شرمسار نگردیم. ع" (مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، چاپ ایران، ص ۳۱۵)

"هوالبهی ای خداوند مهربان این اسیران زنجیر محبتت را دستگیر شو... مور حقیر را سلیمان اقلیم جلیل کن و ذره فقیر را امیر اوج اثیر فرما قطره را موهبت بحر بخش و سبزه را طراوت و لطافت شجره أخضر عطا فرما... ع" (مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، چاپ ایران، ص ۲۴۰)

(۸) "... پس از کتاب ایقان که مخزن حقایق اسرار الهیه و مکمن معارف بدیعه رحمانیه است مجموعه جواهرآسای کلمات مبارکه مکنونه را باید یاد نمود... این جوهر تعالیم الهی و زبده نصایح آسمانی که برای تلطیف ارواح و ارتقاء حقایق بشریه به عوالم عزّ روحانیه از قلم مالک البریه نازل گردیده عظمت مقام و علو مرتبتش از بیان مقدّسی که در فاتحه آن اوراق مندرج و مسطور است معلوم می‌گردد. قوله الأعزّ الأعلى: «هذا ما نُزِّل مِنْ جَبْرُوتِ الْعِزَّةِ بِه لِسَانِ الْقُدْرَةِ وَ الْقُوَّةِ عَلَی النَّبِیِّیْنَ مِنْ قَبْلُ. وَاَنَا أَخَذْنَا جَوَاهِرَهُ وَ أَقْمَصْنَاهُ قَمِیصَ»

الاختصار فضلاً على الأخبار ليؤفوا به عهد الله ويؤدوا أماناته في أنفسهم وليكونن به جوهر التقي في أرض الرّوح
من الفائزين.» (قرن بديع، صص ۲۸۷-۲۸۸)

(۹) حديقۀ عرفان، ص ۲۵۵

(۱۰) حديقۀ عرفان، ص ۲۳۹

(۱۱) "ای پسر جود در بادیه‌های عدم بودی و ترا به مدد تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم و جمیع ذرات ممکنات و حقائق کائنات را بر تربیت تو گماشتم چنانچه قبل از خروج از بطن امّ دو چشمۀ شیر منیر برای تو مقرّر داشتم و چشمها برای حفظ تو گماشتم و حبّ ترا در قلوب القا نمودم و بصرف جود ترا در ظلّ رحمتم پروردم و از جوهر فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم * و مقصود از جمیع این مراتب آن بود که به جبروت باقی ما درائی و قابل بخششهای غیبی ما شوی * و تو غافل چون به ثمر آمدی از تمامی نعیم غفلت نمودی و به گمان باطل خود پرداختی به قسمی که بالمزّه فراموش نمودی و از باب دوست به ایوان دشمن مقرّر یافتی و مسکن نمودی*" (کلمات مکنونه فارسی، فقره ۲۹)

(۱۲) آیات الهی، ج ۲، صص ۱۰۷-۱۰۸

(۱۳) همه توضیحات و تبیینات مندرج در این کتاب مأخوذ از آثار مبارکه و یا کتب منتشره مصوبه می‌باشد و از شرح و تفسیر شخصی خودداری شده است.

معهد اعلی در دستخط مبارک مورخ ۱۶ مارچ ۲۰۱۴ میلادی... یادآور شدند که نوشتن شرح و تفسیر برای یک اثر از آثار مبارکه توأم با نقل کامل همه آن اثر من البدو إلى الختم صحیح و مطلوب نیست، بلکه به شرح و توضیح نکات مهمه و ارائه مصادر و مراجع سایر و آنچه در آثار طلعات مقدسه در شرح مطالب آنها آمده است اکتفا شود... (سیر و مطالعه‌ای در کلمات مبارکه مکنونه فارسی و عربی، هوشنگ گهرریز، ص ۱۳)

لازم به ذکر است که در خصوص معانی لغاتی که از کتب مختلف فرهنگ لغات فارسی مثل فرهنگ بزرگ سخن، لغتنامه دهخدا، فرهنگ فارسی عمید، نوزده هزار لغت و... استفاده شده است چون در بسیاری از موارد، معانی ذکرشده در فرهنگ‌نامه‌های مختلف بسیار نزدیک به هم و مشترک بوده برای جلوگیری از تطویل و تکرار کلام، از ذکر مرجع هر لغت در زیرنویس، مگر در موارد استثنائی، احتراز شده است.

(۱۴) مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره کلمات مکنونه - معهد اعلی، شماره ۹

(۱۵) پیام بیت‌العدل اعظم الهی، مورخ ۲۹ دسامبر ۲۰۱۵

(۱۶) "و اما در مورد هنرت (نقاشی) حضرت بهاء‌الله فرموده‌اند که هنر عین عبادت است و تو باید حتماً به کار هنریت ادامه دهی و خود را به کمال برسانی، اما این امر مبارک است که تو را در پیشرفت هنرت یاری خواهد نمود چون لطف پروردگار شامل حالت خواهد شد." حضرت عبدالبهاء (کتاب ژولیت تامپسون، ص ۴۶)

آثار بسیار زیبایی خطاطی و طراحی هنرمندانه‌ای که جناب ایرج نظری عنایت کرده‌اند مربوط به فقرات ذیل از کلمات مکنونه می‌باشد:

A-۱-۲-۳-۴-۷-۱۰-۱۲-۱۳-۱۴-۱۷-۱۹-۲۰-۲۱-۲۵-۲۶-۲۹-۳۰-۳۴-۳۵-۳۷-۴۲-۴۳-۴۷-۴۹-۵۱-
۵۳-۵۷-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۷۰-۷۱-۷۲-۷۴-۷۵-۷۸

و آثار بسیار جذاب و نقاشی‌های مبتکرانه‌ای که خانم شهلا ثابتی لطف فرموده‌اند در خصوص فقرات ذیل از کلمات مکنونه است:

۱-۲-۵-۶-۷-۹-۱۱-۱۲-۱۵-۲۳-۲۴-۲۸-۳۱-۳۳-۳۶-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۴-۴۶-۵۰-۵۱-۵۲-۵۴-۵۵-
۵۸-۶۷-۶۸-۷۱-۷۳-۷۷-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲

طرح روی جلد و پشت جلد را نگارنده با استفاده از فتوشاپ و اینترنت تهیه نموده است.

(۱۷) ابن یمین، و نیز از سعدی مذکور است:

پای ملخی پیش سلیمان بردن عیب است ولیکن هنر است از موری

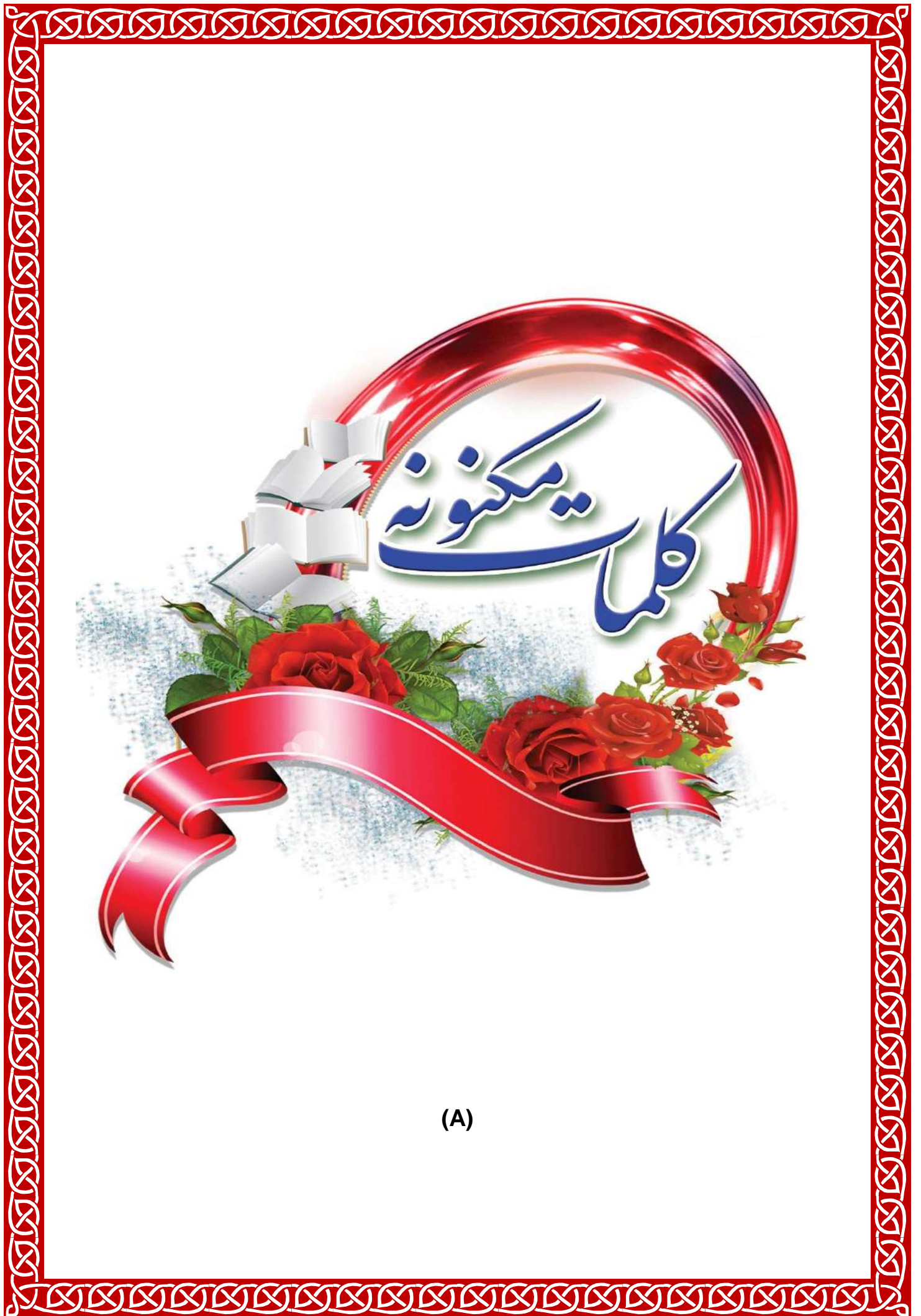
شرح نزول کلمات مکنونه

حضرت ولی عزیز امرالله در لوح قرن احبای آمریکا به این بیان احلی ناطق قوله جل بیانه:

" ... این درر معانی و لئالی حکمت یزدانی که در صدف عصمت رحمانی مستور و مکنون بوده در سال ۱۲۷۴ هجری در اوقاتی که حضرت بهاءالله در کنار دجله مشی می فرمودند و در دریای توجه و تفکر غوطه‌ور بودند از لسان اطهر به لغت فارسی و عربی نازل و بدواً به مناسبت صحیفه مخزونه فاطمیه که به اعتقاد شیعیان باید یوم ظهور نزد قائم موعود موجود باشد به همین نام موسوم گردید.

صحیفه مذکوره، صحیفه‌ای بود که جبرئیل به امر الهی برای حضرت فاطمه آورد و حضرت علی علیه السلام آن را کتابت فرمود و تلاوتش در احیانی که آن مخدره کبری از رحلت پدر بزرگوار غرق در دریای احزان و تاثرات شدید بود مایه تسلی و تشفی خاطر مبارکش می گردید.

(قرن بدیع، جلد دوم، صص ۱۵۲-۱۵۳)



(A)

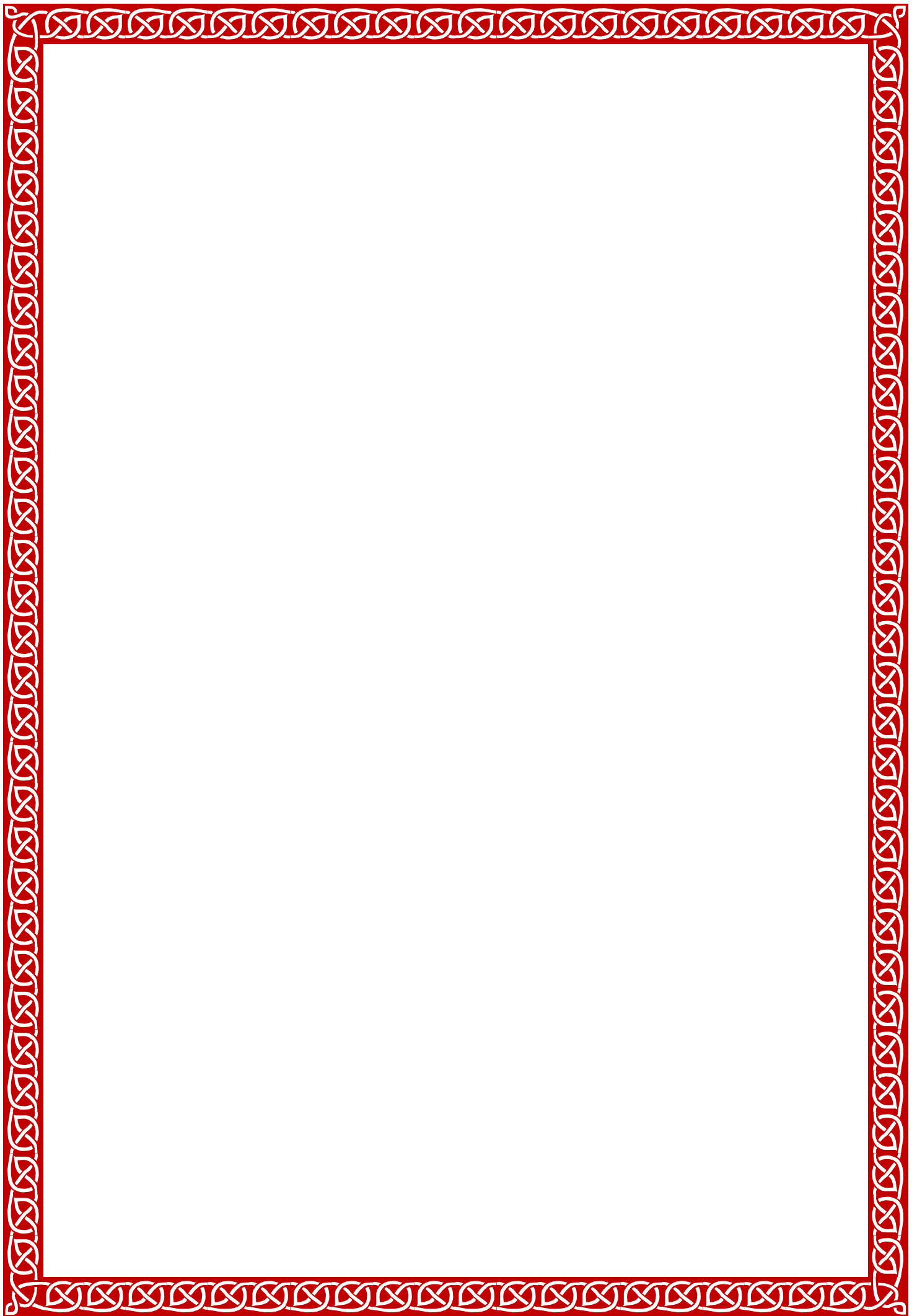
بنام

گویندهٔ توانا

ای صاحبان هوش و گوش

اول سرورش دوست

اینست:



ای بلبل معنوی (۱)

جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر
و ای عنقای بقا جز در قاف وفا محل میذیر * اینست مکان تو اگر به لامکان پیر جان
برپری و آهنگ مقام خود رایگان نمائی *

معانی کلمات:

بلبل معنوی: اصطلاحاتی چون "بلبل معنوی"، "هدهد سلیمان عشق" و "عنقای بقا" اشاره به حقیقت انسانی است که به طیر و پرنده تشبیه شده است و این پرنندگان روحانی باید در آخر سیر و سفر خود به مقصد و هدفی که خداوند برایشان معین کرده است برسند و آن هدف و مقصد چیزی نیست مگر "گلبن معانی" یعنی گلزار روحانی و "سبای جانان" و "قاف وفا" یعنی همه این تشبیهات اشاره به آن است که "نفس انسانی" بایستی در طریق کمال "روحانی" شود و به مقام اصلی خود که تشبیه به کوی جانان و قاف وفا شده برسد و برای وصول به این هدف روحانی بایستی به "پیر جان برپرد و آهنگ مقام خود رایگان نماید."

گلبن: بوته یا درخت گل به ویژه بوته گل سرخ

معانی: کلمه معانی در این فقره توسط حضرت ولی امرالله به کلمه "روح" Spirit در انگلیسی ترجمه شده است. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۶۷)

هدهد: شانه به سر / مرغ افسانه‌ای است که در دربار سلیمان می‌زیست. داستان این مرغ و پیام‌آوری او از سلیمان به جانب بلقیس ملکه سبا در سوره نمل قرآن آمده است. اشاره به رهبری روحانی و معنوی و پرواز سفیر عشق به سوی معشوق و پیغام محبت از یار بی‌نشان و رابطه عشقیه با حضرت دوست است. روح انسانی نیز که پیغام‌آور و سفیر امر الهی در این عالم است و جلوه‌ای از پیام عشق الهی در عالم وجود را ظاهر می‌نماید به هدهد سلیمان عشق تشبیه گردیده است. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۷۰)

سبا: نام قوم / منطقه و شهر باستانی در قسمت جنوب غربی شبه جزیره عربستان (در حدود یمن کنونی) بوده که نامش در تورات و قرآن آمده است. ملکه اش بلقیس بود که حضرت سلیمان به او عشق می‌ورزید و هدهد، نامه‌رسان آنها بود تا بالاخره با هم ازدواج کردند. در ادبیات، "سبا" شهر جانان و دیار محبوب است.



سبا نام سوره سی و چهارم قرآن است که مکیه است و ۵۴ آیه دارد. سبا اشاره از مکان و مقام محبوب و وطن معشوق و مقصد حقیقی هدهد سلیمان عشق است. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۷۱)

عنقا: سیمرغ / مرغ افسانه‌ای که می‌گویند محلش در **کوه قاف** است. در اصطلاح صوفیه کنایه از انسان کامل و وجود ناپیدا و بی‌نشان است.

"... و چون **عنقا رمزی از حیات ابدی و ابدیت** و تجدید حیات ابدی و زندگی سرمدی است تشبیه آن به روح **انسانی** که همیشه باقی و ودیعه‌ای رحمانی و جوهری ابدی و سرمدی است قابل درک و فهم است و این روح است که باقی و برقرار می‌ماند و در عوالم لانه‌ای در هر عالمی به هیئتی که مناسب آن عالم است ترقی و تکامل می‌یابد و مقصد و مرام او "قاف وفا" و "مراتب علیا" و "فردوس اعلی" است که بایستی به "پر جان" به آن عوالم برپرد و "آهنگ" مقام خود نماید. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۷۴)

قاف وفا: از حضرت عبدالبهاء در لوح احباء بادکوبه نازل، قوله الاحلی: "کوه قاف که در احادیث و روایات مذکور، همین **قفقاز** است. و ایرانیان را اعتقاد چنان است که آشیانه سیمرغ است و لانه عنقای شرق. لهذا امید چنان است که این عنقا که شهپر تقدیس در شرق و غرب منتشر نموده و آن امر **بدیع و باقی است در قفقاز لانه و آشیانه نماید.** (کنز اسرار، ج ۱، صص ۷۴-۷۵)

لامکان: بدون جا و مکان. منظور عالم غیب و در مقامی عالم الهی است.

آهنگ نمودن: خواست و اراده برای انجام کاری نمودن

ای پسر روح (۲)

هر طیری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصود جمال گل مگر طیور افنده عباد که به تراب فانی قانع شده از آشیان باقی دور مانده‌اند و بگل‌های بُعد توجه نموده از گل‌های قرب محروم گشته‌اند * زهی حیرت و حسرت و افسوس و دریغ که به ابریقی از امواج بحر رفیق اعلی گذشته‌اند و از افق ابهی دور مانده‌اند *

معانی کلمات:

روح: "پس روح، فیض الهی است و ماء، علم و حیات و نار، محبت‌الله است." (مفاوضات، ص ۷۰)

طیر: پرندگان (مفرد: طائر) - جمع‌های دیگر طیور - اطيوار، گاهی طیر به مفرد هم اطلاق می‌شود.
"تشبیه حقیقت انسانیه و نفوس بشریه و هویت قلب و فؤاد به "طیر" در بسیاری از آثار آمده است که فی الواقع پرواز طیر روح از قفس خاکی به فردوس معانی بسیار شبیه طیران مرغ خاکی از گل و لای ارض به شاخسارهای بلند و مرتفع است. در هر دو حالت چه طیران روحانی و چه پرواز جسمانی بایستی از خاک و گل منقطع شده و به پر سعی و بال اجتهاد پرواز نمود تا به مقصد واصل و از نعمای موعوده مرزوق توان شد."
(کنز اسرار، ج ۱، ص ۶۶)

آشیان: مسکن - منزل - خانه

افنده: جمع فؤاد - دل‌ها - قلب‌ها

تراب: خاک - زمین

فانی: نیست‌شونده - نابودشدنی - ناپایدار

بُعد: دور شدن - دور قرار گرفتن

قرب: نزدیک شدن

زهی: چقدر بد است - چه بیهوده است.

گل: به تعبیری "مظهر امر الهی" است. جمال قدم می‌فرمایند قوله الأُحلی:

"ای بلبان فانی در گلزار باقی گلی شکفته که همه گلها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی‌مقدار. پس از جان بخروشید و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید به بوستان وصال درآیید و از گل بی‌مثال ببوئید و از لقای بی‌زوال حصّه برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید..."
(آیات الهی، ج ۱، ص ۴۷) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۹۹ / داریوش معانی)

ابریق: ظرف سفالی یا شیشه‌ای یا چینی لوله‌دار و دارای دسته و گردنه که مقدار کمی آب یا شراب می‌گیرد.

رفیق اعلی: در مقامی به معنای بهترین و عالی‌ترین همنشین یعنی انبیاء و مقربان خاص الهی است و در مقامی بهشت برین است.

افق: کرانه - ناحیه - کشور - نار (جمع: آفاق)

ابهی: روشن‌تر (ین)، زیباتر (ین)، درخشان‌تر (ین)





ای دوست (۳)

در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حب و شوق دست مدار * مصاحبت ابرار
را غنیمت دان و از مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار *

معانی کلمات:

ای دوست: ای دوست، ای دوستان من و امثال آن همه نفوس مؤمنه همراه با نصائح و مطالب روحانی عمومی و اخلاقی. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۹)

روضه: باغ، گلستان (جمع: ریاض، روض، روضات)

قلب: "قلب عرش است از برای استوای حب الهی." (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۹۲)

"قلب آن حقیقت انسانی است که خزینه حب و علم الهی است و امکان معرفت حق به او عطا شده. اگر قوه روح رحمانی غلبه بر نفس انسانی نماید قلب روحانی و مرکز الهامات آسمانی گردد و الا تیره و تار در هوای نفسانی بماند و "شمع دل" را به بادهای "مخالف نفس و هوی" خاموش نماید.

حیات روحانی انسان فی الواقع میدان جدال و ستیز روح و نفس بر سر تصاحب قلب است. هر یک سعی در مالکیت او می کنند. اگر نفس بر قلب غلبه نماید، قلب مرکز شهوات دنیوی و هوی و هوس و غفلت و ضلالت شود و تاریک و سرد بماند. ولی اگر روح قلب را تصاحب نماید نفس را در قلب تبدیل به نفس رحمانی کند و قلب را "مشکاتی" نماید که در آن مصباح عشق و معرفت الهی روشن شود و "سرّ" الهی آشکار گردد. (کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۷-۱۸)

ذیل: دامن، پائین لباس، آخر و دنباله هر چیز

مصاحبت: با یکدیگر دوستی و رفاقت نمودن، صحبت کردن با یکدیگر

ابرار: نیکان، خوبان و صالحان، مفرد: برّ

"ان الأبرار یشرّبون من كأس کان مزاجها کافوراً." (ایقان)

"... ابرار جام باقی از کف ساقی خلد نوشیده اند و قلب مردگان را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند."
(کلمات مکنونه)

مرافقت: رفیق شدن، دوست گردیدن

اشرار: بدکاران، تبهکاران، اشخاص بد، مفرد: شریر

"... و جمال مبارک در جمیع الواح و رسائل، احبای صادق ثابت را از مجالست و معاشرت ناقضان عهد حضرت باب منع فرمودند که نفسی نزدیکی به آنان نکند زیرا نفسیشان مانند سم ثعبان می ماند فوراً هلاک می کند..."
(مکاتیب، ج ۳، ص ۴۱۲)

دست از چیزی (کاری) برداشتن: آن را ترک کردن

دل از کسی (چیزی) برداشتن: بی علاقه شدن یا آن را ترک کردن و کنار نهادن



ای دوست

در روضه قلب جز گل عشق مکار
و از ذیل بلبل حب و شوق دست مدار
مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از
مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار

ای پسر انصاف (۴)

کدام عاشق که جز در وطن معشوق محل گیرد و کدام طالب که بی مطلوب راحت جوید؟ عاشق صادق را حیات در وصال است و موت در فراق * صدرشان از صبر خالی و قلوبشان از اصطبار مقدّس از صد هزار جان درگذرند و به کوی جانان شتابند *

معانی کلمات:

انصاف: رفتار درست و مطابق اصول عدالت، رعایت حق و اصول عدالت

عدل: "یا حزب الله مری عالم، عدل است چه که دارای دو رکن است مجازات و مکافات و این دو رکن، دو چشمه‌اند از برای حیات اهل عالم." (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۷۳)

عاشق: آن که کسی یا چیزی را بسیار دوست دارد، دلباخته

"... وادی عشق مرکب این وادی، درد است و اگر درد نباشد هرگز این سفر تمام نشود... و عاشق در هر آن، صد جان رایگان در راه جانان دهد. در هر قدمی هزار سر در پای دوست اندازد... عشق هستی قبول نکند و زندگی نخواهد حیات در ممت بیند و عزّت از ذلّت جوید..." (رساله هفت وادی) (بهاء الله شمس حقیقت، ص ۲۱۴)

معشوق: آنکه یا آنچه مورد علاقه است. **صدر:** سینه

صادق: راستگو، مخلص حقیقی و راست

"صدق بهترین صفتی است از صفات زیرا جامع کمالاتست چه که شخص صادق محفوظ از جمیع آفات و متنفر از جمیع سیئات و مصون از کلّ خطیئات زیرا جمیع اخلاق و اعمال مذمومه ضدّ صدقست و شخص صادق از جمیع آنها گریزان." (منتخباتی از مکاتیب، ج ۲، ص ۱۰۶)

"صدق و راستی اساس جمیع فضائل انسانی است اگر نفسی از آن محروم ماند از ترقّی و تعالی در کلیه عوالم الهی ممنوع گردد و چون این صفت مقدس در نفسی رسوخ نماید سایر صفات و کمالات قدسیه بالطبع حاصل شود و فرد کامل گردد." (ظهور عدل الهی، ص ۵۵- ترجمه مصوّب)

حیات: زندگی، زنده بودن **وصال:** به هم رسیدن حبیب و محبوب و مبادله محبت

صبر: بردباری کردن در برابر سختی‌ها و ناملایمت‌ها

اصطبار: طلب صبر کردن، طلب شکیبایی نمودن

صد: ۱۰۰ کوچک‌ترین عدد سه رقمی است، مجازاً یعنی بسیار، فراوان

جانان: در معنی جانان گفته‌اند که آن "صفت قیومی است که قیام جمله موجودات با اوست."

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۴۹)



ای پسر خاک (۵)

براستی می‌گویم غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق

جوید * بگو ای برادران به اعمال خود را بیارائید نه به اقوال *

معانی کلمات:

غافل: سهل انگار، بی توجه؛ بی خبر، اشتباه کننده **عباد:** انسان‌ها، بندگان، مفرد: عبد

قول: گفتار، سخن، کلام، جمع: اقوال **مجادله:** جدال کردن با یکدیگر، نزاع و ستیز کردن

تفوق: برتری جستن، برتری یافتن، برتر و بالاتر شدن

اقوال: گفتارها، سخن‌ها، (مفرد: قول)

افعال: کارها، اعمال، کردارها (مفرد: فعل)

"... ای دوستان، سعی نمایید که مطلع فیوضات ربانیه شوید یعنی به آدابی ظاهر شوید که لدی‌الحق محبوب و ممدوح است تا کل از اعمال و افعال و اخلاق شما متنبه شوند و به شطر دوست توجه نمایند. در اکثر الواح نازل که نصرت حق به اعمال طیبه و افعال حسنه و اخلاق مرضیه بوده و خواهد بود..." (آیات بینات، ص ۳۵)

"... بهائیان باید ممتاز باشند باید عملشان بیش از قولشان باشد. به عمل رحمت عالمیان باشند نه بقول، به رفتار و کردار و اعمال خودشان اثبات صداقت کنند و اثبات امانت نمایند فضائل عالم انسانی را آشکار کنند نورانیت آسمانی را واضح نمایند اعمالشان فریاد برآرد که من بهائی هستم تا سبب ترقی عالم انسانی شوند اگر انسان به اعمال بهائی قیام و رفتار کند هیچ قول لازم ندارد اعمالست که جهان را ترقی داده اعمالست که این مدنیت را ترویج کرده اعمالست که این صنایع را آشکار کرده اعمالست که این اکتشافات را ظاهر کرده اعمالست که عالم مادی را بایندرجه رسانده، اگر چنانچه اعمال نبود اقوال بود، آیا ممکن بود این مدنیت مادی حاصل شود پس به این برهان می‌توانیم استدلال کنیم که روحانیات هم نظیر مادیاتست، اعمال اهل ملکوت سبب حیات قلوب می‌شود نه اقوال. اعمال خیریه سبب مسرت وجدان می‌شود فضائل عالم انسانی سبب نورانیت بشر می‌شود پس شماها باید شب و روز تضرع و زاری کنید و دعا نمائید و از خدا بخواهید که موفق به اعمال شوید نه اقوال توجه به خدا کنید مناجات کنید نماز کنید بکوشید



بلکه عمل خیری از شما ظاهر شود هر فقیر را سبب غنا شوید هر افتاده‌ای را دست‌گیر گردید هر محزونی را سبب سرور شوید هر بیمار را سبب صحت شوید هر خائفی را سبب امنیت گردید هر بیچاره را سبب چاره شوید هر غریبی را ملجأ و پناه باشید هر بی سر و سامانی را منزل و مأوی شوید. اینست صفت بهائی اگر به آن موفق شویم بهائی هستیم اگر موفق نشویم خدانکرده بهائی نیستیم."

(خطابات مبارکه، ج ۱، صص ۱۲۸ - ۱۳۰)

بیابانید: آراسته کنید، زینت دهید

"زینوا رؤوسکم باکلیل الأمانة و الوفاء و قلوبکم برداء التقوی و ألسنکم بالصدق الخالص و هیاکلکم به طراز الآداب. کل ذلک من سحیة الانسان لو انتم من المتبصرین."

(کتاب مستطاب اقدس، بند ۱۲۰)

"ای احبای الهی، سرهای خود را به تاج امانت و وفا زینت دهید یعنی اگر کسی چیزی به شما سپرد، خیانت نکنید و امین باشید. اگر وعده ای به کسی دادید، وفا کنید. دل‌هایتان را مزین کنید به لباس تقوی، هیچوقت ذکر معاصی و گناهان صغیر یا کبیره به فکر شما خطور نکند... زبان‌هایتان را همیشه زینت دهید به راستی خالص، و سراپای خود را به آداب انسانیت مزین کنید. اگر می‌خواهید انسان کامل باشید، یا به افق انسان کامل نزدیک بشوید، همه این اصولی را که سحیه و رویه انسان است، مراعات کنید... اگر شما از اشخاص بینا هستیید."

(تقریرات کتاب مستطاب اقدس ص ۲۶۸)

"اگر کلمه و یا جوهری است نزد شما که دون شما از آن محروم، به کمال شفقت و محبت القاء کنید و بنمایید اگر مقبول شد مقصد حاصل و الا تعرض باطل..."

(بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۴۵)

"... در حین اثبات و اقناع، الحاح و اصرار و مجادله ننماییم، می‌فرماید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل و الا تعرض باطل."

(مائده آسمانی، ج ۶، ص ۷۲)

"... زینوا أنفسکم بطراز الأعمال و الذی فاز بالعمل فی رضاه إنه من أهل البهاء قد کان لدی العرش مذکوراً."

(کتاب مستطاب اقدس، بند ۷۳)

ای پسران ارض (۶)

به راستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد البته به جبروت باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من روائح قدس نشنود *

معانی کلمات:

ارض: زمین

قلب: "قلب عرش است از برای استوای حب الهی." (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۹۲)

"قلب آن حقیقت انسانیه ایست که خزینه حب و علم الهی است و امکان معرفت حق به او عطا شده. اگر قوه روح رحمانی غلبه بر نفس انسانی نماید قلب روحانی و مرکز الهامات آسمانی گردد و الا تیره و تار در هوای نفسانی بماند و "شمع دل" را به بادهای "مخالف نفس و هوی" خاموش نماید.

حیات روحانی انسان فی الواقع میدان جدال و ستیز روح و نفس بر سر تصاحب قلب است. هر یک سعی در مالکیت او می کنند. اگر نفس بر قلب غلبه نماید، قلب مرکز شهوات دنیوی و هوی و هوس و غفلت و ضلالت شود و تاریک و سرد بماند. ولی اگر روح قلب را تصاحب نماید نفس را در قلب تبدیل به نفس رحمانی کند و قلب را "مشکاتی" نماید که در آن مصباح عشق و معرفت الهی روشن شود و "سر" الهی آشکار گردد.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۷-۱۸)

شائبه: آغشتگی، آمیختگی، آلودگی، جمع: شوائب

حسد: حالت و ویژگی ای در بعضی از افراد که سبب می شود شخص از موفقیت یا خوشبختی دیگران ناراحت شود.

جمال مبارک فرموده اند: "قل الحسد يأكل الجسد و الغیظ یحرق الكبِد. إجتنبوا منهما كما تجتنبون من الأسد." (لوح مبارک طب / مجموعه الواح حضرت بهاء الله، ص ۲۲۴)

(بگو حسد جسد را از بین می برد و می خورد و خشم و غضب شدید کبد را می سوزاند. از این دو {حسد و خشم شدید} دوری کنید همچنانکه از شیر دوری می کنید.)

قدّسوا یا قوم صدورکم عن الغلّ و الحسد." (گلزار تعالیم بهایی، ص ۳۹۴)

تقدیس: پاکیزه ساختن، منزّه کردن و مبارک گردانیدن، منزّه دانستن خداوند از اوصاف متصوّره بشری



"اما اصل تقدیس و تنزیه، پاکی و لطافت و طهارت قلب است از جمیع ماسوی الله و اشتعال به نفحات الله."
(امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰۶)

قدس: پاک و منزّه شدن یا بودن، مکان مقدّس، بهشت

ملکوت: "مقصود از ملکوت در رتبه اولی و مقام اول، منظر اکبر بوده و در مقام آخر عالم مثال است مابین جبروت و ناسوت آنچه در آسمان و زمین است مثالی از آن در آن موجود تا در قوه بیان مستور و مکنون، به جبروت نامیده می‌شود و این اول مقام تقیید است و چون به ظهور آید به ملکوت نامیده می‌شود. کسب قدرت و قوّت از مقام اول می‌نماید و به مادونش عطا می‌کند."
(مائده آسمانی، ج ۱، صص ۱۸-۱۹)

و از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات مبارک نازل: "ملکوت به اصطلاح ظاهری آسمان گفته می‌شود اما این تعبیر و تشبیه است نه حقیقی و واقعی، زیرا ملکوت موقع جسمانی نیست **مقدّس است از زمان و مکان، جهان روحانی است** و عالم رحمانی و مرکز سلطنت یزدانی است، مجرّد از جسم و جسمانی است و پاک و مقدّس از اوهام انسانی."
(امر و خلق، ج ۱، ص ۸۹)

"اگر گفته شود که هیکل انسانی در مقامی ملکوت است هذا حقّ لا ریب فیه چه که مثال کل در او موجود و مشهود. اگر چه بعضی او را عالم اصغر نامیده‌اند و لکن نشهد انه عالم کبیر اشاره به بیان حضرت امیر علیه السلام است که خطاب به انسان می‌فرماید (أتزعم إنک جرم صغیراً و فیک انطوی العالم الکبیر) یعنی فکر می‌کنی که تو جرم کوچکی هستی در حالی که در تو عالم اکبر منظور است."
(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۰۶)

ملکوت عالم الهی است که محیط بر عالم ملک و مقدّس از شئون و خصائص عالم ملکی است.

جبروت: عظمت و جلال، قهر، سلطه، قدرت، عالم جبروت عالم قدرت و عظمت حق است.

در اصطلاح حکما متقدّم جبروت عالم عقول مجرّد از مادّه و صورت وحدت است که این عقول مجرّده در مرتبه کمالند و جبران نواقص جهان مادون را می‌کنند. متصوّفه عالم لاهوت را فوق عالم جبروت و عالم ذات خداوندی می‌دانند. اصحّ آنکه عالم جبروت عالم صفات و اسماء الهی است که به مضمون فرموده حق در قوه بیان مستور و مکنون است و فوق عالم ملکوت می‌باشد که عالم ظهور اسماء و صفات الهی و اعطاء به عالم ناسوت است.
(نوزده هزار لغت)

روائح: بویهای خوش، مفرد: رائحه

ای پسر حب (۷)

از تو تا رفر ف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار و در سرادق خلد وارد شو * پس بشنو آنچه از قلم عزّ نزول یافت *

معانی کلمات:

حَبّ: دوست داشتن، علاقه شدید

عشق: محبت شدید، دلدادگی، شیفته شدن

رفرف: طبقه، جایگاه

امتناع: بلندی و رفعت، بلندی مقام

سدره: درختی است محکم و بلند و شبیه سرو که ارتفاعش تا ۴۰ متر و عمرش تا سه هزار سال می‌رسد و به آن درخت سلیمان نیز می‌گویند.

در روایات نام درخت سدري است واقع در آسمان هفتم - مقصد نهایی - نهایت کمال (فرهنگ بزرگ سخن) سدره المنتهی به حدّ عروج جبرئیل نیز گفته‌اند که جبرئیل از آنجا فراتر نرود. در امر مبارک مراد مظهر الهی است که مقامی اعلی از آن نه و احدی را بدان دسترسی نیست. (نوزده هزار لغت)

در معنی سدره و سدره المنتهی در اسرار الآثار از جمله آمده است که این اصطلاح در ادیان اشاره به مقام پیغمبران است از جمله در قرآن کریم در سوره والنجم بیان شده که حضرت محمد در بهشت الهی در کنار سدره منتهی فرشته الهی را دید که رمزی از تشبیه مظاهر مقدسه و نزول وحی به درخت و شجر و سدره منتهی است.

(اسرار الآثار، ج ۲، ص ۱۰۲)

در عقاید اسلامی درختی است که در آسمان هفتم یا در اقصای بهشت واقع است که گویند علم اولین و آخرین بدانجا منتهی می‌شود. ایضاً درختی که تجلی الهی بر آن واقع شد و در امر مبارک مراد مظهر الهی است. (سدره منتهی که به معنی ظاهر نشان دهنده نهایت درجه امکان یا آخرین مقصد یا آخرین حدی است که قابل وصول است در هر عالمی به مناسبت آن عالم بیانگر مفهومی دیگر می‌شود. برای ما نوع بشر، سدره منتهی، جمال مبارک هستند که مظهر ظهور و نهایت درجه امکان معرفت و درک بشری را نشان می‌دهد، درعین حال سدره منتهی برای مظاهر ظهور، خود خداوند است و در این بیان چون واضح است که "جمال هیکل بقاء" کسی جز

از پند

از تو تا رفرف امتناع قرب و سدره

ارتفاع عشق قدمی فاصله . قدم اول

بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار و در

سرادق خلد وارد شو پس بشنو آنچه از

قلم عزّ نزول یافت .



جمال قدم نمی باشد پس رجوعشان به سدره منتهی یعنی رجوع ایشان به بارگاه خداوندی که در آن مقام مراتب بی وفایی نوع بشر را بازگو می فرمایند و یا رجوع ایشان به عوالمی بلند و روحانی که از آن به سدره منتهی یاد شده است... در معنی سدره و سدره المنتهی در اسرار الآثار از جمله آمده است که این اصطلاح در ادیان اشاره به مقام پیغمبران است از جمله در قرآن کریم در سوره والنجم بیان شده که حضرت محمد در بهشت الهی در کنار سدره منتهی فرشته الهی را دید که رمزی از تشبیه مظاهر مقدسه و نزول وحی به درخت و شجر و سدره منتهی است و این اصطلاح در آثار بهائی به وفور و کثرت وارد آمده است. (کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۰۱-۱۰۲)

ارتفاع: بالا رفتن مقام

عالم قدم: عالم جاودانی و ابدی

سرادق: سراپرده، خیمه بزرگ، چادری که بالای صحن خانه بکشند. (فرهنگ عمید)

خلد: بهشت، دوام، بقاء

عزت: عزیز شدن، ارجمند گردیدن، قوی شدن

عز: بزرگی، رفعت

قلم عز: قلم وحی الهی، مظهر امرالله (نوزده هزار لغت)



ای پسر عزّ (۸)

در سبیل قدس چالاک شو و برافلاک انس قدم گذار قلب را به صیقل روح پاک کن و
آهنگ ساحت لولاک نما *

معانی کلمات:

عزّ: بزرگی، رفعت

سبیل: راه، طریق

قدس: پاک و منزّه شدن یا بودن، بهشت، مکان مقدس

چالاک: دارای سرعت و مهارت در عمل

افلاک: آسمان‌ها

انس: بهجت، فرح، الفت، آرامش و قرار

قلب: دل، مرکز عواطف و احساسات، عقل، (جمع: قلوب)

"... از اولوالأبصار و اهل فکر سلیم سؤال می‌کنم که آیا نه اینست که قواء دانش مادی این قرن بر قواء قلبی روحانی غالب است مستدعیم جهت آنرا جستجو نمایند. من جهت آن را نداشتن مطلوبی روحانی می‌دانم چونکه دین ضعیف آبا و اجداد ما دیگر کافی نیست، قلب قوت لازمه روحانی نمی‌یابد لذا ضعیف است بالعکس عقل مادی اغذیه مختلفه می‌یابد به واسطه اکتشافات بدیعه علم ترقی می‌کند و چون قلب از نبودن قوه روحانیه ضعیف شد دیگر نمی‌تواند مشاهده اسرار ربانیه و امور آتیه خود نماید پس اگر می‌خواهید با علو همت باشید باید قلب را به حرکت آرید تا با دانش متحد شود یعنی فضائل روحانی را با کمالات جسمانی توأم داشته باشید برای این باید متصل بکوشیم تا به عالم دیانت استعداد و قوت دهیم..."

(بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۵۲)

صیقل: جلادهنده، صیقل کار، جمع: صیقل، صیقله

روح: جان، روان، نفس، وحی، ملائکه، (جمع: ارواح)

روح ایمانی: قوه قدسیه ملکوتی و تجلی رحمانی از شمس حقیقت است که موجب ظهور کمالات الهی و حیات ابدی است. به فرموده مبارک حضرت عبدالبهاء: " اما روح در مرتبه چهارم روح آسمانیست، آن روح ایمانی و فیض رحمانیست آن از نفثات روح القدس است که بقوه الهیه سبب حیات ابدیه شود آن قوه ایست که انسان ارضی را سماوی کند." (نوزده هزار لغت)

ساحت: فضا، پیشگاه، میدان

لولاک: اگر تو نبودی، منظور حضرت محمد می باشد که در معراج به این بیان مخاطب گشت. **لو لا:** مرکب از **لو** و **لا** می باشد یعنی اگر نه و لولاک یعنی اگر تو نبودی.

ساحت لولاک: اشاره به "درگاه الهی" و "مقام قرب" است، آنجا که ندای "لولاک" به سمع حضرت رسول رسید.

سید لولاک: از القاب حضرت محمد است زیرا خداوند در شب معراج به ایشان فرمود: " لولاک لما خلقت الأفلاک" یعنی اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی کردم. (نوزده هزار لغت)

سید لولاک لقب حضرت رسول الله است که بر حسب احادیث وارده از پیغمبر خداوند منان در ليله معراج آن حضرت رابه این خطاب مبارک فرمود که "یا محمد أنت الحبيب و انا المحبوب و لولاک لما خلقت الأفلاک" و داستان حضرت رسول صریح قرآن مجید است و در احادیث مرویه و روایات مأثوره از طریق شیعه و اهل سنت شرح و بسط بسیار برای کیفیت آن موجود است که چگونه رسول الله از مکه به بیت المقدس رفتند و از صخره بیت المقدس قصد افلاک نمودند و جنت و نار و مقامات مختلفه را بازدید کردند و به قاب قوسین رسیدند و به خطاب الهی مخاطب شدند و بازگشتند و آن همه سیر و سفر را در لحظه ای به انجام رسانیدند علمای ظاهر همه از سنی و شیعه این داستان را معتقدند که به حسب ظاهر واقع شده است و رسول الله با جسم عنصری به افلاک سفر فرموده... (قاموس مختصر ایقان، ص ۱۵۱)

آهنگ نمودن: اراده نمودن، قصد کردن، عزیمت

ای سایه نابود (۹)

از مدارج ذلّ وهم بگذر و به معارج عزّ یقین اندرا * چشم حق بگشا تا جمال مبین بینی و
تبارک الله أحسن الخالقین گوئی *

معانی کلمات:

ای سایه نابود: خطاب به نفوسی است که در غفلت و هوی و عوالم مادی و آرزوهای نفسانی مستغرقند و خود را از قرب و لقای حضرت دوست محروم ساخته‌اند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

مدارج: راه‌ها، درجه‌ها، مذاهب، پله‌ها، پایه‌ها (مفرد: مدرج، مدرجه) **ذلّ:** خواری، حقارت

وهم: خیال، گمان، گمان بردن، شخص یا شیء یا امری به دل گذاشتن بدون اینکه مورد اراده باشد، قوه‌ای که از محسوس ادراک غیر محسوس می‌نماید مثل احساس شجاعت در دیگری و غیره، آنچه به دل بگذرد. (جمع: اوهام)

ظنّ و گمان: کلمه ظنّ و گمان متضاد کلمه حقّ و یقین است. ظنّ آن افکار و خیالاتی است که انسان در عالم خود و به گمان خود آن را صحیح دانسته، به آن تمسک می‌جوید و به واسطه آن خود را از دیدار شمس حقیقت محروم می‌سازد. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۷)

معارج: پله‌ها، نردبان‌ها، مجازاً: مراتب عالیّه، مقامات بلند (مفرد: معرج)

معراج: نردبان، پلکان (جمع: معاریج) آنچه رسول الله با آن عروج فرمودند. در فارسی به خود عروج آن حضرت در لیلۃ الإسراء نیز معراج می‌گویند.

عزّ: بزرگی، رفعت

یقین: دانستن امری بدون شک و گمان، علم و اطلاع در حدّ اطمینان

حقّ: خداوند (در مقابل خلق)، راست و درست، عدل و انصاف، شایسته و سزاوار، مقابل باطل

حقّ الیقین: مقام اطمینان قلب، در اصطلاح عرفاء مقام وصول به حقیقت است.



جمال: زیبایی، خوبی

مبین: واضح، آشکار

جمال مبین: جمال مبین، جمال ابهی، جمال مبارک، جمال الکبریا، جمال القدس، جمال اقدس ابهی، جمال الرحمن، جمال المحبوب و... از القاب حضرت بهاءالله می باشد.

حضرت عبدالبهاء می فرماید قوله تعالی: "... به یقین مبین بدان که احبای باوفای حق در این محضر ذکرشان چون شمع ساطع است و یادشان چون شمس لامع. از فضل اعظم جمال قدم امیدوارم که روابط قلبیه ایشان یوماً فیوماً شدیدتر گردد و انجذابات روحیشان عظیمتر شود. از مواهب این قرن مبارک مطلع عنایات حضرت احدیت گردند و از الطاف عظیمه ایام مشرق کواکب افق رحمانیت شوند.

کور عظیم است و صاحب کور، **جمال مبین**. سمایش شریعت تقدیس است و فائض بر مزرعه هر عزیز و خسیس و شمس حقیقت ذات الوهیت است که جمیع مظاهرش در سائر اکوار به مقام عبودیت بودند." (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۱۰۰)

تبارک الله: پاک و منزّه است خداوند (در مدح گویند و همچنین در حال تعجب مدحیه می گویند).

احسن الخالقین: بهترین خلق کنندگان؛ منظور خداوند است. (سوره مؤمنون، آیه ۱۴)

ای پسر هوی (۱۰)

به راستی بشنو، چشم فانی جمال باقی نشناسد و دل مرده جز به گل پژمرده مشغول نشود،
زیرا که هر قرینی قرین خود را جوید و به جنس خود انس گیرد *

معانی کلمات:

ای پسر هوی: خطاب به نفوسی که در غفلت و هوی و عوالم مادی و آرزوهای نفسانی مستغرقند و خود را از قرب و لقای حضرت دوست محروم ساخته‌اند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

هوی: عشق، میل و خواهش نفس (معمولاً خواسته‌های بد)، (جمع: أهواء)، مترادف با هوس

"هو الله ای شخص رشید رشادت اینست که انسان بر نفس و هوی غالب گردد و جنود ظلمانی را مغلوب نماید
بنیان نادانی براندازد و ایوان دانائی بنیاد نهد... و علیک التحیة و الثناء. ع" (یاران پارسی، ص ۱۲۳)

"هو الله ای بنده یزدان پاک جانی و پاک دل زیرا از جهان آب و گل بیزار شدی و به جهان دیگر دل بستگی و حق پرستی و به یاران یزدان پیوستی و از بند بیگانگان رستی یار آشنا بودی و بینا و گویا. چون پرتو آفتاب درخشید نور حقیقت دیدی و سرود سروش شنیدی و دل از تعلق به این خاکدان بریدی و در اوج مهر یزدان پریدی شاد باش شاد باش و با نفس و هوی همواره در پرخاش باش جانت خوش باد. ع" (یاران پارسی، ص ۷۶)

طرق مبارزه با نفس و هوی: راه اصلی مبارزه با نفس اماره و نجات از شهوات نفسانی همانا تقویت قوه ایمان و توسل به ذیل حضرت رحمن و تفکر در باره جهان بی پایان، دار عقبی و مداومت و استمرار در ذکر حضرت یزدان و آب دادن زمین قلب به آب آیات و کلمات الهیه است تا رفته رفته قوای روحانی غلبه یابد و ایمان به ایقان مبدل شود و انقطاع از ماسوی الله میسر گردد و هر چه در این راه پیشتر رویم و بیشتر کوشیم نجات از زنجیر محکم نفس و هوی و دیو بدسیرت شهوات دنیا آسانتر شود. در سفرنامه مبارک صفحه ۲۷۰ در مورد چگونگی آزادی از قفس این عالم از جمله می فرمایند قوله الأهلی: "به دیگری فرمودند انسان باید از قفس تن پرواز نماید، روح محض شود زیرا جسم قفسی است که انسان را به مشکلات عظیمه اندازد، اسیر طبیعت کند و به هر دردی مبتلا نماید. اما چون انسان عادات جسمانی را خرق نماید از هر قیدی آزاد شود چه که قوای جسمانی جاذب طبیعت است لهذا باید قوه روحانی این زنجیر را بگسلد به مجرد فکر این مقام حاصل نشود.

بهار

براستی بشنو چشم فانی جمال باقی

نشاسد و دل مرده جز بگل پژمرده

مشغول نشود زیرا که هر قرینی قرین خود

و اجویید و بجنس خود انس گیرد

بهار
بهر چشم جمال باقی
نشاسد و دل مرده
جز بگل پژمرده
مشغول نشود زیرا که
هر قرینی قرین خود
و اجویید و بجنس خود
انس گیرد

قوای طبیعیّه همیشه انسان را جذب می کند چشم منجذب مناظر خوش نما است، گوش منجذب نغمات است و قلب متوجه به لذائد و شهوات. انسان ثروت دارد باز هم می خواهد زیرا منجذب عالم طبیعت است اسباب معیشت دارد باز هم می طلبد. پس باید قوه روحانی غالب گردد تا از این قیود آزاد شود و نجات یابد مثل مرغی که در قفس است، محض دانستن اینکه در خارج هوای لطیف و فضای رحیب است باغهای باصفا و چشمه های گوارا است نجات نیابد مگر قوه ای یابد که قفس را بشکند و در فضای جان فضا پرواز نماید."

(بدایع الآثار، ج ۱، صص ۲۷۰-۲۷۱)

در خاتمه بحث چگونگی نجات عالم طبیعت و راههای خروج از غلاف تیره نفس و هوی و وصول به درجات عالیّه روحانیت و صفا لوح زیر از حضرت عبدالبهاء زیارت می گردد:

"هو الله سعادته در علم است و علم در تقوی و تقوی در انقطاع و تنفر از جمیع زخارف دنیا. انقطاع، عشق الهی آرد؛ عشق، تلاوت آیات و مناجات خواهد و جذبه آیات، تهذیب اخلاق کند یعنی صدق در راه حق و انصاف با خلق و قهر با نفس و صحبت با نیکان و دوری از جاهلان و حرمت مهتران و شفقت با کهتران و نصیحت با دوستان و حلم با دشمنان و بذل بر فقیران و محبت با اهل جهان و هدایت گمگشتگان. این است سعادت عظمی و عطیه کبری و موهبت لاتفنی. فطوبی للعاملین. ع ع

و در مفهوم ریاضت واقعی که عبارت از ترک نفس و هوی با وجود مرزوق بودن به نعمت دنیا است در سفرنامه اروپا مسطور است: "... پس مقصود از ریاضت ترک نفس و هوی با وجود مرزوق بودن به نعماء نه ممنوع شدن از آلاء. خدا این نعمت ها را برای انسان آفرید و صحت بنیه و جسم را وسیله ظهور قوت روح قرار داده با وجود قوه جسمانی اگر نفس انسانی سالم باشد و در حالت اقتدار عادل این کمال است ورنه:

نفس از درها است او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است

(کنز اسرار، ج ۱، صص ۲۱۴-۲۱۵)

فانی: ناپایدار، نابودشدنی **باقی:** پاینده، جاوید، زنده

مرده: "در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود. آن جوهر انقطاع **فرمود: دع الموتی لیدفنوه الموتی.** یعنی **واگذار مرده ها را تا دفن کنند مرده ها.** ... و هرگز در هیچ عهد و عصر جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیاء و اولیاء نبوده و نیست."

(کتاب مستطاب ایقان) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۱۰۶)

"مردمان را مرده انگار و به زندگان بیامیز هر یک از مردمان جهان که بوی خوش جانان را در این بامداد نیافت از **مردگان محسوب.**"

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۱۰۶)

دل‌های مرده: " با دل‌های مرده که به آمل و آرزو آلوده شده نزد من میایید. " که عبارت است از مقامی که انسان خواهشی از خود ندارد. پاکی قلب از هر گونه شائبه آمل و آرزو و شهوت و هوی در تمام مراتب سیر و سلوک شرط اصلی و مایه نجات و فلاح روح انسانی است. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۷۲)

" حیات جان به ماء ذکر رحمان بوده و اگر قلب انسانی به ماء لطیف روحانی زنده شود باقی و پاینده خواهد بود... " (آیات الهی، ج ۱، ص ۲۶۱) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۵۹)

آسایش دل چیست به جز عشق رخ یار	بی یار دل مردم هشیار نباشد
دل مرده بود آنکه ز شور و شرر عشق	شام و سحرش دیده خونبار نباشد
عار است بر عاشق صادق تن و جسمی	کاندر ره معشوق سر دار نباشد

(بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۸۹)

پژمرده: "ای بندگان تن بی روان مرده است و دل بی یاد یزدان پژمرده..."

(مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۵۲) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۳۸)

قرین: همدم، یار، مصاحب **جوید:** جستجو کند، طلب کند (دهخدا)

انس: آرامش و قرار، الفت، فرح

اهل بهاء باید به چه چیز انس بگیرند؟

"... آنس بر بک ثم انس ما سواه... " (لثالی الحکمة، ج ۱، ص ۴۴) (مضمون: به پروردگارت انس بگیر سپس آنچه غیر اوست را فراموش کن...)

" انس دونی و آنس به روحی هذا من جوهر امری فاقبل الیه. (کلمات مکنونه عربی) (مضمون: غیر مرا فراموش کن و به روح من انس بگیر این از جوهر و اصل امر من است پس به سوی آن پیش برو.)

"... قل بالبلاء أنیس البهء کما أنس الحبیب به ذکر محبوبه العزیز البدیع... " (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۳۲۲) (مضمون: بگو به وسیله بلا می توانی همدم و یار حضرت بهاء الله شوی همچنان که حبیب و عاشق به ذکر محبوب و معشوق عزیز بدیعیش انس گرفت.)

ای پسر تراب (۱۱)

کور شو تا جمال بینی و کر شو تا لحن و صوت ملیح را شنوی و جاهل شو تا از علمم نصیب بری و فقیر شو تا از بحر غنای لایزال قسمت بی‌زوال برداری * کور شو یعنی از مشاهده غیر جمال من و کر شو یعنی از استماع کلام غیر من و جاهل شو یعنی از سوای علم من تا با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف به ساحت قدسم درآئی *

معانی کلمات:

تراب: خاک، زمین

ای پسر تراب: در اکثری از الواح و آثار خاک و تراب در ارتباط با جنبه‌های مادی و جسمانی و عوالم غیر روحانی آمده است.

"چون سخن از خلق به میان آید در ارتباط با خلق انسان دو مرتبه و دو مقام به نظر می‌رسد. یکی خلقت روحانی انسان و دیگر خلقت جسمانی او."

جمال اقدس ابهی در شرح خلق جدید حضرت بدیع شهید می‌فرماید قوله الجلیل:
"... قل إننا قبضنا قبضة من التراب و عجناه بمياه القدرة و الإطمینان و نفخنا فيه روحا من لدنا." مضمون آنکه ما گرفتیم مشتی خاک را و عجین کردیم آن را به آبهای قدرت و اطمینان و دمیدیم در آن روحی از سوی خود."
(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۴۳)

کور: نابینا **کر:** ناشنوا

مقصود از کور و کر چه نفوسی است؟

چشم: "ای رستم، بحر کرم یزدانی آشکار و آفتاب بخشش رحمانی نمودار، صاحب چشم آنکه دید و صاحب گوش آنکه شنید."
(مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۵۷)

بینائی: "مقصد از بینائی بصیرت حقیقیه است... مقصد این است که کور باطن بود به بصیرت روحانی فائز شد."
(مفاوضات، ص ۷۹)



گوش: "هر که در این روز فیروز آواز سروش را نشنید دارای گوش نبوده و نیست. گوش نه گوش‌ی است که بدیده از آن نگرانی. چشم نهان باز کن تا آتش یزدان بینی و گوش هوش فرا دار تا گفتار خوش جانان بشنوی." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۵۲)

لحن: آهنگ کلام، فحوا و معنای کلام، (جمع: ألحان - لحن)

ملیح: زیبا و ظریف (جمع: ملاح - أملاح) - مؤنث: ملیحه

جاهل: نادان **علم:** دانستن و شناختن، درک حقیقت اشیاء را نمودن، پی بردن

"... و علم به دو قسم منقسم است علم الهی و علم شیطانی. آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس ظلمانی باهر. معلّم آن، حضرت باری و معلّم این وساوس نفسانی. بیان آن (إتقوا الله يعلمکم الله) و بیان این (العلم حجاب الأكبر) اثمار آن شجر، صبر و شوق و عرفان و محبت و اثمار این شجر، کبر و غرور و نخوت." (ایقان، ش ۷۶)

"علم علم به خداست و آن نیست مگر علم به ظهور او در هر ظهوری..."

(منتخبات آیات حضرت نقطه اولی، ص ۶۱)

"علم که عبارت از صورت حاصله عندالعقل است آن امری است معقول." (مفوضات، ص ۷۹)

علم محبوب: علمی که محبوب است آن بوده که ناس را به حق هدایت کند بعد از آنکه نفسی به آن فائز نشد آن علم حجاب اکبر بوده و خواهد بود." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۶۶)

غناء: ثروتمندی، بی نیازی

"پس مقصود از غناء، غنای از ماسوی الله است و از فقر، فقر بالله." (ایقان، ش ۱۴۳) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۸۷)

فقر: "... و سالک بعد از ارتقای به مراتب بلند حیرت به وادی فقر حقیقی و فنای اصلی وارد شود و این رتبه مقام فنای از نفس و بقای بالله است و فقر از خود و غنای به مقصود است و در این مقام که ذکر فقر می شود یعنی فقیر است از آنچه در عالم خلق است و غنی است به آنچه در عوالم حق است." (آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۲۹)

لایزال: دائم، باقی، همیشه **بی زوال:** باقی، ابدی **سوا:** جز، غیر

استماع: شنیدن، گوش کردن **ساحت:** فضا، پیشگاه، میدان

طیب: پاک و پاکیزه، خوشبو **قدس:** پاک و منزّه شدن، بهشت

ای صاحب دو چشم (۱۲)

چشمی بر بند و چشمی برگشا * بر بند یعنی از عالم و عالمیان

برگشا یعنی به جمال قدس جانان *

معانی کلمات:

چشم: " ای رستم، بحر کرم یزدانی آشکار و آفتاب بخشش رحمانی نمودار. صاحب چشم آنکه دید و صاحب گوش آنکه شنید. " (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۵۸)

بر بند: بند **برگشا:** باز کن

بینائی: "مقصد از بینائی بصیرت حقیقیه است... مقصد این است که کور باطن بود به بصیرت روحانی فائز شد. " (مفوضات، ص ۷۹)

"... ای بندگان دیدن به دیده بوده و شنیدن به گوش. هر که در این روز فیروز، آواز سروش را نشنید دارای گوش نبوده و نیست. گوش نه گوشتی است که بدیده از آن نگرانی، چشم نهان باز کن تا آتش یزدانی بینی و گوش هوش فرا دار تا گفتار خوش جانان بشنوی..." (یاران پارسی، ص ۳)

عالم: خلق - جهان - هر گروه از موجودات عالم مانند عالم انسان (جمع: عوالم)

عالم ملک: جهان آفرینش و عرصه شهود است که مخلوق حق و مستفیض از انوار حق می باشد.

دنیا: "دنیا نمایی است بی حقیقت و نیستی است به صورت هستی آراسته، دل به او مبندید و از پروردگار خود مگسلید و مباشید از غفلت کنندگان. به راستی میگویم که مثل دنیا مثل سرابی است که به صورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون به او رسند بی بهره و بی نصیب مانند. " (مجموعه الواح چاپ مصر، صص ۳۲۸ - ۳۲۹)

"عالم جسمانی انسان عالم گناه است. " (مفوضات، ص ۹۰)

"...عالم جسمانی انسان عالم نقایص است و نقایص عین ممت است لهذا پولس نقایص جسمانی را به **موت** تعبیر نمود. " (مفوضات، ص ۹۱)

جمال: زیبایی **قدس:** پاک و منزّه شدن - بهشت



جمال قدس: مظهر الهی است. از القاب حضرت بهاء‌الله می‌باشد.

(رجوع شود به کلمات مکنونه فقره ۹ - ای سایه نابود)

جانان: آنکه همچون جان دوست داشتنی است. در معنی جانان گفته‌اند که آن " صفت قیومی است که قیام جمله موجودات با اوست. "

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۴۹)

ای پسران من (۱۳)

ترسم که از نغمه ورقاء فیض نبرده به دیار فنا راجع شوید و

جمال گل ندیده به آب و گل بازگردید *

معانی کلمات:

ای پسران من: خطباتی که مراتب مثبت و مطالب نصیحت‌آمیز الهی به اهل ایمان در آن وارد شده است.
(کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۱)

ورقا: کبوتر - تشبیه به مظهر مقدس الهی

طیور و پرندگان مختلف چه در آثار این دور مبارک و چه در ادبیات عرفانی شرق و غرب از یک طرف رمز و سمبل روح انسانی و از طرف دیگر اشاره و تشبیه برای بیان مقام روح القدس و وحی الهی است... وقتی طیور به صفاتی عالی و آسمانی و الهی متصف و موصوف گردند آنوقت روشن است که مقصد از این پرندگان قدسی، مظاهر مقدسه الهیه و فضای پروازشان آسمان مشیت ربّانی و عالم امر حضرت سبحانی است.
(کنز اسرار، ج ۲، ص ۳۹)

فیض: القاء امری است به قلب بدون زحمت و اکتساب

"... پس واضح شد که تعالیم الهیه فیض آسمانی است و باران رحمت الهی و سبب طهارت قلوب انسانی..."
(منتخبات مکاتیب، ج ۱، شماره ۱۲۹)

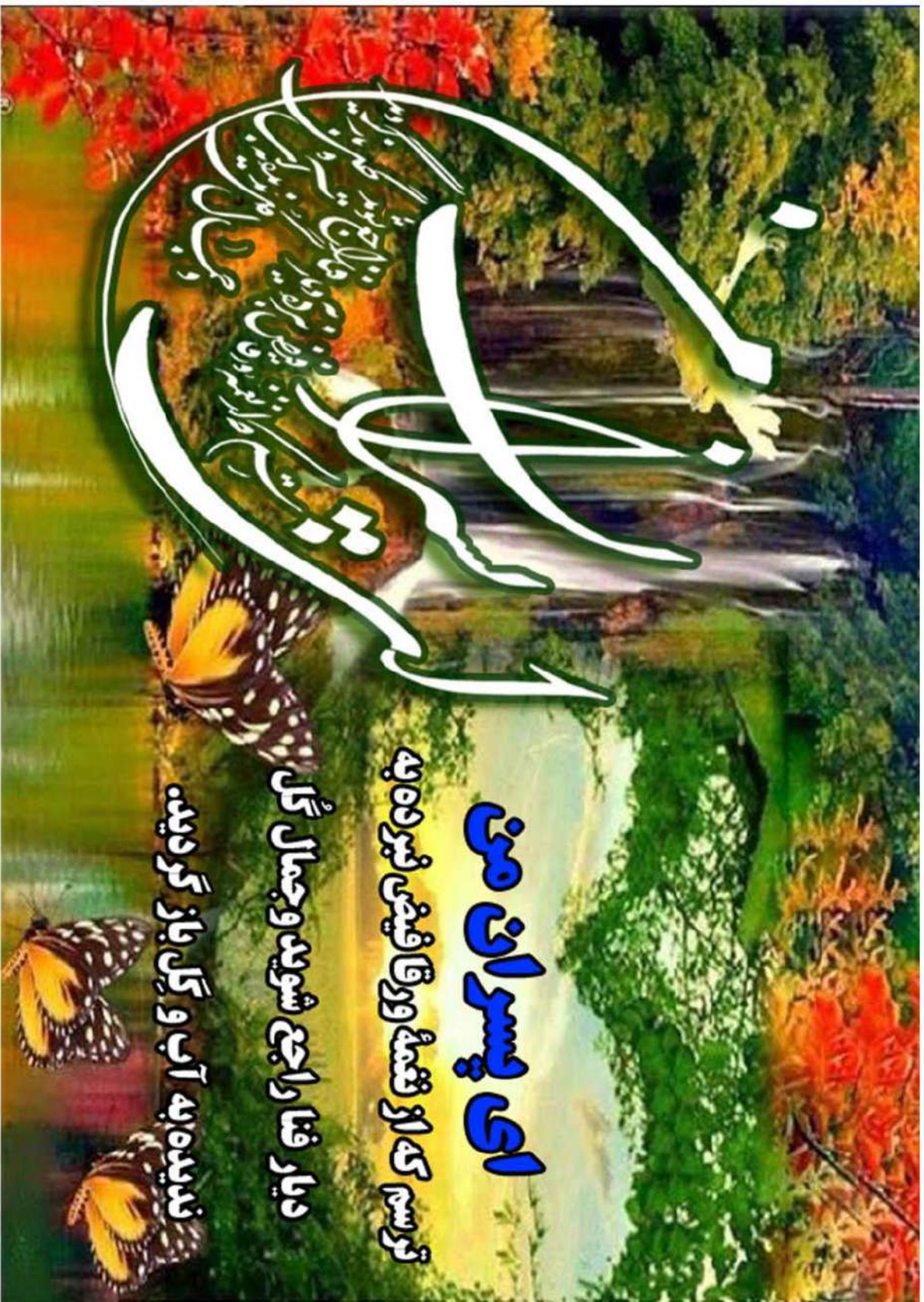
"... منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان اوست که کل به آن وعده داده شده‌اند و این نهایت فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است برای خلق او."
(فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۹۰)

"ای موقن بالله اصل لقاء ایمان بر آیات الهیه است."
(مأئده آسمانی، ج ۹، ص ۱۲)

"هر نفسی که به این انوار مضمینه ممتنعه و شمس مشرقه لائحه در هر ظهور موقّق و فائز شد او به لقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است به مظهر کلیه خود."
(فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۱۰۰)

دیار: خانه‌ها - محل‌ها

فنا: نیستی - عدم - هلاک



موت: "مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است."

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۱۱۳)

"معنی آن که هر عبادی که از روح و نفحه مظاهر قدسیه در هر ظهور متولد و زنده شدند بر آنها حکم حیات و بعث و ورود در جنّت محبت الهیه می شود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است می شود و در جمیع کتب و الواح و صحائف مردمی که از جامهای لطیف معارف نچشیده اند و به فیض روح القدس وقت، قلوب ایشان فائز نشده بر آنها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه از قبل ذکر شده لهم قلوب لایفقهون بها..."

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۱۱۲)

جمال: زیبایی

گل: می دانیم که حضرت بهاءالله شاید برای اولین بار در تاریخ ادیان نه تنها نفس مبارک خود را در بسیاری از آثار به گل تشبیه فرموده اند بلکه اصطلاح "عید گل" و "عید رضوان" برای جشن ظهور علنی جمال قدم در باغ رضوان نیز معمول و مصطلح است و نیز می دانیم که معنی "رضوان" از جمله عبارت از بوستان و باغ بهشت است که رابطه روشنی با گل و گلستان دارد. و نیز در لوح معروف به "عاشق و معشوق" ظهور خود را به روئیدن گلی در بوستان الهی تشبیه می فرمایند. تمام این مطالب شاهدهی است بر صحت تشبیهی که عرفا از گل در صدها سال قبل نموده اند و آن را مظهر روی "بهاء" دانسته اند.

در این فقره مبارکه نه تنها "نعمه ورقا" اشاره ای واضح به نفس جمال مبارک است بلکه "جمال گل" نیز رمز و اشاره به مظهر ظهوری است که در ایام نزول کلمات مکنونه در بغداد حی و حاضر و در بین ناس قائم بوده ولی هنوز پرده از رویش برداشته و جمال بی مثال خود را به تمامه آشکار ننموده است و غم آن را دارد که نفوسی بسیار قبل از معرفت و شناسائی مظهر کردگار به دیار فنا راجع شوند و "جمال گل ندیده" یعنی به معرفت ظهور نرسیده و از لقای او بهره نبرده "به آب و گل بازگردند."

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۴۰ - ۴۱)

راجع شوید: برگردید، بروید، بازگردید

به آب و گل بازگردید: کنایه از هلاک شدن و مرگ است.

ای دوستان (۱۴)

به جمال فانی از جمال باقی مگذرید و به خاکدان ترابی دل مبندید*

معانی کلمات:

ای دوستان: ای دوست، ای دوستان و امثال آن همه نفوس مؤمنه همراه با نصائح و مطالب روحانی عمومی و اخلاقی.
(کنز اسرار، ج ۲، ص ۹)

جمال: زیبایی

فانی: ناپایدار، نابودشدنی

باقی: پاینده، جاوید، زنده

فناى از نفس و بقای بالله: "... و سالک بعد از ارتقای به مراتب بلند حیرت به وادی فقر حقیقی و فناى اصلی وارد شود و این رتبه مقام فناى از نفس و بقای بالله است و فقر از خود و غنای به مقصود است..." (آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۲۹) "جمیع یاران الهی باید ذبیح الهی باشند، یعنی جمیع شئون خویش را فدا و قربان یزدان نمایند تا به مقام فناء فی الله که قربانی کلی ربّانی است فائز گردند و آن ترک اراده و رضا و خواهش خود و عبودیت بندگان جمال اُبهی روحی لأحبّائه الفداست چه که ذات اُحدیّتش مقدّس از عبودیت عالم بشر است و غنی از رقیّت مادون است پس باید به عبودیت بندگانش پرداخت که عین عبودیت اوست."
(مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۵۱)

تراب: خاک

خاکدان ترابی: کنایه از دنیا، جهان مادّی

"... مَثَل دنیا مثل ظَلّی است که حینی موجود و حینی مفقود است. بر چنین چیزی عاقل دل نبندد بلکه باطل انگارد و چنین گمان مکن که دنیا و مقصود از او نعمتهای مقدّره در او و یا زینت‌های متلونه در آن است چه که این اشیاء مصنوع حقّند و مظاهر صنع اویند بلکه مرایای ظهور الهیّه‌اند و مظاهر تجلّی قدرتیّه بلکه مقصود از دنیا، منکرین جمال بی‌مثال است و معرضین از طلعت بی‌زوال. این است که تجنّب از چنین اشخاص، لازم و اعراض واجب."
(مائده آسمانی، ج ۸، ص ۲۹)

"عالم مجازی و عالم ظاهری هر دو نیست محض اند و در لباس هستی جلوه نمایند. اول، راهزن سالکان است و ثانی فتنه واصلان. پس جهد منیع باید تا روح رحمانی از این دو عقبه نفسانی به قوه سبحانی بگذرد."
(مائده آسمانی، ج ۸، ص ۲۹)

"دنیا نمایی است بی حقیقت و نیستی است به صورت هستی آراسته؛ دل به او مبندید و از پروردگار خود مگسلید و مباحثید از غفلت کنندگان. به راستی می گویم که مثل دنیا مثل سرابی است که به صورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون به او رسند بی بهره و بی نصیب مانند."
(مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۳۲۹)



ای پسر روح (۱۵)

وقتی آید که بلبل قدس معنوی از بیان اسرار معانی ممنوع شود و جمیع از نغمه رحمانی و

ندای سبحانی ممنوع گردید *

معانی کلمات:

ای پسر روح: خطاباتاتی که مراتب مثبت و مطالب نصیحت‌آمیز الهی به اهل ایمان در آن وارد شده است. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۱)

بلبل: پرنده‌ای است کوچک و خوش‌آواز شبیه به گنجشک، عشق او به گل معروف است. به عربی **عندلیب** نیز می‌گویند. در فارسی **هزار و هزار آواز و هزارستان** هم گفته شده. جمع: بلابل (فرهنگ عمید)

بلبل قدس معنوی: طیور و پرندگان مختلف چه در آثار این دور مبارک و چه در ادبیات عرفانی شرق و غرب از یک طرف رمز و سمبل روح انسانی و از طرف دیگر اشاره و تشبیه برای بیان مقام روح القدس و وحی الهی است... وقتی طیور به صفاتی عالی و آسمانی و الهی متصف و موصوف گردند آنوقت روشن است که مقصد از این پرندگان قدسی، مظاهر مقدسه الهیه و فضای پروازشان آسمان مشیت ربّانی و عالم امر حضرت سبحانی است... (کنز اسرار، ج ۲، ص ۳۹)

در این فقره مبارکه نیز مقصد از "بلبل قدس معنوی" کسی جز نفس مقدس مظهر ظهور نیست و این همان نفس مبارکی است که به‌زودی از بیان اسرار معانی ممنوع خواهد شد و چون ممنوعیت از بیان پیش آید واضح است که یاران از شنیدن "نغمه رحمانی" و "ندای سبحانی" که عبارت از آیات و آثار و الواح و کلمات الهیه است ممنوع و محروم خواهند بود. با توجه به ابتدای فقره که آیه مبارکه "وقتی آید" شروع می‌شود می‌توان مطلب این فقره را اشاره به وقایع مختلفه‌ای دانست که در آتیه روی خواهد داد... می‌توان اقلّاً سه مورد را به عنوان تعبیر عبارت "ممنوع شدن از استماع نغمه رحمانی و ندای سبحانی" پذیرفت:

اول و از همه به نحوه و لحن بیان مبارک نزدیک‌تر اشاره به صعود مبارک و محروم شدن اهل عالم (جمیع) از نغمه رحمانی و ندای سبحانی است.

دوم مسئله‌ایست نزدیک‌تر به زمان نزول کلمات مکتونه که عبارت باشد از وقایعی که منجر به سرگونی جمال مبارک به اسلامبول و ادرنه و بعد به سجن عکا شد و باعث محرومیت و ممنوعیت یاران از زیارت طلعت رحمان گردید. پس این بیان مبارک را می‌توان اشاره‌ای به سرگونی قریب‌الوقوع و حبس و تبعید به سجن اعظم بدانیم

که سالیان متمادی ارتباط مظهر ظهور الهی با احباء را غیرممکن یا بی‌نهایت مشکل نمود و یاران را از استماع نغمه رحمانی ممنوع ساخت.

سومین تعبیر که می‌تواند به قوت دو مطلب اول باشد آنکه دوران تبیین آیات و تفسیر کلمات الهیه در این دور اعظم محدود و معدود است چنانچه بعد از صعود حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ عزیز امرالله در سال ۱۹۵۷ میلادی پایان یافت. اگر چه تشریح مطالب غیرنازله به‌وسیله مقام مصون از خطا و منصوص بیت العدل اعظم لا اقل تا آخر دور بهایی ادامه خواهد داشت ولی دیگر به ظاهر ندائی و صدائی از آن بلبل معنوی به گوش نرسید و جمیع از برکت نزول آیات و تبیین کلمات و تفسیر مستند مصون از خطا محروم گشتند.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۴۱-۴۲)

معانی: (مفرد: معنی) مقصود و مفهوم کلام

اسرار: رازها، مفرد: سرّ

رحمانی: بسیار بخشنده و مهربان **سبحانی:** پاک و مقدّس بودن



ای جوهر غفلت (۱۶)

دریغ که صد هزار لسان معنوی در لسانی ناطق و صد هزار معانی غیبی در لحنی ظاهر

ولکن گوش‌ی نه تا بشنود و قلبی نه تا حرفی بیابد *

معانی کلمات:

ای جوهر غفلت: خطاب به نفوسی که در غفلت و هوی و عوالم مادی و آرزوهای نفسانی مستغرقند و خود را از قرب و لقای حضرت دوست محروم ساخته‌اند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

این فقره مبارکه نیز گویای حال بشر غافل است که با وجود حیات ظاهری مظهر ظهور در بین مردم و با وجود آنکه اقلماً مدّت ۵ سال از ظهور خفی جمال مبارک گذشته بود و با اینکه بسیاری از مناجات‌ها و اشعار و تفاسیر و الواح از قلم مبارک نازل شده بود و شمس حقیقت شب و روز با بیانات الهیه نفوس را به اخلاق رحمانی و حقایق امر بدیع آگاه می‌فرمود با وجود این همه نزول فیض و اظهار آیات و بینات باز هم چه نفوس مؤمن به امر باری و چه جمهور ناس از شنیدن واقعیت مطالب روحانی و درک مقام پیامبر یزدانی محروم بودند و گوش شنوا نداشتند و قلب آگاه نیافتند و این درست همزمان با نزول کلمات مکنونه در سال ۱۸۵۸ می‌باشد و فقره شانزدهم خطاب به همین نفوس غافله است که به عبارت "ای جوهر غفلت" شروع شده است. یعنی نفوس غافله را مورد خطاب و بیان قرار داده‌اند. دقت در بعضی کلمات این فقره حقایق معنوی و روحانی خاصی را روشن می‌سازد از جمله بیان مبارک در همین فقره شانزدهم که: "گوشی نه تا بشنود و قلبی نه تا حرفی بیابد" خواننده را به یاد آیاتی از تورات و انجیل و قرآن کریم می‌اندازد که در آن کتب مقدسه نیز صحبت از نفوسی است که گوش دارند و نمی‌شنوند و چشم دارند ولی نمی‌بینند و یا بیان حضرت محمد که می‌فرمایند خداوند قلوب آنها را مهر کرده و بدین علت قلوبشان درک حقیقت نتواند کرد. (آیه ۱۷ و ۱۸ سوره بقره) (کنز اسرار، ج ۲، صص ۴۳-۴۴)

جوهر: اصل و خلاصه هر چیز

غفلت: از یاد بردن، قصور ورزیدن

دریغ: افسوس، آنچه مایه تأسف است

لسان معنوی: "... کلام ملکوت عبارت از معانی الهیه و اسرار ربانیه است و هر کس به آن فائز شود حقایق و اسرار خلقیه در نزد او آشکار است و معانی الهیه حقیقت جامعه جمیع السن است، لهذا حواریون را رو حالقدس لسان ملکوتی تلقین نمود و همزبان جمیع ملل گشتند..." (مائده آسمانی، ج ۹، ص ۲۲)

غیب: پنهان، هر آنچه بر بشر مجهول است و فقط خداوند و برگزیدگان از آن آگاهند.

لحن: لغت، صوت و آواز، آهنگ کلام، فحوا و معنای کلام (جمع: الحان، لحون)

گوش: "هر که در این روز فیروز آواز سروش را نشنید دارای گوش نبوده و نیست. گوش، نه گوش‌ی است که به دیده از آن نگرانی. چشم نهان باز کن تا آتش یزدان بینی و گوش هوش فرادار تا گفتار خوش جانان بشنوی." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۵۲)

بیابد: ادراک کند، بفهمد

قلب: طبق آثار امری قلب هم مرکز احساس و عاطفه و هم مرکز الهام و شهود و درک روحانی است. در آثار و الواح مبارکه فهمیدن و دریافتن مسائل را عملکرد قلب بیان داشته‌اند در حالی که در عرف عام و در اصطلاح اهل علم مغز را مرکز فهم و تفکر دانند و قلب را رمز و نشانه احساسات لطیفه شمرند در بسیاری از آثار مبارکه از جمله در بیانی در باره لذت درک معانی پنهانی در کتاب مستطاب اقدس می‌فرمایند:

"طوبی ... لذی بصر یعرف مافیها و لذی قلب یطلع به رموزها و اسرارها..." مضمون قسمت اخیر آنکه خوشا به حال قلبی که درک نماید پس درک و فهم رموز و اسرار در حیطة اختیار قلب است و اگر قلب نخواهد و اجازه ندهد حقیقت انسان به درک و فهم مطالب و اسرار دست نیابد." (کنز اسرار، ج ۲، ص ۴۴)

ای همگنان (۱۷)

ابواب لامکان باز گشته و دیار جانان از دم عاشقان زینت یافته و جمیع از این شهر روحانی محروم مانده‌اند الا قلیلی و از آن قلیل هم با قلب طاهر و نفس مقدّس مشهود نگشت الا اقلّ قلیلی *

معانی کلمات:

ای همگنان: اشاره و بشارات به قرب ظهور مبارک.

در ابتدای فقره هفدهم در نهایت وضوح به باز شدن درهای عوالم لانه‌ای الهی اشاره می‌فرمایند. در فرهنگ لغات منتخبه در معنی "لامکان" آمده است "بدون جا و مکان، منظور عالم غیب و در مقامی عالم الهی است." ورود به هر باغی مستلزم آن است که در آن باغ باز شود تا انسان بتواند به آن داخل گردد. لقب حضرت ربّ اعلی که خود را باب اعظم نامیده‌اند اشاره‌ای است که به واسطه ظهور آن وجود مکرم باب علم و معرفت مظهر ظهور کلی یعنی جمال قدم مفتوح گشته است. باری چون دین و ظهور الهی در هر دوره‌ای تشبیه به باغ و باغ بهشت و امثال آن شده است پس باز شدن درها آن هم درهای لامکان که اشاره به باز شدن درهای عالم غیب و عوالم روحانی الهی است اشاره‌ای صریح به افتتاح دور جدید و امکان دخول مؤمنین به باغ بهشت الهی است. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۴۸)

ابواب: درها، مفرد: باب **لامکان:** بدون جا و مکان، منظور عالم غیب و عالم الهی است.

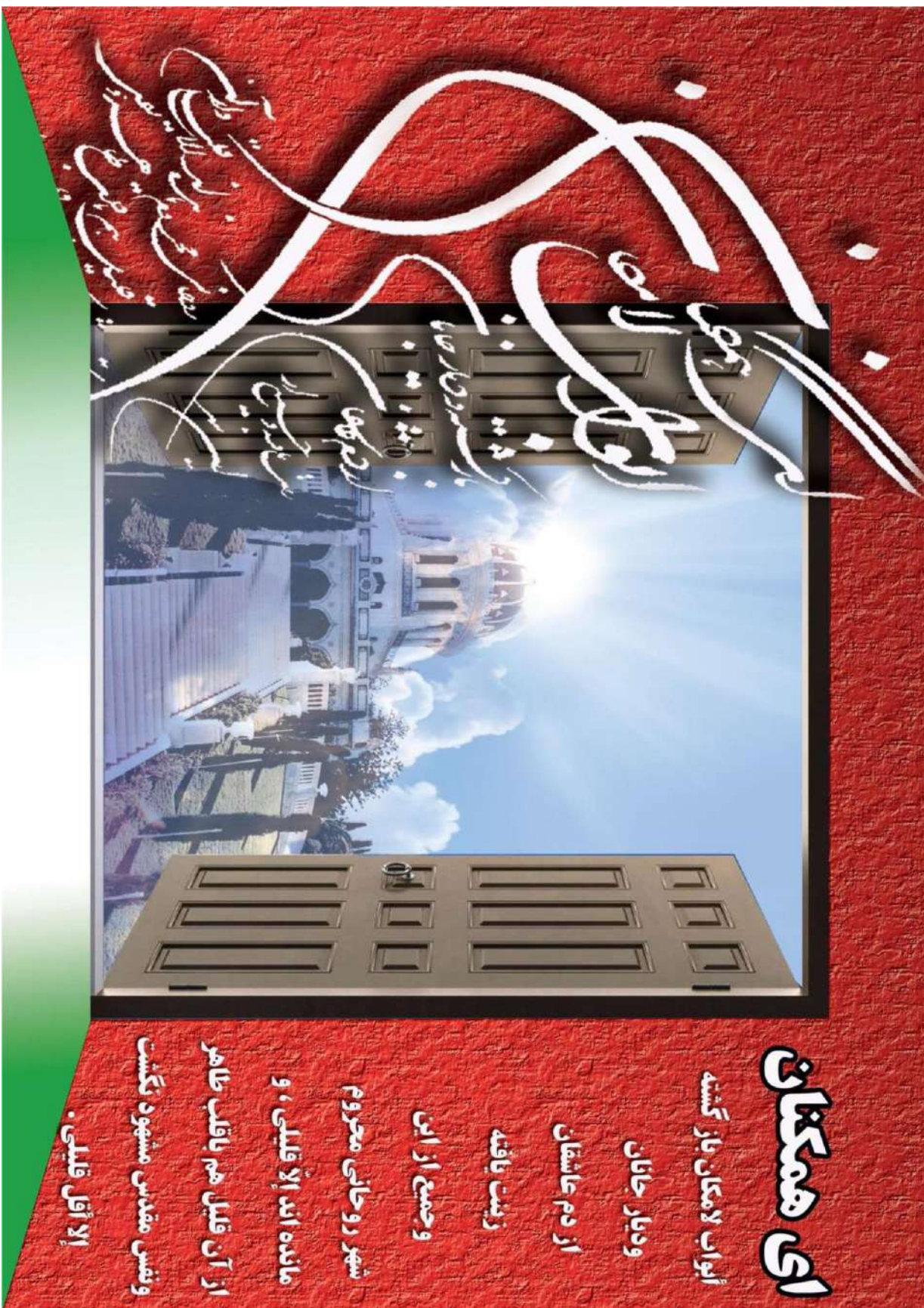
دیار: خانه‌ها، شهرها

دیارجانان: آیه بعد حکایت از اقبال نفوس عاشقه می‌کند و اشاره‌ای به فدای جان مشتاقان در سبیل حبّ مظهر امر رحمن است که هزاران مثال آن تاریخ این امر نازنین را زینت بخشیده و می‌بخشد و بیان زیبایی جمال مبارک به آن شهادت داده آنجا که می‌فرمایند: "و دیار جانان از دم عاشقان زینت یافته"

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۴۹)

در معنی جانان گفته‌اند که آن "صفت قیومی است که قیام جمله موجودات با اوست." (فرهنگ سجادی، ص ۱۵۱)

دم: خون **الا قلیلی:** مگر کمی



ای همکنان

أبواب لامکان باز گشته

ودیار جانان

از دم عاشقان

زینت یافته

و جمع از این

شهر روحانی محروم

مانده اند الاقلی، و

از آن قلیل هم باقلب ظاهر

ونفس مقدس مشهود نگشت

الاقل قلیلی.

شهر روحانی: آیه بعد نیز گویای همین اصطلاح و حقیقت است چه که در آن آیه این باغ بهشت و این مکان لامکان و این "دیار جانان" به اصطلاح ملیح "شهر روحانی" تعبیر و تشبیه شده و می‌فرمایند جمیع از این شهر روحانی محروم مانده‌اند که اشاره‌ای واضح به غفلت عمومی اهل عالم از مظهر امر در آن ایام است. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۰)

شهر روحانی، مدینه الهی و رضوان به معنای عهد و دین و کتاب الهی در هر عهد و عصری است و این موقع یعنی زمان نزول کلمات مکنونه درست زمان بین ظهور خفی جمال مبارک (۱۸۵۳) و ظهور علنی آن مظهر مشیت (۱۸۶۳) می‌باشد. این آیات گویای افتتاح دور جدید و ابواب رضوان بدیع و بهار ظهور تازه جان‌افزای الهی است که عده بسیار قلیلی در آن زمان بر آن آگاه و از آن نفوس "هم با قلب طاهر و نفس مقدس مشهود نگشت الا أقلّ قلیلی". (کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۷۱)

قلب: "قلب عرش است از برای استوای حبّ الهی." (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۷۳)

قلب آن حقیقت انسانیست که خزینة حبّ و علم الهی است و امکان معرفت حقّ به او عطا شده. اگر قوّة روح رحمانی غلبه بر نفس انسانی نماید قلب روحانی و مرکز الهامات آسمانی گردد و آلا تیره و تار در هوای نفسانی بماند و "شمع دل" را به بادهای "مخالف نفس و هوی" خاموش نماید.

حیات روحانی انسان فی الواقع میدان جدال و ستیز روح و نفس بر سر تصاحب قلب است. هر یک سعی در مالکیت او می‌کنند اگر نفس بر قلب غلبه نماید، قلب مرکز شهوات دنیوی و هوی و هوس و غفلت و ضلالت شود و تاریک و سرد بماند. ولی اگر روح قلب را تصاحب نماید نفس را در قلب تبدیل به نفس رحمانی کند و قلب را "مشکاتی" نماید که در آن مصباح عشق و معرفت الهی روشن شود و "سرّ" الهی آشکار گردد. (کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۷-۱۸) (رجوع شود به فقره ۲۷)

قلیل و أقلّ قلیل: نایاب، بسیار بسیار کم، کمترین

از جمله آنکه می‌فرمایند وجود مؤمن مثل کبریت احمر نایاب است (ایقان، ش ۸۶) کبریت احمر که در الواح دیگری اکسیر احمر یعنی گوگرد سرخ نامیده شده، ماده‌ای است که در علم کیمیا پیدا کردن آن را از جمله شرایط به دست آوردن ماده کیمیا می‌دانند و آن ماده‌ای است که مس را به طلا تبدیل می‌کند و این اکسیر احمر بسیار نایاب بوده و به قولی اصلاً وجود ندارد. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۱)

مشهود: آنچه دیده می‌شود

مقدس: پاک و پاکیزه شده

ای اهل فردوس برین (۱۸)

اهل یقین را اخبار نمائید که در فضای قدس قرب رضوان روضه جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خلدبرین طائف حول آن گشته‌اند * پس جهدی نمائید تا به آن مقام درآئید و حقائق اسرار عشق را از شقایقش جوئید و جمیع حکمت‌های بالغه احدیه را از اثمار باقیه‌اش بیابید * قَرَّتْ أَبْصَارُ الَّذِينَ هُمْ دَخَلُوا فِيهِ آمَنِينَ *

معانی کلمات:

ای اهل فردوس برین: نفوسی که به فردوس جدید، دیانت حضرت باب و حضرت بهاء‌الله آگاه بوده‌اند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۹)

عنوان این فقره مبارکه خطاب به اهل فردوس برین است. فردوس، رضوان و مدینه طبق بیان حضرت بهاء‌الله در ایقان مبارک دین و ظهور الهی است. جمال مبارک در لوح نصیر می‌فرماید: "به مقرّ عزّ فردوس اعظم که یمین عرش ربّانی است راجع گشته."

با توجه به آنچه بعداً در این فقره بیان می‌شود چنان استنباط می‌گردد که این خطاب خطابی است به بابیان آن زمان که در فردوس جدید الهی که ظهور حضرت باب باشد وارد شده‌اند و حال جمال مبارک مؤمنین این "فردوس برین" را مخاطب ساخته ظهور جدیدی را در نزدیکی زمانی ظهور حضرت باب به آنها بشارت می‌دهند. از طرف دیگر "برین" کلمه فارسی برای مقام بالاتر است که عربی آن "اعلی" می‌باشد و اگر به جای "فردوس برین" کلمه "فردوس اعلی" را قرار دهیم انطباق بیان با دور مبارک حضرت اعلی واضح‌تر می‌شود. در اول فقره به اهل فردوس برین امر می‌فرمایند که بروند و اهل یقین را بشارت دهند که در عوالم قدس الهی در نزدیکی رضوان و دیانت بیان باغ بهشت دیگری ظاهر گشته‌است. این معنی در ترجمه انگلیسی این فقره بهتر مکشوف می‌گردد چه که در خواندن فارسی اغلب یاران کلمه قرب را به‌عنوان صفت فضای قدس می‌خوانند و می‌گویند در فضای قدس قرب رضوان و این طرز خواندن معنی کلمه را عوض می‌کند. درست آن است که کلمه قرب صفت زمانی و مکانی است برای کلمه رضوان که بعد از آن آمده است یعنی آیه را به طور صحیح باید در "فضای قدس - قرب رضوان روضه جدیدی ظاهر گشته" قرائت نمود تا معنی صحیح آیه آن به وضوح مستفاد گردد. آن وقت مفهوم آن مطابق است با ترجمه انگلیسی حضرت ولی امرالله به این مفهوم که در فضای قدس، در

نزدیکی باغ بهشت (دیانت موجود) باغ بهشت جدیدی (ظهور بدیعی) ظاهر گشته که "جمیع اهل عالین و هیاکل خلدبرین طایف حول آن گشته‌اند." (کنز اسرار، ج ۲، صص ۵۲-۵۳)

جهد: کوشش **آمن:** در امن و امان، ایمن، واثق، مطمئن (جمع: آمنین - آمنون)

اهمیت جهد برای وصول به مقام ایمان: بقیه این فقره مبارکه لزوم جهد و کوشش انسانی را برای رسیدن به مقام ایمان و ایقان نشان می‌دهد و این نکته را بار دیگر روشن می‌سازد که اگر چه ظهور رحمت و عن الهی عمومی و شامل جمیع ممکنات است و برای جمیع نوع بشر در هر ظهور جدیدی رسیدن به مقام و مرتبه ایمان و ایقان مقرر و مشخص شده است ولی خود انسان نیز باید "جهدی نماید" تا به "آن مقام" درآید و تازه چون به آن مقام برسد توانائی آن را خواهد داشت که "حقائق اسرارعشق را از شقایقش" بجوید و "جمیع حکمت‌های بالغه احدیه را از اثمار باقیه‌اش" بیابد. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۴)

برین: بالاترین جا، بالایی **فردوس:** باغ، بهشت، بوستان

اهل فردوس برین: "امروز اهل فردوس اعلی نفوسی هستند که ماسوی الله را معدوم دانند و مفقود شمردند. قصص اولی ایشان را از افق اعلی منع ننماید و اسماء از شاطی بحر معانی محروم نسازد. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۳۲)

یقین: آگاهی دقیق، اطمینان کامل **اخبار نمایید:** خبر دهید، آگاه کنید

خلد: دوام، بقا، بهشت

هیاکل خلد برین: انبیاء و مرسلین و ارواح مقدسه مجرده "... دقت در کلمات اصلی کلمات مکنونه فارسی نشان می‌دهد که اصطلاحات وارده در این آیه فقط در مرتبه و مقام ظهور مظهر امر الهی می‌باشد چه که صحبت از "ظاهر شدن" و "روضه جدید" در فضای قدس است. روضه و دین و ظهوری که جمیع اهل عالین و هیاکل خلد برین آن را طواف می‌کنند. مراجعه به الواح و آثار دیگر حضرت بهاءالله در باره عظمت ظهور مبارک و اینکه جمیع انبیاء و مرسلین و ارواح مقدسه مجرده طایف حول این ظهور بوده و هستند و لقب حضرت اعلی که مطاف ملاً اعلی می‌باشند روشنگر حقایق مذکوره در فوق است." (کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۳)

طائف: طواف کننده (طواف: به دور مکان مقدس گردیدن، دور کعبه گردیدن که از ارکان عمره و حج است.) (نوزده هزار لغت)

رضوان: "رضوان اصلاً مصدر به معنای خوشنودی و پسند و قبول و در عرف اسلامی به معنای جنت متداول و رایج گردیده... نام رضوان در اصطلاح این امر برای باغ معروف خارج بغداد بوده که جمال ابهی با عائله مبارکه

در آنجا مکان داشتند و بر آن عید دوازده روزه نیز نام گردید... کلمه رضوان هم در ارتباط با *رضوان دل* و هم به معنای *رضوان بقا* و *رضوان جود* که اشاره به مقام *ظهور مظهر الهی است...* آمده.

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۷۳)

قَرَّتْ ابْصَارَ الدِّينِ: روشن شد چشمهای کسانی که... (*قَرَّ يَقْرُ:* مسرور و مطمئن شدن مخصوصاً وقتی که با کلمه عین بیاید. در زبان فارسی اصطلاح *روشن شدن چشم* متداول است.) (نوزده هزار لغت)

روضه جدید: اشاره‌ای به ظهور جدید در قرب رضوان قبل که امر حضرت باب شد، تواند بود.

(کنز اسرار، ج ۱، صص ۱۷۱-۱۷۲)

ای دوستان من (۱۹)

آیا فراموش کرده‌اید آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجرهٔ انیسا که در فردوس اعظم
غرس شده جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید؟ و به سه کلمه طیبیه تکلم
فرمودم و جمیع آن کلماترا شنیده و مدهوش گشتید و آن کلمات این بود: ای دوستان
رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه برای شما نخواهم هرگز نخواهید و با
دل‌های مرده که به آمال و آرزو آلوده شده نزد من می‌آئید* اگر صدر را مقدّس کنید حال آن
صحرا و آن فضا را به نظر درآرید و بیان من بر همهٔ شما معلوم شود*

معانی کلمات:

ای دوست: ای دوستان من و امثال آن همهٔ نفوس مؤمنه همراه با نصائح و مطالب روحانی عمومی و اخلاقی.
(کنز اسرار، ج ۲، ص ۹)

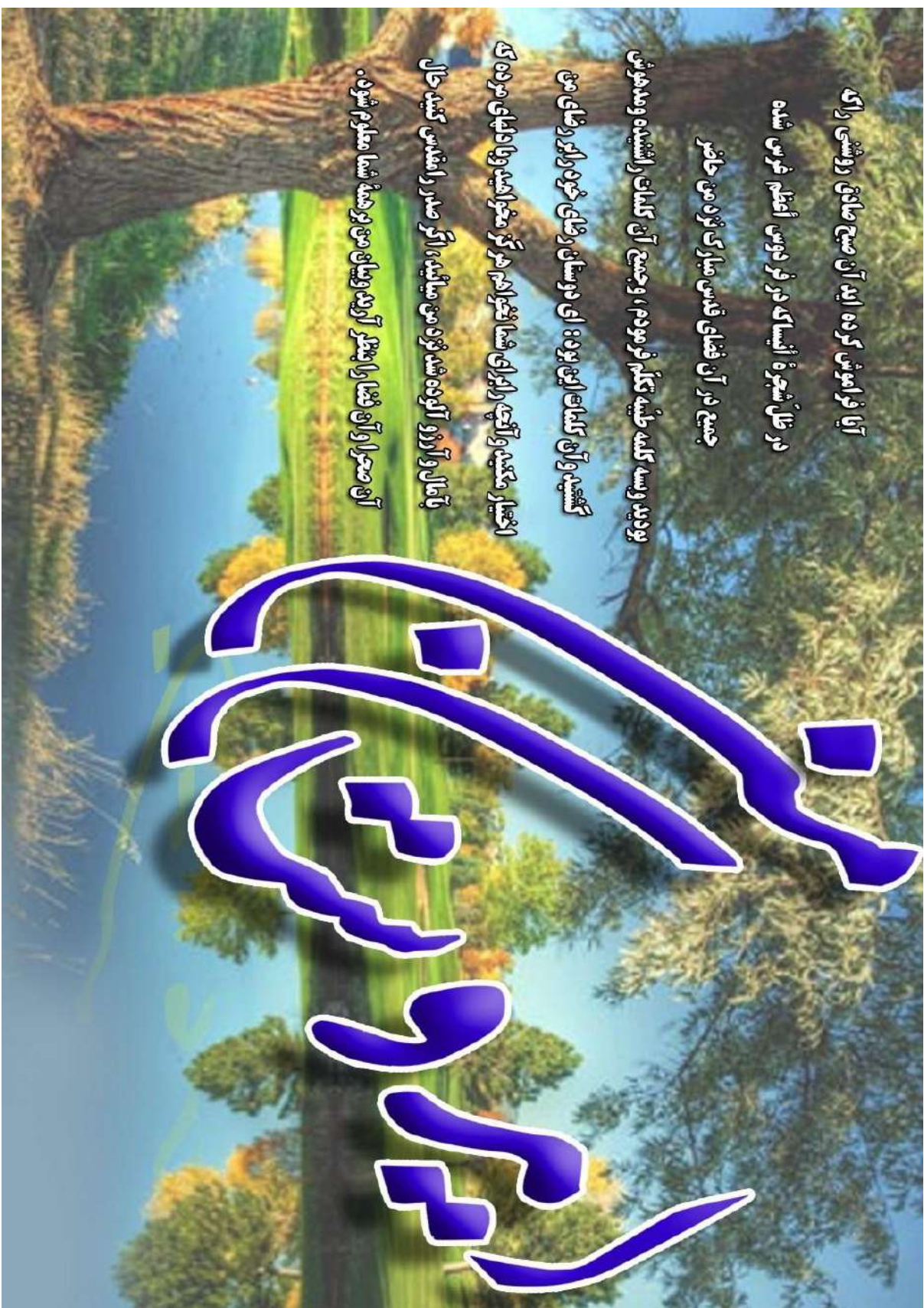
و نیز می‌فرمایند: "آن صبح صادق روشن فجر میثاق است..."
(کنز اسرار، ج ۲، ص ۶۴)

ظلّ: سایه

شجرهٔ انیسا: در آثار ادیان مختلفه و فرهنگ‌های ملل خانه و آشیانه و شهر و منزل و سایه درخت و خیمه و
خرگاه اشاره به محل امن و جایگاه استراحت و از نعمت راحتی و اطمینان برخوردار شدن است. وصول به این
جایگاه اعلی و مرتبهٔ علیا در عین حال تعبیر و رمزی است از وصول به معرفت و امکان مشاهده حقیقت و لقای
حضرت احدیت.

در المنجد انیسون را گیاهی خوشبو می‌داند که آنرا بادیان یا زیزه‌رو می‌نامند انیس به معنی انس‌دهنده و مونس
آمده است حضرت ولیّ امرالله انیسا را به کلمه *Tree of life* ترجمه نموده‌اند و در اسرارالآثار آمده "انیسا از
اصل عربی یا یونانی نام بوته رازیانه که بوی خوشی دارد و در آثار به تشبیه بر معانی و حقایق الهیه مخصوص
اطلاق گردید.
(کنز اسرار، ج ۲، ص ۶۶)

شجرهٔ انیسا به ذات مبارک مظهر الهی حضرت بهاءالله اطلاق شده است.
(نوزده هزار لغت)



آیا فراموش کرده اید آن صبح صادق روشنی را که

در ظل شجره انساک در فر دوس اعظم خرس شده

جمع در آن فضای قدس مبارک نوره من حاضر

بودید و سه کلمه طینه تکلم فرمودم ، و جمع آن کلمات را شنیده و مدهوش

گشتید و آن کلمات این بود: ای دوسان رضای خود را بر رضای من

انجبار مکنید و آنچه را برای شما نخواستیم هرگز نخواهید و با دلجویی مرده که

بآمال و آرزو آورده شد نوره من میباید، اگر صدر را مقدس کنید حال

آن صحرا را آن فضا را بشنکر آری در میان من برهنه شما مطهرم شود .

درختان

صبح صادق: حضرت عبدالبهاء می فرمایند قوله الأعلی: " اما مراد از آن عبارت فقره کلمات مکنونه یعنی صبح صادق روشن فجر ظهور است که حضرت اعلی تجلی فرمودند و مراد از شجره مبارکه جمال قدم است و مراد از آن فضا، فضای دل و جان است و حضور خلق عبارت از حضور روحانی است نه حضور جسمانی و ندای الهی در فضای دل و جان بلند شد و چون خلق هوشیار نشدند لذا مدهوش گشتند." (کنز اسرار، ج ۲، صص ۶۳-۶۴)

غرس: کاشتن نهال، درخت نشانیدن **فردوس:** باغ، بهشت، بوستان

کلمه: مقصود از کلمه به معنای عام، کلام و بیان و آیات الهی است **طیبه:** پاک و پاکیزه، خوب، خوشبو وقتی از "سه کلمه طیبه" صحبت می دارند مقصد سه حقیقت و سه مطلب مبارک و پراهمیتی است که نفس مقدس جمال مبارک بلا فاصله به آن اشاره نموده می فرمایند "و آن کلمات این بود" و بعد از آن سه مطلب دقیق و عمیق زیر بیان می گردد:

کلمه اول: "رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید" که عبارت از **طلب رضای الهی است.**

رضا: اختیار، پسند کردن... کلمه اول در مقام رضاست. مقام رضا مقامی است که بالاتر از شهادت است چه که چه بسا شهادت واقع گردد ولی شخص شهید به رضای کامل موفق نشده باشد...

کلمه دوم: "آنچه از برای شما نخواهم هرگز نخواهید" که احتراز از آنچه خدا نخواست است می باشد. این مقام مقامی است بالاتر از رضا چه که در مرتبه رضا انسان از خود نیز اراده و رضائی دارد ولی در مقایسه با رضای الهی از اراده خود می گذرد و به آنچه از خداوند برای او مقدر می شود رضایت می دهد... یعنی در مقام کلمه دوم قبل از ظهور و بروز اراده و حکم الهی انسان از اراده و میل و خواهش خود گذشته است و همه امور را به ید قدرت الهی واگذار کرده است.

کلمه سوم: "با دل‌های مرده که به آمال و آرزو آلوده شده نزد من می‌آید" که خواهشی از خود نداشتن است. این سه حقیقت روحانی در واقع پایه و اساس ایمان حقیقی و نهایت درجه مقام ایقان و توکل و طهارت و تقدیس است. مقامی است که بعد از سیر همه مراتب و شهرهای عشق به آن توان رسید و مرتبه‌ای است که اگر فوز به آن ممکن شود حقیقت انسان حقیقی روحانی و ملکوتی و مقدس و مطهر شده است.

...پاکی قلب از هر گونه شائبه آمال و آرزو و شهوت و هوی در تمام مراتب سیر و سلوک شرط اصلی و مایه نجات و فلاح روح انسانی است. جمال مبارک در این فقره بعد از مقام رضای کامل و مقام توکل و تفویض کلمه سوم را به قلب بی‌ریا اختصاص داده‌اند تا ادنی شائبه خواست و خواهش در آن نباشد مبدا که آن خواهش لگه‌ای به آب صافی قلب بیندازد و آن آب صاف زلال را تیره و تار کند چه که اگر در ته دل انسان کوچکترین خواست و

میل غیر از رضای الهی موجود باشد مقام طهارت و تقدیس که بالاترین مرتبه سیر روحانی در عالم وجود است حاصل نشود... (کنز اسرار، ج ۲، صص ۶۹-۷۳)

آمال: آرزوها **صدر:** سینه **مقدس:** پاک و پاکیزه شده، مبارک **معلوم:** دانسته شده، شناخته شده
فضا و صحرا: مراد از آن فضا فضای دل و جان است و حضور خلق عبارت از حضور روحانی است نه حضور جسمانی و ندای الهی در فضای دل و جان بلند شد... (حضرت عبدالبهاء)

ذکر فضا و ندا و صحرا و امثال آن همگی در عالم عرفان و ادیان سابقه دارد و تشبیهی است لطیف از معانی روحانی و اتفاقات معنوی در عالم عقول و ارواح و چون فهم آن مراتب و مقامات و حالات مجرّد و روحانی برای نوع بشر به آسانی ممکن نیست خداوند بر اساس رحمت و فضل خود آن حقایق و مراتب روحانی را به مثال و صورتی جسمانی تشبیه می نماید تا فهمش برای نوع انسان آسان گردد. بلند شدن صدا و ارتفاع ندا در صحرا همیشه اشاره به آگاه نمودن و دعوت کردن و بشارت دادن در فضائی وسیع و بی انتها است و چون فضای روح و قلب انسانی وسیع ترین و بی انتها ترین فضای عالم است به فضا و صحرا تشبیه شده که در آن فضا ندای رسای الهی طنین اندازد و موج زند و به اوج قدرت رسد در انجیل مقدّس بشارت یوحنا معمدانی به ارتفاع ندا در صحرا تعبیر شده می فرمایند: "صدای ندا کننده در بیابان..." (انجیل متی، باب سوم، آیه ۳)

در آثار اسلامی و در امر بهائی و اشعار عرفای شهیر این ندای الهی و جواب روح انسانی به "عهد آلت" نیز موسوم و این همان عهدی است که در روز ازل خداوند با نوع بشر بسته است و از او جواب "بلی" در وفای به عهد گرفته است و از آن به "لبیک در روز آلت" نیز یاد می شود... امروز نیز همان روز آلت است. کلمه آلت عربی است و اشاره به سؤال خداوند از فرشتگان است که فرمود "آلت بر بکم" آیا من خدای شما می باشم و از بین فرشتگان، انسان این "ندای الهی" را لبیک گفت و بلی جواب فرمود و از آن روز انسان که به زیور معرفت و ایمان آراسته شده است اشرف مخلوقات و مثال و صورت الهی در بین موجودات شد.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۷۵-۷۷)

مدهوش گشتید: ظهور حقایق و اسرار الهیه تدریجی است و خداوند در هر زمان به اندازه درک و فهم آن زمان بیان مسائل و مطالب الهیه می نماید و اگر آفتاب حقیقت به تمامه تجلی نماید و همه اسرار و آیات یکجا بیان شود حقیقت انسان طاقت تحمل آن را نداشته منصعق و بیهوش می شود و بر خاک افتاده نابود می گردد. در ادیان مختلفه این حقیقت به صورت و مثالهای متعدّدی تشبیه شده است از جمله در آثار و احادیث اسلامی صحبت از "کلمه ای" است که در یوم قیامت قائم به آن تکلم می کند و جمیع نقبای ارض از آن فرار اختیار می کنند. در این بیان مبارک بی طاقتی مردم به "فرار" تشبیه شده است. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۶۸)

اگر صدر را مقدس کنید: درک جمیع این اسرار الهی و مشاهده این آثار رحمت ربّانی منوط به پاکی قلب و طهارت صدر و فراغت خاطر است و فقط آئینه دل از آلودگی خاک و گل پاک شود و قلب از شائبه ریب و ریا و

آز و حسد مبرّی گردد پرتو عنایت بر این آئینه صاف بتابد و جمال الهی بر حقیقت انسانی تجلّی نماید و آن ندای جانفزای الهی چنانکه در مثنوی مبارک مذکور است فضای دل و جان را به اهتزاز آرد. این است که در آخر فقره ۱۹ شرط به یاد آوردن آن عهد آلت و شنیدن آن ندای جانفزای الهی و فهمیدن مقصود الهی را صریحاً در پاکي قلب دانسته می‌فرمایند: " اگر صدر را مقدّس کنید حال آن صحرا و آن فضا را به نظر درآید و بیان من بر همه شما معلوم شود. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۷۸)

در سطر هشتم از اسطر قدس که در لوح پنجم از فردوس است می‌فرماید:

ای مردگان فراش غفلت (۲۰)

قرن‌ها گذشت و عمر گرانمایه را به انتها رسانده‌اید و نفَس پاکی از شما به ساحت قدس ما نیامد * در ابحر شرک مستغرقید و کلمه توحید بر زبان می‌رانید * مبعوض مرا محبوب خود دانسته‌اید و دشمن مرا دوست خود گرفته‌اید و در ارض من به کمال خرمی و سرور مشی می‌نمائید و غافل از آنکه زمین من از تو بیزار است و اشیای ارض از تو در گریز * اگر فی الجملة بصر بگشائی صد هزار حزن را از این سرور خوشتر دانی و فنا را از این حیات نیکوتر شمری *

معانی کلمات:

فردوس: باغ، بوستان، بهشت، (جمع: فرادیس)

لوح پنجم از فردوس: در تشریح این اشاره حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند قوله الأُحلی: " این الواح ملکوت است که از قلم اعلی در لوح محفوظ مرقوم است. چنین الواحی از عالم ناسوت نازل نگشته بلکه در خزائن غیبیه محفوظ و مصون است اگر وقتی نفسی چنین الواحی ابراز نماید و نسبتش به حق دهد که این لوح یاقوتست یا لوح پنجم از فردوس است اصل ندارد. (مائده آسمانی، ج ۲، ص ۵۶) (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۸۲)

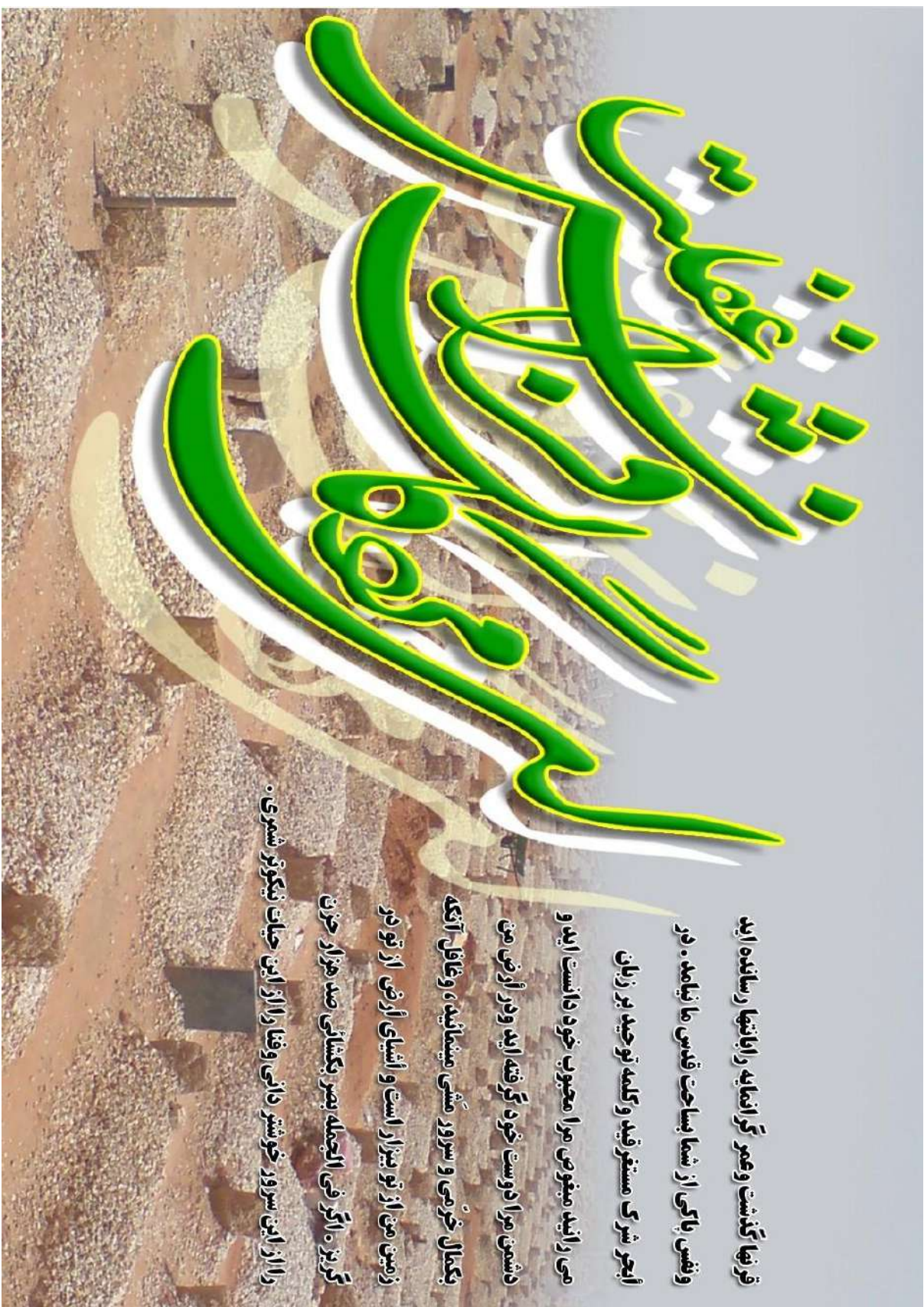
مردگان: مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است.

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۱۱۳)

فراش: بستر، رختخواب، هر چیز گستردنی، خانه، (جمع: افرشه - فرش)

غفلت: از یاد بردن، قصور ورزیدن، ترک کردن، اهمال کردن

"غفلت نفوس از درک روح زمان و عدم توجه آنان به عهد و پیمان حضرت رحمن نیز مسأله‌ای است که در فقرات متعددی از کلمات مکنونه فارسی آن را زیارت نموده‌ایم... غفلت بزرگترین مانع اقبال نفوس به دین الهی شمرده می‌شود. این غفلت به حدی است که با وجود ارتفاع ندای الهی در بین خلق حتی با وجود خطابات و رسائل و بشارات و اندازاتی که مستقیماً به نفوس مهمه و رؤسای قوم و سلاطین و علمای هر دیار از قلم جمال قدم نازل



تو نیا گذشت و عمر گر انصایه را با نیتها رسانده اید
و نفس باکی از شما بساحت نفسی ما نیامد . در
آبخر شرک مستغرقید و کلمه تو حید بر زبان
می رانید مبنویس مرا محبوب خود دانست اید و
دشمنی مرا دوست خود گرفته اید و در ارض من
بکمال خرمی و سرور مشی میسایند ، و غافل آنکه
زمین من از تو بیزار است و آشنای ارضی از تو دور
گیر . اگر فی الجمله بمر بکشای صد هزار حزن
را از این سرور خوشتر دانی و فراق را از این حیات نیکوتر شمیری .

و صادر گردیده باز هم نفوس مهمّه از خواب غفلت بیدار نشدند؛ نه تنها خود را از دریای معرفت و تابش آفتاب حقیقت محروم نمودند بلکه عامّه ملّت را از اقبال به امر حضرت پروردگار باز داشتند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۵)

گرانمایه: دارای مرتبه عالی **ابحر:** دریاها، (مفرد: بحر)

شرک: شریک برای خدا قائل شدن

بصر: چشم، حسّ بینائی، (جمع: أبصار)

"ای رستم بحر کرم یزدانی آشکار و آفتاب بخشش رحمانی نمودار. صاحب چشم آن که دید و صاحب گوش آنکه شنید."

(مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۵۸)

"مقصد از بینائی بصیرت حقیقیّه است. مقصد این است که کور باطن بود به بصیرت روحانی فائز شد."
(مفوضات، ص ۷۹)

توحید: خدا را واحد دانستن، ایمان به وحدانیت الهی

مقام توحید: مقام توحید پیامبران مقام وحدت حقیقی آنهاست که نظر به تفاوت‌های عنصری و ظاهری و زمانی آن‌ها نگردد بلکه نظر شود به **حقیقت واحدی** که در جمیع آنها تجلّی کرده و در این مورد مقام واحد دارند که به آن **مقام جمع** نیز می‌گویند در **مقابل تفصیل که مقام و رتبه حدودات بشریه آنهاست.**

دشمن: ای بندگان! تن بی روان، مرده است و دل بی یاد یزدان، پژمرده. پس به یاد دوست بیامیزید و از دشمن بپرهیزید. دشمن شما چیزهای شماست که به خواهش خود آن را یافته‌اید و نگاه داشته‌اید و جان را به آن آلوده‌اید. جان برای یاد جانان است آن را پاکیزه دارید، زبان برای گواهی یزدان است آن را به یاد گمراهان می‌الائید.
(دریای دانش، ص ۳۳)

مبغوض: مورد بغض و کینه، دشمن داشته‌شده

ارض: زمین، خاک، کره خاک **مشی:** راه رفتن، قدم برداشتن

حزن: غم، اندوه **فناء:** نیست شدن، نابود شدن

حیات: زندگی، زیستن **نیکو:** خوب، زیبا، خوش

ای خاک متحرک (۲۱)

من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس * سیف عصیان شجره امید ترا بریده * و در جمیع حال
به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور * و من عزت بیزوال برای تو
اختیار نمودم و تو ذلت بی منتهی برای خود پسندیدی * آخر تا وقت
باقی مانده، رجوع کن و فرصت را مگذار *

معانی کلمات:

ای خاک متحرک: خطاب به نفوسی که در غفلت و هوی و عوالم مادی و آرزوهای نفسانی مستغرقند و خود را از قرب و لقای حضرت دوست محروم ساخته‌اند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

مأیوس: انس گرفته شده - خوگرفته - آشنا و مألوف (أنس - یأنس)

مأیوس: ناامید - دچار یأس (یئس): قطع شد امیدش - میئوس أو میؤوس: ناامید و دلسرد شد - ایس منه ایاساً: ناامید شد

سیف: شمشیر (جمع: سیوف)

عصیان: سرپیچی - اطاعت نکردن (تشبیه اطاعت نکردن به شمشیر)

شجره: یک درخت - درخت واحد (تشبیه امید به درخت)

نزدیک - قرب و بعد: " باری قرب به حق در این مقام توجه به او بوده و بعد، غفلت از او. مثلاً هر نفسی که الیوم از حریق اطهر ابهی نوشید بأعلی ذروه قرب و وصال مرتقی و من دون آن در أسفل درک بعد و انفصال بوده اگر چه در کل احیان به ذکر رحمن ناطق و باوامرش عامل باشد چنانچه الیوم ملل مختلفه که در ارضند چون از صهبای احدیه محرومند کل در تیه بُعد سائر و قرب و بُعد در ظهور مظاهر الهیه معلوم و مشهود. هر نفسیکه بحریم ایقان توجه نمود او از اهل قرب محسوب و هر نفسیکه اعراض نمود بعید بوده و خواهد بود...

(مأئده آسمانی، ج ۱، ص ۵۹)

عزت: قوت و غلبه - احترام **ذلت:** ضعیف و حقیر شدن



بیزوال: همیشگی - از بین نرفتنی

هوالبهی ای طالب عزت و بزرگواری حقیقی در جهان الهی، بزرگواری در عالم عنصری امر موهومیست و تصور مذمومی؛ چه، نهایت مراتب عزت این جهان سلطنت و جهانبانیست و شوکت و شهریاریست و حال آنکه چون به حقیقت نگری جسم بیجانست و نقش بی‌روح و وجدان؛ انعکاس بی‌اساس است و ظلال بی‌مأل؛ سرابست نه شراب؛ نمایش است نه آب؛ خلب است نه سحاب. پس بزرگی و عزت قدیمه محصور در شئون رحمانی و دخول در ظل کلمه الهیست. تا توانی در این بحر بی‌پایان خوض کن و از این معین صافی یزدان بنوش و در سبیل حضرت جلیل بکوش تا بر سر تاج عزت سرمدی نهی و بر سریر عظمت ابدی جالس شوی و از افق امکان چون صبح نورانی طلوع نمائی... عبدالبهاء ع (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۲۰)

ای پسر هوی (۲۲)

اهل دانش و بینش سالها کوشیدند و به وصال ذی‌الجلال فائز نگشتند و عمرها دویدند و به لقای ذی‌الجمال نرسیدند* و تو نادویده به منزل رسیده و ناطلبیده به مطلب واصل شدی* و بعد از جمیع این مقام و رتبه به حجاب نفس خود چنان محتجب ماندی که چشمت بجمال دوست نیفتاد و دستت به دامن یار نرسید*

فتعجبوا من ذلک یا اولی‌الأبصار*

معانی کلمات:

ای پسر هوی: خطاب به نفوسی که در غفلت و هوی و عوالم مادی و آرزوهای نفسانی مستغرقند و خود را از قرب و لقای حضرت دوست محروم ساخته‌اند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

هوی: عشق، میل و خواهش نفس (معمولاً خواسته‌های بد) - (جمع: أهواء) - مترادف با هوس (رجوع شود به کلمات مکنونه فقره ۱۰)

"هو الله ای شخص رشید رشادت اینست که انسان بر نفس و هوی غالب گردد و جنود ظلمانی را مغلوب نماید بنیان نادانی براندازد و ایوان دانائی بنیاد نهد... و علیک التحیة و الثناء. ع" (یاران پارسی، ص ۱۲۳)

"هو الله ای بنده یزدان پاک جانی و پاک دل زیرا از جهان آب و گل بیزار شدی و به جهان دیگر دل بستنی و حق پرستی و به یاران یزدان پیوستی و از بند بیگانگان رستی یار آشنا بودی و بینا و گویا. چون پرتو آفتاب درخشید نور حقیقت دیدی و سرود سروش شنیدی و دل از تعلق به این خاکدان بریدی و در اوج مهر یزدان پریدی شاد باش شاد باش و با نفس و هوی همواره در پر خاش باش جانت خوش باد. ع" (یاران پارسی، ص ۷۶)

وصال: به هم رسیدن حبیب و محبوب و مبادله محبت

اهل دانش: " امروز مرد دانش کسی است که آفرینش او را از بینش باز نداشت و گفتار او را از کردار دور ننمود. " (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۵۶) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۵۵)

لقاء: دیدار - ملاقات

" ای موقن بالله اصل لقاء ایمان به آیات الهیه است. " (مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۲)

" هر نفسی که به این انوار مضيئه ممتنع و شمس مشرقه لائحه در هر ظهور موفق و فائز شد او به لقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است به مظهر کلیه خود." (ایقان، ش-۱۵۱) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۱۰۰)

ذی الجلال: دارای جلال و بزرگی (خداوند) **ذی الجمال:** صاحب زیبایی - دارای زیبایی

"ذی الجلال" و "ذی الجمال": در مقامی مقصود جمال مبارک حضرت بهاء الله است.

"...درین حال بیان داشته اند که با وجود استوای جمال قدم بر عرش ظهور و با وجود وزیدن نسائم صبح حقیقت همه از این نعمت محروم گشته اند..." (کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۹)

"... همچنین آن وجود مبارک بود که در صغر سن در حینی که از عمر مبارکش بیش از نه سال نمی گذشت به زیارت والد بزرگوارش در سیاه چال طهران بشتافت و قلب ارقّ الطفش از مشاهده حال رقت بار آن **جمال ذی الجلال** در زیر سلاسل و اغلال متأثر گردید..." (کتاب قرن بدیع، ص ۴۷۵)

فائز: به مقصود رسیده

محتجب: پنهان و پوشیده - غافل و محروم از معرفت

یار: " ای برادر هر بحری لوءاء ندارد و هر شاخی گل نیارد و بلبل بر آن نسراید پس تا بلبل بوستان معنوی به گلستان الهی بازنگشت و انوار صبح معانی به شمس حقیقی راجع نشد سعی کنید که شاید در این گلخن فانی بوئی از گلشن باقی بشنوید و در ظلّ اهل این مدینه جاوید بمانید و چون به این رتبه بلند اعلی رسیدی و باین درجه عظمی فائز شدی **یار بینی و اغیار فراموش کنی**. یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الأبصار." (هفت وادی، ص ۲۲)

فتعجبوا: پس تعجب کنید **ذلک:** آن

اولی الابصار: صاحبان چشمها **بصر:** چشم - حس بینائی (جمع: ابصار)

" ای رستم، بحر کرم یزدانی آشکار و آفتاب بخشش رحمانی نمودار. صاحب چشم آن که دید و صاحب گوش آنکه شنید." (فرهنگ اصطلاحات، ص ۴۵) (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۵۸)

" مقصد از بینائی بصیرت حقیقیه است... مقصد این است که کور باطن بود به بصیرت روحانی فائز شد." (مفاوضات، ص ۷۹)

ای اهل دیار عشق (۲۳)

شمع باقی را اریاح فانی احاطه نموده و جمال غلام روحانی در غبار تیره ظلمانی مستور مانده * سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم مظلوم و حمامه قدسی در دست جغدان گرفتار * جمیع اهل سرادق ابهی و ملأ اعلی نوحه و ندبه می نمایند و شما در کمال راحت در ارض غفلت اقامت نموده‌اید و خود را هم از دوستان خالص محسوب داشته‌اید

* فباطل ما اتم تظنون *

معانی کلمات:

ای اهل دیار عشق: مقصود اهل بیان و مؤمنین آن زمان (کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۴)

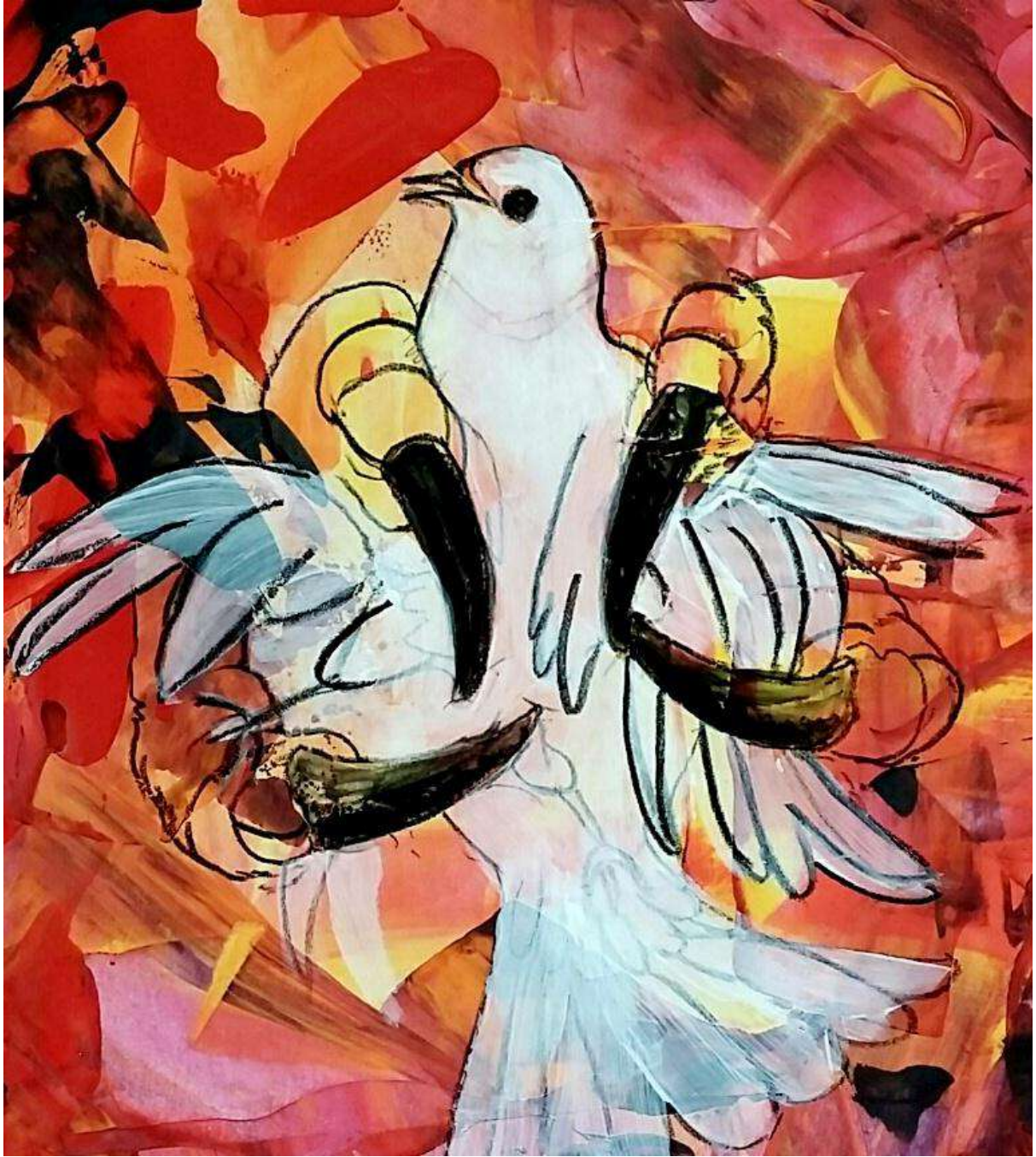
شمع باقی: واضح است که مقصد از "شمع باقی" و "جمال غلام روحانی" و "سلطان سلاطین عشق" و "حمامه قدسی" که در دست جغدان گرفتار شده است کسی جز نفس مظهر ظهور الهی یعنی جمال اقدس ابهی نمی‌باشد. اندک مطالعه‌ای در آثار نازله در بغداد و سپس در ادرنه و دقت در اصطلاحات و عناوینی که جمال مبارک خود را به آن ملقب فرموده‌اند به وضوح روشن می‌سازد که این تعابیر زیبا و دلنشین نیز اشاره به بلایای وارده به جمال مبارک در آن ایام پرافتتان است. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۵)

"... عمرها چون برق می‌گذرد و فرقه‌ها بر بستر تراب مقر و منزل گیرد دیگر چاره از دست رود و امور از شصت. شمع باقی بی فانوس روشن و منیر گشته و تمام حجبات فانی را سوخته..." (مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۳۳۶)

اریاح: بادها- (مفرد: ریح) *فانی:* نیست شونده- ناپایدار

غلام روحانی: در قرآن به انبیاء و اولیاء اطلاق شده، در اینجا منظور حضرت بهاء‌الله است.

"... به صریح بیان به اصحاب خود اعلام می‌کنند که «غلام روحانی که در کنائز عصمت ربانی مستور بود به طراز یزدانی و جمال سبحانی از مشرق صمدانی چون شمس حقیقی و روح قدمی طالع شد» و تصریح می‌فرمایند که با ظهور مبارکشان نسیم حیات بر جمیع کائنات وزیدن گرفت..." (نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، ۲۳۱)



"... ای مریم قدر این ایام را دانسته که عنقریب غلام روحانی را در سرادق امکانی نبینی ..."

(مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۳۳)

عبار: گرد و خاک

رعایا: سرپرست‌ها - نگهبان‌ها

مظلوم: ستم‌دیده

سلطان سلاطین: "... اعداء و مخلصینش همه شهادت می‌دادند به اینکه حضرت بهاء‌الله فی‌الحقیقه مسجون نبود بلکه سلطان سلاطین بود ..."

(بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۴۷)

ارض غفلت: غفلت نفوس از درک روح زمان و عدم توجه آنان به عهد و پیمان حضرت رحمان نیز مسأله‌ای است که در فقرات متعددی از کلمات مکنونه فارسی آن را زیارت نموده‌ایم. صفت و حالت "غفلت" بیش از هر صفت منفی دیگری در کلمات مکنونه نازل شده و لسان الهی به تکرار حقیقت انسانی را مخاطب داشته او را از غفلت منع نموده‌اند و فی‌الواقع از زمان نزول این کتاب تا به امروز **غفلت** بزرگترین مانع اقبال نفوس به دین الهی شمرده می‌شود. اگر دل‌های مردم از زنگ غفلت پاک شود و آئینه قلب صفا یابد مانع مهم دیگری برای اقبال نفوس به امر الهی وجود ندارد.

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۵)

در کمال راحت: راحت‌جویی و آسایش‌طلبی که امروزه به عنوان یکی از اهداف اصلی زندگی رواج فراوان دارد، چون از حد اعتدال بگذرد و به هدف و مقصد زندگی تبدیل گردد ضررهای جسمانی و روحانی برای فرد و اجتماع در پی خواهد داشت. اوج آن میل به آرزوی زندگی بدون کار و فعالیت است که مآلاً به کسالت و بطالت و بیکاری منتهی می‌شود.

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۶)

حمامه قدسی: منظور مظهر الهی است. (حمامه: کبوتر) **سرادق:** سراپرده - خیمه بزرگ

نوحه و ندبه: گریستن و شیون کردن بر مرده و شمردن خوبی‌ها و صفات نیکوی او

غفلت: از یاد بردن - قصور ورزیدن

خود را هم از دوستان خالص محسوب داشته‌اید: توجه به این نکته نیز بسیار ضروری است که انسان در عالم غفلت از حال خود بی‌خبر است و به همین مناسبت از مقام و موقعیت روحانی خود آگاهی ندارد. یعنی خود را در مقام و موقع و کیفیتی می‌بیند که در واقع در آن مقام نمی‌باشد و این خطری است که اهل ایمان را همیشه دنبال می‌کند و انسان نیز باید دائماً مواظب و مترصد باشد که در حال غفلت بسر نبرد و به دام بی‌خبری گرفتار نگردد... در این فقره صحبت از دوستان است نه از دشمنان و این دوستان و "اهل دیار عشق" هستند

که مورد خطاب واقع شده اند و با اینکه اهل دیار عشق هستند با این همه در کمال راحتی در "ارض غفلت" گرفتار می‌باشند ولی چون خود به حال خود آگاه نیستند خیال می‌کنند که از "دوستان خالص" شمرده می‌شوند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۷)

فباطل ما أنتم تظنون: یعنی آنچه شما گمان می‌کنید باطل است. می‌دانیم که کلمه ظنّ و گمان متضاد کلمه حق و یقین است. ظن آن افکار و خیالاتی است که انسان در عالم خود و به گمان خود آن را صحیح دانسته به آن تمسک می‌جوید و بواسطه آن خود را از دیدار شمس حقیقت محروم می‌سازد. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۷)

ای جهلای معروف به علم (۲۴)

چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده‌اید * مثل شما مثل ستاره
قبل از صبح است که در ظاهر درّی و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت
کاروانهای مدینه و دیار من است *

معانی کلمات:

ای جهلای معروف به علم: " آندسته از علماء دین که بر ضد مظاهر الهیّه قیام می‌نمایند و به‌طور خاص
علماء معرض در ایران که به مخالفت امر و ظلم بر احباء قیام نمودند چنانچه جمال مبارک در لوح سلطان ایران
به آن اشاره می‌فرمایند. " (کنز اسرار، ج ۲، ص ۹)

در این فقره کلمات مکنونه " علماء کاذبه را به ستارگان قبل از صبح تشبیه می‌فرمایند که سبب گمراهی
کاروانهای مدینه عشق و وصال الهی هستند نیز به همین مفهوم قابل درک است چه که این علماء بخصوص در
سحرگاه یعنی در زمان سپیده‌زدن شمس حقیقت، سهم عظیم در گمراهی اهل ایمان دارند و با تعبیرات ناروا و
انتشار اوهام و تفسیرهای غلط از کتب مقدسه، جمهور ناس را به گمراهی و بی‌دینی می‌کشاند. " (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۲۰)

جهلا: نادانان (مفرد: جاهل)

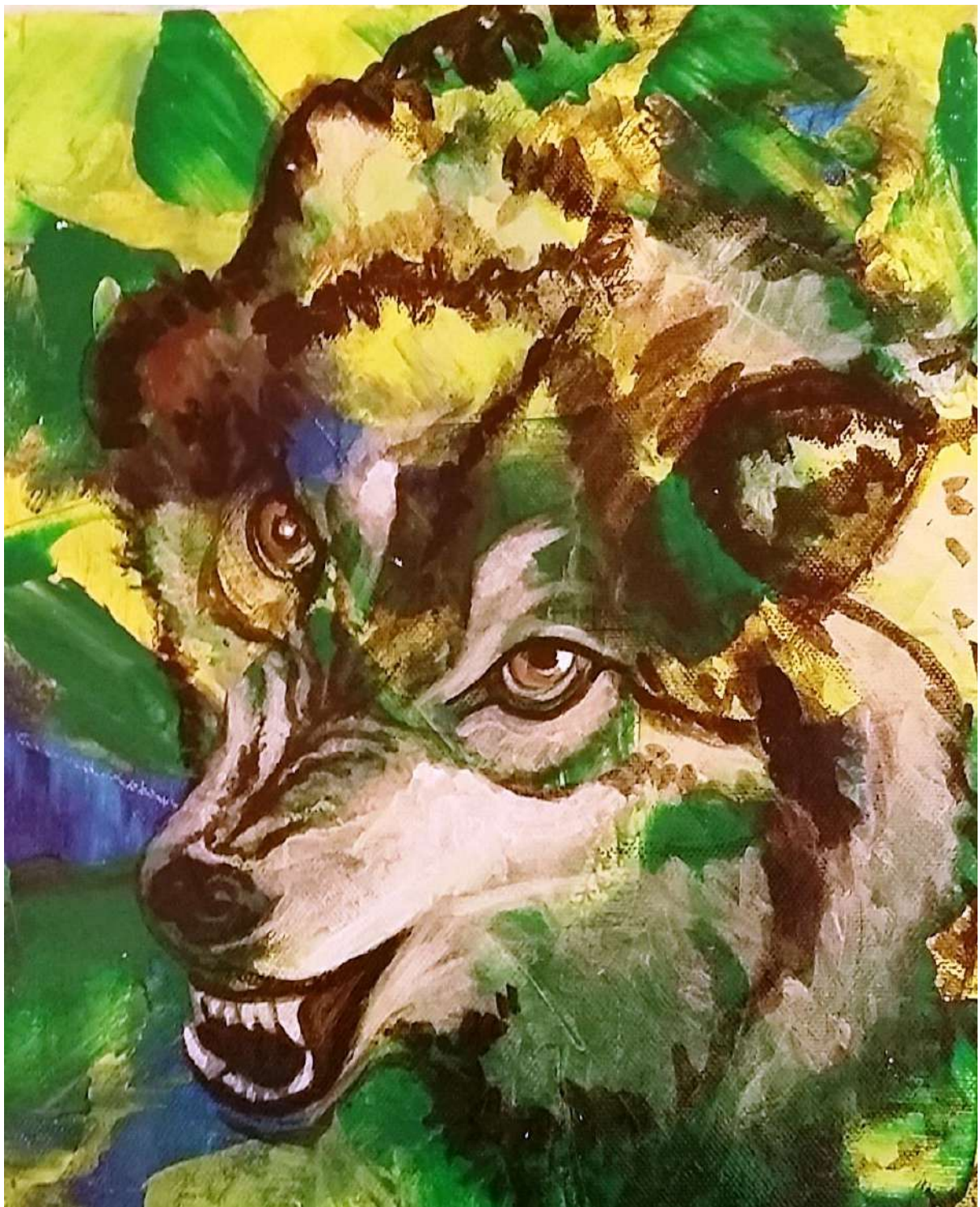
دعوی: ادعای خواستن یا داشتن چیزی **شبانی:** چوپانی

باطن: درون - ناپیدای هر چیز **ذئب:** گرگ (جمع: ذئاب)

درّی: روشن و درخشنده - تابنده (جمع: درّیات)

اغنام: گوسفندان (مفرد: غنم) - در اصطلاح و ادب اشخاص مظلوم و مؤمن را به اغنام و خداوند را به شبان و
ظالمان را به گرگان تشبیه می‌کنند.

اضلال: گمراه کردن



هلاکت: فنا- مرگ- موت

کاروان: گروه مسافرانی که با هم عازم مقصدی هستند- قافله

" در سابق که کاروانها در صحراهای وسیع شبانگاه در حرکت بودند جهت حرکت خود را بر اساس موقع و محل ستارگانی مخصوص معین می کردند و ستاره قبل از صبح ستاره ای است که در سحر با نوری بسیار زیاد ظاهر می شود و از نظر موقع و محل اسباب اشتباه کاروانها می گردد و آنرا بجای ستاره ای دیگر تصور کرده گمراه می شدند مگر آنکه بصیرت کافی داشته بدانند که این ستاره اصلی نیست.

حال علمای کاذبه که همزمان ظهور مظاهر الهیه و قبل از آن یعنی در سحرگاه یوم الهی زمام اختیار مردم را در دست دارند و با افکار و اوهام و تأویلات و عقاید باطله مردم را از اقبال به ظهور جدید و امر بدیع منع می نمایند به این ستاره قبل از صبح تشبیه شده اند که اگر چه به ظاهر بایستی سبب رهنمائی و هدایت مردم باشند ولی در باطن مانع وصول ناس به شریعه الهی می شوند. "

مدینه: شهر (جمع: مدن - مدائن)

دیار: خانه ها- مساکن (مفرد: دار)

ای بظاهر آراسته و به باطن کاسته (۲۵)

مَثَلِ شما مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشهود شود چون به دست صرّاف ذائقةً احدیه افتد قطره‌ای از آن را قبول نفرماید * بلی تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود ولکن از فرّقدان تا ارض فرق دان بلکه فرق بی منتهی در میان *

معانی کلمات:

ای بظاهر آراسته و بی‌باطن کاسته: " آن دسته از علماء دین که بر ضد مظاهر الهیه قیام می‌نمایند و به‌طور خاص علماء معرض در ایران که به مخالفت امر و ظلم بر احباء قیام نمودند چنانچه جمال مبارک در لوح سلطان ایران به آن اشاره می‌فرمایند. " (کنز اسرار، ج ۲، ص ۹)

آراسته: آرایش شده - زینت داده شده **کاسته:** کم شده

" حضرت بهاء‌الله در لوح سلطان ایران در شرح علماء ایران که به ظلم و ستم نسبت به مؤمنین حضرت کردگار قیام نموده‌اند و در ظاهر به علم و تقوی معروف و در باطن مطیع نفس و هوی می‌باشند... می‌فرمایند که قوله الأحملی: «مخاطب این بیانات در صحیفه مذکوره که به کلمات مکنونه الیوم معروفست قومی هستند که در ظاهر به علم و تقوی معروفند و در باطن مطیع نفس و هوی.»

در لوح سلطان جمال مبارک بنفسه این قطعات رادر باره علمای ایران دانسته‌اند... بنابراین واضح است که خطابات وارده در این دو فقره عموماً شامل حال علماء سوء در ادیان و خصوصاً در وصف حال علمای دینی ایران است که دست خود را به خون هزاران مؤمن بیگناه آلوده نمودند و ظلم و عداوت و شقاوت و بی‌رحمی و بی‌انصافی را به حدی رساندند که به شهادت قلم اعلی و به مدارک مثبت تاریخی دوست و دشمن در تاریخ عالم سابقه نداشته است و هنوز هم در دوران حکومت اسلامی ایران این ظلم و ستم و خونریزی و فشار نسبت به جامعه مؤمنین حضرت پروردگار خاتمه نیافته است... " (کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۱۵ - ۱۱۶)

لطافت: نرمی - لطیف بودن **صرّاف:** کسیکه پول خوب را از بد جدا می‌کند - عیار شناس

صرّاف ذائقةً احدیه: به‌طور کلی صرّاف کسی است که سکه حقیقی را از سکه بدلی و ناخالص و خوب را از بد تشخیص دهد. در دستگاه سلاطین هم شخصی نقش پیش‌خوار را داشت که هر غذائی را اول می‌چشید و بعد خوردنش را به سلطان توصیه می‌کرد.



حال در این فقره مبارکه اصطلاح جدید و بدیع "صُرَاف ذائقه احدیه" نازل گردیده که چون اولا در صیغه فرد آمده است و بعداً نیز به صفت "احدیت" متصف شده است واضح است که صحبت از مقامی الهی و ممتحن و صُرَافی ربانی است و اشاره‌ای است که اعمال و نیات این علمای سوء در بارگاه علم الهی روشن و واضح است به مقام رضا و قبول در نیاید. ... حال چون اسرار قلوب و نیت نفوس در پیشگاه حضرت معبود روشن و واضح است معلوم گردد که آب به ظاهر صاف و روشن چون در باطن تلخ و فاسد باشد از نظر صُرَاف ذائقه احییه مستور نماند و چون اهل علم تظاهر به ایمان نمایند ولی در دل فاسد و آلوده و ریاکار باشند از پل صراط نگذرند و از بوته امتحان چون زر ناخالص در امان نمانند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۱۷)

تراب: خاک- زمین **مرآت: آینه**

تجلی آفتاب در تراب و مرآت: در تشریح فقره بیست و پنجم حضرت عبدالبهاء در جواب سائلی می‌فرماید
قوله العزیز:

" و اما مسأله ثانی در آیه ۲۵ کلمات مکنونه مقصود این است که در عالم وجود مراتب است رتبه مادون هر قدر ترقی کند به رتبه مافوق نرسد بلکه در رتبه خویش کمالات نامتناهی است باید در آن ترقی کند مثلاً جماد هر قدر ترقی کند ممکن نیست که سمع و بصر بیابد در رتبه جمادی ترقی نامتناهی دارد مثلاً ذغال سنگ است به درجه الماس رسد ولی سمع و بصر نیابد، در رتبه خویش ترقی دارد و همچنین حادث، قدیم نگردد و قدیم، حادث نشود و معنی را در خود خواهی یافت این است که چون آینه صافی گردد و مقابل به آفتاب شود آفتاب را یعنی فیوضات آفتاب را در خود مشاهده کند نه اینکه آفتاب داخل آینه می‌گردد بلکه آفتاب در ذروه تقدیس خود باقی نزول و صعودی ندارد. " (کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۱۷ - ۱۱۸)

فرقدان: " فرقد- هر یک از دو ستاره فرقدین

فرقدان (ع- تثنیه فرقد) دو ستاره نزدیک قطب شمال و آن دو ستاره پیشین از صورت بنات النعش کوچک (دب اصغر) باشند. (فرهنگ معین، ج ۶- اعلام ص ۱۳۴۲)

در فرهنگ لغات منتخبه از دکتر ریاض قدیمی در معنی فرقدان آمده است: " نام دو ستاره نزدیک به قطب شمال (دو برادران) می‌باشد. نام هر یک از آن (فرقد) است. "

ستاره قطبی- یکی از ستارگان بنات نعش صغری - جدی

از آن جهت آنرا ستاره قطبی گویند که همیشه در انتهای محور زمین در قطب شمال دیده می‌شود. "

(فرهنگ معین، ج ۵- اعلام ص ۷۳۳) (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۱۶) (Joday - Jady)

ای دوست لسانی من (۲۶)

قدری تأمل اختیار کن هرگز شنیده‌ای که یار و اغیار در قلبی بگنجد؟ پس اغیار را بران تا

جانان به منزل خود درآید *

معانی کلمات:

ای دوست لسانی من: ای دوستان من و امثال آن همه نفوس مؤمنه همراه با نصایح و مطالب روحانی عمومی و اخلاقی. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۹)

تأمل: دقت کردن - اندیشه کردن **اختیار:** پسندیدن و برگزیدن - انتخاب کردن

یار: دوست - رفیق - همدم - محبوب - معشوق (فرهنگ عمید)

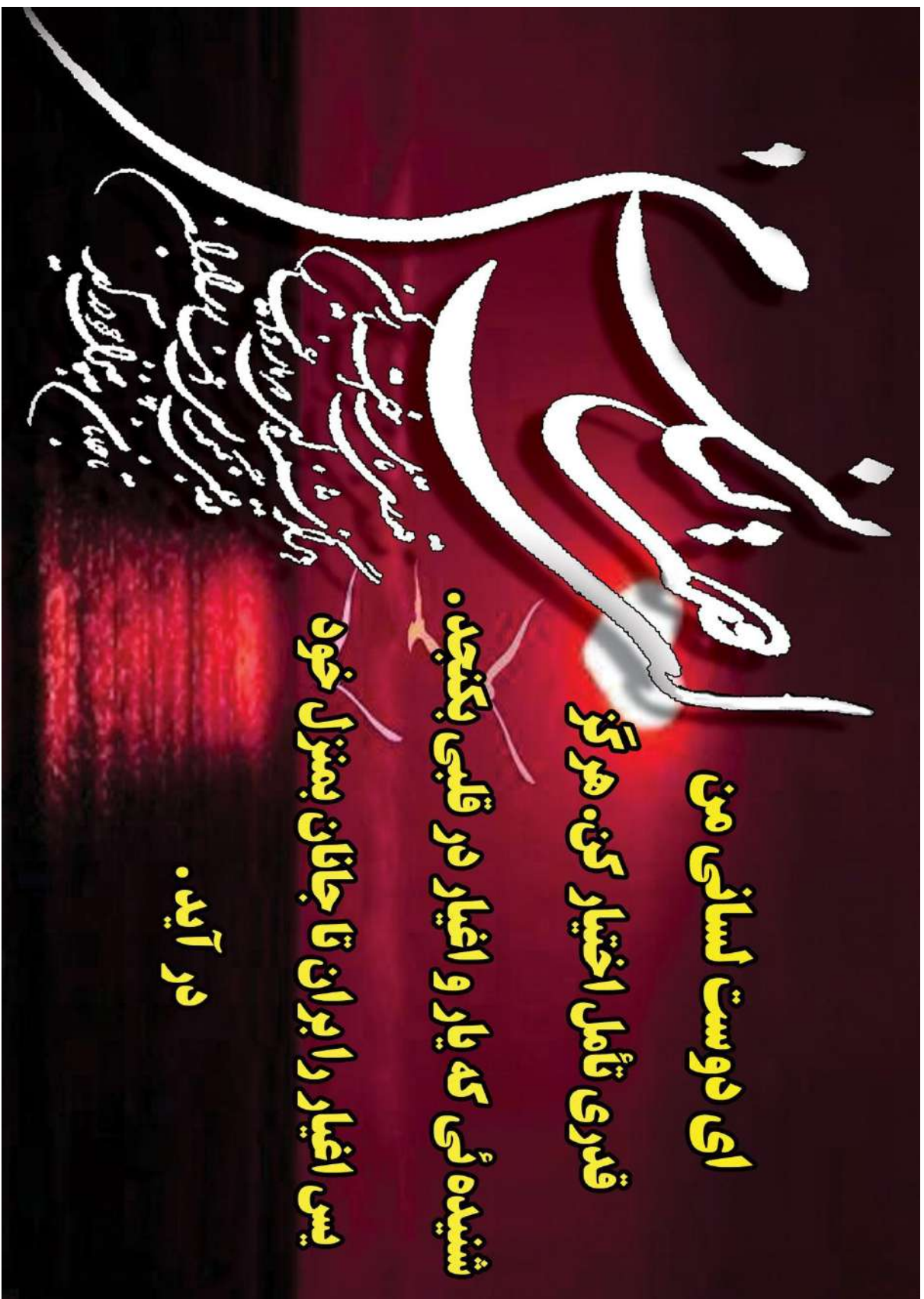
اغیار: دیگران - سایرین (مفرد: غیر) (نوزده هزار لغت)

یار و اغیار: " ای برادر هر بحری لوءلوه ندارد و هر شاخی گل نیارد و بلبل بر آن نسراید پس تا بلبل بوستان معنوی به گلستان الهی بازنگشت و انوار صبح معانی به شمس حقیقی راجع نشد سعی کنی که شاید در این گلخن فانی بوئی از گلشن باقی بشنوی و در ظلّ اهل این مدینه جاوید بمانی و چون به این رتبه بلند اعلی رسیدی و باین درجه عظمی فائز شدی یار بینی و اغیار فراموش کنی. یار بی پرده از در و دیوار - در تجلی است یا اولی الأبصار." (هفت‌وادی، ص ۲۲)

حضرت بهاء‌الله بیان می‌فرمایند که اگر ما واقعاً طالب ترقی روحانی باشیم، باید خود را آماده سازیم که از اشیاء این دنیای فانی منقطع گردیم. در ذکر نکات مهم و اصلی که لازمه جستجوی روحانی است، حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: " ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد، باید در بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبیه و صور ظلبیه مقدس گرداند به قسمی که آثار حب و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را به جهتی بی‌دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید ... و باید در کل حین توکل به حق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و بر باریاب در بندد. "

(کتاب ایقان، ص ۱۴۸) (نقل از سایت donyayebahai.org / روحانیت بهائی، شماره ۱۲ / نگارش مؤژان

مؤمن / ترجمه فاروق ایزدی‌نیا)



قلب: " قلب عرش است از برای استوای حبّ الهی. " (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۹۲)

"... قلب آن حقیقت انسانیست که خزینۀ حبّ و علم الهی است و امکان معرفت حق به او عطا شده، اگر قوۀ روح رحمانی غلبه بر نفس انسانی نماید قلب روحانی و مرکز الهامات آسمانی گردد و الا تیره و تار در هوای نفسانی بماند و " شمع دل " را به بادهای " مخالف نفس و هوی " خاموش نماید. "

حیات روحانی انسان فی الواقع میدان جدال و ستیز روح و نفس بر سر تصاحب قلب است. هر یک سعی در مالکیت او می کنند. اگر نفس بر قلب غلبه نماید، قلب مرکز شهوات دنیوی و هوی و هوس و غفلت و ضلالت شود و تاریک و سرد بماند، ولی اگر روح قلب را تصاحب نماید نفس را در قلب تبدیل به نفس رحمانی کند و قلب را " مشکاتی " نماید که در آن مصباح عشق و معرفت الهی روشن شود و " سر " الهی آشکار گردد. "

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۷-۱۸)

" باید بهر نحوی که ممکن است قبل از همه چیز قلب را صاف و نیت را خالص نمود و الا اقدام به هیچ امری نتیجه و ثمری نبخشد. " (حضرت ولی امرالله)

(مآئده آسمانی، ج ۶، ص ۵)

بران: دور کن

جانان: محبوب- معشوق - آن که همچون جان دوست داشتنی است

در معنی جانان گفته اند که " آن صفت قیومی است که قیام جمله موجودات با اوست. "

(فرهنگ سجادی، ص ۱۵۱) (کنز اسرار، ج ۲، ص ۴۹)

"... ای بلبان الهی از خارستان ذلت به گلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی فرمائید مژده به جان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده ... " (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۲۰۵)

منزل: محل سکونت- خانه

"... بنابراین هر وقت ظهور قدس الهی در عالم ظاهر می شود سراغ منزل و محل خود را می گیرد و این منزل و محل او جایی جز قلب انسان نیست. "

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۲۲)

ای پسر خاک (۲۷)

جميع آنچه در آسمانها و زمين است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که محلّ نزول
تجلی جمال و اجلال خود معین فرمودم * و تو منزل و محلّ مرا به غیر من گذاشتی
چنانچه در هر زمان که ظهور قدس من آهنگ مکان خود نمود غیر خود را یافت اغیار دید
و لا مکان بحرم جانان شتافت * و مع ذلک ستر نمودم و سرّ نگشودم و خجالت ترا
نپسندیدم *

معانی کلمات:

ای پسر خاک: خطاب به نفوسی که در غفلت و هوی و عوالم مادی و آرزوهای نفسانی مستغرقند و خود را از
قرب و لقای حضرت دوست محروم ساخته‌اند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

مقرر: ثابت و برقرار شده - تقریر شده

قلوب: قلب‌ها - (مفرد: قلب)

"... تالله لا نريد أن نتصرف في ممالككم بل جئنا لتصرف القلوب انها لمنظر البهاء يشهد بذلك ملكوت
الاسماء لو انتم تفقهون..." (کتاب مستطاب اقدس، آیه ۸۳)

"آنچه حق جل ذکرة از برای خود خواسته قلوب عباد است که کنائز ذکر و محبت ربّانیه و خزائن علم و حکمت
الهیّه اند لم یزل اراده سلطان لایزال این بوده که قلوب عباد را از اشارات دنیا و مافیها طاهر نماید تا قابل تجلیات
ملیک اسماء و صفات شوند پس باید در مدینه قلب بیگانه راه نیابد تا دوست یگانه به مقرر خود آید."

(لوح سلطان ایران، ص ۳۱)

قلب "قلب عرش است از برای استوای حبّ الهی."

"قلب آن حقیقت انسانیست که خزینة حبّ و علم الهی است و امکان معرفت حق به او عطا شده. اگر قوه
روح رحمانی غلبه بر نفس انسانی نماید قلب روحانی و مرکز الهامات آسمانی گردد و الا تیره و تار در هوای
نفسانی بماند و "شمع دل" را به بادهای "مخالف نفس و هوی" خاموش نماید.

حیات روحانی انسان فی الواقع میدان جدال و ستیز روح و نفس بر سر تصاحب قلب است. هر یک سعی در مالکیت او می‌کنند اگر نفس بر قلب غلبه نماید، قلب مرکز شهوات دنیوی و هوی و هوس و غفلت و ضلالت شود و تاریک و سرد بماند. ولی اگر روح قلب را تصاحب نماید نفس را در قلب تبدیل به نفس رحمانی کند و قلب را "مشکاتی" نماید که در آن مصباح عشق و معرفت الهی روشن شود و "سر" الهی آشکار گردد.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۷-۱۸)

"باید بهر نحوی که ممکن است قبل از همه چیز قلب را صاف و نیت را خالص نمود و الا اقدام به هیچ امری نتیجه و ثمری نبخشد." (حضرت ولی امرالله)

"... صحبت از اهمیت قلب و حقیقت انسان است و خداوند می‌فرماید که "آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را" چه که این قلب را خداوند محل "تجلی جمال و اجلال" خود قرار داده ولی هر وقت خداوند "آهنگ مقام خود نمود غیر خود را یافت" نکته جالب آنکه در این آیه جمال مبارک این توجه به محل خود را مختص زمانهایی مخصوص نموده می‌فرمایند "چنانچه در هر زمان" که "ظهور قدس" الهی به محل خود توجه می‌نماید غیر را می‌یابد. دقت در جمله مبارکه "چنانچه در هر زمان که ظهور قدس من آهنگ مکان خود نمود" به وضوح می‌رساند که در اینجا صحبت از زمان ظهور الهی و ظهور مواهب روح القدس رحمانی است و در همین ایام است که بشر غافل و قلب او جایگاه راهزنان بی‌امان است و این آیه ضمناً گویای این مطلب است که این توجه الهی به قلوب انسانی مسأله‌ای که هر روز اتفاق بیفتد و واقعاً مربوط به غفلت روزمره بشر در بستر راحت باشد نیست چه که صحبت ظهور قدس الهی است و این ظهور در صبح هر روز الهی که هزار سال یا بیشتر یا کمتر باشد روی می‌دهد...

حضرت عبدالبهاء فضای مورد بحث را فضای روحانی و ارتفاع ندا را ارتفاع ندا در فضای قلب بیان فرموده‌اند بنابراین هر وقت ظهور قدس الهی در عالم ظاهر می‌شود سراغ منزل و محل خود را می‌گیرد و این منزل و محل او جایی جز قلب انسان نیست.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۲۱-۱۲۲)

نزول: فرود آمدن

تجلی: نمودار شدن - رخ نمودن - جلوه‌گر شدن (در اصطلاح عرفانی آشکاری و نموداری حق است.) (جمع:

تجلیات)

"... تجلی حق در عالم خلق تجلی صدور است نه ظهوری. یعنی جمیع اشیاء از حق صادر گشته‌اند نه آنکه از او ظاهر شده است و اگر در این آیه کلمات مبارکه مکنونه صحبت از عالم ملک است این ظهور به نسبت پیدایش در این عالم است یعنی جمیع اشیاء از حق صادر و در این عالم ظاهر گردیده است. چنانچه حضرت عبدالبهاء در مفاوضات مبارک می‌فرمایند:

"... این روح انسانی از حق صادر گشته نه این است که از حق ظاهر شده. یعنی جزئی از حقیقت الوهیت انفکاک نیافته و در جسد داخل نشده بلکه روح مانند نطق از ناطق صادر شده و در جسد آدم ظاهر گشته"
(مفاوضات، ص ۱۴۵) (کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۴۱-۱۴۲)

جمال: زیبایی، خوبی **اجلال:** بزرگ شمردن - احترام گذاشتن

لامکان: بدون جا و مکان - عالم الهی

"... آن روح قدسی و ظهور تجلی جمال الهی مکان خود را در بین بشر جستجو می نماید و چون خانه خود را که قلوب بندگان باشد آماده پذیرایی نمی بیند به لامکان باز می گردد. این لامکان که اشاره ای به جهان پاک پروردگار و عوالم قدس الهی است در فقرة ۲۷ به "حرم جانان" و در آیه ۲۸ به "غمام عز سلطانی" و "مکامن قرب" نامیده شده است."
(کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۲۳)

ستر: پوشاندن - پنهان کردن **سَر:** راز

ظهور: آشکار گردیدن - پیدا شدن

آهنگ مکان خود نمودن: قصد کردن برای رفتن به آنجا

اغیار: دیگران - سایرین **حرم:** جای امن - مکان مقدس

ای جوهر هوی (۲۸)

بسا سحرگهان که از مشرق لامکان به مکان تو آمدم و ترا در بستر راحت به غیر خود
مشغول یافتم و چون برق روحانی بغمام عز سلطانی رجوع نمودم و در مکامن قرب خود
نزد جنود قدس اظهار نداشتم *

معانی کلمات:

ای جوهر هوی: خطاب به نفوسی که در غفلت و هوی و عوالم مادی و آرزوهای نفسانی مستغرقند و خود را
از قرب و لقای حضرت دوست محروم ساخته‌اند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

جوهر: اصل و خلاصه هر چیز - ذات

هوی: عشق، میل و خواهش نفس (معمولاً خواسته‌های بد) - (جمع: أهواء) - مترادف با هوس (رجوع شود
به کلمات مکنونه فقره ۱۰)

"هو الله ای شخص رشید رشادت اینست که انسان بر نفس و هوی غالب گردد و جنود ظلمانی را مغلوب
نماید بنیان نادانی براندازد و ایوان دانائی بنیاد نهد... و علیک التحية و الثناء. عع"
(یاران پارسی، ص ۱۲۳)

بسا: چه بسیار **مشرق:** محل طلوع خورشید - خاور

سحرگهان: اصطلاح سحر و سحرگهان حتی در ارتباط با دعا و مناجات صبحگاهی رمز و نشانه‌ای از زمان
ظهور پیامبران و روز رستاخیز است چنانکه حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند قوله العزیز: " هو الابهی ای مقبل
الی الله ظلمت شب هر چند شدید و غفلت‌انگیز است لیکن مناجات اسحار و تلاوت آیات نشانه یوم
رستاخیز... عع" (صفحه اول کتابچه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، چاپ کراچی)

و ارمیاء نبی در باب ۲۵ آیه ۴ می‌گوید: " خداوند صبحهای زود انبیاء را فرستاد که شما را دلالت کند شما
نشینیدید."

یاران عزیزی که به لحن آیات نازله آگاهند می‌دانند که هر وقت و ساعتی از روز و شب رمز و نشانه از دوره و عصر
مخصوصی از یک دیانت است چنانچه طلوع صبح در آثار این امر به ظهور حضرت اعلی در ابتدای دور بهایی

تشبیه می‌گردد و دوران هر دیانتی به روز و یوم تعبیر می‌شود و دوران جمال مبارک به یوم الله نامیده شده و شدت اشراق هر ظهور به اشراق شمس در وسط‌النهار اطلاق گردیده و صعود مبارک به غروب شمس حقیقت تشبیه شده و ایام غیبت وحی و انتهای نزول امر الهی را شب خوانده‌اند (نص مبارکی که در تشریح فقره ۷۷ در مورد "لیل" آمده است شاهد این ادعاست) بنابراین مقدمه واضح است که مقصد از سحرگاه فجر ظهور و یا اوایل طلوع شمس حقیقت است که افراد انسانی در نهایت غفلت در بستر راحت خفته‌اند و گویی طلایع صبح الهی هر از چندی از سر لطف آهنگ قلوب بشری نماید و در جستجوی منزل و محل خود توجه به قلوب کند و محل نزول خود را در دست اغیار ببیند و به حرم قدس رجوع نماید ولی سر نگشاید و خجلت انسان را نپسندد ... در خاتمه بار دیگر مطابقت اوقات روز و شب با ایام ظهور را در جدول زیر معروض می‌دارد:

سحر: فجر ظهور و ایام بلا فاصله قبل از ظهور مظاهر مبارکه.

صبح: ابتدای دوران ظهور و در این دور مبارک از جمله اشاره به ظهور حضرت رب اعلی قبل از طلوع شمس حقیقت حضرت بهاء‌الله.

یوم: دوران اعتبار و ادامه هر ظهور و زمان و دوران نزول وحی.

غروب: صعود مظاهر مقدسه الهیه و غروب شمس حقیقت.

شب: دوران غیبت وحی و امر الهی که به ایام بطون و دوران فترت نیز نامیده می‌شود.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۲۰ - ۱۲۳)

در پرتو همین حقایق بعضی از یاران این داستان را که پطرس حواری تا ندای خروس سحر سه بار حضرت مسیح را انکار کرد تعبیر به **عدم اقبال ملت مسیح به دو دیانت بعد یعنی اسلام و شریعت بیان می‌کنند و اینکه بار سوم که خروس ندا کرد پطرس هوشیار گردید این بار سوم ندای خروس را ظهور حضرت بهاء‌الله می‌دانند** امیدوارند که ملت مسیح در این صبح نورانی به ندای "دیک العرش" بیدار گردند. میدانیم که جمال مبارک در بسیاری از آثار خود را "دیک العرش" یا خروس الهی نامیده‌اند و این تعبیر اگر چه استنباط شخصی یاران است ولی از نظر اهمیت و مناسبت با مطالب این فقره ذکر گردید. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۲۴)

لامکان: بدون جا و مکان - عالم الهی

بستر: جای خواب و استراحت انسان

عمام: ابرها - هیکل انسانی مظهر امرالله

رجوع: بازگشت

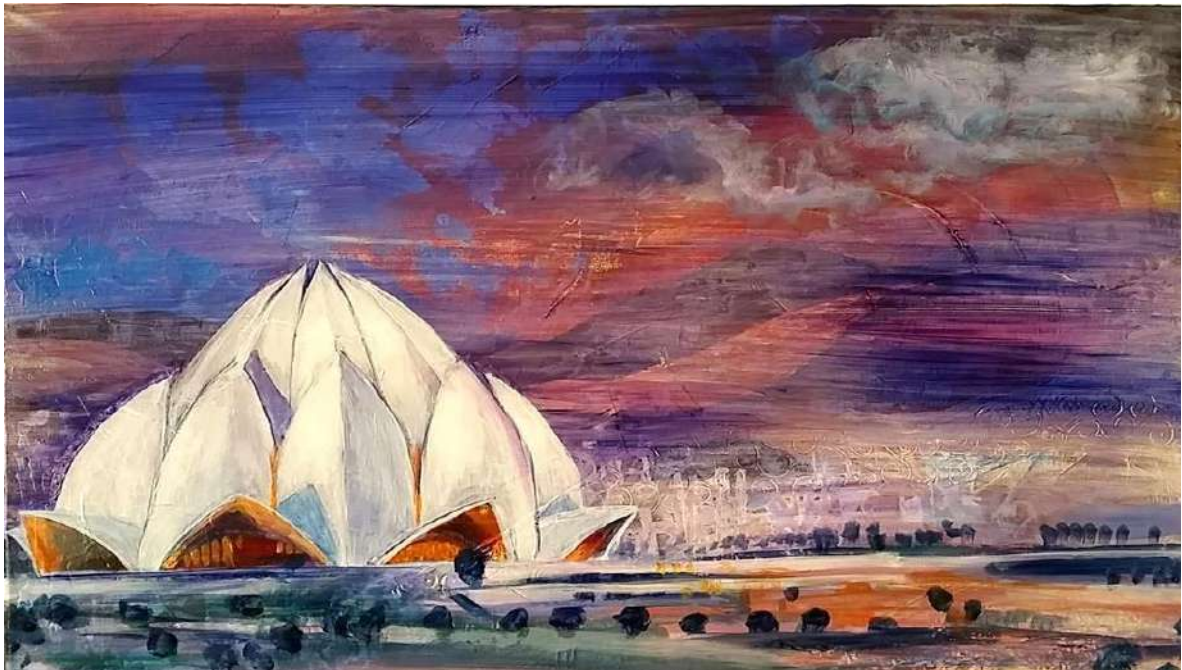
مکامن: محل‌های پناه بردن و پنهان شدن - (مفرد: مکمن)

جنود: لشکرها - سپاه‌ها - یاران - یاوران (مفرد: جند)

نزد جنود قدس اظهار نداشتیم: فقرات متعددی از کلمات مکنونه فارسی در شرح بی‌وفایی قلوب انسانی به عهد ابدی است و در اکثر مواقع لسان قدم بر این عهدشکنی و بی‌وفایی و غفلت نوع بشر تأسف خورده نالان و گریان به عوالم عزّ رحمانی رجوع می‌نماید و با وجود مشاهده این وضع سکوت نموده و غفلت و نادانی نوع بشر را چون سزّی نگهداری نموده آن را نزد "جنود قدس" اظهار نمی‌دارد و "خجلت" بشر غفلت زده را "نمی‌پسندد." این بیانات مبارکه از طرفی اثبات این نکته است که **وفای به عهد و وصول به مقام وفا** همانطور که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند مقامی بس مشکل است ...

از طرف دیگر چشم‌پوشی و سزنگهداری مظهر امر الهی سرمشق و نمونه عملی برای هر مؤمن مخلصی تواند بود که او نیز نسبت به خطایای یاران و گناهان بندگان نظر استتار و حالت چشم‌پوشی و گذشت را رعایت کند و این صفت الهی را در زندگی خود سرمشق قرار دهد و به این اصل که در کلمات حضرت مسیح و در این دور مبارک نازل شده است معتقد و عامل باشد که اگر او در این دنیا از گناه دیگران بگذرد و چشم‌پوشی نماید خداوند رحمان و رحیم نیز در آن عالم با نظر ستر و استتار به اعمال او نظر خواهد کرد.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۹۰ - ۹۱)

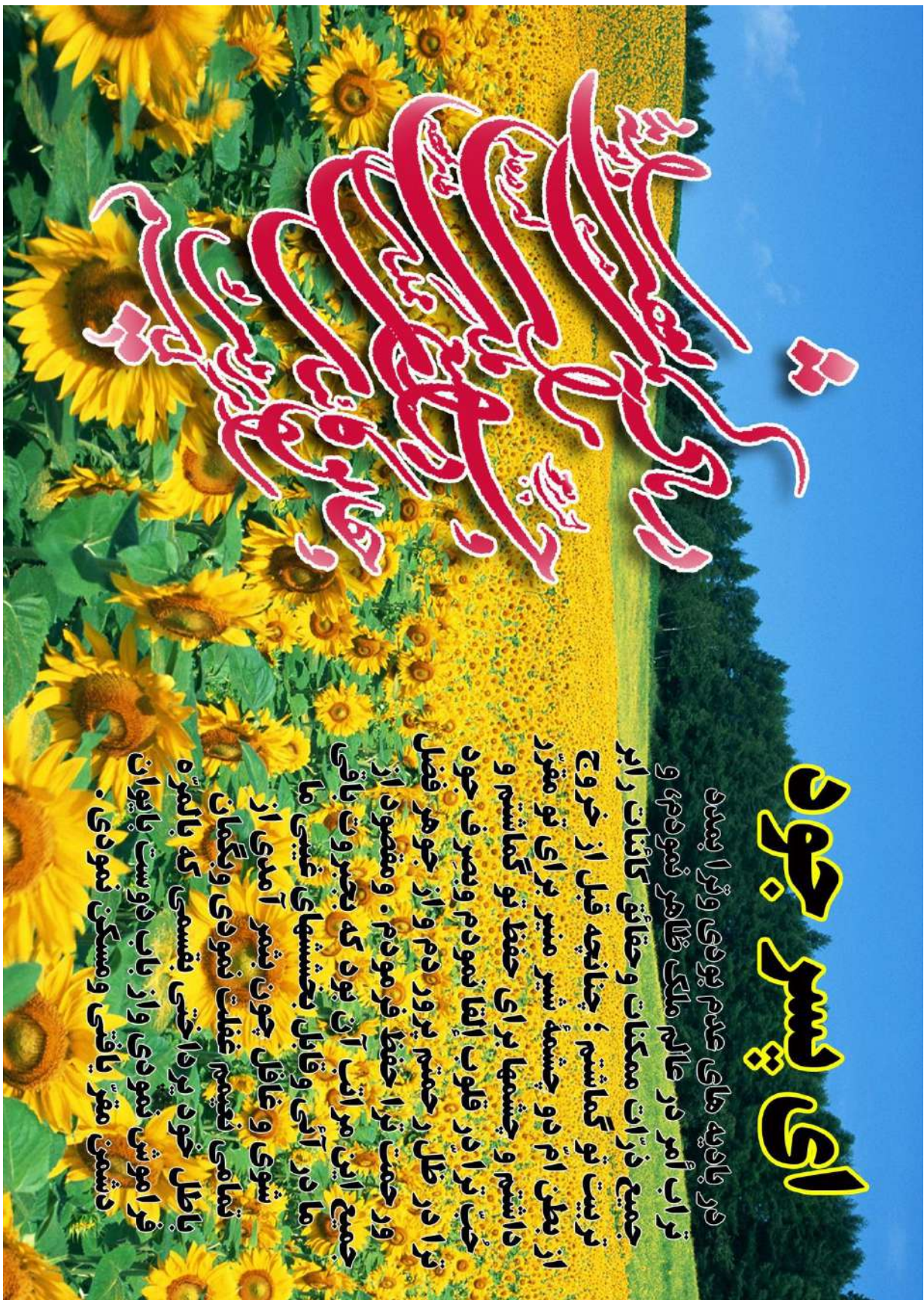


ای پسر جود (۲۹)

در بادیه‌های عدم بودی و ترا به مدد تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم و جمیع ذرات ممکنات و حقائق کائنات را بر تربیت تو گماشتم چنانچه قبل از خروج از بطن امّ دو چشمه شیر منیر برای تو مقرر داشتم و چشمها برای حفظ تو گماشتم و حبّ ترا در قلوب القا نمودم و بصرف جود ترا در ظلّ رحمتم پروردم و از جوهر فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم * و مقصود از جمیع این مراتب آن بود که به جبروت باقی ما درآئی و قابل بخششهای غیبی ما شوی * و تو غافل چون به ثمر آمدی از تمامی نعیم غفلت نمودی و به گمان باطل خود پرداختی به قسمی که بالمرّه فراموش نمودی و از باب دوست به ایوان دشمن مقرر یافتی و مسکن نمودی *

معانی کلمات:

تشریح کلی این فقره: این قطعه مبارکه یکی از مهمترین و پرمطلبترین قطعات کلمات مکنونه فارسی در هویت انسان و خلق روحانی اوست. پس از تفکر و تعمق لازم و زیارت نصوص مبارکه دیگر از جمله به این نتیجه می‌رسیم که آنچه در این فقره مبارکه نازل گشته ناموس خلقت و سنت الهی در خلق عوالم مختلفه اعم از مادی و روحانی است. چه که سه اصل خلقت - تربیت و حفظ در این فقره مبارکه بیان گردیده است و چون به نظر دقیق در عالم کون و امکان تدبّر نماییم ملاحظه گردد که این سه اصل اساسی به همان نحو که در عالم گل و گیاه صادق است در عالم انسان و ادیان نیز معتبر می‌باشد یعنی: ۱- خداوند به صرف مشیت و به کلمه "امر" خود خلق می‌فرماید. "در بادیه‌های عدم بودی و ترا به مدد تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم."
۲- و سپس به کلمه ربوبیت خود حقایق انسانی و نفوس بشریه را تربیت می‌نماید. "و جمیع ذرات ممکنات و حقایق کائنات را بر تربیت تو گماشتم."
۳- به صرف رحمت خود و به قوت کلمه "رحمانیت" او را از آفات و بلیات مختلفه حفظ می‌فرماید: "و از جوهر فضل و رحمت تو را حفظ فرمودم."



ای پسر جود

در بادیه های عدم بودی و ترا بمند
 تراب آمر در عالم ملک ظاهر نمودم، و
 جمیع ذرات ممکنات و حقائق کائنات را بر
 تربیت تو گماشتم؛ چنانچه قبل از خروج
 از بطن ام دو چشمه شیر منیر برای تو مقرر
 داشتم و چشمها برای حفظ تو گماشتم و
 حب ترا در قلوب القا نمودم و بصرف جود
 ترا در ظل رحمت پروردم و از جوهر فضل
 و رحمت ترا حفظ فرمودم. و مقصود از
 جمیع این مراتب آن بود که بجزورت باقی
 ما در آنی و قابل بخششهای غیبی ما
 شوی و غافل چون بشمر آمدی از
 تمامی نعمتم غفلت نمودی و بگمان
 باطل خود پرداختی بقسمی که بالمره
 فراموش نمودی و از باب دوست با یوان
 دشمنی مقرر یافتی و مسکن نمودی.

در راهی که ای پسر جود
 در راهی که ای پسر جود
 در راهی که ای پسر جود
 در راهی که ای پسر جود

به فرموده مبارک "مقصود از جمیع این مراتب" آن است که این انسان به "جبروت باقی" او درآید. ولی چه سود که چون درخت به ثمر رسد و یا انسان عارف و عاقل و عالم گردد و یا ادیان به مراحل تکامل و ظهور اثمار رسند خطر سقوط و هبوط و احتجاب احاطه نماید که بسیاری ساقط و باطل گردند و فضل و عنایت حق را بالمزّه فراموش نمایند و از باب دوست گریخته در ایوان دشمن مقرر یابند و مسکن گزینند. در این مقام است که تجدید عهد الهی و ظهور فیض رحمانی و نزول رحمت بدیعه سبحانی لازم و واجب آید.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۲۶ - ۱۲۷)

وجود و عدم: وجود و عدم امور نسبی هستند و الا چیزی از عدم صرف به وجود نمی آید... مقصود از عدم در این بیانات مبارکه در مقایسه موجودات است با آن حقیقت ازلیّه و یا ذات واجب الوجود که در ساحت قدس ذاتش هر وجودی غیرموجود است و چون صحبت از این نسبیّت به میان آید جمیع ممکنات عدم صرف و نیستی محض محسوب می شوند و الا خلق همیشه بوده و همیشه خواهد بود منتهی نسبت به حق، معدوم محسوب است. پس ظهور انسان از بادهای عدم در عالم ملک امری است نسبی در مقایسه با حقیقت کلمه اللّه و ذات مطلق باری تعالی...

جود: کرم - بخشش - سخاء - بذل و بخشش کردن

بادیه: بیابان قابل سکونت **عدم:** نیستی - نابودی

مدد: کمک - یاری **تراب:** خاک - زمین

ظل: سایه - حفظ و حمایت

امر: در اصطلاح دیانتی به معنای شریعت و دیانت است و عالم امر منظور واسطه بین حق و خلق یعنی ملکوت مظاهر مقدسه الهیه است.

تراب امر: وقتی صحبت از "امر" که مفهومی مجرد روحانی و معنوی است به میان آید از آن به تراب امر یاد می شود و از آن حقیقت معنویه در قمیص خاک و تراب یاد می گردد. وجه مشابهت "تراب" و "امر" آنکه تراب مبدأ و مصدر حیات جسمانی است چه که جماد و نبات و حیوان و حیات جسمانی انسان از خاک است. از طرف دیگر مبدأ و مصدر و منبع حیات روحانی انسان از برکت کلمه الهیه و "امر" او می باشد.

بنابراین مفهوم معنوی و مجرد امر چون در قمیص محسوس "تراب امر" بیان شود تصور و درک و فهم آن را برای همگان آسان می سازد چه که هر دو مادر و مبدأ و مایه حیاتند یکی پایه و مبدأ حیات جسمانی و دیگری مایه خلق و مبدأ حیات و خلقت روحانی.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۳۱)

عالم امر: "ولی اهل حقیقت وجود را در سه مرتبه بیان نموده‌اند "حق" - "امر" که عبارت از مشیت اولیه است و "خلق" و مشیت اولیه که عالم امر است باطن اشیاء است و جمیع کائنات مظاهر مشیت الهیه است نه مظاهر حقیقت و هویت الهیه "الاله الامر و الخلق"

(مکاتیب، ج ۳، ص ۳۵۶) (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۳۵)

ملکوت: از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات مبارک نازل:

"ملکوت به اصطلاح ظاهری آسمان گفته می‌شود اما این تعبیر و تشبیه است نه حقیقی و واقعی زیرا ملکوت موقع جسمانی نیست مقدس از زمان و مکان جهان روحانی است و عالم رحمانی و مرکز سلطنت یزدانی است مجرد از جسم و جسمانی است پاک و مقدس از اوهام انسانی."

و نیز در معنی ناسوت و ملکوت در لوح مبارکی از حضرت عبدالبهاء در شرح مقام تجلی حضرت علم و ظهورش در هر دوری از ادوار از جمله نازل قوله الاحلی: "... و آن علم در هر دوری به اسمی از اسماء تجلی بخشد که سلطان جمیع اسماست و جمیع اسماء طائف حول این اسمی که حضرت علم در او مستور است جمعند و تمام از مرتبه علم موجود شدند و هر یک را دو جنبه باشد یکی مقام ناسوت است که تعلق به جسم دارد ثانی مقام ملکوت است که تعلق به عالم روح دارد. ناسوت ظهور نار است ملکوت ظهور نور است و ایوم سلطان نار و نور موجود آنچه در این دو مرتبه ظاهر گردد به اراده سلطان ظهور است که حضرت علم باشد."

(مائده آسمانی، ج ۹، ص ۸۹) (کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۴۰ - ۱۴۱)

از ایادی امرالله جناب فیضی در حاشیه یادداشت‌های حقیر مربوط به کلمات مکنونه آمده است: **این اصطلاحات ملکوت و جبروت و ناسوت از این کلمات مشتقند ملکوت از ملک - جبروت از جبر و ناسوت از انسان.**

در معنای عوالم ملکوت جبروت و ناسوت در لوح ورقای شهید از قلم جمال قدم نازل قوله الاعلی: "یا ایها الناظر الی الافق الاعلی علیک بهاء الله مولی الوری مقصود از ملکوت در رتبه اولی و مقام اول منظر اکبر بوده و در مقام آخر عالم مثال است مابین جبروت و ناسوت آنچه در آسمان و زمین است مثالی از آن در آن موجود تا در قوه بیان مستور و مکنون به جبروت نامیده می‌شود و این اول مقام تقیید است و چون به ظهور آید به ملکوت نامیده می‌شود کسب قوت و قدرت از مقام اول می‌نماید و به مادونش عطا می‌کند. این عوالم و عوالم مشیت و اراده و قدر و قضا و ازل و سرمد و دهر و زمان مکرر در بعضی از الواح از قلم اعلی نازل طوبی للفائزین."

(مائده آسمانی، ج ۱، ص ۱۸) (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۴۰)

بطن أم: شکم مادر

اصطلاح "بطن و ایام بطون" که از نظر تعبیرات عرفانی و روحانی از جمله به زمان غیبت و ایام قبل از ظهور ادیان اطلاق می‌گردد و این می‌تواند اشاره‌ای باشد به اینکه این نظم بدیع و دو رکن رکین آن از قبل ظهورش مقرر

بوده که در واقع نیز چنین است چنانکه حضرت نقطه اولی در آثار خودشان بشارت به ظهور این نظم داده اند و در ادیان قبل نیز بشارت استقرار ملکوت الهی در روی زمین و ظهور عدل و داد به کثرت وارد شده است. پس این دو رکن مقدس و این "دو چشمه شیر منیر" ظهورش قبل از خروج از بطن ام برای حفظ امم و تربیت عالم مقدر و "مقرر" بوده است. با وجود این نفوس غافله همه این مراتب فضل و رحمت واسعه خداوندی را فراموش کرده و در وقت ظهور میوه و ثمره غافل ماندند و خود را از ورود به "جبروت باقی" که برای آنان مقدر شده بود محروم ساختند.

دو چشمه شیر منیر: از جمال قدم در لوحی نازل قوله الجلیل: "... حمد خدا را که عیون حیوان غیبی که در حجاب ستر الهی مستور بوده به تاییدات روح القدس علوی از حقایق کلمات جاری و ساری گشت ولی چشمه حیات مشهور که بعضی از عباد در طلب او شتافته اند حیات ظاهری عنصری بخشید و این چشمه حیات که در کلمات سبحانی جاری و مستور است حیات باقی و روح قدسی بخشد..."

شیر، رحمت - معرفت و تربیت و چشمه، چشمه کلمات الهیه و رحمت، مراتب نزول تبیان و برهان از طرفی و صدور احکام و اوامر از طرفی دیگر است... این آیه اشاره ای تواند بود به دو مظهر ظهور الهی که مقارن یکدیگر ظاهر و از قبل ظهورشان معین و "مقرر" بوده است یعنی خداوند "دو چشمه شیر منیر" یا دو مظهر فضل و رحمت و تربیت و معرفت الهی را از قبل برای هدایت نوع بشر مقدر و مقرر داشته و تمام مقدمات و وسایل حفظ تربیت او را معین کرده و با اینهمه چون وقت امتحان و ظهور ثمره رسید نفوس غافله اعراض نمودند و اعتراض کردند و بی وفایان هر ظلم و ستمی به مظاهر ظهور وارد نمودند. چون به زمان نزول کلمات مکنونه و سالهای بعد از ظهور جمال مبارک نظر افکنیم می توان اعمال یحیی ازل و همراهان و همدستان او را نمونه ای بارز از این نحوه رفتار و کردار و مصداق خطاب مبارک در این فقره دانست چه که این نفوس درست در زمان ظهور ثمره و میوه شجره بیان که حضرت بهاءالله باشند شروع به بی وفایی نمودند و اعراض کردند و به آن جمال مظلوم نهایت بی وفایی روا داشتند و در واقع از ایوان دوست به خانه دشمن رفتند و تمام مراتب محبت و لطف و فضل الهی را فراموش کردند.

دو چشمه و دو رکن نظم بدیع تعبیر فوق یکی از تعابیر "دو چشمه شیر منیر" تواند بود اما چون هر کلمه الهی در هر مرتبه و عالمی بسته به اقتضای آن عالم و آن مرتبه معنی و مفهوم خاصی دارد بنابراین "دو چشمه شیر منیر" را که در عالم امر به عنوان اشاره ای به دو مظهر امر الهی تعبیر توان نمود می توان در عالم دیانت و شریعت اشاره ای به دو رکن نظم الهی دانست چه که این دو رکن نظم بدیع نیز گویای تجلی دو جنبه و دو مرتبه رحمت الهیه می باشد یکی مرتبه اظهار تبیان و برهان برای عرفان اهل عالم که در رکن ولایت با وظیفه تبیین آیات مستتر است و دیگری رتبه صدور اوامر و احکام که وظیفه مقدسه بیت العدل اعظم می باشد.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۴۸ - ۱۵۱)

چشم‌ها برای حفظ تو گماشتم: در لوح ابن ذئب نازل: "...علمائی که فی الحقیقه به طراز علم و اخلاق مزینند ایشان به‌مثابه رأسند از برای هیکل عالم و مانند بصرند از برای امم لازال هدایت عباد به آن نفوس مقدسه بوده و هست." و نیز در لوح مقصود نازل قوله العزیز: "...حکیم دانا و عالم بینا دو بصرند از برای هیکل عالم. انشاء الله ارض از این دو عطیه کبری محروم نماند." (از کتاب انسان در آیین بهایی، ص ۵)

... خداوند "قبل از خروج از بطن ام" وسیله تغذیه طبیعی را مقرر فرموده و عیون مترصده پدر و مادر و سایر نزدیکان و دوستان را برای حفظ نوزاد به خدمت گماشته و محبت این نورسیده را در قلوب آنان القاء نموده است و این مجموعه مواهب الهیه را به جملاتی بدیع بیان داشته است از طرفی دیگر اگر تعبیر "دو چشمه شیر منیر" را از جمله به‌عنوان دو رکن رکین نظم بدیع الهی بپذیریم شاید بتوان عبارت "و چشمها برای حفظ تو گماشتم" را نیز به‌عنوان اشاره‌ای به وظیفه حیاتی و اساسی حضرات ایادی امرالله و علماء فی البهاء که از جمله حفظ و صیانت امر بهاء است قبول نمود بخصوص که در آثار امریه چنانچه بعضی از فقرات آن زیارت شد علماء راشدین به چشم و بصر عالم تشبیه شده‌اند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۵۲ - ۱۵۳)

حب: دوست داشتن - علاقه داشتن **بالمزه:** یکباره - یکبارگی

فضل: سایه - حفظ و حمایت

رحمت: مهربانی کردن - آمرزیدن **غافل:** بی خبر - بی توجه

جبروت: عظمت و جلال - قهر - سلطه - قدرت - عالم جبروت عالم قدرت و عظمت حق است.

در اصطلاح حکما متقدم جبروت عالم عقول مجرد از ماده و صورت وحدت است که این عقول مجرد در مرتبه کمالند و جبران نواقص جهان مادون را می‌کنند. متصوفه عالم لاهوت را فوق عالم جبروت و عالم ذات خداوندی می‌دانند. اصح آنکه عالم جبروت عالم صفات و اسماء الهی است که به مضمون فرموده حق در قوه بیان مستور و مکنون است و فوق عالم ملکوت می‌باشد که عالم ظهور اسماء و صفات الهی و اعطاء به عالم ناسوت است. (نوزده هزار لغت)

ای بنده دنیا (۳۰)

در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و ترا در فراش غفلت خفته یافت و بر

حال تو گریست و بازگشت *

معانی کلمات:

ای بنده دنیا: خطاب به نفوسی که در غفلت و هوی و عوالم مادی و آرزوهای نفسانی مستغرقند و خود را از قرب و لقای حضرت دوست محروم ساخته‌اند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

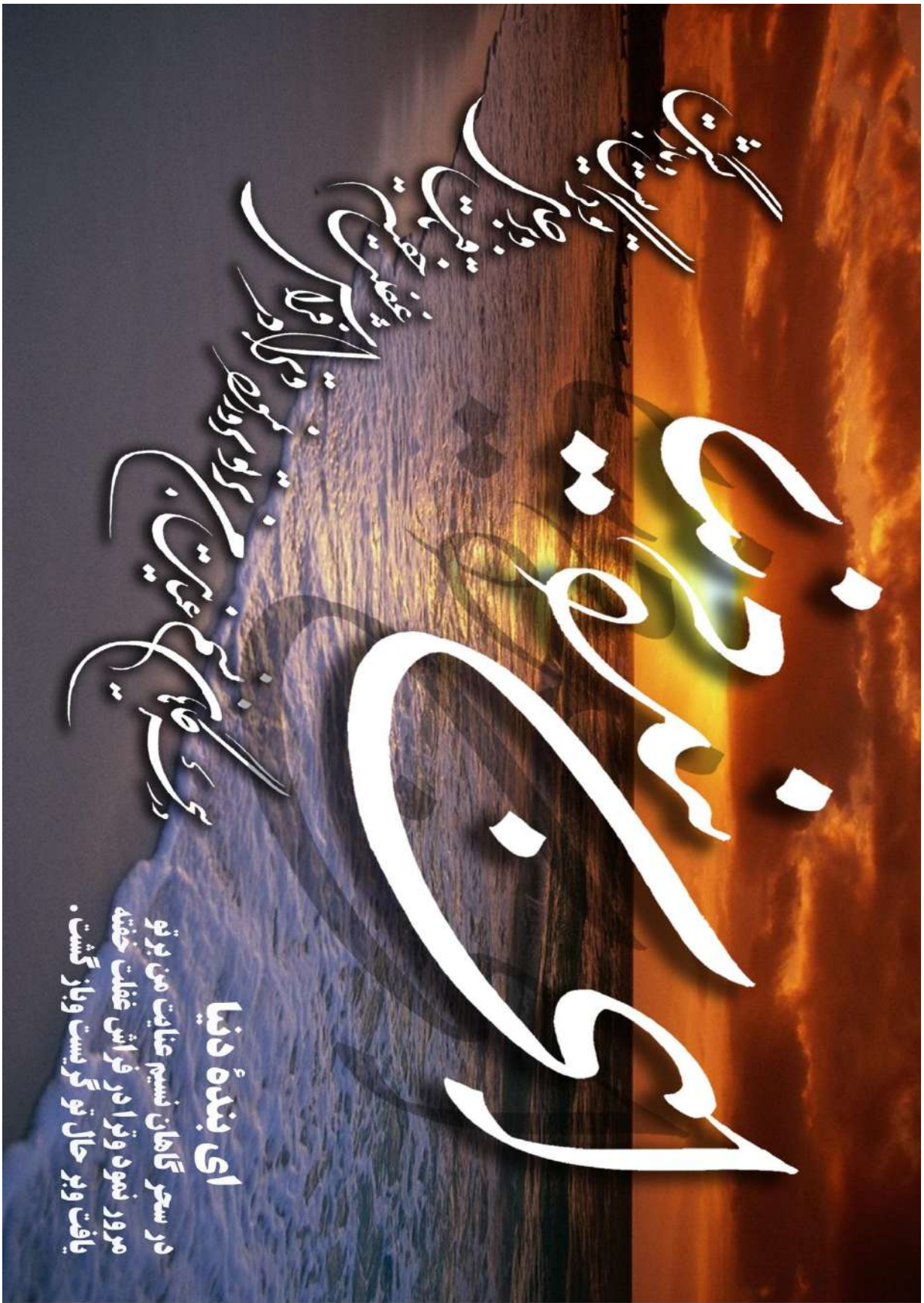
ظهور پیامبران و روز رستاخیز است چنانکه حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند قوله العزیز: "هو الابهی ای مقبل الی الله ظللمت شب هر چند شدید و غفلت انگیز است لیکن مناجات اسحار و تلاوت آیات نشانه یوم رستاخیز ... ع" و ارمیاء نبی در باب ۲۵ آیه ۴ می‌گوید: " خداوند صبحهای زود انبیاء فرستاد که شما را دلالت کند شما نشنیدید." (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۲۰)

یاران عزیزی که به لحن آیات نازل آگاهند می‌دانند که هر وقت و ساعتی از روز و شب رمز و نشانه از دوره و عصر مخصوصی از یک دیانت است چنانچه طلوع صبح در آثار این امر به ظهور حضرت اعلی در ابتدای دور بهایی تشبیه می‌گردد و دوران هر دیانتی به روز و یوم تعبیر می‌شود و دوران جمال مبارک به یوم الله نامیده شده و شدت اشراق هر ظهور به اشراق شمس در وسط النهار اطلاق گردیده و صعود مبارک به غروب شمس حقیقت تشبیه شده و ایام غیبت وحی و انتهای نزول امر الهی را شب خوانده‌اند... بنابراین مقدمه واضح است که مقصد از سحرگاه فجر ظهور و یا اوایل طلوع شمس حقیقت است که افراد انسانی در نهایت غفلت در بستر راحت خفته‌اند و گویی طلایع صبح الهی هر از چندی از سر لطف آهنگ قلوب بشری نماید و در جستجوی منزل و محل خود توجه به قلوب کند و محل نزول خود را در دست اغیار ببیند و به حرم قدس رجوع نماید ولی سر نگشاید و خجلت انسان را نپسندد. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۲۲)

مطابقت اوقات شب و روز با ایام ظهور:

سحر - فجر ظهور و ایام بلافاصله قبل از ظهور مظاهر مبارکه

صبح - ابتدای دوران ظهور و در این دور مبارک از جمله اشاره به ظهور حضرت رب اعلی قبل از طلوع شمس حقیقت حضرت بهاء الله.



ای بندۀ دنیا
در سحر گاهان نسیم عنایت من بر تو
مروار نموده و تو را در فراش غفلت حفته
یافت و بر حال تو گریست و باز گشت .

بزم کلاه بنام عینت
روزگاری که در کوه و دریا
بوی گلستان و بوی بهار
بوی بهار و بوی بهار

ای بندۀ دنیا
در سحر گاهان نسیم عنایت من بر تو
مروار نموده و تو را در فراش غفلت حفته
یافت و بر حال تو گریست و باز گشت .

یوم- دوران اعتبار و ادامه هر ظهور و زمان و دوران نزول وحی.

غروب- صعود مظاهر مقدسه الهیّه و غروب شمس حقیقت.

شب- دوران غیبت وحی و امر الهی که به ایام بطون و دوران فطرت نیز نامیده می شود.

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۲۲-۱۲۳)

عنایت: توجه - حفظ **مرور:** گذشتن - رفتن **فراش:** بستر - رختخواب - بساط **غفلت:** از یاد بردن - متذکر

نبودن **خفته:** خوابیده **گریست:** گریه و زاری نمود

بر حال تو **گریست و بازگشت:** فقرات متعددی از کلمات مکنونه فارسی در شرح بی وفایی قلوب انسانی به عهد ابدی است و در اکثر مواقع لسان قدم بر این عهدشکنی و بی وفایی و غفلت نوع بشر تأسف خورده نالان و گریان به عوالم عزّ رحمانی رجوع می نماید و با وجود مشاهده این وضع سکوت نموده و غفلت و نادانی نوع بشر را چون سری نگهداری نموده آن را نزد " جنود قدس " اظهار نمی دارد و " خجلت " بشر غفلت زده را " نمی پسندد ... چشم پوشی و سرنگهداری مظهر امر الهی سرمشق و نمونه عملی برای هر مؤمن مخلصی تواند بود که او نیز نسبت به خطایای یاران و گناهان بندگان نظر استتار و حالت چشم پوشی و گذشت را رعایت کند و این صفت الهی را در زندگی خود سرمشق قرار دهد و به این اصل که در کلمات حضرت مسیح و در این دور مبارک نازل شده است معتقد و عامل باشد که اگر او در این دنیا از گناه دیگران بگذرد و چشم پوشی نماید خداوند رحمان و رحیم نیز در آن عالم با نظر ستر و استتار به اعمال او نظر خواهد کرد. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۹۰-۹۱)

ای پسر ارض (۳۱)

اگر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر اراده جمالم داری چشم از عالمیان بردار زیرا که
اراده من و غیر من چون آب و آتش در یک دل و قلب نگنجد *

معانی کلمات:

ارض: زمین - خاک - کره خاک

اراده: خواستن - طلب کردن

چشم: " ای رستم، بحر کرم یزدانی آشکار و آفتاب بخشش رحمانی نمودار. صاحب چشم آنکه دید و صاحب گوش آنکه شنید. " (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۵۸)

بینائی: " مقصد از بینائی بصیرت حقیقیه است... مقصد این است که کور باطن بود به بصیرت روحانی فائز شد. " (مفوضات، ص ۷۹)

"... ای بندگان دیدن به دیده بوده و شنیدن به گوش. هر که در این روز فیروز آواز سروش را نشنید دارای گوش نبوده و نیست. گوش نه گوشه است که بدیده از آن نگرانی، چشم نهان باز کن تا آتش یزدانی بینی و گوش هوش فرادار تا گفتار خوش جانان بشنوی..." (یاران پارسی، ص ۳)

دل: در مرصادالعباد از شیخ نجم‌الدین رازی در شرح اطوار هفت‌گانه دل چنین آمده است:

"بدان که دل به مثابه آسمان است و در آسمان هفت کوکب سیار است و هر یک کوکبی نوری و طبیعتی و ضوئی و اضایه‌ای و خاصیتی دارند که در دیگری نیست... "سپس دل را هفت طور و هفت وادی قسمت کرده شد و"
قد خلقکم اطوارا"

طور اول دل را صدر گویند و آن معدن گوهر اسلام است: "افمن شرح اللہ صدره الاسلام فهو علی نور من ربه"
(سورة الرمز)

و هر وقت که از نور اسلام محروم ماند معدن ظلمت و کفر است: "من شرح بالكفر صدرا" (سوره النحل) و صدر پوست دل است.

و طور دوم را قلب خوانند و آن معدن ایمان است... و محل نور عقل است...



طور سوم شغاف است و آن معدن محبت و شفقت است بر خلق.

طور چهارم را فؤاد گویند که معدن مشاهده و محل رؤیت است.

طور پنجم را حبة القلوب گویند که معدن محبت حضرت الوهیت است.

طور ششم را سویدا گویند که معدن مکاشفات غیبی و علم لدنی است و منبع حکمت و گنجینه اسرار الهی و محل علم اسماء.

طور هفتم را مهجة القلب گویند و آن معدن ظهور انوار تجلیهای صفات الوهیت است و ظهور غیب الغیوب و سرّ " لقد کرنا بنی آدم " (سوره اسرائیل) و نشانه صحت او آنست که این اطوار که برشمردیم هر یک به حق عبودیت خویش قیام نمایند و به خاصیت معانی که در ایشان مودوع است مخصوص گردند.

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۲۴-۲۵)

قلب: قلب آن حقیقت انسانیست که خزینة حب و علم الهی است و امکان معرفت حق به او عطا شده. اگر قوّة روح رحمانی غلبه بر نفس انسانی نماید قلب روحانی و مرکز الهامات آسمانی گردد و الا تیره و تار در هوای نفسانی بماند و "شمع دل" را به بادهای "مخالف نفس و هوی" خاموش نماید. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۷-۱۸) "باید بهر نحوی که ممکن است قبل از همه چیز قلب را صاف و نیت را خالص نمود و الا اقدام به هیچ امری نتیجه و ثمری نبخشد." (حضرت ولی امرالله) (مائده آسمانی، ج ۶، ص ۵) (رجوع شود به کلمات مکنونه فقره ۲۷)

آب: "... در کتب سماویه وصایا و نصائح الهیة تشبیه به آب گشته چنانچه در قرآن می فرماید: "و انزلنا من الماء ماء طهورا" و در انجیل می فرماید: "تا نفسی تعمید به آب و روح نیابد در ملکوت الهی داخل نشود. پس واضح شد که تعالیم الهیة فیض آسمانی است و باران رحمت الهی و سبب طهارت قلوب انسانی."

(منتخبات مکاتیب، ج ۱، ص ۱۲۹)

نگنجد: جای نگیرد

ای بیگانه با یگانه (۳۲)

شمع دلت برافروخته دست قدرت منست آن را به بادهای مخالف نفس و هوی خاموش
مکن و طیب جمیع علت‌های تو ذکر منست فراموشش منما * حبّ مرا سرمایه خود کن و
چون بصر و جان عزیزش دار *

معانی کلمات:

ای بیگانه با یگانه: خطاب به نفوسی که در غفلت و هوی و عوالم مادی و آرزوهای نفسانی مستغرقند و خود را از قرب و لقای حضرت دوست محروم ساخته‌اند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

در این فقره نیز صحبت از حالت "بیگانگی" با "یگانه" مطرح است و خطاب الهی به نفوس بشریه‌ای است که "یگانه" را رها نموده و با او "بیگانه" گشته و به ایوان دشمن پناه برده‌اند. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۴۶)

بیگانه: غریبه - ناشناس - ناآشنا **یگانه:** بی‌همتا - بی‌نظیر - خدای یکتا

شمع دل: دل به عربی قلب و در کلمات مکنونه به کثرت آمده از جمله: "... مشاعل باقیه هدایت در قلب و دل برافروزید..." (فقره ۸۳) (کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۴۸)

قلب عرش تجلی رحمانی و مرکز اسرار الهی است. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۴۹)

جوهر عرفان آنکه انسان قلب عالم و قلب انسان مرکز محبت رحمن است. جوهر عرفان و خلاصه مراتب عشق و ایمان در جمیع ادیان فهم این نکته ساده و بی‌پیرایه است که خداوند به محبت ازلی خود عالم را خلق و از بین جمیع ممکنات انسان را برای خود انتخاب نمود و در وجود انسان قلب او را محل نزول و ظهور تجلیات محبت و معرفت خود فرمود و گنجینه اسرار خود را در آن ویرانه به ودیعه نهاد و شمع محبت را به ید قدرت در گوشه دل روشن نمود. حال اگر انسان جواب این عشق و محبت را بدهد و این شمع روشن را از آفات و بلیات و بادهای مخالف نفس و هوی حفظ نماید به مقصد حیات و هدف زندگی واقعی و روحانی خود رسیده است و این مقصد حاصل نشود مگر آنکه آئینه قلب را از هر گرد و غباری پاک و منزّه نماید تا صافی و پاکی دل باعث شود که تشعشع آفتاب حقیقت در این آئینه انعکاس یابد. در اثر این انعکاس شمع محبت الهیه روشن و افروخته بماند چه که کلمه الهیه که آفتاب حقیقت است در این آئینه انعکاس یابد و تجلی انوار این آفتاب مایه حیات قلب و روشنی دل است و استمرار در ذکر الهی و دعا و مناجات و تلاوت آیات همگی سبب بقای حیات روحانی و دوام زندگانی دل است ... (کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۴۹ - ۱۵۰)

در فقره مبارکه که روشنی شمع محبت الهیه در قلب مطرح و مسئله خاموشی آن به بادهای مخالف نفس و هوی در میان است، این مقامات دوری از خدا و پیروی از هوی صفات کسی است که از "یگانه" دوری جسته، با او "یگانه" گشته و مراتب حب و عشق را فراموش کرده است و به این مناسبت در ابتدای این فقره مبارکه به خطاب "ای بیگانه با یگانه" مخاطب شده است. در بیان اطلاق اسم بعید و قریب به قلب واحد، جمال مبارک در لوحی که تشریح شعر شاعر "دوست نزدیکتر از من به من است" از جمله می فرمایند: "... حق فرموده که من به انسان نزدیکترم از رگ گردن او به او، مع ایقان من به این مقام و اقرار من به این رتبه، من از او دورم یعنی قلب که مقر استواء رحمن است و عرش تجلی ربانی از ذکر او غافل است و بذکر غیر مشغول، از او محجوب و بدنیا و آلی آن متوجه و حق بنفسه قرب و بعد ندارد و قلب که محل ظهور ربانی و مقر تجلی رحمانی است بسا می شود که از مجلی غافل است در حین غفلت، از حق بعید است و اسم بعید بر او صادق و در حین تذکر، به حق نزدیک و اسم قریب بر او جاری." ملاحظه می شود که طبق بیان فوق به انسان واحد و قلب واحد خطاب دور و نزدیک و بعد و قرب هر دو اطلاق می شود و این خطابهای مختلفه گویای حال قلب انسان است در موارد مختلفه.

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۴۷)

امروز روشنی قلب در مقابله با شمس ظهور است:

جمال قدم در شرح مقابله دل با شمس ظهور می فرمایند قوله الاحلی: "... ای حسین امر حق را الیوم چون شمس ملاحظه نما و جمیع موجودات را مرایا ... و الیوم قلبی که مقابل شد با جمال ابهی انوار وجه در او ظاهر و مشهود و من دون ذلک محروم بل مفقود. و الیوم مقابل نشده مگر معدودی و ایشانند جواهر وجود عندالله." (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۰۴) (کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۵۱)

نفس و هوی: جسم و جسد - خواسته های بد

گروهی از اهل تصوف و عرفان، "روح" را که لطیفه ای است ربانی و صادر از امر الهی "قل الروح من امر ربی" (قرآن کریم سوره ۱۷ آیه ۸۵) تشبیه به اشعه ای عمودی می نمایند. در مقابل آن نفس را مظهر عوالم شخصی انسانی دانسته که شامل تطور و تغییر و تکامل است و این نفس را به صفحه ای افقی تشبیه می نمایند. نقطه تقاطع آن اشعه عمودی "روح" و این صفحه افقی "نفس" قلب نامیده می شود. قلب آن حقیقت انسانی است که خزینه حب و علم الهی است و امکان معرفت حق به او عطا شده. اگر قوه روح رحمانی غلبه بر نفس انسانی نماید قلب، روحانی و مرکز الهامات آسمانی گردد و الا تیره و تار در هوای نفسانی بماند و "شمع دل" را به بادهای "مخالف نفس و هوی" خاموش نماید. حیات روحانی انسان فی الواقع میدان جدال و ستیز روح و نفس بر سر تصاحب قلب است. هر یک سعی در مالکیت او می کنند. اگر نفس بر قلب غلبه نماید، قلب مرکز شهوات دنیوی و هوی و هوس و غفلت و ضلالت شود و تاریک و سرد بماند. ولی اگر روح، قلب را تصاحب نماید نفس را در قلب تبدیل به نفس رحمانی کند و قلب را "مشکاتی" نماید که در آن مصباح عشق و معرفت الهی روشن شود و "سر" الهی آشکار گردد.

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۷ - ۱۸)

بادهای مخالف نفس و هوی و لزوم حفظ ثمره:

در این فقره مبارکه نکته قابل توجه و تعمق بحث طبیعت دوگانه انسان است. همان گونه که در عنوان این فقره مشاهده می شود، این فقره خطاب به بیگانه ای است که از یگانه دوری جسته و با او بیگانه شده است یعنی در عین حالی که می تواند یار و نزدیک و انیس باشد بیگانه و غریبه و دور گشته ... و همین طبیعت انسان است که تربیت او را مشکل می سازد یعنی از جهتی شمع دلش بید قدرت الهیه برافروخته است و از طرف دیگر این خطر همیشه او را تهدید می کند که به بادهای مخالف نفس و هوی این شمع افروخته را به دست خود خاموش سازد از طرفی طیب جمع علت های او ذکر الهی است در اختیار اوست و از طرف دیگر در مقام غفلت و فراموشی از دواي همه دردها روگردانی نماید. جالب آنکه همیشه چون این انسان به مقام ثمر می رسد و همین که نزدیک است جهد و کوشش او منتج به نتیجه گردد خطر سقوط و هبوط و انحراف او بیشتر و شدیدتر می گردد ... و این نکته یکی از نکات دقیقه در تکامل و تزکیه نفس انسانی است که در طبیعت نیز به همین منوال است یعنی تا تخم در زمین مستور است و در دل خاک پرورش می یابد خطری متوجه او نیست و چون این تخم به صورت بوته و درخت و شاخه و برگ ظاهر گردد باز هم کمتر در معرض نابودی و خطر است ولی همین که نزدیک به بارآوری می شود و شکوفه می کند و ثمرش پدیدار می شود در معرض همه گونه خطر، همچون باد و باران و تگرگ و سرمای بی موقع است و اگر از این مرحله خطیر بگذرد و جان به سلامت برد، قوت و قدرت گرفته، پوست و حفاظ پیدا نموده و آسیب پذیریش کمتر شود. از این مثال روشن گردد که چگونه نفوس مؤمنه همیشه در خطرند و هر چه درخت و جودشان به اثمار بدیعه منیعه بیشتر بارور گردد خطرات امتحان و افتتان و لغزش و سقوط نیز بیشتر شود. راه اصلی و سبیل قطعی برای جلوگیری از این خطرات "ذکر الهی" است که مراتب غفلت را رفع و جان و روان را به تأیید حضرت رحمن در پناه حفظ و حراست یزدانی آسایش و آرامش ربّانی بخشد.

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۵۱-۱۵۳)

طیب: پزشک **علتها:** بیماری ها- دردها **ذکر:** حمد و ثنای حق گفتن- دعا خواندن

"ذکر اصلاً به معنی به خاطر داشتن و ملتفت شدن و یا به زبان گفتن است و بر صیت و ثناء و شرف و غیرها اطلاق شده که در قرآن به شخص پیغمبر و کتاب خدا خصوصاً تورات و قرآن قرار گرفت و در تفاسیر و اخبار و آثار شیعه به کثرت برقرآن و رسول و علی و ائمه تفسیر گردید و در أوائل امر جدید لقب و شهرت باب اعظم گشت و حضرت بهاء الله از جمله لقب "ذکر الله الأعظم" را انتخاب فرمودند ... که خود را اکثراً "ذکر اسم رب" خواندند... و گاهی تکبیر در بسیاری از آثار حضرت بهاء الله در مقام إلقاء تحبیب اطلاق گردید و در ادبیات بهایی متداول گشت از جمله در لوح احمد "ثم ذکر من لدنا کل من سکن فی مدینة الله..."

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۵۳) (اسرار الآثار، ج ۳، ص ۲۷۵)

ذکر اهل بهاء: "طیب جمع علت های تو ذکر من است فراموشش منما"

چون آیه مبارکه فوق را زیارت و بهدقت در آن تعمق و تأمل نمائیم روشن گردد که در این بیان مبارک ذکر به معانی عام و عمومی آن فی المثل ذکر الهی و ذکر الله نیامده بلکه " ذکر من " نازل گشته که منسوب به منزل کلمات مکنونه یعنی جمال اقدس ابهی است. چون با در نظر گرفتن این نکته لطیف در آثار و الواح سائره جستجو نمائیم لوح مبارک زیر از حضرت عبدالبهاء مبین آیات الله بخصوص حائز اهمیت است چه که به صراحت نام مبارک جمال ابهی را دریاق اعظم و طلسم اکرم ذکر فرموده و دستور داده اند که یاران بایستی نعره " یا بهاء الأبهی " برآرند. قوله الأَحلی:

" هو الله ای یاران الهی و اماء رحمانی نام مبارک محبوب بی همتا جمال ابهی را در منتهای جذب و وله به یاد آرید و زبان بگشائید تا ساحت دل از اندوه آب و گل منزّه و مقدس شود و روحانیت کبری جلوه نماید. آیات توحید إشراق کند و فیض جدید نازل گردد و تأیید شدید حاصل شود. نام او درمان هر دردی است و حرارت بخش هر سردی دریاق اعظم است و طلسم اکرم. زندگی دو جهان است و نجات دهنده گمراهان. ایوم این اسم مقدس حرز عالمیان است و پناه آدمیان. نغمه الهی است و رنه رحمانی. پس ای یاران باوفا نعره یا بهاء الابهی برآرید و ای طالبان جمال کبریاء بأفق اعلی توجه نمائید. دمی میاسائید و نفسی برنیارید مگر بمحبت او و موهبت او و ترویج آیات او و اثبات بینات او. این است مغناطیس تأیید این است قوه جاذبه توفیق. عع"

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۵۷ - ۱۵۸)

حب: دوست داشتن جمال قدم جل ذکره الاعظم در لوحی چنین می فرمایند قوله الاحلی:

" هو علت آفرینش ممکنات حب بوده چنانچه در حدیث مشهور مذکور که می فرماید "گنت کنزاً مخفياً فاحببت أن اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف" لهذا باید جمیع بر شریعت حب الهی مجتمع شوند بقسمیکه بهیچوجه را نحه اختلاف در میان احباب و اصحاب نوزد. کل ناظر بر "حب" بوده در کمال اتحاد حرکت نمایند چنانچه خلافی مابین احدی ملحوظ نشود و در خیر و شر و نفع و ضرر و شدت و رخا جمیع شریک باشند ..."

(ادعیه محبوب، ص ۴۰۹)

حب را در عالم عرفان و ایمان و در نزد سالکین سبیل سلوک در جمیع ادیان مقامی بس والا و عظیم است. در مسیحیت خدا را محبت می نامند و سالکین سبیل عرفان و ساکنین دیرهای آن سامان عمر خود را در سبیل عرفان الهی از طریق " محبت " صرف نمایند. اهل تصوف در اسلام نیز جوهر سلوک و سبیل ارشاد را در طریق محبت و شناخت حق به قوای مکنونه دل دانسته سعی نموده اند از یکدیگر در مقامات نیستی و فنا در سبیل محبت حضرت باریتعالی سبقت گیرند... در آثار اهل تصوف است که: " گنج دل " گفتند درویشی چیست؟ گفت آنکه کسی را در کنج دل خویش پای به گنجی فرو شود و در آن گنج گوهری یابد. آن را " محبت " گویند. هر که آن گوهر یافت او درویش است. " ملاحظه می شود که نزد این عارف شهیر درویش کسی است که به گنج محبت الهی در دل خود دست یابد.

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۶۱)

تمامی وجود انسانی و عوالم ترقی و تکامل و رشد و نمو روحانی او بدون عامل "محبت" مرده و بی‌فایده است و این محبت است که به وجود انسانی حیات و حرکت بخشد... در بیانی از حضرت مولی‌الوری است قوله جل بیانه:

"به عرفان حق نور محبت‌الله در زجاجه قلب برافروزد و اشعه ساطعه‌اش آفاق را روشن نماید و وجود انسان را حیات ملکوتی بخشد و فی‌الحقیقه نتیجه وجود انسانی محبت‌الله است و محبت‌الله روح حیات است و فیض ابدی است. اگر محبت‌الله نبود عالم امکان ظلمانی بود اگر محبت‌الله نبود قلوب انسان مرده و محروم از احساسات وجدانی بود. اگر محبت‌الله نبود کمالات انسانی محو و نابود بود. اگر محبت‌الله نبود ارتباط حقیقی در نشاء انسانی نبود. اگر محبت‌الله نبود نور وحدت عالم انسانی مخموم بود. اگر محبت‌الله نبود شرق و غرب مانند دو دلبر دست در آغوش یکدیگر نمی‌نمودند. اگر محبت‌الله نبود اختلاف و انشقاق بدل بائتلاف نمی‌گشت و محبت‌عالم انسانی اشراقی از محبت‌الله و جلوه‌ای از فیض موهبت‌الله است."

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۵)

سرمایه: دارائی معنوی

سرمایه محبت و تأثیرش در عالم امکان: چون قلب انسان به محبت حضرت رحمن زنده و پاینده گردید، و چون آثار خلق جدید و حیات بدیع وجود روحانی انسان را احاطه نمود، آثارش در جمیع ارکان ظاهر و باهر و هویدا است و به هر نسبت که در این محبت و عشق الهی مستقیم‌تر و پایدارتر شود ثمرات و اثرات عجیبه نامتناهی از آن مشاهده نماید. هر روز سزای آشکار ببیند و هر ساعت باب معرفتی در مقابل دیده وجودش مفتوح گردد.

شرح حالات و سکنت کسی که به سرمایه "حب الهی" مزین و در وادی عشق او سائر است در الواح و آثار الهی آمده است بخصوص در رساله هفت وادی... جمال قدم در نتایج درک ذره‌ای از محبت الهی می‌فرمایند: "... اگر عباد رشحی از محبت الهی را ذوق نموده بودند والله در بیت‌ها مقرر نمی‌گرفتند بلکه در کوهها ناله می‌نمودند. اینست که کل مشغول به حکمت شده‌اند یعنی به آنچه سبب حفظ نفس اماره می‌شود. اگر قطره‌ای از کأس محبت‌الله می‌آشامیدند البته صدهزار حکمت را به نار می‌سوختند..."

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۶۹)

بصر: چشم - حس بینائی - (جمع: أبصار) (رجوع شود به کلمات مکنونه فقره ۲۰)

عزیز: آنکه او را بسیار دوست بدانند و برایش ارزش و احترام قائل شوند.

ای برادر من (۳۳)

از لسان شکرینم کلمات نازنینم شنو و از لب نمکینم سلسبیل قدس معنوی بیاشام * یعنی تخمهای حکمت لدنیم را در ارض طاهر قلب بیفشان و به آب یقین آبش ده تا سنبلات علم و حکمت من سرسبز از بلده طیبه انبات نماید *

معانی کلمات:

لسان: زبان - سخن نمکین: دل نشین - خوش آیند

سلسبیل: آب شیرین و گوارا قدس: پاک و منزّه شدن

بیاشام: بنوش انبات: روئیدن گیاه

حکمت: علم به حقایق اشیاء - بردباری

" حکمت جوهری است جذاب هر بعیدی را به مقر قرب جذب نماید و هر غریبی را به وطن کشاند. " (آیات، ج ۲، ص ۳۸۰)

" اگر عباد رشحی از محبت الهی را ذوق نموده بودند واللّه در بیتها مقر نمی گرفتند بلکه در کوهها ناله می نمودند این است که کل مشغول به حکمت شده اند یعنی به آنچه سبب حفظ نفس اماره می شود، اگر قطره ای از کأس محبت اللّه می آشامیدند البته صد هزار حکمت را به نار می سوختند. " (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۵)

حکمت الهی: " امری که به تمامه تعلق به خیر عموم دارد آن حکمت الهی است و کلمه ربّانی. این قوتی است که عالم وجود را تغییر و تبدیل کلی دهد و قوه موجد است ایجاد نماید و تجدید کند و خلق جدید نماید. " (منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۳۵) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۵۰)

لدنی: فطری - ذاتی

ارض: زمین - خاک - کره خاک (جمع: ارضون - اروض - آراض) " مقصود از ارض، ارض معرفت و علم است. " (ایقان، ش ۱)

" و المقصود من الارض ارض القلوب انها أوسع من الأرض و السماء لأن القلب العرش الأعظم لإستواء تجلّى ربك خالق الأمم و مصور الرمم و انه أرض أودع الله فيها حبوب معرفته و حبه لتنتبت منها سنبلات العلم و الإيقان " (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۳) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۱۷)

ظاهر: پاک و پاکیزه

قلب: دل _ مرکز عواطف و احساسات - (جمع: قلوب)

" باری، روح قلب معرفت الله است و زینت او اقرار بأنه يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت... "

(امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۷)

در آثار و الواح الهیّه و در کلمات مبارکه مکنونه، به غیر از کلمه " قلب " کلمات " صدر " و " فؤاد " نیز نازل که معمولاً معنی و مفهوم مشابه مفهوم قلب از آنها استنباط می گردد.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۲۳ - ۲۴)

اطوار هفت گانه قلب در آثار عرفاء: در مرصاد العباد از شیخ نجم الدین رازی در شرح اطوار هفت گانه دل چنین آمده است: " بدان که دل به مثابه آسمان است و در آسمان هفت کوكب سیار است و هر یک کوكبی نوری و طبیعتی و ضوئی و اضایه ای و خاصیتی دارند که در دیگری نیست... "

سپس دل را هفت طور و هفت وادی قسمت کرده شده و " قد خلقکم أطوارا " طور اول دل را **صدر** گویند و آن **معدن گوهر اسلام است**. (افمن شرح الله صدره الاسلام فهو علی نور من ربّه) (سورة الرمز)

و هر وقت که از نور اسلام محروم ماند معدن ظلمت و کفر است " من شرح بالكفر صدرا " (سورة النحل) و صدر پوست دل است... و طور **دوم** را **قلب** خوانند و آن **معدن ایمان** است. کتب فی قلوبهم الايمان (سورة المجادله). و محل نور عقل است که " فتکون لهم قلوب یعقلون بها " (سورة الحج) (کنز اسرار، ج ۲، ص ۲۴)

سنبلات: گیاه و گل سنبل

علم: دانستن و شناختن - درک حقیقت اشیاء را نمودن - پی بردن

" و علم به دو قسم منقسم است علم الهی و علم شیطانی. آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس ظلمانی به اهر. معلم آن حضرت باری و معلم این وساوس نفسانی، بیان آن (اتقوالله یعلمکم الله) و بیان این (العلم حجاب اکبر) اثمار آن شجر، صبر و شوق و عرفان و محبت و اثمار این شجر، کبر و غرور و نخوت. " (ایقان، ش ۷۶)

" هر چه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر می شود علم همان است (العلم نقطة کثرها الجاهلون) دلیل بر آن. (والعلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء) مثبت این بیان. " (ایقان، ش ۲۰۱)

" علمی که محبوب است آن بوده که ناس را به حق هدایت کند بعد از آنکه نفسی به آن فائز نشد آن علم حجاب اکبر بوده و خواهد بود. " (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۶۶) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۸۳)

بلده: قسمت وسیعی از زمین - شهر کوچک **طیبه:** پاک و پاکیزه



ای اهل رضوان من (۳۴)

نهال محبت و دوستی شما را در روضه قدس رضوان بید ملاطفت غرس نمودم و به نیشان
مرحمت آبش دادم حال نزدیک به ثمر رسیده جهدی نمائید تا محفوظ ماند و به نار امل و
شهوَت نسوزد *

معانی کلمات:

ای اهل رضوان من: این فقره گویای رابطه محبت و دوستی خداوند به نوع بشر می باشد و از طرف دیگر لزوم
جهد و کوشش انسانی را بخصوص در زمان نزدیکی میوه و ثمر بیان می کند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۸)
این فقره مبارکه خطابش به " اهل رضوان من " است. یعنی مخاطبین نفوسی هستند که به رضوان الهی وارد
گشته و به مدینه حب رحمانی داخل شده و از نعمت معرفت و محبت سبحانی برخوردار گردیده اند ...
(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۷۰)

رضوان: بهشت- باغ بهشت

رضوان اصلاً به معنای خوشنودی و پسند و قبول و در عرف اسلامی به معنای جنت متداول و شایع گردیده ...
(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۷۲)
... و نام رضوان در اصطلاح این امر را برای باغ معروف خارج بغداد علم بوده که جمال ابهی با عائله در آنجا
مکان داشتند و بر آن عید دوازده روزه نیز نام گردید ... " و نیز باغ رضوان واقع در دو کیلومتری شرق عکا مرتبط
به این امر معروف است که در ضمن نام رئیس در لوحی نام برده شده. " (کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۷۳)
... کتاب الهی را در هر دوری مدینه و شهر الهی نامیده و سپس همان کتاب و امر الهی را رضوان مبین و رضوان
وصال نیز بیان نموده اند. بنابراین یکی از معانی رضوان، کتاب و اوامر و عهد و دین الهی در هر دوری است که
در تعبیر بدیعه لطیفه منیعه کتاب مستطاب ایقان به شهر و مدینه نیز نامیده شده. با توجه به توضیحات فوق
روشن می گردد که خطاب " ای اهل رضوان من " به طور عام خطاب است به نفوسی که به شهر و مدینه الهی
وارد گشته و به رضوان قرب و لقا واصل شده و نهال محبت و دوستی آنان به ید ملاطفت و دوستی الهیه در آن
رضوان رحمانیه غرس شده است و به طور خاص این خطاب شامل جامعه بابیه آن ایام می گردد که ظهور ثمر
شجر دیانت بابیه یعنی ظهور من یظهره الله نزدیک بوده و این فقره کلمات مکنونه انذار نفوس مؤمنه است که



مبادا حین ظهور ثمر از باب دوست به ایوان دشمن شنافته و در آن مقر و مسکن گزینند.

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۷۵)

نهال: درخت یا درختچه‌ای که تازه نشاندۀ شده است.

نهال محبت: نهال عبارت از درخت نارس و تازه است که هنوز عمری از آن نگذشته است. حال این نهال رشد و نمو کرده و نزدیک به ثمر رسیده و باید جهدی نمود تا محفوظ ماند. دیدیم که اصطلاح روضه و رضوان بخصوص در ارتباط با کلمه "قدس" تعبیری از ظهور امر الهی و دین و کتاب هر دوره است و میدانیم که طبق آیات حضرت ربّ اعلیٰ "ثمره" هر دیانتی ایمان و تصدیق دیانت بعد است چنانچه می‌فرمایند "و از اول ظهور تا حین غروب اثمار شجره اسلام آنچه هست ظاهر می‌شود، و قیامت بیان در ظهور من یظهره الله است ... و اخذ ثمره اسلام نیست إلا ایمان به او و تصدیق به او ...". (منتخبات آثار حضرت نقطه اولی ص ۷۶) و چون به این دو اصطلاح و تعبیر محکم آن که در بسیاری از آثار امر تأیید شده است دقت نماییم روشن می‌شود که بسیاری حقایق و معانی مکنونه در پس پرده‌های کلمات این فقره مستور است که همه اشاره به نزدیکی ظهور "ثمره بیان" یعنی نزدیکی ظهور من یظهر الله می‌نماید ... حضرت بهاء الله به تعبیر و تشبیهی لطیف "اهل رضوان" خود را مخاطب داشته می‌فرمایند: نهال محبت و دوستی شما را در روضه قدس رضوان یعنی در دیانت حضرت باب به دست لطف و عنایت کاشتم و به باران مرحمت آبیاری نمودم حال این امر و این ظهور و این نهال ایمان نزدیک به ثمر رسیده یعنی مقصد و نتیجه ظهور قبلم نزدیک به آشکار شدن و میوه دادن است سعی و کوشش نمایید که به آتش شهوت و عمل نسوزد تا میوه و نتیجه آن محفوظ ماند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۸)

در این فقره صحبت از غرس نهال دوستی و محبت الهی در باغ قدس رضوان است و این از جمله گویای محبت الهیه به نوع انسان و غرس شجره محبت آنان در جنت لامکان است و اشاره‌ای است به رابطه ازلیه الهی به نوع بشر و محبت خالق به مخلوق ... و در آخر باز هم آثار محبت الهیه از نگرانی مظهر امر الهی در عاقبت کار این نهال است تا مبادا این درخت قبل از ظهور ثمر به آتش شهوت و امل بسوزد. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۷۷)

ثمر: میوه - نتیجه کار

حضرت اعلیٰ ثمره هر ظهوری را اعتقاد به ظهور بعد بیان فرموده‌اند. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۷۱)

ثمر عربی و جمع آن اثمار، فارسی میوه، ظاهراً به ثمره و بار نباتات از گل و گیاه و اشجار گفته می‌شود و در تشبیه و تعبیر به نتیجه و بار و منفعت و آثار اشیاء اطلاق می‌گردد. در الواح و آثار مبارکه به تعبیر مختلفه وارد و بخصوص در اشاره به اخلاق و کمالات انسانی به عنوان اثمار شجره انسان به کرات وارد آمده است. در ارتباط با این فقره مبارکه بخصوص تشبیه مظاهر الهیه به ثمره شجره ادیان مناسب و موافق حال است. در بیانی از حضرت نقطه اولی وارد که هر ظهور ثمره مظاهر قبلیه می‌باشد. در بیانی دیگر از حضرت ولی امر الله سیر و تکامل ادیان الهیه را به شجری تشبیه فرموده‌اند که در عصر آدم غرس شده و ظهور قائم موعود ثمره این شجره

لاشرفیه و لاغریه است. در پرتو این حقیقت چون دقت در بیان فوق نمایم که می‌فرمایند: " حال نزدیک به ثمر رسیده " می‌توان بیان داشت که این آیه مبارکه هم به معنای ظهور ثمره ایمان و ایقان مؤمنین در اقبال به مظهر رب العالمین است و هم اشاره به نزدیکی ظهور ثمره دیانت بایه که پنجسال بعد از نزول کلمات مکنونه در بغداد در سنه ثمانین به اظهار امر علنی جمال مبارک ظاهر شد و درخت دیانت بابی به ثمر رسید.

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۸۲)

ید: دست **ملاطفت:** رفتار همراه با لطف- توجه و محبت با دیگران

غرس: نشانیدن و کاشتن درخت و گیاه **نیسان:** باران بهاری (مجاز)

مرحمت: لطف و مهربانی داشتن **امل:** امید - آرزو

نیسان مرحمت: آثار جود و رحمت الهیه در درجه اول به ظهور مظاهر الهیه و اتیان برهان و نزول احکام و اوامر ثابت می‌شود. در پرتو این حقیقت مشاهده می‌گردد که در این فقره صحبت از رضوان الهی یعنی کتاب و ظهور دیانت حضرت باب و نزدیکی ظهور ثمره یعنی اظهار امر علنی جمال مبارک در میان است. بدین مناسبت کلمات و اصطلاحات مرحمت و نیسان مرحمت گویای الطاف الهیه و ریش باران کلمات ربّانیه برای آمادگی حزب بابی در یوم قیام قیوم و ظهور مظهر کلی الهی تواند بود. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۷۹)

آب: کلمه آب، عربی آن ماء. به غیر از معنای ظاهر معانی مختلفه دیگری دارد و بصورت تعبیر و تشبیه از حقائق روحانیه و کیفیات معنویه به کثرت در آثار و الواح وارد آمده است ... آب و آتش در اکثری از الواح به تکرار در مقابل یکدیگر و به صفات متضاد آمده است...

و حضرت عبدالبهاء در مفاوضات مبارک در تفسیر تعمیم به آب و آتش می‌فرمایند:

"...مقصود از آب در اینجا آب عنصری نه، زیرا در جای دیگر تصریح به روح و آتش می‌فرمایند و از این آتش معلوم گردد که آتش عنصری و آب عنصری نیست زیرا تعمیم به آتش محال است. پس روح، فیض الهی است و ماء، علم و حیات و نار، محبت الله یعنی آب عنصری سبب پاکی قلب انسان نشود بلکه آب عنصری جسم انسان را پاک نماید ولی آب آسمانی و روح که علم و حیاست قلب انسان را طیب و طاهر کند..."

و در تشریح شجره انسان و توصیف مراتب آن در لوحی از جمال مبارک آمده است: "... آب این اشجار کوثر بیان محبوب امکان است. " و در لوح ملاح القدس فارسی نازل قوله الحق: "... آب حیات از کوثر جمال سبحان جوئید نه از مظاهر شیطان."

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۸۰ - ۱۸۱)

جهد: کوشیدن و جدیت کردن

جمال اقدس ابهی نه تنها در اکثری از الواح نفوس مؤمنه را به جهد برای وصول به حقائق الهیه و دخول در مقامات روحانیه و وصول به رضوان احدیه امر می فرمایند، بلکه بسیاری از فقرات کلمات مکتونه فارسی شاهد این حقیقت است که جهد انسانی برای وصول به مدارج عز رحمانی لازم و واجب است.

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۸۴)

و در قرآن مجید نیز آیه "لیس للإنسان إلا ما سعی" نازل "والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا" وارد...

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۸۵)

محفوظ ماند: در آثار و الواح طرق و وسائط حفظ ایمان و روح معرفت و ایقان در مواضع مختلفه وارد آمده است از جمله طرق حفظ ایمان مراتب ذیل است:

اول: مؤانست به ذکر الهی برای مقابله با غفلت "طیب جمیع علت‌های تو ذکر من است فراموشش منما."

دوم: ذکر مکرر اسم اعظم جمال قدم. چه که ذکر او درمان هر دردی است.

سوم: دوری و اجتناب از ذم و غیبت چه که: "غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات قلب را بیفسرد."

چهارم: معاشرت با احرار و ابرار و عدم مجالست با اشرار چه که "معاشرت اشرار نور جان را به نار حسابان تبدیل نماید."

پنجم: غلبه بر نار شهوت و هوی. چه که می فرمایند: "جهدی نمایید تا محفوظ ماند و بنار شهوت و امل نسوزد."

ششم: قیام به امانت و دیانت و تمسک شدید به آن چه که اگر قصور در امانت گردد بفرموده مبارک "اعمال خیریه، مانند سپند گردد و آن قصور، آتش جانسوز."

هفتم: تمسک به صفت استقامت. چه که بفرموده مبارک جمال قدم استقامت زرهی است که به دست قدرت الهی بافته شده "اوست عطیه کبری که صاحب خود را از اشارات ملحدین و وساوس شیاطین و نفاق ناعقین حفظ فرماید."

هشتم: برای وصول به این استقامت کبری اقرار و اعتراف کامل به کلمه مبارکه "إنه لا یسأل عما یفعل" لازم یعنی ایقان به این امر که خداوند آنچه خواهد می کند و از آنچه می کند مورد سؤال واقع نمی شود. اعتقاد به این کلمه مانع از تزلزل در امر است کسی که به این کلمه مقرر معترف و عامل باشد به استقامت کبری فائز است و این سبب نجات او در دو عالم است.

نهم: غرقه شدن در بحر نورانی معرفت و رحمت الهی و گذشتن از خود و خودبینی.

اگر چه در مراتب حفظ، آیات مبارکه بسیار است لکن به همین مقدار اکتفا می شود.

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۸۷ - ۱۸۸)

نار امل و شهوت: در این فقره مبارکه تعبیر "نار امل و شهوت" از لسان عظمت نازل. چه که درخت نورسیده ایمان و ایقان چه بسیار به آتش شهوت و هوی و نار امل و حرص و آز بسوزد و از ظهور ثمره محروم ماند و این آتش شهوت و امل را بایستی به آب ذکر و توجه و تقوی و تمسک خاموش نمود. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۸۹)

و از حضرت عبدالبهاء در تعریف **شهوت و امل** که طبیعت جسمانی انسان است آمده: "... مقصد این است که حقیقت انسان از اوساخ عالم طبیعت، پاک و مقدس گردد. اوساخ عالم طبیعت صفات قبیحه است، غضب است، شهوت است، حبّ دنیاست، تکبر است، کذب است، نفاق است، تزویر است، خودپرستی و امثال ذلک." ملاحظه می‌گردد که سعی انسان باید بر آن باشد که حقیقت انسانیه از اوساخ عالم طبیعت پاک گردد تا به مقام موعود خود برسد. اما در مورد **آمال** و آرزوهای انسانی در مواقع مختلفه از آثار و ادعیه آمده است که انسان چون توجه به ملکوت الهی خواهد بایستی قلب خود را از غبار آمال پاک و منزّه نماید و خالی از هر نوع شائبه خواهش و امل به سوی او توجه کند. از جمله در کلمات مکنونه نازل: "... و با دل‌های مرده که به آمال و آرزو آلوده شده نزد من می‌آید..." در لوح دیگر از حضرت شوقی ربّانی که به افتخار جناب خورش نازل شده، از جمله خواستها و آمال انسانی را یکی از دلایل کدورت و غم دانسته و تفویض امور را به ید قدرت الهیه سبب بقای سرور ذاتی قلب مبارک انسان خوانند. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۹۳)

ای پسر تراب (۳۵)

حکمای عباد آنانند که تا سمع نیابند لب نگشایند چنانچه ساقی تا طلب نبیند ساغر نبخشد
و عاشق تا به جمال معشوق فائز نشود از جان نخروشد * پس باید حبه‌های حکمت و علم
را در ارض طیبه قلب مبذول دارید و مستور نمائید تا سنبلات حکمت الهی
از دل برآید نه از گِل *

معانی کلمات:

تراب: خاک- زمین

ای پسر تراب: در اکثری از الواح و آثار خاک و تراب در ارتباط با جنبه‌های مادی و جسمانی و عوالم غیرروحانی آمده است.
(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۳۹)

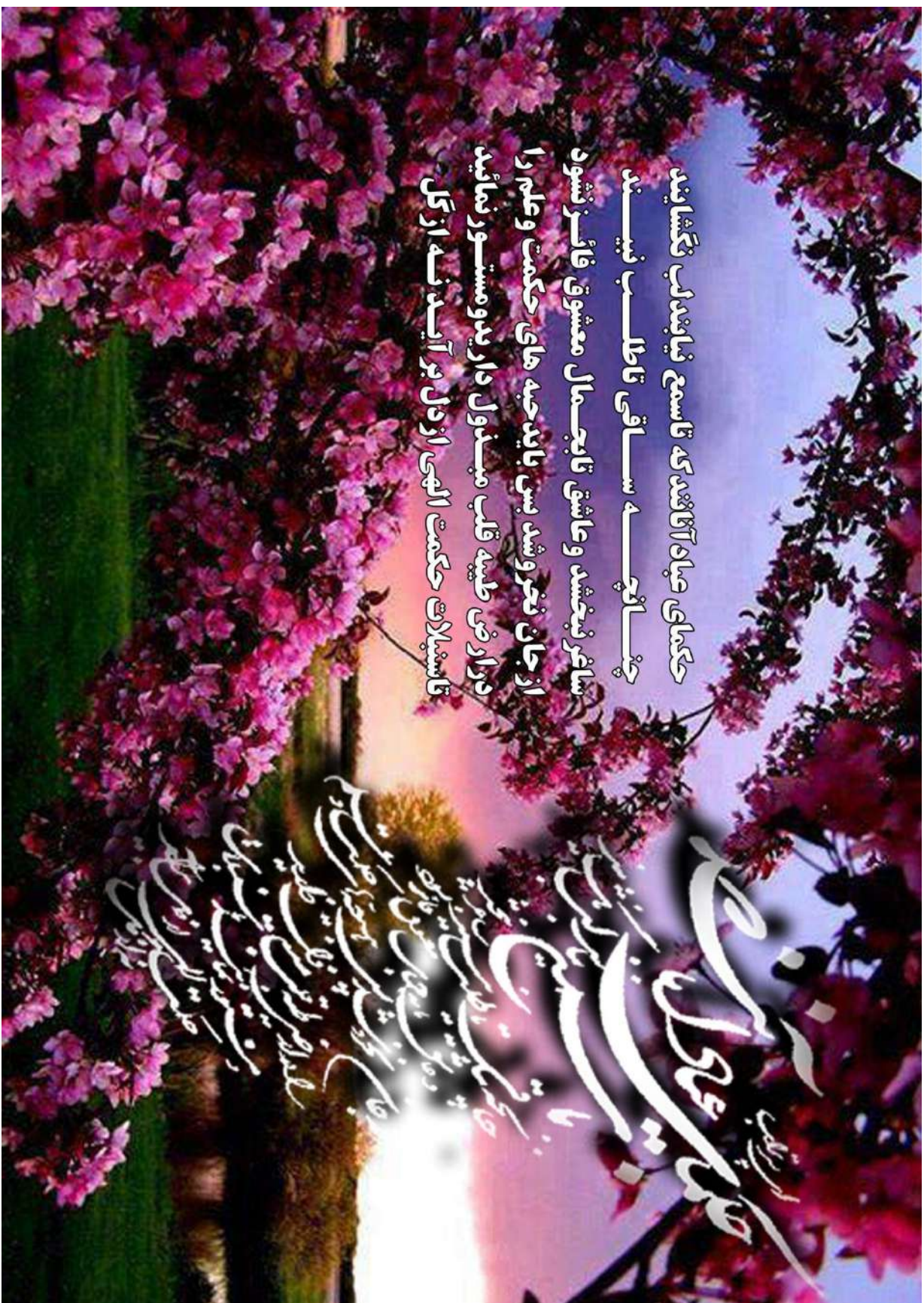
" چون سخن از خلق به میان آید در ارتباط با خلق انسان دو مرتبه و دو مقام به نظر می‌رسد. یکی خلقت روحانی انسان و دیگر خلقت جسمانی او."
(کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۴۲)

حال به بیانی مبارک از جمال قدم اشاره می‌شود که در آن چگونگی خلق از تراب بیان شده است. قوله جل
بیانه:

" بسمی البهء یا اهل البهء اعلموا انی اللہ الابهی اتقونی و اشکرونی انی خالقکم و لقد خلقتکم من تراب و دلت التراب بالماء الدافق التی جعلتها فی التراب امهاتکم و الاصلاب آبائکم و من بعد اخرجتکم منها و نفخت فیکم من روحی و صورتکم بهذه الصور."

مضمون آنکه من خداوند ابهای شما هستم. پرهیزگار باشید به سوی من و شکر کنید مرا. من خالق شما هستم و شما را از تراب خلق نمودم و تبدیل کردم خاک را به آب جهنده‌ای که آن را در تراب مادرها و اصلاص پدرهای شما قرار دادم و بعد خارج کردم شما را از آن و دمیدم در شما از روح خود و شما را به این صورت در آوردم. " انتهی دقت شود که چون از حضرت رسول اکرم در باره روح سؤال شد، فرمودند بگوروح از امر ربّ من است. در حالی که در این بیان مبارک چون صحبت از روح به میان آمده می‌فرمایند "دمیدم در شما از روح خود" دقت و تمعن کافی در این دو بیان مبارک بسیاری از اسرار در فهم مقام مالک اسرار را روشن و آشکار می‌سازد.

حکمای جاده آتاند که تا سمع نیابند لب نگشایند
چنانچه ساقی تا طالب نبیند
سایر نبخشد و عاشق تا بجمال معشوق فائز نشود
از جان نغز شود بس باید جبه های حکمت و علم را
دراز طیبه قلب میندول دار بدو مستور نماید
تا سبيلات حکمت الهی از دل بر آید نه از گل



در تأیید این حقیقت بیانی دیگر از جمال اقدس ابهی در شرح خلق جدید حضرت بدیع شهید می‌فرمایند قوله الجلی: " قل إنا قبضنا قبضة من التراب و عجناه بمياه القدرة و الاطمینان و نفخنا فيه روحا من لدنا. " مضمون آنکه ما گرفتیم مشتی خاک را و عجین کردیم آن را به آبهای قدرت و اطمینان و دمیدیم در آن روحی از سوی خود. " (کنز اسرار، ج ۱، ص ۱۴۳)

حکما: دانایان - دانشمندان - فلاسفه - خردمندان - اطباء (مفرد: حکیم)

عباد: بندگان (مفرد: عبد)

سمع: گوش

گوش: "هر که در این روز فیروز آواز سروش را نشنید دارای گوش نبوده و نیست. گوش نه گوش‌ی است که بدیده از آن نگرانی. چشم نهان باز کن تا آتش یزدان بینی و گوش هوش فرا دار تا گفتار خوش جانان بشنوی. " (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۵۲)

ساقی: آب یا شراب دهنده **ساعر:** ظرفی که در آن شراب می‌نوشند

خروشیدن: بانگ و فریاد زدن از روی خشم - اندوه یا شادی، فریاد و فغان کردن

حبه: دانه **حکمت:** علم به حقائق اشیاء - بردباری

حکمت جوهری است جذاب هر بعیدی را به مقر قرب جذب نماید و هر غریبی را به وطن کشاند.

(آیات ج ۲ ص ۳۸۰)

"اگر عباد رشحی از محبت الهی را ذوق نموده بودند واللّه در بیت‌ها مقر نمی‌گرفتند بلکه در کوهها ناله می‌نمودند این است که کل مشغول به حکمت شده‌اند یعنی به آنچه سبب حفظ نفس اماره می‌شود، اگر قطره‌ای از کأس محبت‌اللّه می‌آشامیدند البته صد هزار حکمت را به نار می‌سوختند."

(امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۵)

حکمت الهی: " امری که به تمامه تعلق به خیر عموم دارد آن حکمت الهی است و کلمه ربّانی. این قوتی است که عالم وجود را تغییر و تبدیل کلی دهد و قوه موجد است ایجاد نماید و تجدید کند و خلق جدید نماید. " (منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۳۵) (فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی در آثار بهایی، ص ۵۰)

علم: دانستن و شناختن - درک حقیقت اشیاء را نمودن - پی بردن

"و علم به دو قسم منقسم است علم الهی و علم شیطانی. آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس ظلمانی به اهر. معلم آن حضرت باری و معلم این وساوس نفسانی، بیان آن (اتقواللّه يعلمکم اللّه) و بیان

این (العلم حجاب اکبر) اثمار آن شجر، صبر و شوق و عرفان و محبت و اثمار این شجر، کبر و غرور و نخوت." (ایقان، ش ۷۶)

"هر چه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر می شود علم همان است (العلم نقطة کثرها الجاهلون) دلیل بر آن. (والعلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء) مثبت این بیان." (ایقان، ش ۲۰۱)

"علمی که محبوب است آن بوده که ناس را به حق هدایت کند بعد از آنکه نفسی به آن فائز نشد آن علم حجاب اکبر بوده و خواهد بود."

(مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۶۶) (فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۸۳)

ارض: ارض: زمین- خاک- کره خاک (جمع: ارضون- اروض- آراض)

"مقصود از ارض، ارض معرفت و علم است." (ایقان، ش ۱)

"والمقصود من الارض ارض القلوب انها أوسع من الأرض و السماء لأن القلب العرش الأعظم لإستواء تجلی ربک خالق الأمم و مصور الرمم و انه أرض اودع الله فیها حبوب معرفته و حبة لتنبت منها سنبلات العلم و الإیقان." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۳) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۱۷)

طیبه: پاک و پاکیزه

سنبلات: گیاه و گل سنبل (مفرد: سنبله)

مبدول: بخشیده شده

در سطر اول لوح مذکور و مسطورست و در سرادق حفظ الله مستور

ای بنده من (۳۶)

ملک بیزوال را به انزالی از دست منه و شاهنشهی فردوس را به شهوتی از دست مده *
اینست کوثر حیوان که از معین قلم رحمن ساری گشته طوبی للشاریین *

معانی کلمات:

مسطور: نوشته شده **سرادق:** سراپرده - خیمه بزرگ

مستور: پنهان - پوشیده **ملک:** سرزمین - کشور

بیزوال: همیشگی - ابدی **للشاریین:** برای نوشندگان

انزال: کنایه از اتباع شهوات و ارتکاب خطیئات است.

فردوس: بهشت

کوثر: آب گوارا و شیرین - نام چشمه یا نهریست در بهشت - نام سوره ۱۰۸ قرآنست که مکیه می باشد و فقط سه آیه دارد و کوچکترین سوره است.

در مقامی کنایه از آیات الهیه است که سبب حیات ابدی می گردد. ایضاً در تشبیه با کلمات دیگر آمده است مانند کوثر بقا - کوثر وصال - کوثر معانی ... (نوزده هزار لغت)

کوثر حیوان: آب زندگانی - قلم اعلی می فرماید: " آب زندگانی بیان الهی است و همچنین بیناتش. جهد نماید شاید اهل عالم از این کوثر باقی به حیات ابدی فائز شوند و بنور حکمت و بیان امکان را منور دارند. " و از حضرت عبدالبهاء: " کوثر الهی الیوم نفحات قدس است که محیی ارواح است. " (نوزده هزار لغت)

کوثر زندگانی: " امروز مکلم طور به این کلمه ناطق هو در قمیص أنا ظاهر و مکنون بانا المشهود ناطق. گل پاره های عالم مشکل است به این مقام فائز شوند. این کلمه مبارکه کوثر زندگانی است از برای اهل استقامت و حقیقت و سم قاتل است از برای نفوس معرضه غافله ... " (آیات، ج ۱، ص ۲۶۵)

" ای رب فاجعل صلوتی کوثر حیوان لیبقی به ذاتی به دوام سلطنتک ... " (صلات کبیر)

" لعمرالله از قلم اعلی جاری شده آنچه که قظره‌ای از آن سبب حیات ملاً اعلی است تا چه رسد به اهل ارض.
اوست کوثر حیوان که بین اصبعی رحمن جاری و ساری است."
(آیات، ج ۲، ص ۳۹۰) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۹)

حیوان: زندگی و حیات **معین:** آب چشمه - روشن - زلال

رحمن: بسیار بخشنده و مهربان **ساری:** جاری - سیر کننده

طوبی: خوشا - خوشا به حال



ای پسر روح (۳۷)

قفس بشکن و چون همای عشق به هوای قدس پرواز کن و از نفس بگذر و با نفس

رحمانی در فضای قدس ربّانی بیارام *

معانی کلمات:

ای پسر روح: خطاباتی که مراتب مثبت و مطالب نصیحت‌آمیز الهی به اهل ایمان در آن وارد شده است.
(کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۱)

قفس: جعبه یا اطاقکی از چوب و آهن با دیوارهای مشبک که برای نگهداری یا جابجایی حیوانات زنده از آن استفاده می‌کنند. مجازاً به معنای زندان

این غلاف تیره و این قفس و زندان چیزی نیست مگر انهماک انسان در آلودگیهای این جهان و پیروی از شهوات نفسانی و تعلق شدید به امور مادیه و حصر نظر در منافع شخصیه و خودپسندی و خودپرستی و حبّ جاه و مقام و حرص و آز و زیاده‌طلبی در امور و امثال آن‌ها که اهل عالم بخصوص اهل بهاء در اکثری از الواح و آثار از اشتغال به آن نهی شده‌اند و در ادعیه و مناجات در حال راز و نیاز همیشه از خداوند بی‌نیاز طلب قدرت می‌نماییم تا بتوانیم بر این قوای جسمانی غلبه نموده و وجود خود را برای پرواز به جهان پاک آماده سازیم.

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۱۱)

چگونگی آزادی از قفس این عالم: در سفرنامه مبارک صفحه ۲۷۰ در مورد چگونگی آزادی از قفس این عالم از جمله می‌فرمایند قوله الأُحلی: "... به دیگری فرمودند انسان باید از قفس تن پرواز نماید روح محض شود زیرا جسم قفسی است که انسان را به مشکلات عظیمه اندازد اسیر طبیعت کند و به هر دردی مبتلا نماید. اما چون انسان عادات جسمانی را خرق نماید از هر قیدی آزاد شود چه که قوای جسمانی جاذب طبیعت است لهذا باید قوّه روحانی این زنجیر را بگسلد. به مجرد فکر این مقام حاصل نشود، قوای طبیعی همیشه انسان را جذب می‌کند. چشم منجذب مناظر خوش‌نما است. گوش منجذب نغمات است و قلب متوجه به لذائذ و شهوات. انسان ثروت دارد باز می‌خواهد، زیرا منجذب عالم طبیعت است. اسباب معیشت دارد باز هم می‌طلبد. پس باید قوّه روحانی قالب گردد تا از این قیود آزاد شود و نجات یابد مثل مرغی که در قفس است محض دانستن اینکه در خارج هوای لطیف و فضای رحیب است باغهای باصفا و چشمه‌های گوارا است نجات نیابد مگر قوّه‌ای یابد که قفس را بشکند و در فضای جان‌فزا پرواز نماید." (مائده آسمانی، ج ۵، ص ۴۱) (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۱۴)

هما: مرغ خوب- مرغی نظیر شاهین و دارای جثه بزرگ و خوراکش استخوان است. قدما می‌پنداشتند سایه‌اش بر سر هر کس بیفتد به سعادت و کامرانی خواهد رسید. در میمنت و سعادت به او مثل می‌زنند.
(فرهنگ فارسی عمید)

حضرت عبدالبهاء به افتخار امه‌ای از اماء الرحمن می‌فرماید:

" ای ورقه طیبه همای اوج عزت قدیمه بر سر اماء الرحمن سایه افکنده... " (مائده آسمانی، ج ۳، ص ۶۶)

عشق: میگویند عشق حقیقی، عشق به خداست و سایر عشق‌ها هم وقتی از این عشق مایه گرفت و به همان نسبتی که مایه گرفت می‌تواند عشق باشد، برای اینکه وحدت اصلیه همان است که در خداست. عرض کردم عشق وحدت است، توجه به مبدأ مشترک است، وحدت اصلی و حقیقی در ذات الهی است و هر چیزی به همان نسبت که به خدا نزدیک است نشان از وحدت دارد در واقع هر عشقی که نشان از توجه به خدا یا توجه به سوی مظهر امر او دارد، عشق است... (الوهیت و مظهریت - دکتر علیمراد داوودی، صص ۲۵۰ - ۲۵۱)

قدس: پاک و منزّه شدن

فضای قدس - هوای قدس: " فضای قدس مبارک را به قلب انسان تعبیر فرموده... یعنی ندای الهی در فضای قدس نفوس انسانی مرتفع شد... (نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، ص ۹۱)

نفس: روح - جان - شخص انسان - جسم و جسد - (جمع: نفوس - انفس) - نفس اماره: نفس بسیار امر کننده یا نفس اماره بالسوء منظور نفس شیطانی یا فریب دهنده و اغواء کننده به بدی است که انسان را به هوی و هوس و کارهای ناشایسته وسوسه می‌کند.

جمال مبارک در لوح نصیر می‌فرماید:

" به حجاب نفس خود را محتجب مسازید. " این حجاب نفس نیز یکی از تیره‌ترین حجابها و یکی از سخت‌ترین موانع وصول به حقیقت است.

در احادیث اسلامی آمده است که چون حضرت رسول اکرم از فتح در یکی از غزوات خلاصی یافتند فرمودند که جهاد کوچک تمام شد حال باید به جهاد اکبر پردازیم و مقصد از این جنگ و جهاد اکبر جنگ با نفس است. در این مورد شاعر فرمود: تو خود حجاب خویشتنی حافظ از میان بر خیز

چه که فی الواقع اگر انسان نفس خود و متعلقات به آن را فراموش کند هیچ مانع دیگری او را از وصول به محبوب منع نتواند نمود. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۳۴)

در باره امکان توجه نفس به جهات مختلفه الهی و دنیوی نازل قوله الأحملی: " و اعلم ان للنفس جناحین ان طارت فی هواء الحب و الرضا تنسب الی الرحمن و ان طارت فی هواء الهوی تنسب الی شیطان اعاذنا الله و

ایاکم منها یا ملاء العارفين و انّها اذا اشتعلت به نار محبّت اللّٰه تسمى بالمطمئنة و المرضية و ان اشتعلت به نار الهوى تسمى بالامّاره." (امر و خلق، ج ۱، ص ۲۲۲)

مضمون آنکه بدان که نفس دو بال دارد اگر در آسمان محبّت و رضای الهی پرواز کند نفس رحمانی است و اگر در آسمان هوی پرواز کند نفس شیطانی است که خدا ما را و شما را ای گروه عارفین از آن در پناه آرد و اگر نفس به آتش محبّت خداوند شعله‌ور شود نفس مطمئنه و مرضیه است و اگر به آتش هوی شعله‌ور شود نفس امّاره نامیده می‌شود. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۲۱)

نَفَس: دم- هوایی که در تنفس وارد ریه می‌گردد - ایضاً بازدم - روش و طریقه - (جمع: انفاس) نَفَس مسیحائی: در مقامی کنایه از کلام شفابخش روحانی است. (نوزده هزار لغت)

رحمان: بسیار بخشنده و مهربان- از اسماء خاص باریتعالی - نام سوره ۵۵ قرآن کریم

ربّانی: منسوب به ربّ- الهی

بیارام: آسوده خاطر شو- بخواب - آرامش یاب



ای پسر رمّاد (۳۸)

به راحت یومی قانع مشو و از راحت بیزوال باقیه مگذر و گلشن باقی عیش جاودان را به
گلخن فانی ترابی تبدیل منما* از زندان به صحراهای خوش جان عروج کن و از قفس
امکان به رضوان دلکش لامکان بخرام*

معانی کلمات:

رمّاد: خاکستر- خاک

راحت: راحت جوئی و آسایش طلبی که امروزه به عنوان یکی از اهداف اصلی زندگی رواج فراوان دارد، چون از حد اعتدال بگذرد و به هدف و مقصد اصلی زندگی تبدیل گردد ضررهای جسمانی و روحانی برای فرد و اجتماع در پی خواهد داشت. اوج آن میل به آرزوی زندگی بدون کار و فعالیت است که مآلاً به کسالت و بطالت و بیکاری منتهی می شود. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۶)

یوم: روز (از طلوع تا غروب) - روز (یک شبانه روز) - عصر و زمان - عصر حاضر (جمع: ایام)

قانع: راضی به موجود- راضی به آنچه کسب گردیده - راضی به قسمت - (جمع: قُنْع)

بیزوال: همیشگی - ابدی

عیش: زندگانی - معیشت - طعام - حالت و حال - در فارسی به معنای خوشی و عشرت گفته می شود.

جاودان: جاویدان - همیشگی - ابدی

گلشن: گلستان - خانه (مجازاً)

گلخن: آتشیخانه حمام - تون حمام - جایی که زباله در آن می ریختند.

فانی: نیست شونده - نابود شدنی - ناپایدار



تراب: خاک - زمین

صحرا: چون فضای روح و قلب انسانی وسیع‌ترین و بی‌انتهاترین فضای عالم است به فضا و صحرا تشبیه شده که در آن فضا ندای رسای الهی طنین اندازد و به اوج قدرت رسد ... (کنز اسرار، ج ۲، ص ۷۶)

عروج: بالا رفتن - صعود کردن

قفس: جعبه یا اطاقکی از چوب و آهن با دیوارهای مشبک که برای نگهداری یا جابجایی حیوانات زنده از آن استفاده می‌کنند. مجازاً به معنای زندان

این غلاف تیره و این قفس و زندان چیزی نیست مگر انهماک انسان در آلودگیهای این جهان و پیروی از شهوات نفسانی و تعلق شدید به امور مادی و حصر نظر در منافع شخصی و خودپسندی و خودپرستی و حبّ جاه و مقام و حرص و آز و زیاده‌طلبی در امور و امثال آنها که اهل عالم بخصوص اهل بهاء در اکثری از الواح و آثار از اشتغال به آن نهی شده‌اند و در ادعیه و مناجات در حال راز و نیاز همیشه از خداوند بی‌نیاز طلب قدرت می‌نماییم تا بتوانیم بر این قوای جسمانی غلبه نموده و وجود خود را برای پرواز به جهان پاک آماده سازیم.

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۱۱)

چگونگی آزادی از قفس این عالم: در سفرنامه مبارک صفحه ۲۷۰ در مورد چگونگی آزادی از قفس این عالم از جمله می‌فرمایند قوله الأُحلی: "... به دیگری فرمودند انسان باید از قفس تن پرواز نماید روح محض شود زیرا جسم قفسی است که انسان را به مشکلات عظیمه اندازد اسیر طبیعت کند و به هر دردی مبتلا نماید. اما چون انسان عادات جسمانی را خرق نماید از هر قیدی آزاد شود چه که قوای جسمانی جاذب طبیعت است لهذا باید قوّه روحانی این زنجیر را بگسلد. به مجرد فکر این مقام حاصل نشود، قوای طبیعی همیشه انسان را جذب می‌کند. چشم منجذب مناظر خوش‌نما است. گوش منجذب نغمات است و قلب متوجه به لذائد و شهوات. انسان ثروت دارد باز می‌خواهد، زیرا منجذب عالم طبیعت است. اسباب معیشت دارد باز هم می‌طلبد. پس باید قوّه روحانی قالب گردد تا از این قیود آزاد شود و نجات یابد مثل مرغی که در قفس است محض دانستن اینکه در خارج هوای لطیف و فضای رحیب است باغهای باصفا و چشمه‌های گوارا است نجات نیابد مگر قوّه‌ای یابد که قفس را بشکند و در فضای جان‌فزا پرواز نماید. " (مائده آسمانی، ج ۵، ص ۴۱) (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۱۴)

امکان: عالم وجود - عالم جسمانی - این دنیا

دنیا: "... مثل دنیا مثل ظلّی است که حینی موجود و حینی مفقود است بر چنین چیزی عاقل دل نبندد بلکه باطل انگارد..." (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۲)

"...دنیای نمایشی است بی حقیقت و نیستی است به صورت هستی آراسته دل به او مبندید و از پروردگار خود مگسلید و مباحثید از غفلت‌کنندگان، به راستی می‌گوییم که مثل دنیا مثل سرابی است که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون به او رسند بی بهره و بی نصیب مانند." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۳۲۹)

"...قسم به آفتاب افق توانائی اگر دنیا را قدری بود جمال قدم سنین معدودات در سجن اعظم ساکن نبود. انسان تا در دنیاست فی الحقیقه در سكرات بوده و هست مگر قلوب فارغه که به بصر الهی در اشیاء ناظرند." (مأده آسمانی، ج ۸، ص ۱۰۶)

"عالم مجازی و عالم ظاهری، هر دو نیست محض اند و در لباس هستی جلوه نمایند. اول راهزن سالکان است، و ثانی فتنه واصلان. پس جهد منیع باید تا روح رحمانی از این دو عقبه نفسانی به قوه سبحانی بگذرد." (مأده آسمانی، ج ۸، ص ۲۹)

رضوان: یکی از مصادر رضی - یرضی به معنای رضا و پسند و قبول است - ایضاً به معنای بهشت - باغ بهشت و دربان بهشت نیز مصطلح می‌باشد.

(رضوان، مدینه، دیار جانان، وادی ایمن و امثال آن همه اشاراتی است که گویای مفهوم دین الهی و ظهور امر ربّانی و فضاهای خوش روحانی می‌باشد.) (کنز اسرار، ج ۲، ص ۴۹)

لامکان: "بدون جا و مکان - منظور عالم غیب و در مقامی عالم الهی است.

ورود به هر باغی مستلزم آن است که در آن باغ باز شود تا انسان بتواند به آن داخل گردد. لقب حضرت اعلی که خود را باب اعظم نامیده اند اشاره ای است که به واسطه ظهور آن وجود مکرم باب علم و معرفت مظهر ظهور کلی یعنی جمال قدم مفتوح گشته است. باری چون دین و ظهور الهی در هر دوره ای تشبیه به باغ و باغ بهشت و امثال آن شده است، پس باز شدن درها آن هم درهای لامکان که اشاره به باز شدن درهای عالم غیب و عوالم روحانی الهی است اشاره ای صریح به افتتاح دور جدید و امکان دخول مؤمنین به باغ بهشت الهی است.

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۴۸)

... این لامکان اشاره ای به جهان پاک پروردگار و عوالم قدس الهی است ... (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۲۳)

بخرام: به آهستگی و با ناز بیا

ای بنده من (۳۹)

از بند ملک خود را رهائی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن وقت را غنیمت شمر
زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی *

معانی کلمات:

مطلب این فقره مبارکه در برخورد اول مسائلی عرفانی و روحانی به نظر می‌آید که حکایت از لزوم مبارزه با نفس و جنگ با خودپرستی و رهائی از قفس نفس می‌باشد و تأکید در اینکه انسان قدر وقت را بداند و عمر خود را بیهوده هدر نکند چه که این وقت را دیگر نیابد و این زمان را هرگز نبیند... هر انسانی فقط یکبار در این حیات زندگی می‌کند و هر روز و هر ساعت و هر دقیقه‌ای که بگذرد قابل برگشت و رجوع نبوده و هر وقتی را که انسان سپری نماید دیگر امکان دیدن و داشتن آن لحظه از دست رفته را ندارد... و اما... در این فقره مبارکه غیر از معنی ظاهره، اشاراتی صریح در باره موقع خطیر و یوم عظیم یعنی ظهور اعظم جمال مبارک آمده است. جمال مبارک در بسیاری از الواح و آثار اهل عالم را به اهمیت وقت و ساعت و میقات ظهور مبارک خود متوجه ساخته بیانات عدیده در این مورد نازل فرموده‌اند و این وقت را گاهی به یوم گاهی به روز گاهی به ساعت گاهی به قیامت و زمانی به وقت عنوان فرموده‌اند. در قرآن کریم نیز از زمان ظهور موعود به همین اصطلاحات یاد شده از جمله می‌فرمایند: "یسئلونک عن الساعة... قل انما علمها عند ربی" (سوره ۷ الاعراف، آیه ۱۸۷) و نیز می‌فرمایند: "قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم" (سوره ۱۵ الحجر آیه ۳۸)

... مقصد از این وقت زمان ظهور خفی جمال مبارک است که همزمان نزول کلمات مکنونه بوده است. حال بعضی آیات مشابه زیارت می‌گردد. قوله العزیز:

" بگو ای قوم قدر یوم را بدانید امروز آفتاب کرم از افق عالم مشرق و لائج و امواج بحر بیان وجوه ادیان ظاهر خود را محروم منماید لعمرالله مابین ملاء اعلی جشنی ظاهر و مجلسی برپا چه که امروز مکلم طور بر عرش مستوی... "

(آیات الهی، ج ۱، ص ۲۹۷)

با کمی دقت روشن می‌شود که چگونه بلافاصله بعد از ذکر آیه "قدر یوم را بدانید" این مسأله قدر دانستن با ظهور مبارک ارتباط یافته و بعد می‌فرمایند "امروز آفتاب کرم از افق عالم مشرق و لائج... " و سپس اهمیت این یوم و زمان را با ظهور مکلم طور بر عرش ظهور تأکید می‌نمایند.

لوح مبارک بعد هر نوع شکی را در مورد معنی "قدر وقت را بدانید" برطرف می‌نماید قوله العزیز:



"... خاتم انبیاء روح ماسواه فداه در حصن متین فرقان به بشارت یوم یقوم الناس لرب العالمین مأمور قدر وقت را بدانید لعمرالله از اکسیر احمر مرغوبتر و محبوبتر است چه که اکسیر از قرار مذکور لونی را به لونی و یا جسدی را به جسد دیگر تبدیل نماید ولکن این وقت و این حین که در فرقان به ساعت تعبیر شده و به قیامت مذکور عالم را جان بخشد..." (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۶۶، لوح جناب ورقاء)

حال که معلوم گردید که وقت و ساعت و قیامت تعابیری از ظهور مبارک جمالقدم می‌باشند دو نص مبارک دیگر نیز زیارت می‌شود تا روشن شود که صفت مشخص کننده و مهمترین عامل اهمیت این وقت و ساعت کدام است؟ و چه مسأله‌ای فرق بین این وقت که وقت ظهور جمال مبارک باشد و وقت‌های دیگر را معین و مشخص می‌سازد؟ جواب این سؤال را در دو نص زیر یکی از حضرت باب و دیگری از حضرت بهاءالله یافته و بحث مربوط به "وقت" را به پایان می‌رسانیم.

حضرت ربّ اعلی در بیان فارسی باب نهم واحد هشتم در شرح ساعت و قیامت می‌فرمایند: "یوم قیامت یومی است مثل امروز شمس طالع می‌گردد و غارب... و آن یومی است بسیار عظیم شجره‌ای که لم یزل نطق او انی أنا الله لا إله إلا أنا بوده ظاهر می‌شود... از این جهت است که یوم قیامت را اعظم از هر یومی گفتند و الا یومی است مثل کل ایام إلا آنکه ظهورالله در آن ظاهر."

پس علامت مشخصه یوم قیامت ظهوری است که به کلمه انی انا الله ناطق خواهد بود و حضرت بهاءالله بنفسه المقدس در کتاب مستطاب اقدس به تکرار به این مقام اشاره فرموده و اظهار این مقام یعنی نطق به کلمه انی انا الله را بشارتی دانسته‌اند که حضرت مبشر باب اعظم در باره ظهور ایشان وعده فرموده‌اند در بیان دیگری به فارسی می‌فرمایند: "امروز مکلم طور به این کلمه ناطق هو در قمیص أنا ظاهر و مکنون بأنا المشهود ناطق، گلپاره‌های عالم مشکل است به این مقام فائز شوند این کلمه مبارکه کوثر زندگانی است از برای اهل استقامت، و حقیقت و سم قاتل است از برای نفوس معرضه غافله..." (آیات الهی، ج ۱، ص ۲۶۵)

در این آیه مبارکه نیز زمان با اشاره به نزدیک یعنی "این زمان" ذکر شده است و همانطور که در مورد وقت ملاحظه شد این اشاره دلالتی بر اینست که مظهر ظهور الهی بندگان خود را به زمان موجود و زمان حال متوجه ساخته می‌فرمایند، قدر آن را بدانید چه که "این زمان را هرگز نیایی".

حال اگر اندکی به زمانی که جمال مبارک در آن برهه از زمان کلمات مکنونه را نازل فرموده‌اند دقت نماییم ملتفت می‌شویم که این زمان، زمان بسیار کوتاهی در تاریخ بشریت بوده که با مقایسه با طول تاریخ و تمدن بشری، لحظه‌ای و ثانیه‌ای بیشتر نمی‌آید با این همه این لحظه و این ثانیه از تاریخ بشریت چنان مقام و رتبه و اهمیتی دارد که تمام کتب و صحف مقدسه به ذکرش مشغول و تمام انبیاء و مرسلین و مقدسین آرزوی درک لحظه‌ای از آنرا داشته‌اند. این زمان ابتدا و نقطه شروع کور عظیم پانصد هزار ساله بهایی است که بشریت در دوره شش هزار ساله از حضرت آدم تا حضرت خاتم برای استقبال آن آماده گردید و همه پیامبران الهی و رهبران روحانی بشریت آرزوی وصول به این روز مبارک را داشتند و در این لحظه حساس بود که درخت لاشرقیه و لاغریه

دیانت الهیّه که به دست مشیت الهی در عصر آدم غرس شده بود پس از گذشت دوران شش هزارساله خود نزدیک به ثمر رسیده و ثمره آن شجره الهیّه ظهور جمال مبارک بود. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۶۰ - ۱۶۳)

بنده: آفریده - مخلوق - انسان به اعتبار رابطه او با خداوند

بنده: ریسمان - تسمه و مانند آن که برای بستن چیزی به کار می‌رود.

ملک: سرزمین - کشور

حبس: زندان - در زندان ماندن

نفس: روح - جان - شخص انسان - جسم و جسد - (جمع: نفوس - انفس) - نفس اماره: نفس بسیار امر کننده یا نفس اماره بالسوء منظور نفس شیطانی یا فریب دهنده و اغواء کننده به بدی است که انسان را به هوی و هوس و کارهای ناشایسته وسوسه می‌کند. (نوزده هزار لغت)

جمال مبارک در لوح نصیر می‌فرمایند: "به حجاب نفس خود را محتجب مسازید." این حجاب نفس نیز یکی از تیره‌ترین حجابها و یکی از سخت‌ترین موانع وصول به حقیقت است.

در احادیث اسلامی آمده است که چون حضرت رسول اکرم از فتح در یکی از غزوات خلاصی یافتند فرمودند که جهاد کوچک تمام شد حال باید به جهاد اکبر پردازیم و مقصد از این جنگ و جهاد اکبر جنگ با نفس است. در این مورد شاعر فرمود: تو خود حجاب خویشتنی حافظ از میان برخیز. چه که فی الواقع اگر انسان نفس خود و متعلقات به آن را فراموش کند هیچ مانع دیگری او را از وصول به محبوب منع نتواند نمود.

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۳۴)

در باره امکان توجه نفس به جهات مختلفه الهی و دنیوی نازل قوله الأحمی:

"و اعلم ان للنفس جناحین ان طارت فی هواء الحب و الرضا تنسب الی الرحمن و ان طارت فی هواء الهوی تنسب الی شیطان اعاذنا الله و ایاکم منها یا ملاء العارفین و انّها اذا اشتعلت به نار محبت الله تسمى بالمطمئنة و المرضیة و ان اشتعلت به نار الهوی تسمى بالامارة." (امر و خلق، ج ۱، ص ۲۲۲)

مضمون آنکه بدان که نفس دو بال دارد اگر در آسمان محبت و رضای الهی پرواز کند نفس رحمانی است و اگر در آسمان هوی پرواز کند نفس شیطانی است که خدا ما را و شما را ای گروه عارفین از آن در پناه آرد و اگر نفس به آتش محبت خداوند شعله‌ور شود نفس مطمئنه و مرضیه است و اگر به آتش هوی شعله‌ور شود نفس اماره نامیده می‌شود. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۲۱)

وقت: مقداری از زمان که معین شده باشد (جمع: اوقات) - موقع - هنگام - دوره - زمان (نوزده هزار لغت)

غنیمت شمردن: هر دقیقه و لحظه را غنیمت دانسته، هیچ فرصت را از دست نگذارد - از موقعیت یا کار پیش آمده سود جستن و بهره بردن (فرهنگ بزرگ سخن - حسن انوری)

آزادی:

حضرت بهاءالله در باره آزادی چنین می‌فرمایند: " فانظروا فی الناس و قلّة عقولهم یطلبون ما یضرهم و یترون ما ینفعهم الا انهم من الهائمین " که مضمونش چنین است: " در مردم و کمی عقلشان نظر کنید که آنچه را که به ایشان ضرر می‌رساند طلب می‌کنند و آنچه را که به ایشان نفع می‌رساند ترک می‌کنند." (کتاب مستطاب اقدس، آیه ۱۲۲)

"...قل الحرية فی اتباع اوامری لو اتم من العارفين. لو اتبع الناس ما نزلنا لهم من سماء الوحي لیجدن انفسهم فی حرية بحتة طوبی لمن عرف مراد الله فیما نزل من سماء مشیة المهيمنة علی العالمین. قل الحرية التي تنفعکم انها فی العبودية لله الحق و الذي وجد حلاوتها لا یبدلها به ملک السموات و الأرضین."

حریت مفیدی که به حال انسان نافع است و انسان از آن به‌واقع بهره‌مند می‌شود، بهترین راهش این است که در ظلّ قوانین الهی حاصل آید. قوانین الهی مانند چوپان مهربانی است که گله عالم انسانی را از جمیع ضررها و زیانها و جهل‌ها و نادانیها و مکر ماکرین و ضرّ ظالمین حفظ می‌کند. برای اینکه در شریعت الهی حدودی و سنی هست که تکلیف هر طبقه‌ای را معین کرده است. به فقرا دستور خاصی می‌دهد، به اغنیاء دستور خاصی می‌دهد، به دولت دستور خاصی می‌دهد، به رعایا دستورها و فرمانهای مخصوصی می‌دهد و برای هر کدام وظیفه خاصی معین می‌کند. وارد شدن در ظلّ احکام الهی سبب می‌شود که جمیع طبقات مردم و هر فردی، در هر رتبه و مقامی که هست، هم از جهت خود محفوظ بماند و هم از ظلم ظالمین لهذا می‌فرمایند " لو إتبع الناس ما نزلنا لهم من سماء الوحي " اگر مردم آنچه را که خداوند منان از آسمان وحی در کتابش نازل شده اطاعت کنند " لیجدن انفسهم فی حرية بحتة " حقیقتاً خود را در آزادی کاملی که از هر جهت محفوظ و مصون هستند، مشاهده خواهند کرد. " طوبی لمن عرف مراد الله فیما نزل من سماء المشیة المهيمنة علی العالمین " خوشا به حال کسی که به مقصود الهی پی ببرد و بداند که خداوند در آنچه که از آسمان مشیتش که براهل عالم غلبه دارد نازل فرموده، مقصودش چه چیز است. باز در شرح حریتی که مطلوب و مرغوب است می‌فرمایند " قل الحرية التي تنفعکم انها فی العبودية لله الحق " حریت و آزادی که به حال بشر نافع است عبارت از این است که به ذیل عبودیت و بندگی و اطاعت اوامر حق جل جلاله متمسک بشود.

(تقریرات کتاب مستطاب اقدس، صص ۲۷۶ - ۲۷۷)

حضرت عبدالبهاء آزادی را به سه نوع تعریف می‌فرمایند: "هوالله آزادی سه قسم است: یک آزادی الهی است که آن مخصوص ذات باریست چه که اوست آزاد مطلق. در هیچ شانی از شئون کسی او را مجبور نمی‌تواند نمود

به اراده مطلقه او هر عصری شرایع مقدسه تجدید یافت و احکام متفرعه به اقتضای هر زمانی تبدیل شد و اینمقام به ظهور مطلع امر و مظهر علم و اراده او در عالم امکان ظاهر می شود چنانچه جمال قدم (حضرت بهالله) جل اسمه الاعظم می فرماید: " اِنَّهٗ لَوِ یَحْکُمُ عَلٰی الْمَآءِ حَکْمَ الْخَمْرِ لَیْسَ لِاحِدٍ اَنْ یَّقُولَ لَمْ وَ بِمِ. " (مضمون بیان مبارک اینست: که بدرستی که اگر خداوند بر آب حکم شراب را بکند یعنی بگوید آب، شراب است کسی را اجازه چون و چرا گفتن نیست.)

(دوم) یک آزادی سیاسی اروپائیهاست که انسان هر چه می خواهد می کند به شرط اینکه به دیگری ضرری نرساند این حرّیت (آزادی) طبیعی است و اعظم درجه آن در عالم حیوان است. این شأن حیوان است این طیور را می بینید که به چه آزادی زندگانی می نمایند انسان هر چه بکند نمی تواند به قدر حیوان آزاد باشد زیرا نظام مانع آزادی تامّ تمام است اما آزادی سوّم در تحت سنن و احکام الهیّه است این حرّیت عالم انسانست که چون در ظلّ کلمة الله تربیت شود قطع علاقه قلبی از جمیع اشیا می کند از جمیع مشقّات و احزان آسوده نه ثروت و قدرت ظاهره او را از اعتدال مانع شود و نه فقر و فاقه از سرور و سکون باز دارد هر قدر انسان وجدانش بیشتر ترقی می کند قلبش آزادتر می شود و روحش مستبشرتر. در دین الله حریت افکار است زیرا هیچ کس حاکم بر وجدان نیست غیر از خدا، ولی به درجه ای که خارج از آداب نباشد اما در دین الله حرّیت اعمال نیست. از قانون الهی انسان نمی تواند تجاوز نماید و لو ضرری به غیر نرساند چه که مقصود از قانون الهی تربیت وجود خود و غیر خود است زیرا عندالله ضرر غیر و خود یکسانست هر دو مذموم است باید در قلوب خشیه الله باشد انسان باید آنچه را عندالله مذموم است مرتکب نشود لذا آن حرّیت اعمالیکه در قانون اروپاست در دیانت الهیّه نیست و اما حرّیت افکار باید از آداب تجاوز نکند و اعمال مقرون به خشیه الله و رضای الهی باشد امیدوارم شماها سبب روشنائی این ممالک گردید و وسیله تعدیل اخلاق نفوس شوید. " (بدایع الآثار، جلد دوم، صص ۲۴۳ - ۲۴۴)

ای فرزند کنیز من (۴۰)

اگر سلطنت باقی بینی البته به کمال جدّ از ملک فانی درگذری ولکن ستر آنرا

حکمت هاست و جلوه این را رمزها جز افنده پاک ادراک نماید *

معانی کلمات:

کنیز: دختر - زن

سلطنت: پادشاهی - فرمانروایی

"مقصود از سلطنت، احاطه و قدرت آن حضرت احدیت است بر همه ممکنات و خواه در عالم ظاهر به استیلائی ظاهری ظاهر شود یا نشود و این بسته به اراده و مشیت خود آن حضرت است... مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شمس حقیقت بنفسه لافیه ظاهر می شود و آن احاطه باطنیه است که به آن احاطه می نماید کل من فی السموات و الارض را، و بعد به استعداد کون و زمان و خلق در عالم ظاهر به ظهور می آید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویدا است." (ایقان، ش ۱۱۴)

"ولیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لایزال طایف حول ایشان است و همیشه با ایشان است و آنی انفکاک نیابد و آن سلطنت باطنیه است که احاطه نموده کل من فی السموات و الارض را." (ایقان ش ۱۱۷)

"...پس به یقین باید دانست که این شمس عظمت اگر چه بر نقطه تراب جالس باشند بر عرش اعظم ساکن اند و اگر فلسی نزدشان موجود نباشد بر رفر غنا طایرند و در حینی که در دست دشمنان مبتلایند بریمین قدرت و غلبه ساکن و در کمال ذلت ظاهره بر عرش عزت صمدانی جالس و متکا و در نهایت عجز ظاهری بر کرسی سلطنت و اقتدار قائم." (ایقان، ش ۱۴۰)

باقی: پایدار - همیشگی **کمال:** آخرین حد چیزی - نهایت

جد: سعی - کوشش **ملک:** سرزمین - کشور

فانی: ناپایدار - نیست شونده **ملک فانی:** اشاره به این دنیا و عالم ظاهر است.

"... مثل دنیا مثل ظلّی است که حینی موجود و حینی مفقود است بر چنین چیزی عاقل دل نبندد بلکه باطل انگارد و چنین گمان مکن که دنیا و مقصود از او نعمت های مقدره در او و یا زینت های متلونه در آن است چه که این اشیاء مصنوع حقند و مظاهر صنع اویند..." (مأده آسمانی، ج ۸، ص ۲۹)

" دنیا نمایشی است بی حقیقت و نیستی است به صورت هستی آراسته دل به او مبندید و از پروردگار خود مگسلید و مباحثید از غفلت کنندگان، به راستی میگویم که مثل دنیا مثل سرابی است که به صورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون به او رسند بی بهره و بی نصیب مانند. "

(مجموعه الواح چاپ مصر، صص ۳۲۸ - ۳۲۹)

ستر: پوشاندن - پنهان کردن

حکمت: علت و سبب - علم به حقایق اشیاء

" حکمت جوهری است جذاب، هر بعیدی را به مقر قرب جذب نماید و هر غریبی را به وطن کشاند. "

(آیات، ج ۲، ص ۳۸۰)

" اگر عباد رشحی از محبت الهی را ذوق نموده بودند واللّه در بیتها مقر نمی گرفتند بلکه در کوهها ناله می نمودند این است که کل مشغول به حکمت شده اند یعنی به آنچه سبب حفظ نفس اماره می شود، اگر قطره ای از کأس محبت اللّه می آشامیدند البته صد هزار حکمت را به نار می سوختند. "

(امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۵) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۵۰)

حکمت الهی: " امری که به تمامه تعلق به خیر عموم دارد آن حکمت الهی است و کلمه ربّانی. این قوتی است که عالم وجود را تغییر و تبدیل کلی دهد و قوه موجد است ایجاد نماید و تجدید کند و خلق جدید نماید... "

(منتخبات مکاتیب، ج ۲، ش ۳۵) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۵۰)

حکمت مستور بودن عوالم الهی از انسان: حضرت بهاء اللّه می فرماید قوله تعالی:

" اذن واعیه طاهره مقدّسه در جمیع احیان از کلّ اشطار کلمه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون اصغاء می نماید. اسرار موت و رجوع مستور بوده و هست. لعمر الله اگر ظاهر شود، بعضی از خوف و حزن هلاک شوند و بعضی به شأنی مسرور گردند که در هر آنی از حقّ جلّ جلاله موت را طلب نمایند. "

(آیات الهی، ج ۱، ص ۱۱۶)

جلوه: واضح و آشکار

أفتده: قلبها - عقول - وجدانها

قلب: " قلب عرش است از برای استوای حب الهی. "

(آیات الهی، ج ۲، ص ۳۷۳)

قلب آن حقیقت انسانیه ایست که خزینه حب و علم الهی است و امکان معرفت حق به او عطا شده. اگر قوه روح رحمانی غلبه بر نفس انسانی نماید قلب روحانی و مرکز الهامات آسمانی گردد و الا تیره و تار در هوای نفسانی بماند و " شمع دل " را به بادهای " مخالف نفس و هوی " خاموش نماید.

حیات روحانی انسان فی الواقع میدان جدال و ستیز روح و نفس بر سر تصاحب قلب است. هر یک سعی در مالکیت او می کنند اگر نفس بر قلب غلبه نماید، قلب مرکز شهوات دنیوی و هوی و هوس و غفلت و ضلالت شود و تاریک و سرد بماند. ولی اگر روح قلب را تصاحب نماید نفس را در قلب تبدیل به نفس رحمانی کند و قلب را "مشکاتی" نماید که در آن مصباح عشق و معرفت الهی روشن شود و "سز" الهی آشکار گردد.

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۷-۱۸) (رجوع شود به فقرة ۲۷)

"ای هادیان انشاءالله به انوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی شده تا قلب از نفوس مظلومه فانیه مقدس شود و جمیع علوم و اسرار آن را در او مکتوب بینی چه که اوست کتاب جامعه و کلمه تامه و مرآت حاکیه. کل شیء احصینا کتابا این اُنتم تعملون."

(مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۳۴۸)

ادراک: درک کردن - فهمیدن



ای بنده من (۴۱)

دل را از غلّ پاک کن و بی حسد به بساط قدس احد بخرام *

معانی کلمات:

بنده: آفریده - مخلوق - انسان

غلّ: کینه - بغض - دورویی و خیانت - حقد

حسد: حسادت - حالتی که سبب می شود شخص از موفقیت یا خوشبختی دیگران ناراحت شود

حضرت بهاء الله می فرمایند: " قل الحسد يأكل الجسد و الغیظ يحرق الكبد اجتنبوا منهما كما تجتنبون من الأسد. " (لوح مبارک طب - مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۲۴)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند قوله الأحملى: " حسادت چون سمی است که ریشه محبت را فاسد می نماید. " (از فرمایشات شفاهی مبارک - فضائل اخلاق، ص ۹۷)

و نیز می فرمایند:

" کم من نفوس أقبلوا الى الله و دخلوا فى ظلّ كلمة الله و اشتهروا فى الآفاق كيهودا الأسخر يوطى ثم عندما اشتد الإمتحان و عظم الإفتتان ظلت أقدامهم عن الصراط و رجعوا من الإقرار الى الإنكار و ارتدوا من الحب و الوفاق الى أشد النفاق فظهرت قوة الإمتحان الذى يتزعزع منه الأركان.

إن يهودا الأسخر يوطى كان اعظم الحواريين و يدعو الى المسيح فظن أن المسيح زادت عواطفه على پطرس الحوارى و لما قال له أنت پطرس و على هذا الصخرة ابنى كنيستى فأثر هذا الخطاب و التخصيص لپطرس تأثيراً أورت حسداً فى قلب يهودا و لأجل هذا أعرض بعد ما أقبل و انكر بعد ما أقر و ابغض بعد ما أحب و هذا عاقبة الحسد الذى هو أعظم سبب لإرتداد البشر عن الصراط العظيم ولكن لا بأس فى هذا لأنه هو السبب لظهور ثبوت الآخرين و قيام النفوس الثابتة الراسخة كالجبال الراسيات على حبّ النور المبين. "

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۵۹ - ۱۶۰)

"... کسانی که حقد و حسد و امثال آنرا نسبت به بنده ای نشان می دهند، خود را از مقام و موقف خویش محروم می کنند نه شخص دیگری را از مقام خود، چه که آنها نه تنها با اعمال و افعال خود ثابت می کنند که ارزش آنرا ندارند که برای مقامی که برایشان مقدر شده فرا خوانده شوند، بلکه بر این نکته نیز صحه می گذارند که در اولین امتحان دچار لغزش می شوند، یعنی از موفقیت همسایه خود که مسرت خداوند را نیز در پی داشته، نمی توانند



مسرور شوند تنها با چنین مسرتی قلبی و حقیقی است که موهبت الهی می‌تواند بر قلبی پاک نازل شود. حسادت ابواب فضل و فیض الهی را مسدود می‌سازد، و حقد شخص را از وصول به ملکوت ابهی ممنوع می‌دارد. معاذالله! احدی نمی‌تواند نفسی را از مقامی که به حق به او تعلق دارد محروم سازد، این مقام تنها در صورت عدم تمایل شخص یا قصور در اجرای اراده الهی، یا با استفاده از امر الهی در جهت تأمین رضایت یا جاه‌طلبی خود از دست می‌رود. احدی به جز نفسی منقطع یا قلبی خالص و پاک، جوابی از خداوند نمی‌گیرد. با اعانت به بنده‌ای دیگر برای حصول موفقیت در امر الهی، شخص فی‌الحقیقه اساس موفقیت و اجابت آمالش را می‌گذارد. جاه‌طلبی در ساحت الهی موجب نفرت و بیزاری است. (ترجمه) (منسوب به حضرت عبدالبهاء در جواب سؤالات دکتر ادوارد گتسینگر، نجم باختر، مجلد ۸، شماره ۲، ص ۲۵)

قدس: پاک و منزّه شدن یا بودن - حرم - مکان مقدس - بهشت

ورود به بهشت: معنای ورود در بهشت معنوی را هم برای این دنیا و هم برای عالم بعد می‌توان در نظر گرفت، چه که میل و اراده حضرت بهاءالله اینست که در این دور نورانی عالم ادنی آیینی‌ای از عالم بالا شود و نفوس مؤمنه در لطافت و روحانیت و صفا چون فرشتگان آسمان گردند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۷۱)

احد: یکتا - از اسماء الهی است - یک (جمع: آحاد - مؤنث: احدی)

بساط: گستردنی - فرش - سفره

بخرام: به آهستگی و با ناز بیا

ای دوستان من (۴۲)

در سبیل رضای دوست مشی نمائید و رضای او در خلق او بوده و خواهد بود * یعنی دوست بی‌رضای دوست خود در بیت او وارد نشود و در اموال او تصرف ننماید و رضای خود را بر رضای او ترجیح ندهد و خود را در هیچ امری مقدم نشمارد *
فتفکروا فی ذلک یا اولی الافکار *

معانی کلمات:

ای دوست: ای دوستان من و امثال آن همه نفوس مؤمنه همراه با نصائح و مطالب روحانی عمومی و اخلاقی. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۹)

سبیل: راه - طریق **رضا:** راضی شدن - قبول - پسند

رضای حق و رضای خلق: خداوند در عهدی که روز آلت از نوع بشر گرفت به سه کلمه طیبه تکلم نمود که آن سه کلمه و آن سه اصل در واقع اساس ادیان و اساس ایمان به خداوند است و آن اساس چیزی جز این نیست که رأی خود را بر آن رضای الهی اختیار نکنیم و ترجیح ندهیم ... حضرت بهاء‌الله رمز "رضای الهی" را رضای "خلق" او دانسته کلید باب سعادت را در دست دوستان می‌گذارند. از کلمه "خلق" در فارسی هم مردم و توده ملت مستفاد می‌شود و هم "خلق" یعنی مجموعه آنچه آفرینش خداوند ست مفهوم می‌گردد و حضرت ولی امرالله این کلمه را به *Creatures* در انگلیسی ترجمه فرموده‌اند. حال اگر مفهوم کلمه خلق را نه تنها انسان، بلکه آفرینش خداوند بدانیم معنای وسیعتر و عمیقتری از این آیه مستفاد می‌شود که با دانش بشری امروز که اهمیت هماهنگی انسان را با طبیعت و حفظ محیط زیست بسیار تأکید می‌کند نیز مطابقت دارد یعنی انسان نه تنها بایستی رضای خدا را در رضای مردم جستجو نماید بلکه در رضای تمامی آفرینش او که مردم نیز جزئی از آن هستند بکوشند و در جمیع مراحل و مراتب منافع و مصالح عمومی را بر آمال و منافع شخصی ترجیح دهد. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۶۵ - ۱۶۷)

در ابتدا دستور عدم ورود به منزل دوست بدون اجازه اوست، چون انسان به منزل دوست خود که با او روابط صمیمی دارد بدون اجازه او وارد نشود بدیهی است که به منزل دیگران به طریق اولی بی‌اجازه داخل نخواهد شد. از طرف دیگر در تعالیم عمومیه جمال مبارک به کثرت وارد شده که احبا نباید کسی را غیر دانند و بایستی

با دوست و دشمن و یار و اغیار در نهایت محبت و رأفت و اعتدال رفتار نمایند پس این حکم اگر چه به نسبت دوست صادر شده ولی عملاً شامل حال همه می‌گردد.

مرحله دوم عدم تصرف در اموال دوست بدون اجازه اوست که آن نیز باعث رواج امانت و حفظ و احترام به اموال نفوس است در عین حال این هر دو دستور باعث جلوگیری از بسیاری روابط نامأنوس و نامطلوب بین دوستان و یاران و اقوام است و معیار حفظ نزاکت و لطافت در روابط اجتماعی حتی بین یار و اغیار خواهد بود.

مرحله سوم درس تواضع و فروتنی و گذشت و مدارا و افتادگی است و آن اینکه انسان میل و خواهش و رضای خود را بر خواهش و تمایل و رضای دوست ترجیح ندهد. اگر این دستور مبارک توسط نیمی از مردم اجرا گردد جنگ و ستیز و اختلاف و طلاق و دشمنی و نفاق از جهان برافتد و عالم ادنی آئینه فردوس اعلی شود. گذشتن از رضای خود و یا اقلماً رسیدن به این مرحله که رضای خود را بر رضای دوستان ترجیح ندهیم کار آسانی نیست و چون به زندگی روزمره از واحد خانواده و اجتماع محلی و ملی تا روابط بین‌المللی چه در داخل و چه در خارج از جامعه بهائی نظر کنیم ملاحظه می‌کنیم که اگر این حکم در بین خلق رواج یابد یکی از پایه‌های صلح و سلام و آرامش و آسایش استوار گردد و پایه اولیه مشورت صحیح و روحانی به‌وجود آید.

مرتبه و مرحله چهارم آنست که انسان خود را در هیچ امری بر دیگری مقدم نشمارد یعنی خود را بالاتر و بهتر از دیگران نبیند و در امور از دیگران پیشی نجوید این صفت نقطه مقابل صفت "تفاخر" است. فخرفروشی آن است که انسان خود را و اعمال و رفتار و افکار خود را بهتر از اعمال و رفتار و افکار بقیه داند و به آن افتخار نماید یعنی فخر بفروشد و برتری طلبد. جمال مبارک با استفاده از کلمه "نشمرد" در واقع به ریشه اصلی این "حالت" اشاره فرموده‌اند یعنی مرحله‌ای را که مرحله فکر و روان و وجدان انسان است مورد خطاب قرار داده‌اند یعنی انسان در باطن خود نباید خود را در هیچ امری مقدم نشمارد میدانیم که ریشه همه اعمال ما از خواستها و افکار و عقاید و نقطه‌نظرهای باطنی سرچشمه می‌گیرد. حال اگر خود را باطناً وجداناً و روحاً بر هیچ نفسی مقدم نشماریم اجرای مرحله سوم بسیار آسانست که رضای خود را بر رضای او ترجیح ندهیم چون وقتی دیگری را برتر و بهتر از خود دانستیم لابد رضا و میل و خواهش او را نیز می‌پذیریم چون به این درجه برسیم حکم اجرای عدم تصرف در اموال دوست و عدم دخول در منزل او دیگر مشکلی نخواهد بود و آن را به جان و دل اطاعت توانیم کرد. (کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۶۸ - ۱۶۹)

مشی: راه رفتن - قدم برداشتن

خلق: مردم - مخلوق

بیت: خانه - مسکن - منزل (جمع: بیوت)

تصرف: در اختیار گرفتن چیزی - تصاحب

ترجیح: برتری دادن چیزی یا کسی بر دیگری

مقدم: دارای اولویت - مهم‌تر

فتفگروا: پس فکر کنید

فی ذلک: در آن

یا اولی الأفكار: ای صاحبان فکرها

جمله عربی آخر این فقره بسیار مهم است چه حضرت بهاء‌الله فقط در آخر بعضی از فقرات کلمات مکنونه تأکید در تفکر فرموده اهل تفکر و تعقل را مخاطب ساخته‌اند و یکی از آن موارد انتهای این فقره است که نفوس بشری و اهل فکر و دانش را به‌دقت و تفکر در مضامین این فقره دعوت می‌فرمایند "فتفگروا فی ذلک یا اولی الأفكار" مضمون آنکه (پس ای صاحبان افکار در این باره تفکر نمائید.) (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۶)



ای رفیق عرشی (۴۳)

بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن و عویل بر میار * یعنی بد مگو تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا عیب تو بزرگ ننماید و ذلت نفسی میسند تا ذلت تو چهره نگشاید * پس با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدّس و خاطر منزّه در ایّام عمر خود که اقلّ از آنی محسوبست فارغ باش تا به فراغت از این جسد فانی به فردوس معانی راجع شوی و در ملکوت باقی مقرّ یابی *

معانی کلمات:

ای رفیق عرشی: خطاباتی که مراتب مثبت و مطالب نصیحت‌آمیز الهی به اهل ایمان در آن وارد شده است. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۱)

عرش: تخت شاهی - در معارف اسلامی منظور جایگاه خدا و مقام الهی است و در معارف بهایی در مقامی "هیكل مقدس مظاهر الهیه" است و در مقامی "امرالله" و "نفس ظهور" است.

ذلیل: ضعیف و حقیر **عویل:** گریه و زاری - فریاد و فغان

صدر: سینه - جمع: صدور **خاطر:** قلب - نفس - ضمیر

آن: یک لحظه **فارغ:** آسوده - بی‌نیاز

فردوس: باغ - بوستان - بهشت - جمع: فرادیس

فردوس، رضوان و مدینه طبق بیان حضرت بهاء‌الله در ایقان مبارک دین و ظهور الهی است. جمال مبارک در لوح نصیر می‌فرمایند: "به مقرّ عزّ فردوس اعظم که یمین عرش ربّانی است راجع گشته."

(اسرارالآثار، ص ۴۴۳) (کنز اسرار، ج ۲، ص ۵۲)

ورود در بهشت معنوی: رمز و شرط رسیدن به دو آرزوی قدیم نوع بشر یعنی راحتی در این دنیا و حیات جاودانی در عالم بعد را تشریح و بیان می‌نماید و آن شرایط این است که:

بد نگوئیم تا بد نشنویم.

و عیب مردم را بزرگ ندانیم تا عیب خودمان بزرگ جلوه ننماید.

و ذلت و بیچارگی هیچ کس را نخواهیم و نپسندیم تا افتادگی و بیچارگی ما، چهره نگشاید.

اگر به این صفات و شرایط عمل نماییم آنوقت "با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدس و خاطر منزّه" زندگی دوروزه دنیا را سپری نموده در بهشت معانی وارد شده و در ملکوت باقی محل و مسکن خواهیم داشت. معنای ورود در بهشت معنوی را هم برای این دنیا و هم برای عالم بعد می توان در نظر گرفت چه که میل و اراده حضرت بهاءالله اینست که در این دور نورانی عالم ادنی آئینه‌ای از عالم بالا شود و نفوس مؤمنه در لطافت و روحانیت و صفا چون فرشتگان آسمان گردند... پس نفوسی که به شرائط این فقره مبارکه عامل شوند در حقیقت در همین دنیا حکم ملائکه آسمان یابند و حیاتشان حیاتی ملکوتی و بهشتی گردد و راهشان برای ورود به جنت ابهی بعد از صعود ارواح آماده و نورانی شود... یعنی به صراحت بیان می‌دارد که انسان اگر به شرایط و اخلاق پسندیده و به صفات چشم‌پوشی و خوش‌بینی و نیت خیر برای افراد بشر زندگی نماید جایش در بهشت برین و مسکن و منزلش ملکوت جاودانی است. (کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۷۰ - ۱۷۱)

ملکوت: سلطنت - سلطنت عظمی - عظمت و قدرت

در علوم الهی و در فلسفه، ملکوت عالم الهی است که محیط بر عالم ملک و مقدس از شئون و خصائص عالم ملکی است - عالم خاص هر یک از مظاهر مقدسه الهیه است - در اصطلاح فلسفه اولی چهار عالم وجود دارد: اول عالم لاهوت که عالم ذات اقدس الهی است - دوم عالم جبروت که عالم صفات الهی است و آنهم خارج از فهم بشری، سوم عالم ملکوت که عالم مثال است و عالم مظهر کلی الهی، چهارم عالم ناسوت که عالم طبیعت است و جهان مشهود و محسوس. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "مقصود از ملکوت در رتبه اولی و مقام اول، منظر اکبر بوده و در مقام آخر عالم مثال است مابین جبروت و ناسوت، آنچه در آسمان و زمین است مثالی از آن در آن موجود... (رحیق مختوم، ج ۲، ص ۵۴۰) (نوزده هزار لغت)

ملکوت باقی: ملکوت بقای الهی - عالم غیب ابدی

ارزاش

بهر کسی که در راه حق ایستاد
بهر کسی که در راه حق ایستاد
بهر کسی که در راه حق ایستاد
بهر کسی که در راه حق ایستاد
بهر کسی که در راه حق ایستاد
بهر کسی که در راه حق ایستاد
بهر کسی که در راه حق ایستاد
بهر کسی که در راه حق ایستاد
بهر کسی که در راه حق ایستاد
بهر کسی که در راه حق ایستاد

ای رفیق حشری

بدمشغو و بدمشین و خود در اذلیل مکن و عودل بر میار
یعنی بدمشغو تانشسوی و عیب مردم را بزورگ مدهان
تاعیب تو بزورگ ننمایند و ذلت نفسی میسند تا ذلت تو
چهره نگشاید پس بادل پاک و قلب طاهر و صدر مقدس
خاطر منزله در ایام عمر خود که اقل از آنی محسوسست
فارغ باش تا به فراغت از این جسد فانی بفر دوس معانی
راجع شوی و در ملکوت باقی مقر بانی

وای وای ای عاشقان هوای نفسانی (۴۴)

از معشوق روحانی چون برق گذشته‌اید و به خیال شیطانی دل محکم بسته‌اید * ساجد
خیالید و اسم آن را حق گذاشته‌اید و ناظر خارید و نام آن را گل گذارده‌اید * نه نفس
فارغی از شما برآمد و نه نسیم انقطاعی از ریاض قلوبتان وزید * نصایح مشفقانه محبوبرا
به باد داده‌اید و از صفحه دل محو نموده‌اید و چون بهائیم در سبزه زار
شهووت و امل تعیش مینمائید *

معانی کلمات:

ساجد: سجده کننده

ناظر: بیننده - تماشاچی **فارغ:** آسوده - بی نیاز

انقطاع: گسستن از خلق و توجه به خدا در جمیع احوال

جمالقدم در لوح هادی می فرمایند: "مقصود از انقطاع، انقطاع نفس از ماسوی الله است، یعنی ارتقاء به مقامی جوید که هیچ شیئی از اشیاء از آنچه در مابین سماوات و ارض مشهود است او را از حق منع ننماید. یعنی حبّ شیء و اشتغال به آن، او را از حبّ الهی و اشتغال به ذکر او محجوب ننماید، چنانچه مشهوداً ملاحظه می شود که اکثری از ناس، الیوم تمسک به زخارف فانیه و تشبّث به اسباب باطله جسته و از نعیم باقیه و اثمار شجره مبارکه محروم گشته اند... باری مقصود از انقطاع، اسراف و اتلاف اموال نبوده و نخواهد بود، بلکه توجه الی الله و توسّل به او بوده و این رتبه به هر قسم حاصل شود و از هر شیء ظاهر و مشهود گردد، اوست انقطاع و مبدأ و منتهای آن."

گل: به تعبیری "مظهر امر الهی" است. چنانچه جمالقدم می فرمایند قوله الاحلی:

"ای بلبان فانی در گلزار باقی گلی شکفته که همه گلها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی مقدار. پس از جان بخروشید و از دل به سروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید به بوستان وصال در آید و از گل بی مثال ببوئید و از لقای بی زوال حصه برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید..."
(آیات، ج ۱، ص ۴۷) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۹۹)

ریاض: باغ‌ها - گلزارها (مفرد: روضه)

محو: از بین رفتن

بهائیم: چهار پایان - حیوانات - (مفرد: به هیمه)

أمل: امید - آرزو

شهوت: خواهش نفسانی و میل به لذت

تعیش: تغذیه و حرکت و زندگی جسمانی کردن



ای برادران طریق (۴۵)

چرا از ذکر نگار غافل گشته‌اید و از قرب حضرت یار دور مانده‌اید؟ صرف جمال در سرادق بیمثال بر عرش جلال مستوی و شما به هوای خود به جدال مشغول گشته‌اید *
روایح قدس می‌وزد و نسائم جود در هبوب و کلّ به زکام مبتلی شده‌اید و از جمیع محروم مانده‌اید * زهی حسرت بر شما و علی الذین هم یمشون علی أعقابکم و
علی اثر أقدامکم هم یمرون *

معانی کلمات:

ای برادران طریق: اهل سلوک و تصوف و اهل عرفان در سراسر عالم. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۹)

در این فقره مبارکه نیز در کمال وضوح با کلمات و اصطلاحات و عباراتی کاملاً عرفانی طلوع شمس حقیقت را اعلان فرموده و به ظهور "صرف جمال" بر "عرش جلال" شهادت داده‌اند و درین حال بیان داشته‌اند که با وجود استوای جمال قدم بر عرش ظهور و با وجود وزیدن نسائم صبح حقیقت، همه از این نعمت محروم گشته‌اند چه که به زکام مبتلا شده‌اند. در این فقره حضرت بهاء‌الله بخصوص اهل طریقت یعنی عرفا و سالکین فرقه‌های متعدد تصوف را مورد خطاب قرار داده آنانرا براساس اصطلاحات عرفا "برادران طریق" نامیده و مراتب غفلت آنان را از توجه به ظهور جمال الهی که بر عرش جلال مستوی است ذکر می‌فرمایند.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۵۹ - ۶۰)

ذکر: یاد کردن - حمد و ثنای حق گفتن **نگار:** معشوق زیبا روی

ذکر نگار: هر یک از کلماتی که در این فقره مبارکه وارد شده دارای سابقه طولانی در ادبیات عرفان شرق است. در ابتدای فقره اصطلاح "ذکر" وارد شده که مقامی مخصوص بین همه فرق عرفانی در شرق و غرب عالم دارد و ترکیب "ذکر نگار" و انتخاب کلمه "نگار" برای اشاره به مقام محبوب عالمیان نیز در اشعار عرفای اسلامی به تکرار آمده است. از طرف دیگر میدانیم که آرزوی قلبی عرفای حقیقی اجر و پاداش این دنیا و آخرت نیست بلکه آنها منتهی درجه کمال را در نزدیکی به خداوند و مشاهده جمال و زیبایی او می‌دانند و به همین علت است که اهل تصوف زیبایی ظاهری را یک تجلی از تجلیات جمال ابهی می‌ستایند و در اشعار خود آن را مدح و ستایش می‌کنند.

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۶۰)

غافل: سهل انگار - بی توجه - بی خبر

قرب: نزدیکی

سرادق: سراپرده - خیمه بزرگ

عرش: تخت شاهی - سریر سلطنت

جلال: بزرگی - عظمت قدر و مقام

جمال: زیبایی - خوبی - حسن صورت یا سیرت

جلال و جمال: جمال مبارک عرفا را به اصطلاحات خودشان مخاطب ساخته می‌فرمایند چرا از نزدیکی حضرت دوست دور مانده‌اید در حالی که جوهر زیبایی و جمال بر کرسی جلال ظاهر و هویدا گشته است. این نکته مسلم است که نزول دو کلمه جمال و جلال در این آیه مبارکه فقط جنبه زیبایی کلام و صنعت بیان را نمی‌رساند بلکه این دو مفهوم یعنی جمال و جلال دو اصطلاح بسیار مهم در عالم عرفان است بدین نحو که اهل عرفان شرق تجلی صفات خداوندی را در این عالم از دو طریق می‌دانند: یکی تجلی جمالی که ظهور آن به صفات و اسماء الهی مثل فضل، محبت، کرم، بخشش، لطف، عطوفت و زیبایی و امثال آن آشکار می‌شود. دیگر تجلی جلالی است که گویای صفات و اسماء الهیه چون قدرت، سطوت، عدالت، قهر، عظمت و جبروت است. (کنز اسرار، ج ۲، صص ۶۰-۶۱)

مستوی: برقرار - جالس

روائح: بویهای خوش

قدس: پاک و منزّه شدن

نسائم: بادهای خوش ملایم - مفرد: نسیم

جود: کرم - بخشش - سخا

هبوب: وزیدن - وزش

ابتلای به زکام: تشبیه بینهایت زیبایی است برای درک این نکته که اگر بهترین نفحات عطر و خوشترین نسیم روح بخش در باغ و بوستان بهاری بوزد شخصی که به سرماخوردگی شدید و زکام بینی مبتلا شده باشد از آن همه عطر و بوی خوش گلزار نصیبی نمی‌برد، مثل کوری که از مشاهده زیبایی و طراوت باغ و بوستان محروم است. حال چون به وضع بشر امروز نگاه کنیم می‌بینیم که این حالت زکام نوع بشر را به سختی مبتلا نموده است.

چنانکه امروز در اواخر قرن بیستم و شروع هزاره سوم میلادی به معنای ظاهر ظاهر نیز صرف جمال بر عرش جلال مستوی شده است و نطفه‌ای که در کلمات مکنونه در عالم روحانی مستور بود امروز به یک نوع دیگر آشکار شده است یعنی عروس زیبای الهی، بناهای مرکز امر ربّانی، در نهایت جمال بر عرش جلال برکوه خداوند یعنی کرمل بنا شده است و با وجود اینکه کشتی هدایت ربّانی و سفینه اوامر الهی جاری و ساری است اهل عالم در شرق و غرب و شمال و جنوب به زکام مبتلا و در ظاهر و باطن به جدال مشغولند.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۶۱-۶۲)

زهی: چه بد - چه بیهوده - هنگام نکوهش گفته می‌شود

أعقاب: بازماندگان - فرزندان

هم یمشون: راه می‌روند - قدم برمیدارند

أثر أقدامکم: جای پاهای شما

هم: ایشان - آن‌ها

یمرون: عبور می‌کنند - می‌گذرند

جمله عربی در آخر فقره... می‌رساند که نه تنها مردم دوره بغداد و همزمان جمال مبارک مورد خطاب هستند بلکه همه کسانی که در همان راه پویا و بر اثر اقدام همان نفوس غافله قدم برمیدارند مورد خطاب می‌باشند و این وضع ادامه خواهد داشت تا آن زمان که میقات الهی برسد و عالم را تکان داده بلرزاند و نفوس را به شریعه الهیه راهنمایی نماید.
(کنز اسرار، ج ۲، ص ۶۲)

ای پسران آمال (۴۶)

جامه غرور را از تن برآرید و ثوب تکبر از بدن بیندازید *

معانی کلمات:

ای پسران آمال: خطاب به نفوسی که در غفلت و هوی و عوالم مادی و آرزوهای نفسانی مستغرقند و خود را از قرب و لقای حضرت دوست محروم ساخته‌اند.
(کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

آمال: آرزوها- (مفرد: أمل)

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید قوله الاحلی: "نفسی بی‌آمال و آرزو نیست سلطان و گدا هر کس مبتلای غمی است و دچار مشکلی، چون به حقیقت نگری دلی بی‌آرزو نیست و هیچ آرزویی من دون محنت و ملال نه پس هر گونه آمالی سبب زحمت و وبال است و مانع سرور و مسرت بال مگر نفوسیکه دل بجهان الهی بندند سرور روحانی یابند مسرت وجدانی حاصل نمایند آن نفوس در عین بلا، شادند و در نهایت ابتلا، آزاد."
(بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۲)

یکی از حضار سؤال نمود که چرا آمال بعضی در عالم مجری می‌شود و بعضی نمی‌شود؟ خلاصه بیان مبارک (حضرت عبدالبهاء) در جواب این بود که:

"آنچه با تقدیرات موافقت نماید تحقق می‌یابد و علاوه نیت خیر و حسن تدبیر جاذب تائید است اما آمال انسان پایانی ندارد انسان بهر درجه‌ای برسد مافوق دارد لذا همیشه باید در حسرت و زحمت باشد و هرگز راحت نیابد مگر به سعی و توکل که با وجود کوشش در امور قلب انسان فارغ و مسرور گردد نه از حصول شأن و ثروتی مغرور شود و نه از فقدان آن محزون، و این مقام بقوه ایمان حاصل شود."
(مائده آسمانی، ج ۲، ص ۳۳)

جامه: لباس

غرور: افتخار به شئون عرضیه و فانیه مثل ثروت و مقام و جمال و غیره

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید قوله تعالی: "... فخر انسان در حکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده نه در جمع زخارف و کبر و غرور کل از تراب مخلوق و باور راجع، ای اهل بها زینت انسان باسباب دنیا نبوده بلکه عرفان حق عزّ اعزازه و علوم و صنایع و آداب بوده ..."
(لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۷۱)

ثوب: لباس - جامه (جمع: ثياب، اثواب) - طاهر الثوب: پاک دامن، بدون عیب، بی گناه

تکبر: خودبینی و گردنکشی

حضرت عبدالبهاء می فرمایند قوله اللطيف: " ای محترمه تعالیم الهیّه در این دور نورانی چنین است که نباید نفوس را توهین نمود و به جهالت نسبت داد که تو ندانی و من دانم بلکه باید به جمیع نفوس به نظر احترام نظر کرد و در بیان و دلالت به طرز تحری حقیقت مکالمه نمود که بیایید مسائلی چند در میان است تا تحری حقیقت نماییم و ببینیم چگونه و چسان است، مبلغ نباید خویش را دانا و دیگران را نادان شمرد این فکر سبب تکبر گردد و تکبر سبب عدم تأثر، بلکه باید امتیازی در خود نبیند و با دیگران به نهایت مهربانی و خضوع و خشوع صحبت بدارد این نوع بیان تأثیر کند و سبب تربیت شود." (امر و خلق، ج ۳، صص ۴۹۱ - ۴۹۲)



در سطر سیم از اسطر قدس که در لوح یاقوتی از قلم خفی ثبت شده این است:

ای برادران (۴۷)

با یکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید بعزّت افتخار نمائید و از ذلّت تنگ مدارید *
قسم به جمالم که کلّ را از تراب خلق نمودم و البتّه به خاک راجع فرمایم *

معانی کلمات:

ای برادران: خطباتی که مراتب مثبت و نصیحت‌آمیز الهی به اهل ایمان در آن وارد شده است.

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۱)

لوح یاقوتی، لوح پنجم از فردوس: حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: این الواح ملکوت است که از قلم اعلی در لوح محفوظ، مرقوم است چنین الواحی از عالم ملکوت در عالم ناسوت نازل نگشته بلکه در خزائن غیبیه محفوظ و مصون است.

مدارا: ملایمت و ملاحظت نمودن

عزّت: قوت و غلبه - احترام و ارجمندی

ذلّت: ضعیف و حقیر شدن

"هوالبهی ای طالب عزّت و بزرگواری حقیقی در جهان الهی بزرگواری در عالم عنصری امر موهومیست و تصور مذمومی چه نهایت مراتب عزّت این جهان سلطنت و جهان‌بانیست و شوکت و شهریاریست و حال آنکه چون به حقیقت نگری جسم بی‌جانست و نقش بی‌روح و وجدان انعکاس بی‌اساس است و ظلال بی‌مأل سرابست نه شراب نمایش است نه آب خلب است نه سحاب پس بزرگی و عزّت قدیمه محصور در شئون رحمانی و دخول در ظلّ کلمه الهیست تا توانی در این بحر بی‌پایان خوض کن و از این معین صافی یزدان بنوش و در سبیل حضرت جلیل بکوش تا بر سر تاج عزّت سرمدی نهی و بر سریر عظمت ابدی جالس شوی و از افق امکان چون صبح نورانی طلوع نمائی و البهء علیک و علی کل من ثبت علی عهد الله و میثاقه. عبدالبهاء ع" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۲۰)

ارغوان

با یکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل

بردارید. بجزئی افتخار نمائید و از ذلت

بتگ مدارید. قسم بجمالم که کل را از

تو آب خلق نبودم و البته بخاک راجع فرمایم.

"هو الله ای یار قدیم عبدالبهاء مصائب و بلایا در سبیل الهی موهبت نامتناهی است زیرا نتیجه عظیمه اش الی الأبد حاصل ملاحظه نما که یزید چه نتیجه از سلطنت عظیمه حاصل نمود و چه ثمره از راحت و رخا و عزت و حشمت دنیا برد عاقبت آن سلطنت عین نقیمت گشت و آن عزت، ذلت کبری و همچنین در حال حضرت سیدالشهداء روحی له الفداء ملاحظه نما که آن طعن و لعن و سب و شتم اعداء و ذلت کبری و سفک خون مطهر و سلب اموال و اسیری اهل و اولاد چه نتیجه مبارکی داشت چگونه عزت ابدیه بود و سلطنت سرمدیه و حیات بی پایان و علویت جاودان لهذا از شتم و لوم آن قوم دلگیر مشو اگر چه گریه و مویه آن جناب نیز از رقت قلب است نه شکوه از طعن و ضرب ولی محض تسلّی مرقوم می شود ... و علیک البهائیه الیهی. عبدالبهاء عباس" (بشارة النور، ص ۲۳۷)

افتخار: فخر کردن، نازیدن، سرافرازی

حضرت بهاء الله می فرماید قوله تعالی: "... فخر انسان در حکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده نه در جمع زخارف و کبر و غرور کل از تراب مخلوق و باو راجع، ای اهل بهاء زینت انسان باسباب دنیا نبوده بلکه عرفان حق عزّ اعزازه و علوم و صنایع و آداب بوده ..."

(لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۷۱)

تراب: خاک - زمین

حضرت عبدالبهاء می فرماید قوله تعالی: "... انسان باید در قلوب توطن کند نه در خاک، این خاک مال هیچ کس نیست از دست همه بیرون می رود او هام است لکن وطن حقیقی قلوب است. (دیگری از بعد موت پرسید که به روح انسان چه می شود فرمودند) جسد در زیر خاک می رود از آنجا آمده و به آنجا می رود هر چه می بینی از کجا پیدا شده بهمان جا می رود جسم انسان چون از خاک آمده به خاک می رود اما روح انسان از نزد خدا آمده به نزد خدا می رود ..."

(خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۱۱۱ - ۱۱۲)

راجع: برگرداندن - واگذار کردن

ای پسران تراب (۴۸)

اغنيا را از ناله سحرگاہی فقرا اخبار کنيد که مبادا از غفلت به هلاکت افتند و از سدره دولت بی نصيب مانند * الکرّم و الجود من خصالی فهنيئاً لمن تزین به خصالی *

معانی کلمات:

تراب: خاک - زمين

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند قوله تعالی: "... انسان باید در قلوب توطن کند نه در خاک، این خاک مال هیچ کس نیست از دست همه بیرون می‌رود اوهام است لکن وطن حقیقی قلوب است. (دیگری از بعد موت پرسید که به روح انسان چه می‌شود فرمودند) جسد در زیر خاک می‌رود از آنجا آمده و به آنجا می‌رود هر چه می‌بینی از کجا پیدا شده بهمان جا می‌رود جسم انسان چون از خاک آمده به خاک می‌رود اما روح انسان از نزد خدا آمده به نزد خدا می‌رود..." (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۱۱۱ - ۱۱۲)

اغنیاء: ثروتمندان - بی‌نیازان - (مفرد: غنی)

"... ثروت و غنا بسیار ممدوح اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد و لکن اگر اشخاص معدوده غنای فاحش داشته و سائرین محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن غنی خسران مبین است ولی اگر در ترویج معارف و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس و صنایع و تربیت ایتام و مساکین خلاصه در منافع عمومیّه صرف نماید آن شخص عند الحق و الخلق بزرگوارترین سکان زمین و از اهل اعلیٰ علیین محسوب ..." (رساله مدنیّه ص ۳۲)

"... از تعالیم بهاءالله مواسات است و این اعظم از مساوات است. مساوات امریست مجبوری و لکن مواسات امریست اختیاری، کمال انسان به عمل خیر اختیاری است... اغنیاء مواسات به فقراء کنند و انفاق بر فقراء نمایند ولی به میل و اختیار خویش نه آنکه فقراء اغنیاء را اجبار نمایند."

(امر و خلق، ج ۲، ص ۲۵۸) (گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۹۱)

"... فقراء هر چند در پیش خلق ذلیل هستند ولی عندالله عزیزند فقراء امانت خداوندند و کمک به آنها خیلی مقبول. مثل آن می‌ماند که انسان زمین تشنه را سیراب کند و یا آنکه داروئی اعظم به علیل بخشد."

(از خطابه مبارک - گنجینه حدود و احکام، ص ۳۵۳)

" فقیر صابر بهتر از غنی شاکر است اما فقیر شاکر بهتر از فقیر صابر است و بهتر از همه غنی منفق است که از امتحان خالص مانده و سبب آسایش نوع انسان گشته. با آنکه شکر سبب ازدیاد نعمت است ولی کمال شکر به انفاق است و مقام انفاق اعظم مقامات، اینست که می فرماید لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا مما تحبون. "

(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۸۵ - آیه ۹۲ سوره آل عمران)

" عاقبت اهل ثروت حسرت اندر حسرت است مگر توانگری که در امور خیریه گنج از آستین بیفشاند و در امور مبروره ثروت خویش را مبدول دارد. آن نفوس مبارکه چون کواکب لامعه از افق عزّت ابدیه بدرخشند. "

(گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۳۸)

غفلت: از یاد بردن - متذکر نبودن - قصور ورزیدن

هلاکت: مرگ - موت - فنا

سدره: درختی است محکم و بلند و شبیه سرو که ارتفاعش تا ۴۰ متر و عمرش تا سه هزار سال می رسد و بان درخت سلیمان نیز میگویند. اعراب قدیم برای راهنمایی کنار جاده ها درخت می کاشته اند و آخرین درخت را که نشانه انتهای جاده بود سدرةالمنتهی می نامیدند. در عقاید اسلامی درخت سدری است که در آسمان هفتم یا در اقصای بهشت واقع است که گویند علم اولین و آخرین بدانجا منتهی می شود و از آن نمی گذرد - ایضاً به حدّ عروج جبرئیل نیز گفته اند که جبرئیل از آنجا فراتر نرود.

دولت: مال و دارائی - غلبه

کرم: جود و بخشش - چشم پوشی و عفو و گذشت

جود: کرم - بخشش - سخاء

هنیئاً: گوارا باد

تزیین: آراسته شد

خصالی: خصال + ی: صفات پسندیده من - (مفرد: خصلت)

ای ساذج هوی (۴۹)

حرص را باید گذاشت و به قناعت قانع شد * زیرا که لازال حریص محروم بوده و قانع

محبوب و مقبول *

معانی کلمات:

ای ساذج هوی: خطاب به نفوسی که در غفلت و هوی و عوالم مادی و آرزوهای نفسانی مستغرقند و خود را از قرب و لقای حضرت دوست محروم ساخته‌اند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

ساذج: خالص - جوهر

هوی: عشق، میل و خواهش نفس (معمولاً خواسته‌های بد) - (جمع: أهواء) - مترادف با هوس (رجوع شود به کلمات مکنونه فقره ۱۰)

"هو الله ای شخص رشید رشادت اینست که انسان بر نفس و هوی غالب گردد و جنود ظلمانی را مغلوب نماید بنیان نادانی براندازد و ایوان دانائی بنیاد نهد... و علیک التحية و الثناء. عع"

(یاران پارسی، ص ۱۲۳)

"هو الله ای بنده یزدان پاک جانی و پاک دل زیرا از جهان آب و گل بیزار شدی و به جهان دیگر دل بستنی و حق پرستی و به یاران یزدان پیوستی و از بند بیگانگان رستی یار آشنا بودی و بینا و گویا. چون پرتو آفتاب درخشید نور حقیقت دیدی و سرود سروش شنیدی و دل از تعلق به این خاکدان بریدی و در اوج مهر یزدان پریدی شاد باش شاد باش و با نفس و هوی همواره در پرخاش باش جانت خوش باد. عع"

(یاران پارسی، ص ۷۶)

حرص: زیاده خواهی - طمع

قناعت: صرفه جوئی - رضای انسان به آنچه که نصیب وی گردیده است.

"... در انسان دو مقام است یک مقام انسانیت که تعلق به عالم بالا دارد و فیض ربوبیت است یکمقام حیوانیت که تعلق به عالم ناسوت دارد یعنی جنبه حیوانی مثلاً غضب و شهوت و حرص و ظلم و جفا این‌ها از خصائص حیوانیست. همینطور علم و حلم و وفا و جود و سخاء و عدل از فضائل عالم انسانی است اگر جنبه انسانی غالب گردد و اخلاق حیوانی مغلوب شود سبب علویت فطرت گردد..."

(خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۹۷)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند قوله الجمیل: "قناعت در هر موردی محبوب است حتی در تجارت، مقصد سهولت معیشت است زیرا ثروت موقت است و توسیع دائره تجارت سبب پریشانی حال و عاقبت ندارد."

(مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۲۹) (گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۴۹)

"... اسراف همیشه انسان را ملول و سرگردان نماید. من اگر می بینید بعضی تعارفات و مخارجات می نمایم جمیع محض اداء وظائف دینی و ملاحظات امرالله است بعد نتایج آنها معلوم خواهد شد. در ایام بغداد و ادرنه من کلاه و لباس چند ساله ای که تار و پودش از هم گسسته بود داشتم و ابدأ راضی به قرض نمی شدم حال هم اگر نظر به بعض امور و ملاحظات نبود، مختصرتر و ارزانتر محلی از محلات این شهر می گرفتم. هر چیزی برای رفع احتیاج است حتی خوراک، ولی زیاده از احتیاج سبب افسردگی و کسالت و منتهی به مرض و علت گردد." (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۲۴-۲۲۵)

"ممکن نیست که از برای اهل عالم قناعت حاصل شود مگر بقوه ایمان..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۵۴)

محبوب: دوست داشته شده - موردعلاقه - عزیز و گرامی



ای پسر کنیز من (۵۰)

در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید * هر فقری را غنا در پی و هر غنا را فنا از عقب ولکن فقر از ماسوی الله نعمتی است بزرگ حقیر مشمارید زیرا که در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید * و در این مقام (أتم الفقرَاء) مستور و کلمه مبارکه (و الله هو الغنی) چون صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر و باهر و هویدا و آشکار شود و بر عرش غنا متمکن گردد و مقرّ یابد *

معانی کلمات:

اضطراب: غمگین شدن - پریشان شدن

غنا: ثروتمندی - بی نیازی

"... ثروت و غنا بسیار ممدوح اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد ولکن اگر اشخاص معدوده غنای فاحش داشته و سائرین محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن غنی خسران مبین است ولی اگر در ترویج معارف و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس و صنایع و تربیت ایتم و مساکین خلاصه در منافع عمومیّه صرف نماید آن شخص عندالحقّ و الخلق بزرگوارترین سکان زمین و از اهل اعلیٰ علیین محسوب ..."
(رساله مدنیّه ص ۳۲)

"... از تعالیم بهاء الله مواسات است و این اعظم از مساوات است. مساوات امریست مجبوری ولکن مواسات امریست اختیاری، کمال انسان به عمل خیر اختیاری است... اغنیاء مواسات به فقراء کنند و انفاق بر فقراء نمایند ولی به میل و اختیار خویش نه آنکه فقراء اغنیاء را اجبار نمایند."
(امر و خلق، ج ۲، ص ۲۵۸) (گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۹۱)

"... فقراء هر چند در پیش خلق ذلیل هستند ولی عندالله عزیزند فقراء امانت خداوندند و کمک به آنها خیلی مقبول. مثل آن می ماند که انسان زمین تشنه را سیراب کند و یا آنکه داروئی اعظم به علیل بخشد."
(گنجینه حدود و احکام، ص ۳۵۳)



"... فقیر صابر بهتر از غنی شاکر است اما فقیر شاکر بهتر از فقیر صابر است و بهتر از همه غنی منفق است که از امتحان خالص مانده و سبب آسایش نوع انسان گشته. با آنکه شکر سبب ازدیاد نعمت است ولی کمال شکر به انفاق است و مقام انفاق اعظم مقامات، اینست که می‌فرماید لن تنالوا البرَّ حتی تنفقوا مما تحبون." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۸۵ - آیه ۹۲ سوره آل عمران) "... عاقبت اهل ثروت حسرت اندر حسرت است مگر توانگری که در امور خیریه گنج از آستین بیفشاند و در امور مبروره ثروت خویش را مبدول دارد. آن نفوس مبارکه چون کواکب لامعه از افق عزت ابدیه بدرخشند."

(گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۳۸)

اطمینان: اعتماد - آسودگی و آرامش خیال **ماسوی الله:** آنچه که غیر از خدا است.

حقیر: کوچک - ذلیل - خوار و زبون **غایت:** نهایت - پایان

انتهم: شما - ضمیر جمع مذکر مخاطب **مستور:** پوشیده - پنهان - مخفی

الغنی: بی‌نیاز

انتم الفقراء - والله هو الغنی: شما فقیر و نیازمندید در حالی که خداوند بی‌نیاز و توانگر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵) صدق الله العظيم. (قرآن کریم - سوره فاطر)

باهر: روشن - واضح - آشکار **هویدا:** روشن - واضح

عرش: جایگاه خدا و مقام الهی - تخت شاهی **متمکن:** جای گیرنده و مستقر شونده

مقر: جایگاه - محل قرار و اقامت

ای پسران غفلت و هوی (۵۱)

دشمن مرا در خانه من راه داده‌اید و دوست مرا از خود رانده‌اید چنانچه حبّ غیر مرا در دل منزل داده‌اید * بشنوید بیان دوست را و به رضوانش اقبال نمائید * دوستان ظاهر نظر به مصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند ولکن دوست معنوی شما را لاجل شما دوست داشته و دارد بلکه مخصوص هدایت شما بلا یای لاتحصی قبول فرموده * به چنین دوست جفا مکنید و بکویش بشتابید * اینست شمس کلمه صدق و وفا که از افق اصبع مالک اسماء اشراق فرموده * افتحوا آذانکم لاصغاء کلمة الله المهیمن القیوم *

معانی کلمات:

غفلت: از یاد بردن - متذکر نبودن

هوی: عشق، میل و خواهش نفس (معمولاً خواسته‌های بد) - (جمع: أهواء) - مترادف با هوس (رجوع شود به کلمات مکنونه فقره ۱۰)

"هو الله ای شخص رشید رشادت اینست که انسان بر نفس و هوی غالب گردد و جنود ظلمانی را مغلوب نماید بنیان نادانی براندازد و ایوان دانائی بنیاد نهد... و علیک التحیة و الثناء. عع"
(یاران پارسی، ص ۱۲۳)

"هو الله ای بنده یزدان پاک جانی و پاک دل زیرا از جهان آب و گل بیزار شدی و به جهان دیگر دل بستنی و حق پرستی و به یاران یزدان پیوستی و از بند بیگانگان رستی یار آشنا بودی و بینا و گویا. چون پرتو آفتاب درخشید نور حقیقت دیدی و سرود سروش شنیدی و دل از تعلق به این خاکدان بریدی و در اوج مهر یزدان پریدی شاد باش شاد باش و با نفس و هوی همواره در پرخاش باش جانت خوش باد. عع"
(یاران پارسی، ص ۷۶)

دشمن: ای بندگان، تن بی روان مرده است و دل بی یاد یزدان پژمرده. پس به یاد دوست بیامیزید و از دشمن بیرهیزید. دشمن شما چیزهای شما است که بخواهش خود آنرا یافته‌اید و نگاه داشته‌اید و جان را به آن آلوده‌اید.



جان برای یاد جانان است، آنرا پاکیزه دارید. زبان برای گواهی یزدان است، آن را به یاد گمراهان میالائید. (آیات الهی، ج ۱، ص ۱۳۵)

ای بندگان، تن بی روان مرده است و دل بی یاد یزدان پژمرده. پس به یاد دوست بیامیزید و از دشمن بپرهیزید. دشمن شما چیزهای شما است که بخواهش خود آنرا یافته‌اید و نگاه داشته‌اید و جان را به آن آلوده‌اید. جان برای یاد جانان است، آنرا پاکیزه دارید. زبان برای گواهی یزدان است، آن را به یاد گمراهان میالائید. (آیات الهی، ج ۱، ص ۱۳۵)

دوست: ای بندگان، سخن دوست شیرین است. کو کسی که بیابد؟ کجاست گوشه‌ی که بشنود؟ نیکو است کسی که امروز با دوست پیوندد و از هر چه جز اوست در رهش بگذرد و چشم پوشد تا جهان تازه بیند و به مینوی پاینده راه یابد. (آیات الهی، ج ۱، ص ۱۳۶)

ای بندگان، سخن دوست شیرین است. کو کسی که بیابد؟ کجاست گوشه‌ی که بشنود؟ نیکو است کسی که امروز با دوست پیوندد و از هر چه جز اوست در رهش بگذرد و چشم پوشد تا جهان تازه بیند و به مینوی پاینده راه یابد. (آیات الهی، ج ۱، ص ۱۳۶)

"قل یا سلطان ... إن الذین فی حولک یحبونک لأنفسهم و الغلام یحبک لنفسک و ما أراد إلا أن یقربک إلی مقررالفضل..." (لوح مبارک سلطان ایران، ص ۱۰)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: بگو ای سلطان {ناصرالدین شاه} ... همانا کسانی که در اطراف تو هستند، تو را به خاطر خودشان دوست دارند در حالی که غلام {جمال مبارک} تو را به خاطر خودت دوست دارد و هیچ چیزی نمی‌خواهد {هدفی ندارد} مگر اینکه تو را به مقرر فضل الهی نزدیک کند ...)

حب: دوست داشتن **رضوان:** باغ بهشت - رضا و پسند

لا تحصى: بی‌شمار - شماره‌نشده **شمس:** خورشید - آفتاب

صدق: راستی - درستی

"در جهان الهی نوری روشن‌تر از صدق و راستی نه. حقیقت انسانی را این موهبت چنان تزیین نماید که جمیع خطایای انسانی را مستور نماید. در کاشانه قلب چون شمع راستی برافروخت جمیع ارکان و اعضاء و قوی و اخلاق مانند زجاج از این سراج روشن و درخشنده گردید و علیک التحية و الثناء عع"

(امر و خلق، ج ۲، ص ۱۵۰)

"صدق و راستی اساس جمیع فضائل انسانی است اگر نفسی از آن محروم ماند از ترقی و تعالی در کلیه عوالم الهی ممنوع گردد و چون این صفت مقدس در نفسی رسوخ نماید سایر صفات و کمالات قدسیه بالطبع حاصل شود و فرد، کامل گردد." (ظهور عدل الهی، ص ۵۵)

لأجل: برای خاطر - بجهت **بلایا:** رنج‌ها و سختیها - (مفرد: بلیه)

اقبال: روی آوردن - مؤمن **مصلحت:** سود و نفع

جفا: بی‌مهری و نامهربانی کردن - روی برگرداندن - بدرفتاری کردن

وفا: ثبوت در دوستی - حفظ کردن پیمان

"در عالم وجود امری اعظم از وفا نیست که طول مدت سبب فراموشی و اخلال در محبت نشود. ملاحظه نمایید در ایران آن نفوس مبارکه چقدر باوفا بودند که در زیر شمشیر جمال مبارک را یاد نمودند و هیچ ستم و بلائی آن‌ها را از وفا منع نکرد. در قربانگاه فریاد یابهاه‌الابهی از دل و جان برآوردند اینست شأن وفا." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۰۶)

"به جمیع نوع انسان باید وفا پرور و مهربان بود." (گلزار تعالیم بهایی، ص ۳۲۱)

اصبع: انگشت - (جمع: اصابع) **اشراق:** درخشیدن - روشن شدن

افتحوا: باز کنید **آذانکم:** گوشه‌ایتان را - (مفرد: آذن)

اصغاء: گوش دادن **المهمین:** مسلط - حاکم - حافظ و حارس



ای مغروران به اموال فانیه (۵۲)

بدانید که غنا سدّیست محکم میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوق * هرگز غنی بر مقرّ
قرب وارد نشود و به مدینه رضا و تسلیم درنیاید مگر قلیلی * پس نیکوست حال آن غنی
که غنا از ملکوت جاودانی منعیست ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند *
قسم به اسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد
چنانچه شمس اهل زمین را *

معانی کلمات:

ای مغروران به اموال فانیه: اهل ثروت و مکنّت و جاه و مقام. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

مغرور: گول خورده - خودخواه و متکبر

اموال: دارائی‌ها - (مفرد: مال)

فانیه: نابود شدنی - ناپایدار

غنا: ثروتمندی - توانگری - بی‌نیازی

سد: حائل و مانع بین دو چیز

طالب: خواهان - جوینده - طلب کننده

مطلوب: خواسته شده - مورد میل و رغبت

غنی: ثروتمند - بی‌نیاز

"...ثروت و غنا بسیار ممدوح اگر هیئت جمعیت ملّت غنی باشد و لکن اگر اشخاص معدوده غنای فاحش داشته
و سائرین محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن غنی خسران مبین است ولی
اگر در ترویج معارف و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس و صنایع و تربیت ایتام و مساکین خلاصه در منافع
عمومیّه صرف نماید آن شخص عندالحق والخلق بزرگوارترین سگان زمین و از اهل اعلیٰ علیین محسوب ..."
(رساله مدنیّه، ص ۳۲)

"...از تعالیم بهاءالله مواسات است و این اعظم از مساوات است. مساوات امریست مجبوری و لکن مواسات
امریست اختیاری، کمال انسان به عمل خیر اختیاری است... اغنیاء مواسات به فقراء کنند و انفاق بر فقراء
نمایند ولی به میل و اختیار خویش نه آنکه فقراء اغنیاء را اجبار نمایند."

(امر و خلق، ج ۲، ص ۲۵۸) (گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۹۱)



"... فقراء هر چند در پیش خلق ذلیل هستند ولی عندالله عزیزند فقراء امانت خداوندند و کمک به آنها خیلی مقبول. مثل آن می ماند که انسان زمین تشنه را سیراب کند و یا آنکه داروئی اعظم به علیل بخشد."

(از خطابه مبارک - گنجینه حدود و احکام، ص ۳۵۳)

"... فقیر صابر بهتر از غنی شاکر است اما فقیر شاکر بهتر از فقیر صابر است و بهتر از همه غنی منفق است که از امتحان خالص مانده و سبب آسایش نوع انسان گشته. با آنکه شکر سبب ازدیاد نعمت است ولی کمال شکر به انفاق است و مقام انفاق اعظم مقامات، اینست که می فرماید لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا مما تحبون." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۸۵ - آیه ۹۲ سوره آل عمران)

"... عاقبت اهل ثروت حسرت اندر حسرت است مگر توانگری که در امور خیریه گنج از آستین بیفشاند و در امور مبروره ثروت خویش را مبدول دارد. آن نفوس مبارکه چون کواکب لامعه از افق عزّت ابدیه بدرخشند."

(گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۳۸)

"... باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر به راحت زندگانی کنند یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش راحت دارد و بانواع موائد سفره او مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد گرسنه نماند تا جمیع نوع انسان راحت یابند. امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسأله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست." (امر و خلق، ج ۴، ص ۳۴۰)

مقر: محل استقرار - جایگاه

قرب: نزدیکی

مدینه: شهر

رضا: راضی شدن یا بودن

دولت: مال و دارائی - غلبه

دولت ابدی: غلبه همیشگی

"... چه بسیار می شود که دولت ابدی به در خانه شخصی می آید ولی او به زور رد می کند (بعد شرحی از بدایت اسلام فرمودند که) اولاد همان اشخاصی که در بدو امر حضرت را اذیت و ملامت می نمودند طولی نکشید که به اسم اسلام عزیز شدند علم افتخار برافراشتند، حال هم قدر این الطاف معلوم نیست که خدا چه احسانی به ایرانیان فرموده عنقریب آن نفوس به اسم مبارک در شرق و غرب دنیا افتخار نمایند و بنام ایران و ایرانی فخر و مباحات کنند. انتهی"

(بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۵۵)

منع: بازداشتن - جلوگیری کردن

شمس: خورشید - آفتاب

ای اغنیای ارض (۵۳)

فقرا امانت مند در میان شما * پس امانت مرا درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود

تمام نپردازید *

معانی کلمات:

ای اغنیای ارض: ای اغنیای ارض و امثال آن، اهل ثروت و مکنّت و جاه و مقام. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱)

اغنیا: ثروتمندان - بی نیازان - (مفرد: غنی)

"...ثروت و غنا بسیار ممدوح اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد و لکن اگر اشخاص معدوده غنای فاحش داشته و سائرین محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن غنی خسران مبین است ولی اگر در ترویج معارف و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس و صنایع و تربیت ایتم و مساکین خلاصه در منافع عمومیه صرف نماید آن شخص عندالحق والخلق بزرگوارترین سکان زمین و از اهل اعلیٰ علیین محسوب ..."
(رساله مدنیّه ص ۳۲)

"... از تعالیم بهاءالله مواسات است و این اعظم از مساوات است. مساوات امریست مجبوری و لکن مواسات امریست اختیاری، کمال انسان به عمل خیر اختیاری است... اغنیاء مواسات به فقراء کنند و انفاق بر فقراء نمایند ولی به میل و اختیار خویش نه آنکه فقراء اغنیاء را اجبار نمایند."

(امر و خلق، ج ۲، ص ۲۵۸) (گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۹۱)

"... فقراء هر چند در پیش خلق ذلیل هستند ولی عندالله عزیزند فقراء امانت خداوندند و کمک به آنها خیلی مقبول. مثل آن می ماند که انسان زمین تشنه را سیراب کند و یا آنکه داروئی اعظم به علیل بخشد."

(از خطابه مبارک - گنجینه حدود و احکام، ص ۳۵۳)

"... فقیر صابر بهتر از غنی شاکر است اما فقیر شاکر بهتر از فقیر صابر است و بهتر از همه غنی منفق است که از امتحان خالص مانده و سبب آسایش نوع انسان گشته. با آنکه شکر سبب ازدیاد نعمت است ولی کمال شکر به انفاق است و مقام انفاق اعظم مقامات، اینست که می فرماید لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبون."
(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۸۵ - آیه ۹۲ سوره آل عمران)

این احتیاجی است

فقر امانت منند در میان شما، پس امانت مرا درست

حفظ نمایید و براحت نفس

خود تمام نبر دارید.



"... عاقبت اهل ثروت حسرت اندر حسرت است مگر توانگری که در امور خیریه گنج از آستین بیفشاند و در امور مبروره ثروت خویش را مبدول دارد. آن نفوس مبارکه چون کواکب لامعه از افق عزت ابدیه بدرخشند."

(گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۳۸)

"... باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر به راحت زندگانی کنند یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش راحت دارد و بانواع موائد سفره او مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد گرسنه نماند تا جمیع نوع انسان راحت یابند. امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسأله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست."

(امر و خلق، ج ۴، ص ۳۴۰)

ارض: زمین - خاک - کره خاک **فقر:** محتاجان - نیازمندان مالی و مادی - (مفرد: فقیر)

امانت: آنچه به کسی می‌سپارند تا از آن نگهداری کند، یا آنرا به دیگری برساند.

"... اگر امروز نفسی به طراز امانت فائز شود عندالله احب است از عمل نفسیکه پیاده بشر اقدس توجه نماید و بلقاي معبود در مقام محمود فائز گردد. امانت از برای مدینه انسانیت به مثابه حصن است و از برای هیکل انسانی به منزله عین اگر نفسی از او محروم ماند در ساحت عرش نابینا مذکور و مسطور است اگر چه در حدت بصر مانند زرقاء یمامه باشد."

(مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۵)

"... اگر احبای الهی به طراز امانت و صدق و راستی مزین نباشند ضررش به خود آن نفوس و جمیع ناس راجع اولاً آن نفوس ابداً محل امانت کلمه الهیه و اسرار مکنونه ربّانیه نخواهند شد و ثانی سبب ضلالت و اعراض ناس بوده و خواهند بود..."

(مجموعه اقتدارات، ص ۱۶۸)

"شخص انسانی را امانت به منزله سر و راستی به مثابه بصر است و اگر نفسی از این دو محروم شد، به اسم حیوان مذکور خواهد شد."

(فضائل اخلاق، ص ۵۲)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "... اگر نفسی به جمیع اعمال خیریه قائم ولی در امانت و دیانت ذره‌ای قاصر، اعمال خیریه مانند سپند گردد و آن قصور آتش جانسوز شود..."

(اخلاق بهایی، ص ۴۸)

و بعد در همین لوح مبارک خطاب به جناب حاج آقا علاقبند می‌فرمایند:

"امانت عند الحق اساس دین الهیست و بنیاد جمیع فضائل و مناقب است اگر نفسی از آن محروم ماند از جمیع شئون محروم. با وجود قصور در امانت از ایمان و دیانت چه ثمری و چه اثری و چه نتیجه و چه فائده‌ای."

(اخلاق بهایی، ص ۴۸) (گلزار تعالیم بهایی، صص ۵۵ - ۵۶)

حفظ: نگاهداری کردن - محافظت نمودن

نفس: جسم و جسد - شخص انسان - روح - جان

ای فرزند هوی (۵۴)

از آرایش غنا پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر قدم گذار تا خمر بقا

از عین فنا بیاشامی *

معانی کلمات:

هوی: عشق، میل و خواهش نفس (معمولاً خواسته‌های بد) - (جمع: أهواء) - مترادف با هوس (رجوع شود به کلمات مکنونه فقره ۱۰)

"هو الله ای شخص رشید رشادت اینست که انسان بر نفس و هوی غالب گردد و جنود ظلمانی را مغلوب نماید بنیان نادانی براندازد و ایوان دانائی بنیاد نهد... و عليك التحية و الثناء. عع"
(یاران پارسی، ص ۱۲۳)

"هو الله ای بنده یزدان پاک جانی و پاک دل زیرا از جهان آب و گل بیزار شدی و به جهان دیگر دل بستنی و حق پرستی و به یاران یزدان پیوستی و از بند بیگانگان رستی یار آشنا بودی و بینا و گویا. چون پرتو آفتاب درخشید نور حقیقت دیدی و سرود سروش شنیدی و دل از تعلق به این خاکدان بریدی و در اوج مهر یزدان پریدی *شاد باش شاد باش* و با نفس و هوی همواره در *پرخاش باش جانت خوش باد*. عع"
(یاران پارسی، ص ۷۶)

آرایش: آلودگی - ناپاکی **غنا:** ثروتمندی - توانگری - بی‌نیازی

"...ثروت و غنا بسیار ممدوح اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد و لکن اگر اشخاص معدوده غنای فاحش داشته و سائرین محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن غنی خسران مبین است ولی اگر در ترویج معارف و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس و صنایع و تربیت ایتام و مساکین خلاصه در منافع عمومیّه صرف نماید آن شخص عندالحق والخلق بزرگوارترین سکان زمین و از اهل اعلیٰ علیین محسوب ..."
(رساله مدنیّه، ص ۳۲)

"...از تعالیم بهاءالله مواسات است و این اعظم از مساوات است. مساوات امریست مجبوری و لکن مواسات امریست اختیاری، کمال انسان به عمل خیر اختیاری است... اغنیاء مواسات به فقراء کنند و انفاق بر فقراء نمایند ولی به میل و اختیار خویش نه آنکه فقراء اغنیاء را اجبار نمایند."

(امر و خلق، ج ۲، ص ۲۵۸) (گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۹۱)

"...فقراء هر چند در پیش خلق ذلیل هستند ولی عندالله عزیزند فقراء امانت خداوندند و کمک به آنها خیلی مقبول. مثل آن می ماند که انسان زمین تشنه را سیراب کند و یا آنکه داروئی اعظم به علیل بخشد."

(از خطابه مبارک - گنجینه حدود و احکام، ص ۳۵۳)

"... فقیر صابر بهتر از غنی شاکر است اما فقیر شاکر بهتر از فقیر صابر است و بهتر از همه غنی منفق است که از امتحان خالص مانده و سبب آسایش نوع انسان گشته. با آنکه شکر سبب ازدیاد نعمت است ولی کمال شکر به انفاق است و مقام انفاق اعظم مقامات، اینست که می فرماید لن تنالوا البر حتی تنفقوا ممّا تحبون."

(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۸۵ - آیه ۹۲ سوره آل عمران)

"...عاقبت اهل ثروت حسرت اندر حسرت است مگر توانگری که در امور خیریه گنج از آستین بیفشاند و در امور مبروره ثروت خویش را مبدول دارد. آن نفوس مبارکه چون کواکب لامعه از افق عزت ابدیه بدرخشند."

(گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۳۸)

"...باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر به راحت زندگانی کنند یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش راحت دارد و بانواع موائد سفره او مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد گرسنه نماند تا جمیع نوع انسان راحت یابند. امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسأله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست."

(امر و خلق، ج ۴، ص ۳۴۰)

کمال: تمام - درجه عالی هر امر مطلوب

فنا: نیستی - هلاک

آسایش: زندگی بدون زحمت و دردسر

افلاک: آسمانها - فلکها - (مفرد: فلک)

فقر: بی چیزی - احتیاج و نیازمندی

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "...حضرات حواریون عریان و پایی برهنه داشتند و به ترویج تعالیم حضرت مسیح مشغول بودند اینست صفت مقربان درگاه کبریاء و چون چنین باشد بیان در نفوس تأثیر کند و الا اگر نفسی راحت و آسایش جوید و خوشی و آرایش طلبد و ترویج انجذاب و انقطاع خواهد و بهدایت ناس پردازد این دو با هم جمع نشود زیرا راحت و جانفشانی، کامرانی و بی سر و سامانی مجموعی و پریشانی هوای نفسانی با انجذابات وجدانی جمع نگردد البته هر نفسی در این سبیل پوید و جمال ابهی جوید پریشان گردد و بی سر و سامان شود لکن این پریشانی شادمانی ابدی است و کامرانی سرمدی..." (مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۴۸)



خمر: هر نوع شراب و مسکر

بقاء: دوام- ثبات- همیشگی

عین: چشمه

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان می فرمایند: "...ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفق شود و **خمر بقا** چشد و بملاً اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات نیران مقرر یابد."

حضرت عبدالبهاء در لوح "جناب آقا میرزا حسین زنجانی" چنین می فرمایند:

"ثابت پیماننا هر چند در ایام خویش زحمت و مشقت کشیدی خانمان گذاشتی بی سر و سامان شدی و این از شروط سلوک در راه یزدان است. تا نگریدی **فانی** از وصف وجود ای مرد راه _ کی چشی **خمر بقا** از لعل نوشین نگار. لهذا زحمت عین رحمت است و مشقت، حقیقت راحت ... " (مآخذ اشعار در آثار بهایی، ج ۲، ص ۳۳۱)

تطهیر اموال با بخشیدن ثروت (حقوق الله و تبرعات و...):

"... در تشریح و تقنین قانون حقوق الله حکمتها و مصالحی است که احاطه پیدا نکرده است به حکم و مصالح آن علم، هیچ کس. فقط خداوند علیم و خبیر است که می داند این حکم چیست و این مصالح کدام است." **قل بذلک اراد تطهیر أموالکم** " بگو ای مردم، خداوند که حقوق الله را مقرر کرده است می خواهد اموال شما را طاهر کند و شما را نزدیک کند به مقاماتی که این مقامات را درک نمی کند مگر کسی که خدا خواسته باشد، خداوند فضل بخشنده و عزیز است ... **"و الذی عمل بما أمر"** اگر کسی عمل کرد به آنچه که مأمور است، **"ینزل علیه البرکة"** خداوند بر او برکت خود را نازل می فرماید از آسمان عطا، پروردگاری که فیاض و بخشنده و بذال و قدیم است، یعنی محتاج کسی نیست، **"إنه اراد لکم ما لاتعرفونه الیوم"** غیر از برکت ظاهری که خدا به مال شما خواهد داد، پرداخت حقوق الله یک اجر اخروی هم دارد ولی آن اجر اخروی را که در عالم بعد ظاهر خواهد شد، شما حالا نمی توانید بفهمید، وقتی که از این دنیا رفتید، آن وقت می فهمید که چه اجر عظیمی در مقابل پرداخت حقوق الله به شما داده است خداوند اراده کرده است برای شما مقامی را که **"لا تعرفونه الیوم"** امروز که در این دنیا هستید نمی توانید آنرا بفهمید. **"سوف يعرفه القوم"** عنقریب مردم به این مقام پی خواهند برد ... " (تقریرات کتاب مستطاب اقدس، صص ۲۲۷ - ۲۲۸)

ای پسر من (۵۵)

صحبت اشرا غم بیفزاید و مصاحبت ابرار زنگ دل بزداید * من أراد ان یأنس مع الله
فلیأنس مع أحبائه و من أراد ان یسمع کلام الله فلیسمع کلمات أصفیائه *

معانی کلمات:

اشرار: بدکاران - بدکردارها - (مفرد: شریر)

مصاحبت: با یکدیگر دوستی و رفاقت نمودن **ابرار:** نیکان - خوبان - (مفرد: بر)

زنگ: چرک و یا غباری که بر چیزی می‌نشیند - زنگ دل کنایه از غم و اندوه است.

زدودن: پاک کردن، محو کردن، از میان بردن (بزداید: از میان ببرد)

من: کسیکه **کلام الله:** کلام خدا

"...جنبه‌ای است که حضرت نقطه اولی در کتاب "بیان" در باره آن تأکید می‌فرمایند و آن این است که **کلمه الهی خلاق است** یعنی چون کلمه، کلمه مظهر امر است، مظهر امری که واسطه حق و خلق است، مثل خود حق که خالق است، کلمه او هم نشان از آفریدگاری او دارد که خلاقیت باشد و در همین جا ما تعبیری می‌بینیم به نام "**خلاقیت کلمه**" یعنی خود کلمه وقتی ادا می‌شود خلاق است، تبدیل روحیه می‌دهد، خلق بدیع می‌کند، اثری می‌گذارد و این اثر جان را می‌کاود و به دل می‌رسد، دل را شیفته می‌کند، می‌گیرد، نگاه می‌دارد و منقلب می‌کند..." (الوهیت و مظهریت، دکتر علیمراد داوودی، ص ۲۶۹)

آراد: بخواهد - اراده کند **آن:** اینکه، که

یأنس: آنس بگیرد **مع الله:** با خداوند

فلیأنس: پس باید آنس بگیرد **أحبائه:** دوستانش

أن یسمع: اینکه بشنود **فلیسمع:** پس باید بشنود

أصفیائه: برگزیدگانش - (مفرد: صفی)



مصاحبت ابرار شادی می‌آفریند:

حاجی میرزا محمد تقی نمونه کامل انقطاع، تواضع و عبودیت بود و آرزویی جز خدمت به امر مبارک در دل نداشت و عشق فوق‌العاده‌ای به امرالله داشت و اغلب از طریق دعا و مناجات با حضرت بهاءالله راز و نیاز می‌نمود در باره او چنین گفته‌اند که هر روز در خانه خود بهترین لباسش را در بر می‌کرد و مدت چند ساعت به تنهایی در اطاق خلوت می‌نشست و مانند اینکه در محضر جمال مبارک نشسته باشد در نهایت صمیمیت و اخلاص با تمامی وجود به ساحت اقدس توجه می‌نمود.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمودند که هر وقت دچار غم و اندوه می‌شدند ملاقات با حاجی میرزا محمد تقی غم را از قلب مبارک می‌زدود و شادی و سرور رخ می‌نمود. (نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ج ۱، ص ۲۱۶)

پس از آنکه جمعی از از احباء تشریف فرما شدند و از جمله بیانات مبارکه این بود که:

"...مبارک‌ترین اوقات وقتی است که با احبای الهی ملاقات می‌نمایم این بهترین اوقاتست لهذا من در نهایت سرورم که خود را در میان شماها می‌بینم. الحمدلله رویهای شماها منور است و قلوب و ارواح مستبشر و نفوس به ملکوت ابهی متوجه و این نهایت سرور من است و از آستان حضرت بهاءالله می‌طلبم که جمیع شماها را سرور ابدی بخشد و در ملکوتش عزیز فرماید..." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۷۲)

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند: "اگر این دو حکم محکم که معاشرت و الفت و مجالست ابرار از تمام اهل عالم و مجانبت اشرار و اغیار است کاملاً متماداً معمول گردد چندی نگذرد که ندای جانفزای امر بها هر مستمع هوشمند را از تمام طبقات و اکناف اهل عالم جذب نموده، هدایت نماید." (گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۷۷)

زینهار ای پسر خاک (۵۶)

با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجوست اشرار نور جان را

بنار حسابان تبدیل نماید*

معانی کلمات:

زینهار: مبادا (در مقام تأکید)

اشرار: بدکاران - بدکردارها (مفرد: شریر)

"... نفوسی که تصدیق نموده‌اند و به هدایت پرداخته‌اند و حال به کلی به پریشانی فکر مبتلا شده‌اند، سبب این است که این اشخاص با نفوس غافله معاشر گشته‌اند و مخالف نص صریح الهی عمل نموده، با اشرار الفت گرفته و مؤانست جستند این است که می‌فرماید مجالست اشرار نور جان را به نار حسابان تبدیل نماید زیرا ممکن نیست که شخص سالمی با شخص مسلولی و یا مجذومی الفت نماید و علت، سرایت نکند. امروز جمعی بی‌خردان که مانند حیوان، اسیر عالم طبیعتند و از جهان الهی خبری ندارند با هر نفسی الفت کنند القاء شبهات نمایند کم کم این سم مهلک در نفوس مستمعین تأثیر کند زیرا غافلین این ایام را میزان ادراک، حس است و میزان حس ناقص، و در سفر اروپا در لندره در مدرسه عالیه آکسفورد که اعظم دارالفنون عالم است در مقابل صد و هفتاد و پنج میلیون ادله قاطعه اقامه شد که میزان حس ناقص است و البته در جرائد خوانده‌اید..." (یاران پارسی، ص ۱۳۴)

"... و جمال مبارک در جمیع الواح و رسائل احبای صادق ثابت را از مجالست و معاشرت ناقضان عهد حضرت باب منع فرمودند که نفسی نزدیکی به آنان نکند زیرا نفسشان مانند سم ثعبان می‌ماند فوراً هلاک می‌کند..." (مکاتیب، ج ۳، ص ۴۱۲) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۱۹)

الفت: دوستی و همدمی - خوگرفتن

مؤانست: دوستی کردن با یکدیگر

مجالست: همنشینی کردن - نشست و برخاست کردن با یکدیگر

نور جان: "... ای برادر من قلب لطیف، به منزله آئینه است آن را به صیقل حب و انقطاع از ماسوی الله پاک کن تا آفتاب حقیقی در آن جلوه نماید و صبح ازلی طالع شود معنی "لا یسعی أرضی و لا سمائی ولكن یسعی قلب

عبدی المؤمن" را آشکار و هویدا بینی و جان در دست گیری و به هزار حسرت نثار یار تازه نمائی و چون انوار تجلی سلطان احدیه بر عرش قلب و دل جلوس نمود نور او در جمیع اعضاء و ارکان ظاهر می شود..."
(هفت وادی، ص ۱۲)

نار: آتش

حسبان: جهنم- عذاب - حساب - شر

یوم حسبان: روز حساب - روز قیامت

نار حسبان: آتش دوزخ- آتش جهنم

"... اطلاق شمس بر آن علماء به مناسبت علو و شهرت و معروفیت است. مثل علمای مسلم عصر که مشهور بلاد و مسلم اند بین عباد. و اگر حاکی از شمس الهی باشند از شمس عالیه محسوبند و الا از شمس سجین چنانچه می فرماید: "السَّمْسُ و الْقَمَرُ به حسبان." و معنی شمس و قمر هم که در آیه مذکوره هست البتّه شنیده اید، احتیاج به ذکر نیست. و هر نفسی هم که از عنصر این شمس و قمر باشد یعنی در اقبال به باطل و اعراض از حق، البتّه از حسبان ظاهر و به حسبان راجع خواهد شد.

پس ای سائل، باید به عروة الوثقی متمسک شویم که شاید از شام ضلالت به نور هدایت راجع گردیم و از ظلّ نفی فرار نموده در ظلّ اثبات درآئیم و از نار حسبان آزاد شده به نور جمال حضرت مئان منور گردیم والسلام..."
(کتاب ایقان، صص ۲۴ - ۲۵) (الشمس و القمر بحسبان - سورة الرحمن آیه ۵)

ای پسر کنیز من (۵۷)

اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شو * زیرا که ابرار جام باقی از کف ساقی
خلد نوشیده‌اند و قلب مردگان را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند *

معانی کلمات:

فیض: منتشر شدن، ریختن، در اصطلاح صوفیه خطور و القاء امری است به قلب بدون اکتساب و زحمت
تحصیل

روح القدس: به فرموده مبارک حضرت عبدالبهاء "روح القدس فیض الهی است؛ اشعه ساطعه از مظهر ظهور"
و "واسطه بین حق و خلق است." روح القدس نزد مسلمین جبرئیل و فرشته وحی است و نزد زرتشتیان بهمن
سروش و نزد مسیحیان یکی از اقانیم ثلاثه است و فلاسفه آنرا جوهر عقل می‌دانند.

احرار: آزادگان - (مفرد: حر)

آزادی: جمال مبارک در کتاب مستطاب اقدس می‌فرمایند: "... قل الحرية فی اتباع اوامری لو انتم من
العارفین. لو اتبع الناس ما نزلناهم من سماء الوحی لیجدن انفسهم فی حرية بحتة... قل الحرية التي تنفعکم
انها فی العبودية لله الحق وجد حلاوتها لایبذلها به ملکوت ملک السموات و الارضین..."
حضرت عبدالبهاء مبین کلمات الله و مرکز میثاق الهی در بیانی فرموده‌اند: "... و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله
حریت انسان است که بقوه معنویه از اسیری عالم طبیعت خلاص و نجات یابد..."

همچنین در تشریح مفهوم و بیان **انواع آزادی** در یک خطابه مبارکه (بوداپست، ۱۷ آوریل ۱۹۱۳) فرموده‌اند: "
آزادی سه قسم است. یک آزادی الهی است که به ذات باری مخصوص است و اوست مختار مطلق. کسی او را
مجبور نمی‌تواند نمود در هیچ شأنی از شئون. یک آزادی اروپائیه است که انسان هر چه می‌خواهد می‌کند به
شرطی که به دیگری ضرر نرساند این حریت طبیعی است و اعظم درجه آن در عالم حیوان، این شأن حیوان
است. این طیور را ببینید به چه آزادی زندگانی می‌نمایند انسان هر چه بکند به قدر حیوان آزاد نمی‌شود بلکه
نظام، مانع آزادی است. اما آزادی سوم در تحت سنن و احکام الهیه است این حریت عالم انسانی است که قطع
علاقه قلبی از جمیع اشیاء می‌کند از جمیع مشقات و احزان آسوده می‌شود هر قدر انسان وجدانش ترقی کند
قلبش آزادتر می‌شود و روحش مستبشرتر." (پیام آسمانی، ج ۱، صص ۱۵۸ - ۱۵۹)

خلد: دوام- بقاء- بهشت ابرار: نیکان- خوبان و صالحان

جام باقی: " ای بنده الهی از بلایا و محنی که بر تو وارد شده مکدر مباش جمیع مصائب و بلایا از برای انسان خلق شده است تا انسان از این جهان فانی نفرت کند چه که نهایت تعلق به دنیا دارد چون به زحمت و مشقت بسیار گرفتار شود طبیعت نفرت کند و توجه به خدا نماید و جهان باقی طلبد که از جمیع مصائب و بلایا مبرا است. انسان عاقل چنین است جامی که نهایتش دُرد است او ننوشد همیشه جام صافی طلبد شهدی که ممزوج به سم است تناول ننماید لهذا تو شکر کن خدا را که چنین در امتحان افتادی، صبور باش و شکور باش و توجه به ملکوت الهی نما و بکوش تا اخلاق رحمانی یابی..." (پیام آسمانی، ج ۱، ص ۱۵۲)

مردگان: مرده‌ها

موت و حیات: مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است."

(ایقان، ش ۱۲۰) (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۱۱۳)



ای غافلان (۵۸)

گمان مبرید که اسرار قلوب مستور است بلکه به یقین بدانید که به خط جلی مسطور گشته
و در پیشگاه حضور مشهود *

معانی کلمات:

ای غافلان: خطاب به نفوسی است که در غفلت و هوی و عوالم مادی و آرزوهای نفسانی مستغرقند و خود را از قرب و لقای حضرت دوست محروم ساخته‌اند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

عنوان (غافلان)... به صیغه جمع آمده یعنی خطاباتی عمومی به اهل عالم و صاحبان قدرت که امکان ظلم و ستم دارند و عاصیان که در نهایت جسارت بر مرکب نفس و هوی می‌رانند و غافلان که از پیام الهی غفلت نموده‌اند نازل شده است.

این خطابات مبارکه در واقع نطفه اولیه و هسته مرکزی رسائل ملوک و خطابات به رؤسای عالم است که در سالهای بعد در ادرنه و عکا به تفصیل نازل و به رؤسای ادیان و وزرای دول و سلاطین و حکمرانان عالم ابلاغ گردید. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۷۳)

غافلان: سهل انگار - بی توجه - بی خبر (مفرد: غافل)

اسرار: رازها - امور پنهان (مفرد: سر)

قلب: "قلب عرش است از برای استوای حب الهی." (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۹۲)

"قلب آن حقیقت انسانیست که خزینه حب و علم الهی است و امکان معرفت حق به او عطا شده. اگر قوه روح رحمانی غلبه بر نفس انسانی نماید قلب روحانی و مرکز الهامات آسمانی گردد و الا تیره و تار در هوای نفسانی بماند و "شمع دل" را به بادهای "مخالف نفس و هوی" خاموش نماید.

حیات روحانی انسان فی الواقع میدان جدال و ستیز روح و نفس بر سر تصاحب قلب است. هر یک سعی در مالکیت او می‌کنند. اگر نفس بر قلب غلبه نماید، قلب مرکز شهوات دنیوی و هوی و هوس و غفلت و ضلالت شود و تاریک و سرد بماند. ولی اگر روح قلب را تصاحب نماید نفس را در قلب تبدیل به نفس رحمانی کند و قلب را "مشکاتی" نماید که در آن مصباح عشق و معرفت الهی روشن شود و "سر" الهی آشکار گردد.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۷ - ۱۸)

مستور: پوشیده - پنهان - مخفی

جلی: واضح - آشکار - روشن **خط جلی:** خط واضح و روشن

نمونه بیانات مبارکه: حضرت ولی عزیز امرالله می فرمایند: "...قلوب از اختتام مرحله اولای نقشه تبلیغی که ید قدرت مرکز میثاق ترسیم فرموده مالا مال ابتهاج و سرور است و از این توفیق عظیم غرق دریای بهجت و حبور، موفقیتی که انوار سرمدیش جوامع بهایی شرق و غرب را منور نموده و در صفحات تاریخ قرن اول بهایی با **خط جلی و کلمات زرین** مثبت و مسرور خواهد گردید." (کتاب قرن بدیع، ص ۷۹۵)

مسطور: نوشته شده **مشهود:** دیده شده - گواهی داده شده



ای دوستان (۵۹)

به راستی میگویم که جمیع آنچه در قلوب مستور نموده‌اید نزد ما چون روز واضح و ظاهر و

هویداست و لکن ستر آنرا سبب جود و فضل ماست

نه استحقاق شما *

معانی کلمات:

ای دوست: ای دوستان من و امثال آن همه نفس مؤمنه همراه با نصائح و مطالب روحانی عمومی و اخلاقی.
(کنز اسرار، ج ۲، ص ۹)

مستور: پوشیده - پنهان - مخفی

هوید: روشن - آشکار - نمایان

ستر: پوشاندن - پنهان کردن

حضرت بهاء الله در سورة البیان می‌فرماید: "یا حبذا لمحسن لن یستهزء به من عصى و یستر ما شهد منه لیستر الله علیه جریراته و انه هو خیر الساترین. کونوا یا قوم ستاراً فی الأرض و غفراً فی البلاد لیغفرکم الله به فضله ثم اصفحوا لیصفح الله عنکم و یلبسکم برد الجمیل."

(آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۱۵) (گلزار تعالیم بهایی، ص ۱۷۷)

"ستاریت حق به شأنی غلبه نموده که اگر صد هزار بار از نفسی خطا مشاهده شود ابداً ذکرش از قلم امر جاری نه بلکه عفو فرموده مگر نفوسی که اعراض از حق نموده‌اند."
(امر و خلق، ج ۲، ص ۱۸۰)

"بسا از نفوس که ارتکاب نمودند آنچه را که منهی بوده و مع علم به آن از حق جلّ فضلّه، اظهار عنایت و مکرمت بر حسب ظاهر مشاهده نموده‌اند، این فقره را حمل بر عدم احاطه علمیه کرده‌اند غافل از آنکه اسم ستارم هتک استار را دوست نداشته و رحمت سابقه حجات خلق را ندیده. ای علی اسم غفارم سبب تعویق عقاب بوده و اسم وهابم علت تأخیر عذاب."
(امر و خلق، ج ۲، صص ۱۸۰ - ۱۸۱) (گلزار تعالیم بهایی، ص ۱۷۷)

جود: کرم - بخشش - سخا

ایروستیا

براستی میگوییم که جمیع آنچه در قلوب مستور
نموده اید نژد ما چون روز واضح و ظاهر
وهوید است، و لکن ستر آثرا سبب جود
و فضل ماست نه استحقاق شما.

در مفاوضات است قوله العزيز: "... و همچنین سکون و حرکت انسان موقوف به تأیید حضرت یزدان است اگر مدد نرسد نه بر خیر مقتدر نه بر شرّ توانا بلکه چون مدد و جود از ربّ جود رسد توانائی بر خیر و شرّ هر دو دارد اما اگر مدد منقطع گردد به کلی عاجز ماند این است که در کتب مقدسه ذکر تأیید و توفیق الهی است." (امر و خلق، ج ۳، ص ۵۰۴)

فضل: احسان - نیکی - بخشش - عطای فوق استحقاق

"جناب حکیم موسی عرض کردند هدایت نفوس صرف فضل است یا استعداد خودشان؟ فرمودند: **سبب هدایت فضل است، سبب حیات فضل است**، مثلاً این چشم و گوش را فضل الهی عنایت کرده است ولی چگونه است که این فضل به بعض مردم دون نیز عنایت می شود؟ فرمودند: فضل است، لکن قبول فضل، استعداد لازم دارد... مثلاً آمدن باران، فضل است ولی اگر زمین شوره زار باشد فضل را قبول نمی کند. پاکی و ناپاکی خاک از خود اوست. طفل بر فطرت الهیه خلق می شود، خاک پاک است ولی بعد کثیف می شود، حکمت الهی اینست که از شهید منتفع می شود و از سمّ متضرر، ولی انسان به درجه ای می رسد که خود را به تریاک معتاد می کند که اگر نخورد می میرد این عادت در او خلق نشده است. باغبان آب را که به این درختها می دهد محض فضل است لکن شجره مبارکه، ثمره طیبه می دهد و شجره جنیه، ثمر زقوم می دهد..." (طراز الهی، ج ۱، صص ۳۲۸-۳۲۹)

استحقاق: سزاواری - شایستگی - لیاقت

حضرت عبدالبهاء می فرمایند قوله العزيز: "... مقصود این است که خیر محض باشید و موهبت صرف، نظر به لیاقت و استعداد خلق ننمائید. در هر دور و کوری امر به محبت و مدارا وارد ولی بهانه ای در میان بود و آن استحقاق و عدم استحقاق که فلان شخص مبعوض و مدبر است و فلان مرد خونخوار و متنفر و اگر عفوی در میان بود شماتت و ملامت نیز با عفو و سماحت، همعنان؛ ولی در این دور جمیع این امور منسوخ و محبت و مهربانی از دل و جان با جمیع ملل، منصوص." (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۱۱)

ای پسر انسان (۶۰)

شب‌نمی از ژرف‌دریای رحمت خود بر عالمیان مبذول داشتیم و احدی را مقبل نیافتیم * زیرا
که کَلّ از خمر باقی لطیف توحید به ماء کثیف نبید اقبال نموده‌اند و از کأس جمال باقی
به جام فانی قانع شده‌اند * فبئس ما هُم به یقنعون *

معانی کلمات:

شب‌نمی: رطوبت هوا که مخصوصاً هنگام شب در مجاورت اجسام سرد به مایع تبدیل می‌شود و به شکل
قطره‌های کوچک آب بر سطح آن‌ها می‌نشیند.

ژرف: عمیق - گود

رحمت: مهربانی کردن، دلسوزی کردن، بخشایش و احسان و رِقَّت قلب، مهر و شفقت (فرهنگ فارسی عمید)
جمال مبارک می‌فرمایند قوله تعالی: " ای بندگان من! از مدینه و همیه ظنیه بقوّه توکل بیرون آمده به مدینه
محکمه مشیّد یقین وارد شوید و در جمیع احوال از **رحمت واسعه** و عنایت محیطه مأیوس مباشید که همه
هیاكل موجودات را محض جود و کرم از نیستی محض به ملک هستی آوردم. بی طلب عنایت فرمودم و بی سؤال
اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل و جود را مبذول داشتم. جمیع شما اشجار رضوان قدس منید که به
دست **مرحمت خود** در ارض مبارکه غرس فرمودم و بنیسان **رحمت** بی‌زوال خود تربیت نمودم و از حوادث
کونیه و خطرات ملکیه، به ملائکه حفظیه، حفظ فرمودم. **حال از مغرس و حافظ و مربی خود غفلت منمائید**
و **دون او را بر او مقدم و مرجح مدارید** که مبادا اریاح سمومیه عقیمیه بر شما مرور نماید و جمیع را از اوراق
بدیعه و اثمار جنّیه و افنان منیعه و اغصان لطیفه محروم نماید. " (دریای دانش، صص ۱۱۸ - ۱۱۹)

" آنچه از لسان و قلم ملل اولی از قبل ظاهر فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور أعظم از سماء مشیت مالک
قدم نازل. " " این رحمت مخصوص این ایام است و این کرم لایق این اوقات. " " امروز روزی است که بحر رحمت
ظاهر است و آفتاب عنایت مُشرق و سحاب جود مرتفع. " (ظهور عدل الهی، ص ۱۶۱)

مبذول: بخشیده‌شده - عطا شده **مقبل:** اقبال‌کننده - روی‌آورنده

خمر: هر نوع شراب و مسکر



ای یسر انسان

شبنمی از زرف دریای رحمت خود

بر عالمیان مبدول داشتیم واحدی را مقبل

نیافتیم، زیرا که کل از خمیر باقی لطیف

تو حید بماء کثیف نپید اقبال نموده اند، و از

کأس جمال باقی بجام فانی قانع شده اند.

فبئس ما هم به یقینون.

خمر باقی: حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب ایقان می‌فرمایند: "...ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و به ملاً اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و بأسفل درکات نیران مقر یابد."

(گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۱۵)

حضرت عبدالبهاء در لوح "جناب آقا میرزا حسین زنجانی" چنین می‌فرمایند:

"... ثابت‌پیمانان هر چند در ایام خویش زحمت و مشقت کشیدی خانمان گذاشتی بی سر و سامان شدی و این از شروط سلوک در راه یزدان است، تا نگریدی فانی از وصف وجود ای مرد راه - کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار. لهدا زحمت عین رحمت است و مشقت، حقیقت راحت..." (مآخذ اشعار در آثار بهایی، ج ۲، ص ۳۳۱)

خمر عرفان، خمر توحید: "ای سرمستان خمر عرفان در این صباح روحانی از کأس الطاف رحمانی صبح حقیقی بیاشامید این خمر توحید را خمار دیگر است و خمارش را کیفیت دیگر. آن از شعور بکاهد و این بر شعور بیفزاید. آن نیستی آورد و این هستی بخشد. آنرا صداع از عقب و این را حبّ مالک ابداع همراه. بگو ای خلق محجوب، حق ساقی است و اعطای کوثر باقی می‌فرماید..." (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰)

"جمیع نفوس را نصیحت نمائید که با وجود آنکه جام باقی و خمر الهی میسر هیچ فطرت پاکی به این آب فانی مُنّتن میل می‌نماید؟ لا والله."

(مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۲۵)

"شراب انگوری هوشیاری ببرد و از عقل و ادراک بیزار نماید بالغ رشید را مانند طفل رضیع کند و عاقل دانا را رئیس جهلا نماید."

(گنجینه حدود و احکام، ص ۴۲۱)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "شراب به نص کتاب اقدس شربش ممنوع زیرا شربش سبب امراض مزمنه و ضعف اعصاب و زوال عقل است."

(گنجینه حدود و احکام، ص ۴۲۹)

نبیذ: شراب انگور یا خرما

توحید: یکتا نمودن، خدا را واحد دانستن، ایمان به وحدانیت الهی

"...حق را مقدّس از کلّ مشاهده کن اوست مجلّی بر کلّ و مقدّس از کلّ. اصل معنی توحید اینست که حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلّی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید کلّ را قائم به او و مستمد از او دانید اینست معنی توحید و مقصود از آن بعضی از متوهّمین به اوهام خود جمیع اشیاء را شریک حق نموده‌اند و مع ذلک خود را اهل توحید شمرده‌اند لا و نفسه الحقّ آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود توحید آنست که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند نه آنکه دو را یک دانند و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حقّ را با غیب منیع لا یدرک یک دانی به این معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره اینست منتهی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من الرّاسخین..."

(منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۱۱)

مقام توحید پیغمبران مقام وحدت حقیقی آنهاست که نظر به تفاوت‌های عنصری و ظاهری و زمانی آنها نگردد بلکه نظر شود به حقیقت واحدی که در جمیع آنها تجلی کرده و در این مورد مقام واحد دارند که به آن مقام جمع نیز می‌گویند در مقابل مقام تفصیل که مقام و رتبه حدودات بشریه آنهاست. (نوزده هزار لغت)

ماء: آب

کأس: لیوان - می (باده)

جمال: زیبایی - خوبی

باقی: پاینده، ثابت و برقرار، زنده، جاوید، یکی از القاب الهی (نوزده هزار لغت)

جمال باقی: " ای متوجه به نور جمال بیمثال، عالم همه فانی و وجه پروردگار باقی کل شیء هالک و آنچه منسوب به حق، جاوید و فارغ از مهالک، تو که بنده بقائی و طالب روی خدا و فراری از فنا در پس نجم آفل مرو و طالب شیء زائل مشو آنچه باقی دائمی و سرمدی است بخواه و هر چه جاوید و بی‌پایان و بی‌مثل و ندید، تا فی الحقیقه عبدالباقی باشی و بنده حضرت جاوید، جوهرالجواهر بقا و صفا و ابدی و سرمدی عهد و میثاق نیر آفاق است که از یوم آگست است تا شام ابد بدایتی نداشته و نهایتی نخواهد داشت و هر کس در ظل آن، باقی و برقرار و هر کس خارج، فانی و ناپایدار. " (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۶۳ - ۶۴)

فیس: پس چه بد است.

ما: آنچه را **هم:** ایشان - آنها

به: به آن **یقنعون:** قانع می‌شوند

ای پسر خاک (۶۱)

از خمر بی مثال محبوب لایزال چشم میوش و به خمر کدره فانیه چشم مگشا * از دست
ساقی احدیه کاوس باقیه برگیر تا همه هوش شوی و از سروش غیب معنوی شنوی * بگو
ای پست فطرتان از شراب باقی قدسم چرا به آب فانی رجوع نمودید *

معانی کلمات:

خمر: هر نوع شراب و مسکر

محبوب: دوست داشته شده - مورد علاقه - عزیز و گرامی

لایزال: همیشگی - ابدی

کدره: تیره - تیرگی در رنگ

فانیه: نیست شونده - نابود شدنی - ناپایدار

خمر بی مثال محبوب و خمر کدره فانیه: "ای سرمستان خمر عرفان در این صباح روحانی از کأس
ألطاف رحمانی صبح حقیقی بیاشامید این خمر توحید را خمار دیگر است و خمارش را کیفیت دیگر. آن از
شعور بکاهد و این بر شعور بیفزاید. آن نیستی آورد و این هستی بخشد. آنرا صداع از عقب و این را حب مالک
ابداع همراه. بگو ای خلق محجوب حق ساقی است و اعطای کوثر باقی می فرماید..."

(امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰)

"جمیع نفوس را نصیحت نمائید که با وجود آنکه جام باقی و خمر الهی میسر هیچ فطرت پاکی به این آب فانی
مُنْتَن میل می نماید؟ لا واللّه."

(مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۲۵)

و در خطاب دیگر: "پس باید کوثر باقی را طلبید نه ماء تلخ فانی و البهء علی الذین سکروا من خمر محبة اللّه."

(امر و خلق، ج ۳، ص ۴۴)

"شراب انگوری هوشیاری ببرد و از عقل و ادراک بیزار نماید بالغ رشید را مانند طفل رضیع کند و عاقل دانا را
رئیس جهلا نماید."

(گنجینه حدود و احکام، ص ۴۲۱)

اکبریا

از خمیر بی مثال محبوب لایزال چشم میوشی و بخمر
گذرۀ فانیه چشم مگشا ، از دست ساقی احدیه کؤوسی
باقیه بر گیر تا همه هوش شوی و از سروشی غیب
معنوی شنوی . بگو ای پست فطر تان از شراب باقی
قدسم چرا با آب فانی رجوع نمودید .

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: " شراب به نص کتاب اقدس شربش ممنوع زیرا شربش سبب امراض مزمنه و ضعف اعصاب و زوال عقل است." (گنجینه حدود و احکام، ص ۴۲۹)

شراب باقی: حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب ایقان می‌فرمایند: "...ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و بملاً اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات نیران مقرر یابد." (گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۱۵)

حضرت عبدالبهاء در لوح "جناب آقا میرزا حسین زنجانی" چنین می‌فرمایند:

"... ثابت‌پیمانان هر چند در ایام خویش زحمت و مشقت کشیدی خانمان گذاشتی بی سر و سامان شدی و این از شروط سلوک در راه یزدان است، تا نگریدی فانی از وصف وجود ای مرد راه - کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار. لهدا زحمت عین رحمت است و مشقت، حقیقت راحت..." (مآخذ اشعار در آثار بهایی، ج ۲، ص ۳۳۱)

ساقی: آب یا شراب‌دهنده

کأوس: جام‌ها (مفرد: کأس)

سروش: فرشته پیام‌آور - پیام‌آور

پست‌فطرت: حضرت عبدالبهاء جل‌ثنا می‌فرمایند و قوله الجمیل: " انسان را عزّت و بزرگواری به‌راستی و خیرخواهی و عفت و استقامت است نه به زخارف و ثروت اگر نفسی موفق بر آن گردد که خدمت نمایان به عالم انسانی علی‌الخصوص به ایران نماید سرور سروران است و عزیزترین بزرگان، این است غنای عظیم و این است گنج روان و این است ثروت بی‌پایان **والا ننگ عالم انسانی است** ولو در نهایت شادمانی است. چقدر انسان باید که **غافل و نادان** باشد و **پست‌فطرت** و **پست‌طینت** که خود را به اوساخ ارتکاب و خیانت دولت بیاراید والله حشرات ارض ازو ترجیح دارند." (امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۹)

بگو ای اهل ارض (۶۲)

به راستی بدانید که بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیمی از عقب * گمان
مبرید که آنچه را مرتکب شدید از نظر محو شده * قسم به جمال که در الواح زبرجدی از
قلم جلی جمیع اعمال شما ثبت گشته *

معانی کلمات:

ای اهل ارض: جمیع اهل عالم بخصوص نفوس غافله و معرض از امر حق (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

ارض: زمین - خاک - کره خاک

بلای ناگهانی: "... افراد ملت ایران که به قساوتی محیرالعقول و شقاوتی مبین به تنفیذ احکام ولایة امور و رؤسای شرع اقدام نمودند و ظلم و اعتسافی مرتکب گشتند که به شهادت قلم میثاق در هیچ تاریخی از قرون اولی و اعصار وسطی از ستمکارترین اشقیاء حتی برابره افریقا شنیده نشد به جزای اعمالشان رسیدند و در سنین متوالیه آسایش و برکت از آن ملت متعصب جاهل ستمکار بالمزه مقطوع گشت و آفات گوناگون از قحطی و وباء و بلیات آخری کل را از وضع و شریف احاطه نمود و ید منتقم قهار چندین هزار نفس را به باد فنا داد عالم انسانی از تعالیم جانپور الهی رو بتافت و غفلت ورزید و اجابت دعوت الهی ننمود و گوش بنصائح مشفقانه و وصایای محکمه قلم اعلی نداد و بتحذیرات صریحه متتابعه صادره از فم مرکز میثاق اعتناء ننمود ارکانش متزلزل و فرائض مرتعد و نظمش پریشان شد نار جهانسوز مشتعل گشت و جنگ و جدال جهان را زیر و زبر نمود. بلای ناگهانی بفرموده جمالقدم نازل گشت و هرج و مرج راه یافت مدن محترق گشت و نفعات عذاب از کل اشطار بوزید عقاب عظیم رخ بنمود و انتقام کبیر اکبر که در احسن القصص صد سال قبل بأصرح بیان از قلم مبشر امر رحمن اخبار گشته تحقق یافت..."

(توفیعات مبارکه حضرت ولی امرالله خطاب به احبای شرق، ص ۲۵۴)

عقاب: مجازات عمل بد- کیفر

عظیم: بزرگ

برای شما

براستی بدانید که بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیمی از عقب ، گمان میرید که آنچه را مرتکب شدید از نظر محو شده .
قسم بجمالم که در الواح زبر جدی از قلم جلی
جميع اعمال شما ثبت گشته .

عقاب عظیم: "... در این شور و آشوب مطابقاً لما صدر من یراعة نقطة الأولى و القلم الأعلى و قلم مرکز عهد الله الأوفى گرفتاری ناگهان و عقاب عظیم و عذاب کبیر فرائض عالم را مرتعد نمود دول مقهوره بفرموده مرکز میثاق آتش جنگ را مشتعل نمودند و انقلاب اکبر برپا گشت مخاطرات عظیمه در سنین عدیده ارض اقدس را از طرف غرب و جنوب و شمال احاطه نمود و مدن بفرموده جمال ابهی محترق گشت و ملوک ارض مطابقاً لما أنذرهم مولا هم و مالکهم به عذاب الیم مبتلا گشتند إنذارات و خطابه‌های قهریه که در عهد جمال قدم باعث سقوط ملک پاریس و انقراض سلطنت ناپلئون و مسجونیت و ذلت حبر اعظم در مدینه رومیه و خلع و قتل خلیفه اعظم سلطان عثمانیان و در یوم میثاق موجب قتل ملک عجم و عزل و نفی خلیفه ثانی در مدینه کبیره و انقراض امپراطوری روس و آلمان و نمسه و ارتفاع حنین برلین و تبدیل سلطنت به جمهوریت در مملکت پرتغال و کشور چین گردید در این عصر نورانی اثراتش متعاقباً ظاهر و پدیدار گشت. سلسله قاجاریه منقرض گشت و سلطنت آل عثمان سرنگون شد خلافت عظمی ساقط گشت و ذلت و خذلان رؤسای شیعه نمودار شد سریر ظلم در نقطه واقعه فی شاطی البحرین منهدم گشت و زینت قبه الاسلام زائل و شرع اسلام از دوائر سیاسیة در مدینه کبیره منفصل گشت و محاکم شرعیه در مملکت ترکیه مبدل به محاکم مدنیة گردید و بر اثر جنگ جهانسوز گروهی از ملوک معزول و منکوب و اسیر و مقهور و پریشان گشتند و عاقبة الامر در ممالک اسپانیا و سرب و آلبانیا و مجرستان و ایتالیا و بلغار و رومانی متعاقباً مترادفاً اساس سلطنت متزعزع گشت و به جمهوریت مبدل گردید و بیان صریح جمالقدم سلطان السلاطین مظلوم عالم که " عزت از دو طایفه أخذ شد از ملوک و علماء " تحقق یافت ..."

(توقیعات مبارکه {۱۹۴۵ - ۱۹۵۲} صص ۱۵۸ - ۱۶۰)

مرتکب: گناه ورزنده - اجراء کننده عملی زشت

محو: برطرف کردن و از بین بردن اثر

الواح زبرجدی: حضرت عبدالبهاء می فرمایند قوله الأحمی: " سؤال از لوح زبرجدی و لوح محفوظ نموده بودی، این لوح زبرجدی کتاب عهد است و لوح محفوظ است که محفوظ بود و مکنون بود ظاهر و آشکار گردید و در بواطن کتاب عهد، لوح زبرجدی مندرج و مندمج است. " (مائده آسمانی، ج ۲، صص ۲۰ - ۲۱)

"از جمله مطالبی که احباب سؤال کردند معنی الواح زبرجدی در کلمات مکنونه بود فرمودند مراد لوحی از الواح مبارک است و کنایه از اینکه الواح الهیه را باید بر سنگهای گرانبها نقش نمود."

(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۵۲)

ای ظالمان ارض (۶۳)

از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده‌ام از ظلم احدی نگذرم و این عهدی است که در لوح محفوظ محتوم داشتم و به خاتم عزّ مختوم *

معانی کلمات:

ای ظالمان ارض: رؤسای ظالم و نیز علما و فقها ظالم و به‌طور عموم همه نفوسی که قدرت خود را در راه ظلم بکار می‌گمارند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

ظلم: عمل ناروا در باره کسی و ضایع کردن حق او - ستم

ارض: خاک - زمین - کره خاک

ظالم: ظلم‌کننده - ستمگر

عهد: پیمان یا قراردادی که بر سر امری بین دو یا چند طرف بسته می‌شود.

" اگر نظر به فضل و حکمت‌های آخری نمی‌بود هر آینه نفوسیکه أقل من ذرّ سبب اذیت و ضرّ احبای الهی شده‌اند به اسفل درک جحیم راجع می‌گشتند و آنی ارض حمل آن نفوس نمی‌نمود و این در باره نفوس ضعیفه غافله جاهله بوده و هست و آن نفوسی که به کمال عناد برخاستند و بمشارق حب الهی و مطالع ذکر او در این ظهور اعظم باعراض و اعتراض قیام نمودند بید قدرت أخذ شده و خواهند شد. این ربک لهو المنتقم الآخذ القدیر. " (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۴۹)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: " اگر نفسی خوف عقوبت ابدی و امید به مکافات ابدی داشته باشد البته این نفس به نهایت همت در فکر اجراء عدل است و بیزار از ظلم زیرا انسانی که معتقد است اگر ظلم کند در عالم باقی به عذاب الهی معذب می‌شود البته از ظلم و اعتساف اجتناب نماید. " (خطابات، ج ۱، ص ۱۷۵)

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند: " حق علیم قهار هر ظالم ستمکار را مجازات نماید. "

(توقیعات مبارکه، ج ۲، ص ۱۱) (گلزار تعالیم بهایی، ص ۴۲۶)

" میزان عدالت الهی دائر و برقرار است، اگر حکومت اقتدار مجازات نداشته باشد مقتدر حقیقی دمار از روزگار ظالمین در آورده احقاق حق مطلوبان را از ظالمان خواهد فرمود. " (توقیعات مبارکه، ج ۲، ص ۱۱)

نمونه‌هایی از عاقبت حال ظالمین: "... بهر حال مظالم میرزا آقاخان در واقعه رمی شاه که صرفاً برای رفع تهمت بابی‌بودن و حفظ مقام صدارت عظمی بود عاقبت گریبان‌گیر وی شد، مورد غضب ناصرالدین‌شاه قرار گرفت و تبعید گشت و مدت‌ها در یزد تحت نظر بود تا در آنجا در نهایت فلاکت و ناامیدی درگذشت. مرگ او به سال ۱۲۸۱ هجری قمری ۱۸۶۴ میلادی واقع گشت... حاج علی‌خان حاجب‌الدوله مراغه‌ای که شخصی سنگدل و بی‌شرف و نیز مسؤول شهادت جمعی از اصحاب مظلوم و بی‌دفاع بود عاقبت در حدود سال ۱۲۸۴ هجری قمری ۱۸۶۷ میلادی معرض خشم طوائف لر گشت، پس از غارت اموال وی و عائله‌اش ریش او را تراشیدند و وی را مجبور نمودند تا ریش خود را بخورد، بر پشت او زین گذاشته و بر دهانش افسار بسته سوارش شدند و در همان حال و در جلو چشمانش با زنان و کودکان او اعمال شرم‌آور نمودند. نامبرده در سال ۱۲۸۵ هجری قمری ۱۸۶۸ میلادی با نهایت فلاکت درگذشت... محمودخان کلانتر ظالم نیز که همراه حاج علی‌خان حاجب‌الدوله مسؤول شهادت دهها تن از اصحاب بود در سال ۱۲۸۰ هجری قمری (۱۸۶۳ - ۶۴ میلادی) به دستور ناصرالدین شاه مقتول گردید. خلاصه جریان اینست که به علت نزول برف و باران شدید در آن سال و قطع راههای ارتباطی، نان در طهران بی‌نهایت کمیاب گشت و بتحریک ملایان چند هزار تن از زنان شهر نزدیک ارگ دولتی اجتماع و همراهان شاه را مصدوم نمودند، به خود شاه نیز جراحی وارد گشت این بود که شاه خشمگین گردیده دستور داد محمودخان کلانتر طهران را که به نظرش در این باب تقصیر کرده بود مقتول نمایند. فرمان شاه بی‌درنگ اجراء گردید. دو تن میر غضب نیرومند طناب بر گردن محمودخان انداخته کشیدند تا جسد بی‌جان در پیش پای شاه افتاد، سپس جسد او را به اسب بسته در همه کچه‌ها و خیابانهای طهران گردش دادند پس از آن سر و دستها و پاهای او را بریده بر دروازه‌های شهر آویزان نمودند... حضرت ولی‌امرالله همچنین به عاقبت سوء مسؤولان حوادث تاگر و نیریز اشاره فرموده‌اند... سنگدلی و اعمال وحشیانه مردم ایران اعم از پیشوایان روحانی و مقلدان آنان و شاه و منسوبان او و مأموران دربار قاجار سبب نزول قهر الهی بر آن سرزمین گشت. زلزله، خشکسالی، انواع بیماری، قحطی حتی به جانوران و گیاهان ایران نیز رحم ننمود و آن اقلیم را به ویرانه‌ای تبدیل نمود..." (حضرت باب - نصرت الله محمدحسینی - صص ۶۳۰ - ۶۳۲)

"... مدن بفرموده جمال ابهی محترق گشت و ملوک ارض مطابقاً لما أنذرهم مولا هم و مالکهم به عذاب الیم مبتلا گشتند انذارات و خطابهای قهریه که در عهد جمال قدم باعث سقوط ملک پاریس و انقراض سلطنت ناپلئون و مسجونیت و ذلت حبر اعظم در مدینه رومیه و خلع و قتل خلیفه اعظم سلطان عثمانیان و در یوم میثاق موجب قتل ملک عجم و عزل و نفی خلیفه ثانی در مدینه کبیره و انقراض امپراطوری روس و آلمان و نمسه و ارتفاع حنین برلین و تبدیل سلطنت به جمهوریت در مملکت پرتغال و کشور چین گردید در این عصر نورانی اثراتش متعاقباً ظاهر و پدیدار گشت. سلسله قاجاریه منقرض گشت و سلطنت آل عثمان سرنگون شد خلافت عظمی ساقط گشت و ذلت و خذلان رؤسای شیعه نمودار شد سریر ظلم در نقطه واقعه فی شاطی‌البحرین منهدم گشت و زینت قبة‌الاسلام زائل و شرع اسلام از دوائر سیاسیه در مدینه کبیره منفصل گشت و محاکم شرعیه در مملکت ترکیه مبدل به محاکم مدنیه گردید و بر

اثر جنگ جهانسوز گروهی از ملوک معزول و منکوب و اسیر و مقهور و پریشان گشتند و عاقبة الامر در ممالک اسپانیا و سرب و آلبانیا و مجرستان و ایتالیا و بلغار و رومانی متعاقباً مترادفاً اساس سلطنت متزعزع گشت و به جمهوریت مبدل گردید و بیان صریح جمالقدم سلطان السلاطین مظلوم عالم که " عزّت از دو طایفه أخذ شد از ملوک و علماء " تحقق یافت ..."

لوح محفوظ: "مقصود از لوح محفوظ الهی در این مقام علم الهی است که اسامی کل نفوس مؤمنه به حضرت اعلی از علمای متقین در دفتر علم خداوند ثبت شده است. در باره لوح محفوظ سخن در بین علمای اسلام و عرفا و حکما بسیار است متشرعین و علمای ظاهر به استناد احادیث وارده از ائمه اطهار و اخبار مرویه از حضرت رسول لوح محفوظ را در آسمان می دانند که به صورت صفحه ای است که جمیع وقایع ماکان و ما یکون الی یوم القیامة در آن به وسیله قلم ثبت شده است و محفوظ از هر گونه تغییر و تبدیلی است و آنچه در آن نوشته شده، قضای مبرم الهی است که تغییر نمی کند و در مقابل آن لوح محو و اثبات قرار دارد که در آسمان است و تغییر و تبدیل در آن حاصل می شود ولی جمیع تغییرات و تبدیلات که در لوح محو و اثبات حاصل می شود قبلاً در لوح محفوظ الهی ثبت شده است... در امر مبارک لوح قضا و قدر و محو و اثبات امثال آن همه از شئون و مراتب مختلفه علم الهی است که عبارت از علم مظهر امرالله است و گاهی هم لوح محفوظ به صفحه نفس و روح انسان اطلاق شده..." (قاموس مختصر ایقان، ص ۱۸۴)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "سؤال از لوح زبرجدی و لوح محفوظ نموده بودی، این لوح زبرجدی کتاب عهد است و لوح محفوظ است که محفوظ بود و مکنون بود ظاهر و آشکار گردید و در بواطن کتاب عهد لوح زبرجدی مندرج و مندمج است."

"از جمله مطالبی که احباب سؤال کردند معنی الواح زبرجدی در کلمات مکنونه بود فرمودند مراد لوحی از الواح مبارک است و کنایه از اینکه الواح الهیه را باید بر سنگهای گرانبها نقش نمود." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۵۲)

مختوم: حتم شده - واجب گردیده - حتمی الوقوع

مختوم: مهرشده - بسته شده با لاک و موم و غیره

خاتم: مهر - انگشتر - عاقبت هر چیزی

عزّت: ارجمندی

خاتم عز: "... چون قبلاً حضرت عندلیب حکایت می نمودند که جناب حاجی مذکور در طریق دریا در کشتی مکرر از اکسیر و عملیات خود بیان و مذاکراتی به میان آوردند لهذا در آن روز هیکل مبارک جل ذکره و ثنائیه در ذکر الواح اکسیریه بیاناتی می فرمودند آنچه نقش بر حجر و در خاطر کاملاً مانده این کلمه مبارک است که "سرمایه آن ده پاره (پول سیاه آن حدود در آن روز) ولی به خاتم عز مختوم است." مقصد مبارک از این کلمه البته این بود که نفوسی سرمایه های کثیره خود را صرف نمودند و عمر گران مایه را به باد دادند و به مقصود نائل نشدند علت این بوده که راه غلط پیمودند و اراده الهیه هنوز برکشف آن تعلق نگرفته بود، یقین قطع حاصل نمودم که این حقیقت و صنعت موجود ولی چون اشتغال به کشف آن بر خلاف اراده الهی است در این امور حتی ذکرش را جائز نمی دانستم و نفوسی را که مشغول مشاهده می کردم قلباً از آنان مکدر می شدم و بیشترشان را به بیانات حق متذکر و متنبه می داشتم." (طراز الهی، ج ۱، ص ۱۰۵)



ای عاصیان (۶۴)

بردباری من شما را جری نمود و صبر من شما را به غفلت آورد که در سیل‌های مهلک
خطرناک بر مراکب نار نفس بی‌باک میرانید گویا مرا غافل شمرده‌اید و یا بی‌خبر
انگاشته‌اید*

معانی کلمات:

ای عاصیان: گناهکاران و عاصیان که صبر حق آنها را جسور نموده است. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

عاصیان: نافرمانان - مخالفان (مفرد: عاصی)

جری: گستاخ - شجاع و اقدام‌کننده به هر کار

غفلت: از یاد بردن - متذکر نبودن

سبیل: راه - طریق

مهلک: هلاک‌کننده - کشنده (اسم فاعل)

مراکب: هر وسیله نقلیه بحری و بری - زورق - کشتی - (مفرد: مرکب)

نار: آتش - جهنم - سرکشیدن و شدید شدن و برافروختن عشق و محبت یا غضب یا خشم یا حسد یا کینه یا بغضاء و نظائر آن به نار (آتش) تشبیه گردیده است. (جمع: نیران)

"... یاقوت را در نار بگذار و بعد ملاحظه کن که چه می‌شود تا بر تبدیل کلشیی عندالله موقن شوی و همچنین یاقوت قلب که در نار نفس و هوی مبتلا شد البته از لطافت و لون و صفای خود محروم ماند و ایوم بسی از قطعات یاقوت که به حجر راجع شده و خود شاعر نیستند و کذلک بالعکس لو انتم من العارفين."

(مائده آسمانی، ج ۷، ص ۴۳)

نفس: روح - جان - شخص انسان

حضرت بهاءالله می‌فرمایند قوله جل ثنائه: "نفوسی که به مشتتهیات نفسانیه متوجهند قابل مقر اطهر و لایق منظر اکبر نبوده و نیستند."

(آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۸۵)

حضرت عبدالبهاء فرموده اند قوله الأهلئ: "رشادت و شجاعت غلبه بر نفس پر وحشت است زیرا ممکن است که انسان بر شرق و غرب به آسانی غالب آید ولی غلبه بر هوی و هوس و نفس خودپرست بسیار مشکل است."

حضرت ولی امرالله فرموده اند: "نفس دارای دو مفهوم است و یا در دو مفهوم بکار می رود یکی نفس به عنوان هویت شخص انسان آنگونه که خداوند او را آفریده است و این حقیقت در عباراتی نظیر من عرف نفسه فقد عرف ربه استعمال گردیده است. نفس دیگر نفس اماره است و آن میراث مظلوم و حیوانی است که همه ما آنرا داریم و همان طبیعت دون بشری است که می تواند به دیو موحش خودپرستی، خشونت، شهوت و غیره تبدیل گردد. این نفس اماره است که می بایست بر ضد آن پیکار کنیم." (ترجمه) (نمونه حیات بهایی، ص ۳۶)

بی باک: گستاخ و بی پروا در ارتکاب اعمال ناشایسته- شجاع

غافل: سهل انگار- بی توجه - بی خبر



ای مهاجران (۶۵)

لسان مخصوص ذکر منست به غیبت میالائید و اگر نفس ناری غلبه نماید به ذکر عیوب خود مشغول شوید نه به غیبت خلق من * زیرا که هر کدام از شما به نفس خود آبصر و اعرفید از نفوس عباد من *

معانی کلمات:

مهاجر: کسیکه از وطن خود به محل دیگری برای اقامت برود.

لسان: زبان

ذکر: یاد کردن و به زبان آوردن

غیبت: پشت سر شخصی بد گفتن

میالائید: آلوده کنید

نهی از غیبت در آثار مختلفه:

قرآن کریم آیه ۱۲ سوره حجرات - خداوند متعال در آیه ۱۲ سوره حجرات می فرماید :

" يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يُعْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها دوری کنید؛ زیرا بعضی گمان‌ها گناه است. (و در کار دیگران) تجسس نکنید و بعضی از شما دیگری را غیبت نکند، آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد! پس آن را ناپسند می‌دانید و از خداوند پروا کنید، همانا خداوند توبه‌پذیر مهربان است.

و در کتاب ایقان در ضمن اوصاف مجاهدین می‌فرمایند قوله تعالی:

"... ولکن ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبار تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید... غیبت را ضلالت شمرد و بان عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند."



بصیرت
شعور از استیلا و غلبه
و اگر نفس از غلبه و غلبه
بصیرت خود مشغول شوید
غالب بر تمام از غلبه و غلبه
بصیرت خود مشغول شوید

ای مهاجران

لسان مخصوص ذکر من است بغیبت میلائید؛

و اگر نفس ناری غلبه نماید بذکر

عیوب خود مشغول شوید

نه بغیبت خلق من، زیرا که هر کدام

از شما بنفس خود ابصر و اعرفید

از نفوس عباد من،

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح دکتر اسگینر واشنگتن می‌فرماید قوله العزیز: " بدترین خُلق انسانی و گناه عظیم غیبت نفوس است علی‌الخصوص صدورش از احبای الهی اگر نوعی می‌شد که ابواب غیبت مسدود می‌شد و هر یک از احبای الهی ستایش دیگرانرا می‌نمود آنوقت تعالیم حضرت بهاء‌الله نشر می‌یافت قلوب نورانی می‌گشت روحها ربّانی می‌شد عالم انسانی سعادت ابدی می‌یافت. امیدم چنانست که احبای الهی به‌کلی از غیبت بیزار شوند و هر یک ستایش یکدیگر نمایند و غیبت را سبب نعمت الهی بدانند تا به درجه رسد که هر نفسی اگر کلمه غیبت نماید در بین جمیع احباء رسوا شود زیرا مبعوض‌ترین اخلاق عیب‌جوئی است باید تحری مدائح نفوس نمود نه تجسس عیوب نفوس به‌قدر امکان باید از عیوب چشم پوشید و از کمال نفوس بحث کنید نه از نقائص آن‌ها. گویند حضرت مسیح روحی له الفداء روزی با حواریون بر حیوان مرده‌ئی گذشتند یکی گفت این حیوان چقدر متعفن است دیگری گفت چگونه صورت قبیح یافته است دیگری گفت چقدر مکروه است حضرت مسیح فرمودند ملاحظه بدن‌انهای او نمائید چقدر سفید است ملاحظه کنید که هیچ عیوب آن حیوان را حضرت مسیح ندید بلکه تفتیش فرمود تا ملاحظه کرد که دندانش سفید است همان سفیدی دندانرا دید دیگر از پوشیدگی و تعفن و قبح منظر او چشم پوشید این است صفت ابناء ملکوت این است روش و سلوک بهائیان حقیقی امیدوارم که احباء به آن موفق گردند. " انتهی

و در لوح احبای امریکا می‌فرماید قوله العزیز:

"از بهائی نفسی به مذمت دیگری لب‌نگشاید و غیبت را اعظم خطا در عالم انسانی داند زیرا در جمیع الواح بهاء‌الله مصرح است که غیبت و بدگویی از دسائس و وساوس شیطانی است و هادم بنیان انسانی شخص مؤمن مذمت نفسی از بیگانگان نکند تا چه رسد از آشنایان و غیبت دشمن ننماید تا چه رسد به مذمت دوست. بدگویی و غیبت صفت سقیم‌الافکار است نه ابرار و خودپسندی از خصائص اغیار است نه یار. "

(گنجینه حدود و احکام، صص ۳۰۴ - ۳۰۶)

روش مواجهه با شخص غیبت‌کننده:

و در لوح مبارک دیگر می‌فرماید قوله العزیز:

"ای یاران الهی اگر نفسی غیبت نفسی نماید این واضح و مشهود است که ثمری جز خمودت و جمودت نیارد اسباب تفریق است و اعظم وسیله تشتیت اگر چنانچه نفسی غیبت دیگری کند مستمعین باید در کمال روحانیت و بشاشت او را منع کنند که از این غیبت چه ثمر و چه فایده آیا سبب رضایت جمال مبارک است یا علت عزّت ابدیه احبای الهی آیا سبب ترویج دین‌الله است و یا علت تثبیت میثاق‌الله نفسی مستفید گردد و یا شخصی مستفیض لاوالله بلکه چنان غبار بر قلوب نشیند که دیگر نه گوش شنود و نه چشم حقیقت را بیند ولی اگر نفسی بستایش دیگری پردازد و بمدح و ثنا لسان بگشاید مستمعین به روح و ریحان آیند و به نفحات‌الله مهتر گردند. "

(گنجینه حدود و احکام، ص ۳۰۸)

غلبه: برتر بودن - بیشتر بودن - چیره شدن

عباد: انسان‌ها - بندگان (مفرد: عبد)

نفس: روح - جان - شخص انسان

حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند قوله الأُحلی: "رشادت و شجاعت غلبه بر نفس پروحشت است زیرا ممکن است که انسان بر شرق و غرب به آسانی غالب آید ولی غلبه بر هوی و هوس و نفس خودپرست بسیار مشکل است." (مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۵۶)

حضرت ولیّ امرالله فرموده‌اند: "نفس دارای دو مفهوم است و یا در دو مفهوم بکار می‌رود یکی نفس به‌عنوان هویت شخص انسان آنگونه که خداوند او را آفریده است و این حقیقت در عباراتی نظیر من عرف نفسه فقد عرف ربّه استعمال گردیده است. نفس دیگر نفس اماره است و آن میراث مظلّم و حیوانی است که همه ما آنرا داریم و همان طبیعت دون بشری است که می‌تواند به دیو موحش خودپرستی، خشونت، شهوت و غیره تبدیل گردد. این نفس اماره است که می‌بایست بر ضد آن پیکار کنیم." (ترجمه) (نمونه حیات بهایی، ص ۳۶)

ابصر: بیناتر - بصیرتر

اعرف: داناتر - آگاه‌تر

نفس ناری: نفس یا محرکی است که انسان را به کارهای بد اغوا می‌کند.

ای پسران وهم (۶۶)

بدانید چون صبح نورانی از افق قدس صمدانی بردمد البتّه اسرار و اعمال شیطانی که در

لیل ظلمانی معمول شده ظاهر شود و بر عالمیان هویدا گردد *

معانی کلمات:

ای پسران وهم: خطاب به نفوسی که در غفلت و هوی و عوالم مادی و آرزوهای نفسانی مستغرقند و خود را از قرب و لقای حضرت دوست محروم ساخته‌اند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

وهم: پندار - خیال (آنچه دیده یا شنیده می‌شود و واقعیت ندارد).

صبح نورانی:

۱ - ظهور مظهر امر الهی به طلوع صبح تشبیه شده است:

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید قوله تعالی: "هو الله امروز چون مبعث حضرت اعلی بود لهذا جمیع شما را تبریک می‌گویم. امروز روزی بود که شبش حضرت باب در شیراز برای حضرت باب‌الباب اظهار امر کردند. ظهور حضرت باب عبارت از طلوع صبح است چنانکه طلوع صبح بشارت به ظهور آفتاب می‌دهد همین طور حضرت باب علامت طلوع شمس بهاء بود یعنی صبحی بود نورانی که آفاق را روشن کرد و آن انوار کم‌کم نمایان شد تا عاقبت مهر رخشان جلوه نمود حضرت باب مبشر به طلوع شمس بهاء الله بود و در جمیع کتب خویش بشارت به ظهور حضرت بهاء الله داد..." (رساله ایام تسعه، ص ۱۰۷)

۲ - دنیای آخرت به صبح نورانی تشبیه شده است:

"... عنقریب ایام به سر آید و مرغان چمن نغمه رحلت بسراید و سراج عافیت منطقی گردد و ظلمت هلاکت مستولی شود و صبح نورانی آخرت بدمد سعی نمائیم و بکوشیم تا با رخی نورانی در ملکوت رحمانی در آئیم و در ملاً اعلی در حلقه ثابتان و راسخان داخل گردیم..." (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۷۴)

۳ - عهد و میثاق الهی به صبح نورانی تشبیه شده است:

"هو الابهی ای یاران الهی و ای دوستان حقیقی صبح میثاق چون اشراق بر آفاق نمود روحانیان به کمال روح و ریحان دست به شکرانه گشودند و به پرتو عنایت روشن گشتند و به وجد و اهتزاز آمدند و دل و دیده منور نمودند و در نشر بوی گلستان حقیقت کوشیدند و در اعلای کلمه الهیه سعی بلیغ نمودند و به جنود

الغ پسران و دختر

بدانید چون صبح نورانی از افق قدس صمدانی

بردمد البته اسرار و اعمال شیطانی که در لیل

ظلمانی معمول شده ظاهر شود و بر عالمیان

هویدا گردد.

ملکوت ابهی مؤید گردیدند و به جیوش ملاً اعلی منصور شدند و حزبی کورصفت و ظلمت پرست و خفاش بصیرت از پرتو این صبح نورانی افسرده و پژمرده گشتند و هر یک به حفره‌ای خزیدند و به گوشه ظلمتی دویدند و با یکدیگر رمز گفتند و سر در سر گشودند که این صبح، اشراق ندارد و این نور میثاق، آفاق نیاراید ظلمت خوشتر است و فرقت بهتر، آفتاب حقیقت غروب نمود و نیر اعظم افول کرد لیل الیل آمد و شب پر تعب گشت ظلمت احاطه نمود دیگر تا هزار سال شب تاریک است و ظلمت محیطه به دور و نزدیک پس شب و روز باید به نقض میثاق برخاست و به قوت شبهات آفاق را ظلمانی نمود چون از هر جهت عربده نمودند و ظنون و اوهام ترویج کردند کوکب عهد پرتوی پر اشراق نمود کل مخدول و منکوب و مهزوم گشتند و علم میثاق در قطب آفاق بلند شد. عع" (یاران پارسی، ص ۱۲۰)

افق: کرانه - ناحیه - کشور - کنار (جمع: آفاق)

قدس: پاک و منزّه بودن یا شدن **صمدانی:** خدائی - الهی

اسرار: رازها - امور پنهان (مفرد: سر)

شیطان و اعمال شیطانی:

"مقصود از شیطان مردمی هستند که همواره بهر عنوان که میسر باشد خلق جهان را فریب بدهند و از راه راست منحرف کنند... در کتب مقدسه آسمانی ذکر شیطان مکرر آمده است و از ابتدای خلقت و دوره آدم و حوا که در عرف و اصطلاح مشهور بین ناس سرسلسله بنی نوع انسان بوده اند شیطان نقش مهمی را به عهده داشته... مقصود اصلی از شیطان در مقامی نفس آماره انسانی و در مقامی نفوسی هستند که سبب اذلال و فریب مردم می‌شوند... جمالقدم در لوحی می‌فرماید قوله تعالی: "...مظاهر شیطانیه در نهایت مکر و خدعه مشهود و مشغول و مابین ناس به صورت انسان ظاهر..." (قاموس مختصر ایقان، ص ۱۷۷)

و نیز از حضرت عبدالبهاء به سید مهدی گلپایگانی در عشق آباد قوله المتین:

"مقصد از شیطان عالم طبیعت بشری است که انسان را بردائل اخلاق تشویق می‌نماید از جمله منازعه بقاء و درندگی و اخلاق فاسده و فسق و فجور و هزلیات و عدم غیرت و خونخواری چون سباع ضاریه که منبعث از عالم طبیعت است یعنی شیطان عبارت از قوای طبیعت است که آن در عالم حقیقت به نفس آماره تعبیر شده..." (امر و خلق، ج ۲، ص ۱۶۵)

معمول: عمل شده - اجراء گردیده **لیل:** شب - از غروب خورشید تا طلوع

ظلمانی: تاریک - بسیار تیره و تاریک یا سیاه **عالمیان:** خلق - جهان

ای گیاه خاک (۶۷)

چگونه است که با دست آلوده به شکر مباشرت جامه خود نمائی و با دل آلوده به کثافت

شهوة و هوی معاشرت را جوئی و به ممالک قدسم راه خواهی؟

هیئات هیئات عما اتم تریدون *

معانی کلمات:

ای گیاه خاک: خطاب به نفوسی که در غفلت و هوی و آرزوهای نفسانی مستغرقند و خود را از قرب و لقای حضرت دوست محروم ساخته‌اند. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰)

در توقیعی که حسب الامر حضرت ولی امرالله صادر گشته در اهمیت روحانی توجه به قبله مثال ذیل را بیان فرموده‌اند: "همان طور که گیاه جهت حیات و رشد خود به طرف نور آفتاب متمایل است ما هم در احیان دعا و مناجات قلوبمان را به مظهر الهی، جمال اقدس ابهی متوجه می‌سازیم ... و توجه ظاهری ... به تربت مقدسش را در عالم خاک رمزی از توجه باطنی خود می‌شماریم." (ترجمه) (کتاب اقدس، ص ۱۱۰)

مباشرت: شخصاً اقدام نمودن - کاری را به عهده گرفتن

جامه: لباس - پوشاک

کثافت: پلیدی - ناتمیزی - نجاست

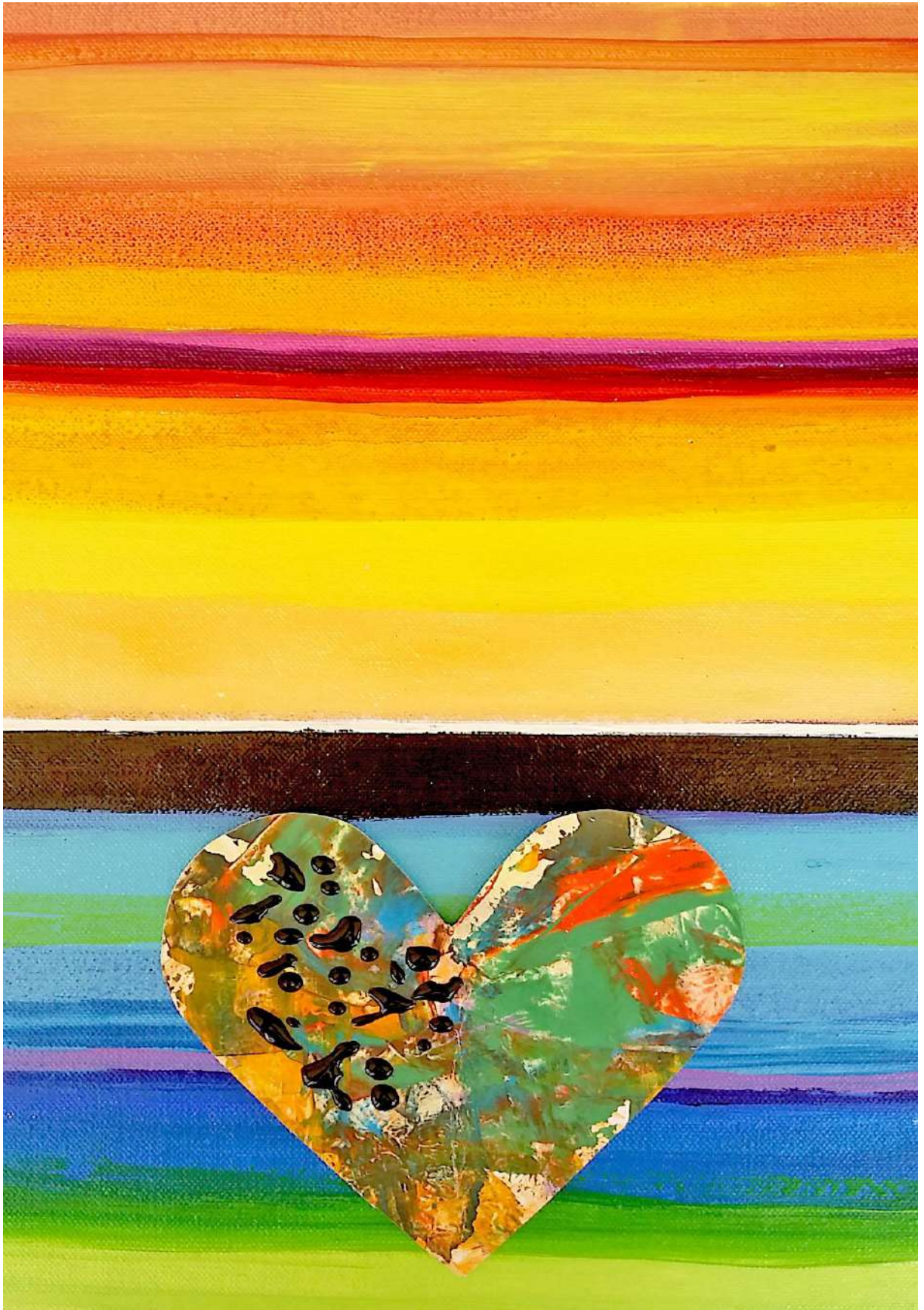
شهوة: خواهش نفسانی و میل به لذت

هوی: عشق، میل و خواهش نفس (معمولاً خواسته‌های بد) - (جمع: أهواء) - مترادف با هوس (رجوع شود به کلمات مکنونه فقره ۱۰)

"هوالله ای شخص رشید رشادت اینست که انسان بر نفس و هوی غالب گردد و جنود ظلمانی را مغلوب نماید بنیان نادانی براندازد و ایوان دانائی بنیاد نهد... و علیک التحیة و الثناء. عع"

(یاران پارسی، ص ۱۲۳)

معاشرت: دوستی و الفت داشتن



ممالک: مملکت‌ها، آنچه در تحت حکومت مَلکی باشد از سرزمینها و مردم و غیره، عزّت و قدرت سلطان، رعیت سلطان، (مفرد: مملکت)

قدس: پاک و منزّه بودن یا شدن **ممالک قدس:** عوالم غیبی الهی

"اگر حیات انسانی و وجود روحانی محصور در زندگانی دنیوی بود ایجاد چه ثمر داشت بلکه الوهیت چه آثار و نتیجه می‌بخشید بلکه موجودات و ممکنات و عوالم مکونات کل مهمل بود استغفرالله عن هذا التصور و الخطأ العظيم. همچنانکه ثمرات و نتایج حیات رَحمی در آن عالم تنگ و تاریک مفقود و چون انتقال به این عالم وسیع نماید فوائد نشو و نمای آن عالم واضح و مشهود می‌گردد به همچنین ثواب و عقاب و نعیم و جحیم و مکافات و مجازات اعمال و افعال انسان در این نشأة آخرای عالم بعد از این عالم، مشهود و معلوم می‌گردد و همچنانکه اگر نشأة و حیات رَحمی محصور در همان عالم رَحِم بود حیات و وجود عالم رحمی، مهمل و نامربوط می‌گشت به همچنین اگر حیات این عالم و اعمال و افعال، ثمراتش در عالم دیگر نشود به کلی مهمل و غیرمعقول است. پس بدان که حق را عوالم غیبی هست که افکار امکانی از ادراکش عاجز است و عقول بشری از تصورش قاصر. چون مشام روحانی را از هر رطوبت امکانی پاک و مطهر فرمائی نفعات قدس حدائق رحمانیه آن عوالم به مشام رسد والبهاء علیک و علی کل ناظر و متوجه الی الملکوت الابهی الذی قدسه الله عن ادراک الغافلین و ابصار المنکرین." (گلزار تعالیم بهایی، صص ۴۹۰ - ۴۹۱)

هیئات: دریغا- چه دور - در مقام حسرت و افسوس گفته می‌شود.

نمونه‌هایی از ذکر هیئات در آثار مبارکه: "... الیوم امرالله در نهایت قوت ولی برخی بیخردان را مقصد چنان که این بنیه قویه امرالله را ضعیف کنند تا از ضعف بنیه گویی برابیند و بمقاصد خویش رسند هیئات هیئات. آن طبیب الهی در زیر زنجیر چنان قوه‌ای به این بنیه عنایت فرموده که قوت بنیه جمیع علل و امراض را حکماً دفع می‌نمایند و لایبقی لهم إلا الخسران المبین..." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳، ص ۲۳۵)

"... جمیع خلق از ماضی شاکی و به مستقبل امیدوار، گمان کنند که زمان کلال و ملال بگذرد و ایامی در نهایت خوشی و حلاوت رخ نماید هیئات هیئات. این جهان عالم خاک است و این نفس منهکم و ناپاک چگونه مسرت و فرح و شادمانی و کامرانی حاصل آید هیئات هیئات مگر آنکه انسان غیر خدا را نسیان کند نظر از این جهان پستی بردارد و آنچه در جهان بالاست مشاهده نماید..." (گلزار تعالیم بهایی، صص ۳۸۵ - ۳۸۶)

عَمَا: از آنچه **أنتم:** شما - ضمیر جمع مذکر مخاطب

تریدون: اراده می‌کنید - می‌خواهید

ای پسران آدم (۶۸)

کلمه طیبه و اعمال طاهره مقدسه بسماء عز احدیه صعود نماید * جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هوی پاک شود و به ساحت عز قبول درآید * چه که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول نمایند * اینست آفتاب حکمت و معانی که از افق فم مشیت ربانی اشراق فرمود

طوبی للمقبلین *

معانی کلمات:

طیبه: پاک و پاکیزه - خوشبو طاهره: پاک و پاکیزه - نظیف

کلمه طیبه:

(أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْتِي رِبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَمِثْلَ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (۲۶) يَثَّبُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ) (۲۷)

(قرآن کریم، سوره ابراهیم آیه ۲۴-۲۷)

آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است؟! (۲۴)

میوه‌های خود را هر زمان به اذن پروردگارش می‌دهد، و خداوند برای مردم مثلها میزند شاید متذکر شوند، (و پند گیرند). (۲۵)

و (همچنین) کلمه خبیثه را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از زمین برکنده شده، و قرار و ثباتی ندارد. (۲۶) خداوند کسانی را که ایمان آوردند به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان ثابت قدم می‌دارد، هم در این جهان و هم در سرای دیگر، و ستمگران را گمراه می‌سازد (و لطف خود را از آنها بر می‌گیرد) و خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می‌دهد. (۲۷)



"تبریز جناب آقامیرزا ابراهیم خطاط علیه بهاء الله

هو الله ای خطاط باثبات هر خطی در صفحه کائنات خط خطاست مگر خطی که ناطق به اسم جمال ابهی است نگارنده خطاط آفاق است و مظهر موهبت نیر اشراق چون نظر به عالم امکان نمائیم رقی منشور یابیم و در آن لوح محفوظ آیات و کلمات و حروفی مسطور ببینیم که هر کلمه طیبه شجره ایست اصلها ثابت و فرعها فی السماء و تؤتی أكلها فی کل حین و هر کلمه خبیثه مانند شجره خبیثه است اجتثت من فوق الأرض ما لها من قرار. الحمد لله به فضل و موهبت جمال ابهی روحی له الفداء احبای باوفا کلمات طیباتند و کلمه طیبه بر زبان رانند و کلمه طیبه از گفتار و رفتارشان آشکار گردد پس قطعه آذربایجان مانند صفحه ساده می ماند امیدواریم که احبای الهی در آن لوح ممزّد کلمات طیبه گردند و حروفات مقدسه شوند بلکه آیات باهره گردند تا برهان ظهور جمال قدم شوند و حجت قاطعه اسم اعظم... " (حدیقه عرفان، ص ۳۰۸)

مقدسسه: پاک و پاکیزه شده سماء: آسمان - بالا و فوق و اعلاى هر چیز

عزّ: احترام - عزّت - ارجمندی احدیه: یکی بودن - یکتائی خداوند

صعود: بالا رفتن - ارتقاء جستن

جهد: کوشیدن و جدیت کردن

غبار: ذره های بسیار ریز مواد بهویژه خاک که به صورت معلق در هوا است و بر روی اجسام می نشیند

ریا: تظاهر کردن به پاکدامنی و خوبی

کدورت: تیرگی در رنگ، مناسبات، در معیشت

نفس: شخص انسان، جسم و جسد، ذات و حقیقت هر چیز

نفس اماره: منظور نفس شیطانی یا فریب دهنده و اغوا کننده به بدی است (نفس اماره بالسوء) که انسان را به هوی و هوس و کارهای ناشایسته وسوسه می کند.

در مورد کلمه نفس باید دقت نمود که این کلمه دارای دو مفهوم متفاوت است، حضرت ولی عزیز امرالله در تشریح این دو معنی می فرماید قوله العزیز:

" نفس دارای دو مفهوم است و یا در دو مفهوم بکار می رود یکی نفس به عنوان هویت شخص انسان، آنگونه که خداوند او را آفریده است و این حقیقت در عبارتی نظیر "من عرف نفسه فقد عرف ربه" استعمال گردیده است.

نفس دیگر نفس اماره است و آن میراث مظلّم و حیوانی است که همه ما آن را داریم و همان طبیعت دون بشری است که می‌تواند به دیو موحش خودپرستی، خشونت، شهوت و غیره تبدیل گردد. این نفس اماره است که می‌بایست بر ضد آن پیکار کنیم." (نمونه حیات بهایی، ص ۲۶) (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۱۲)

هوی: عشق، میل و خواهش نفس (معمولاً خواسته‌های بد) - (جمع: أهواء) - مترادف با هوس

"هو الله ای شخص رشید رشادت اینست که انسان بر نفس و هوی غالب گردد و جنود ظلمانی را مغلوب نماید بنیان نادانی براندازد و ایوان دانائی بنیاد نهد روبه‌ان نقض را فرار دهد و کلاب عهدشکن را صف‌شکن گردد حقا که رشیدی و دلیر و علیک التحیة و الثناء. ع" (یاران پارسی، ص ۱۲۳)

"هو الله ای بنده یزدان پاک جانی و پاک دل زیرا از جهان آب و گل بیزار شدی و به جهان دیگر دل بستنی و حق پرستی و به یاران یزدان پیوستی و از بند بیگانگان رستی یار آشنا بودی و بینا و گویا. چون پرتو آفتاب درخشید نور حقیقت دیدی و سرود سروش شنیدی و دل از تعلق به این خاکدان بریدی و در اوج مهر یزدان پریدی شاد باش شاد باش و با نفس و هوی همواره در پرخاش باش جانت خوش باد. ع" (یاران پارسی، ص ۷۶)

ساحت: حضور - پیشگاه عنقریب: به‌زودی - زود باشد که

صراف: عیارشناس - کسیکه پول خوب را از بد جدا می‌کند

صرافان وجود: ایادی عزیز امرالله جناب ابوالقاسم فیضی روحی لخلوصه الفداء در توضیح اصطلاح صرافان وجود از جمله فرموده‌اند:

"در اوایل این کلمه صرافان وجود را ایرانیها ترجمه کردند (Money Changer) در صورتی که اصل معنی بدین ترتیب است: در قدیم که اسکناس نبود و فقط سکه نقره و یا طلا به‌عنوان پول رد و بدل می‌شد، هر روز جمعه متخصصین برای شمردن پول به درگاه تجار عظیم می‌رفتند و توده‌هایی از سکه‌ها را که در برابر آن‌ها می‌گذارند این متخصصین آغاز شمردن می‌نمودند و در همین حین با انگشتان خود سکه‌ها را لمس نموده و می‌فهمیدند که سکه اصل است یا بدل و سکه‌های بدل را دور می‌انداختند. این مردم متخصص، صراف نقود تجار بودند و به معنای روحانی صراف نقود (پول‌ها) روحانی. به محض تماس، احساس می‌کردند که پالون یارو کج است (اصطلاحی است در بین مردم فارسی‌زبان به این معنی که شخص مذکور درستکار و امین یا راستگو و خالص نیست.)"

حضرت عبدالبهاء در جواب سائلی در مورد عبارت "صرافان وجود" چنین می‌فرمایند قوله الأُحلی:

"هو الله ای بنده جمال ابهی سؤال از آیه مبارکه نموده بودی که می‌فرماید (عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند) معنی این آیه مبارکه مفصل، فرصت نه

مختصر بیان می‌شود و آن اینست که ماعدای تقوی و عمل پاک در درگاه احدیت مقبول نه. ایمان مانند شجر، و تقوی و عمل پاک به مثابه ثمر است الیوم اعظم تقوای الهی ثبوت بر عهد و پیمان است و عمل پاک یعنی رفتار و کردار و گفتار بهائیان حقیقی که مطابق وصایا و نصائح الهی است.

(مکاتیب، ج ۲، ص ۳۰۵) (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۵۴)

تقوی: اجتناب و پرهیز از هر عمل ناصواب

"تقوای خالص پیشه کن و از ماسوی الله اندیشه منما." (لوح احمد فارسی - دریای دانش، ص ۱۱۴)

"سلاح فتح و سبب اولیه نصر تقوی الله بوده و هست. اوست درعی که هیکل امر را حفظ می‌کند و حزب الله را نصرت می‌نماید لازال رأیت تقوی مظفر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب بها فتح المقربون مدن القلوب یاذن الله رب الجنود." (مجموعه اشراقات، ص ۱۳۹)

"دوستان الهی باید به تقوی الله قلوب را تسخیر نمایند و صدور را از آنچه سزاوار نیست مقدس دارند." (فضائل اخلاق، ص ۹۳)

حکمت: علم به حقائق اشیاء - فلسفه - عدل - کلام موافق حق

فهم: دهان **ربانی:** منسوب به رب - الهی - پروردگاری - عالم دینی

مشیت: همان مشیئة عربی است به معنای اراده - خواسته - اراده الهی - در اصطلاح حکما هر یک از ممکنات مرکب است از "وجود" و "ماهیت" - "مشیت" خواستن قابلیت آنست و "اراده خواستن" وجود آن. **مشیت اولی:** در مقامی منظور مظهر امر الهی است مانند من فهم مشیة الاولی یعنی از لسان مظهر الهی.

(نوزده هزار لغت)

اشراق: برآمدن آفتاب - درخشیدن - روشن شدن - روشن کردن - مجازاً به معنی الهام

طوبی: خوشا - خوشا به حال - خیر و سعادت و خوشی باد - مزده و بشارت باد

مقبلین: اقبال کننده - روی آورنده - آینده (کسی که می‌آید) به سوی کسی - در مقامی منظور مؤمن است که روی آورنده و اقبال کننده به مظهر الهی و شریعت اوست.

طوبی للمقبلین: خوشا به حال اقبال کنندگان، خوشا به حال مؤمنان

ای پسر عیش (۶۹)

خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آئی و نیکو بساطی است بساط باقی اگر از
ملک فانی برتر خرامی و ملیح است نشاط مستی اگر ساغر معانی از ید غلام الهی
بیاشامی * اگر به این مراتب فائز شوی از نیستی و فنا و محنت و خطا فارغ گردی *

معانی کلمات:

عیش: زندگانی - خوشی و عشرت

ساحت: حضور - پیشگاه

بساط: فرش - حصیر زیر پا

ید: دست

باقی: بازمانده - پاینده - زنده - ثابت و برقرار - یکی از القاب الهی است.

فانی: نیست شونده - نابود شدنی

ملک: دارائی - مال - آنچه در تصرف انسان باشد.

خرامیدن: راه رفتن با زیبایی و وقار یا ناز و ادا یا با سرکشی و غرور

ملیح: نمکین - خوب صورت - زیبا و ظریف - (جمع: ملاح، املاح) - (مؤنث: ملیحه)

ساغر: جام شراب - شراب (مجازاً)

معانی: معنی‌ها - مقصود و منظور - مفهوم و مقصودی که کلمه برای رساندن آن منظور ساخته شده - مضمون و مفهوم کلام

ساغر معانی:

"هو الله ای یادگار نیاکان نامهات رسید الفاظ کأس معانی بود و معانی اسرار محبت الهی نامه مگو صهبا
بود گلهای حدیقه وفا بود دلیل بر هدایت کبری بود ستایش پاک بزدان را که ساغر عطا لبریز شد و باده وفا
نشئه انگیز گشت رستخیز برخاست و در جهان ولوله انداخت مشتاقان فائز دیدار گشتند و عاشقان روی دلبر
مهربان دیدند تشنگان آب گوارا یافتند و ماهیان به دریای بی پایان رسیدند بلبان گلبانگ توحید زدند و بیان
اسرار و معانی نمودند گلشن بهشت برین شد و گلزار تزیین جست... مرغان حدائق دفتر شقایق گشودند
و اسرار حقایق بنمودند این نغمه و آواز و این چنگ و چغانه و ساز و این آهنگ راز و نیاز طیور گلشن را پرواز
دهد لکن افسوس و دریغ که غراب مشئوم، محروم و جعدان، معتکف ویران مظمور. نه از این باغ الهی

نصیبی و نه از این جنت نعیم بهره‌ئی. در گلخن ظلمانی به منزلگه ویرانی خزیده اسیر شهوات نفسانی ماندند ... عع" (مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی، صص ۱۶ - ۱۷)

"هو الله ای جمشید جام جم در جهان مشهورتر از مهر تابان است ولی کل تابع اوهام، آن جام ساغر دل است که سرشار از باده پیمان است این جام به گوهر شاهوار معانی و جواهر زواهر هدایت کبری مرصع و مزین است. پس تو که جم نامی این جام را به دست گیر تا جمشید ایام گردی و عالمی را سرمست باده پیمان نمائی بنوش و بنوشان و مست شو و سرمست کن جانت شادمان باد و دلت رشک گلستان، جمیع دوستان پارسی را سرچشمه زندگانی انجمن کن و البهاء علیک. عع" (یاران پارسی، ص ۲۰۹)

غلام الهی: در قرآن به انبیاء و اولیاء، غلام اطلاق شده است. حضرت بهاء الله نیز از حضرتشان به این نام یاد فرموده‌اند.

"... این غلام مذکور داشت که اولاً لازم بود این که مجلسی معین نمایند و این غلام با علمای عصر مجتمع شوند و معلوم شود جرم این عباد چه بوده و حال امر ازین مقامات گذشته و تو بقول خود مأموری که ما را بأخر ببلاد حبس نمائی..." (دریای دانش، ص ۵۵)

"... ای مریم قدر این ایام را دانسته که عنقریب غلام روحانی را در سرادق امکان نه‌بینی و در جمیع اشیاء آثار حزن ملاحظه نمائی..." (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۳۳)

فائز: به مقصود رسیده - پیروز **محنت:** مصیبت و سختی - بلیه

فارغ: به مقصود رسیده - بی‌نیاز - دست از کار کشیده

چگونه از نیستی و فنا و محنت و خطا فارغ گردیم؟

"... ای دو کنیز الهی وقت آنست که جام لبریز گردید و مانند نسیم جانپروور جنت ابهی در آن کشور مشک‌بیز شوید، از شئون عالم هستی بیزار شوید و در هر رتبه آرزوی نیستی نمائید، شعاع چون به آفتاب رسد محو و فنا گردد و قطره چون به دریا رسد ناپدید شود، عاشق صادق چون به معشوق رسد معدوم شود، انسان تا به مقام فدا قدم ننهد از هر موهبتی محروم گردد، و مقام فدا مقام فنا و نیستی است تا هستی الهی جلوه نماید و مشهد فدا میدان انقطاعست تا آیات بقا ترتیل گردد، تا توانید از خود به کلی بیزار شوید و گرفتار آن روی پرانوار و چون باین مقام سجود فائز شوید من فی الوجود را در ظلّ خویش یابید. اینست موهبت کبری اینست سلطنت عظمی اینست حیات بی‌منتهی و مادون آن عاقبت خسران مبین است و زیان عظیم..." (من مکاتیب عبدالبهاء، شماره ۱، ص ۱۹۲)

ای دوستان من (۷۰)

یاد آورید آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعه مبارکه زمان واقع شده با من نموده‌اید و ملأ اعلی و اصحاب مدین بقا را بر آن عهد گواه گرفتم و حال احدیرا بر آن عهد قائم نمی‌بینم البتّه غرور و نافرمانی آن را از قلوب محو نموده بقسمیکه اثری از آن باقی نمانده و من دانسته صبر نمودم و اظهار نداشتم *

معانی کلمات:

ای دوستان من: ای دوستان من و امثال آن همه نفوس مؤمنه همراه با نصائح و مطالب روحانی و عمومی و اخلاقی. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۹)

عهد: پیمان - میثاق - وصیت - قراردادی که بر سر امری بین دو یا چند نفر بسته می‌شود.

جبل: کوه

فاران: نام کوه مقدسی است که خداوند در این کوه بر حضرت موسی تجلی فرمود.

حضرت بهاءالله می‌فرماید قوله العزیز: "ای طالبان باده رحمانی جمال قدس نورانی در فاران قدس صمدانی از شجره روحانی بی حجاب لن‌ترانی می‌فرماید چشم دل و جان را محروم ننمائید و به محل ظهور انوار جمالش بشتابید." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۳۳۰)

عهد جبل فاران: منظور عهد و میثاق الهی است.

در فرهنگ لغات منتخبه (صفحه ۵۹۶) در مورد فاران از جمله آمده است که "آن سرزمینی است در شرق سینا که بنی اسرائیل از آنجا عبور کردند حدود این بیابان و ذکر عبور حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف و داود از این صحرا در قاموس کتاب مقدس مسطور است." "و همچنین نام کوه مقدسی است که خداوند در این کوه بر موسی تجلی فرمود."

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "اما فاران و سینا و ساعیر این‌ها جایی است که محل تجلی رب بوده و در تورات مصرح است." و نیز می‌فرماید: "عهدی که در کلمات مکنونه مذکور آن عهد و میثاق است که در

بقعه مبارکه فاران محبت‌الله قبه الزمان بآثر قلم اعلی واقع گردید و اهل مدین بقا و ملاء اعلی نفوسی هستند که ثابت بر میثاقند..."

و نیز می‌فرمایند: "فاران جبلی است که نور حقیقت از آن طلوع نمود و از محبت‌الله فوران یافت مهبط انوار شد و مطلع آثار مشرق اسرار گشت و مطاف ابرار حال از لسان قدم این نام مبارک به آن بلد عنایت شده تا این فاران جلوه‌گاه آن فاران گردد و این اقلیم مطلع مواهب رب رحیم شود..." (همان مجموعه، شماره ۴۱، ص ۷) { خطاب به احبای تون - فردوس که شهر کوچکی در کنار کویر نمک در ایران است. }

و در تشریح فقره ۷۱ می‌فرمایند: "این عهد و میثاق است که جمال مبارک در ارض مقدس به قلم اعلی در ظل شجره انیسا گرفته‌اند و بعد از صعود اعلان شد. ع ع"

بقعه: جا- مکان- صومعه و خانقاه

بقعه مبارکه زمان: کنایه از ابدیت است.

در فرهنگ لغات منتخبه (صفحه ۳۵۸) از دکتر ریاض قدیمی مذکور که "زمان به معنی وقت، عصر، فصل، دوران، عمر و حیات است و در قطعه ۷۱ کلمات مکنونه فارسی به معنای ابدیت است و استشهاد به بیان حضرت ولی امرالله نموده‌اند که می‌فرمایند اصل این کلمه عبری است و برای تعبیر از ابدیت استعمال می‌شود." (کنز اسرار، ج ۲، ص ۸۲)

و در بیان مبارک دیگری که اصل آن به عربی است بیاناتی می‌فرمایند که مضمون آن به فارسی چنین است: "اما معنی کلمات مکنونه در باره عهد جبل فاران مقصد آن است که نسبت به حق گذشته و حال و آینده وجود ندارد و این زمان‌ها زمانی واحد است و از اساس شریعت و دین خداوند آنکه خداوند در هر ظهوری با اهل آن دیانت عهد و پیمان ظهور بعد را محکم می‌نماید و این عهد تا آخر آن دوره که به ظهور موعود پایان می‌پذیرد معتبر است. به دوران موسی کلیم نظر نمائید که حضرت موسی در کوه سینا از نفوسی که در زمان مسیح حاضر بودند عهد آن حضرت را گرفت و اگر چه آن نفوس قرن‌ها و عصرها بعد از موسی کلیم زندگی می‌کردند ولی از نظر عهد و پیمانی که مقدس از زمان است حاضر بودند و لکن یهود غفلت از این نکته نمودند و متذکر نشدند و به خسران مبین افتادند..." (پایان نقل به مضمون از مجموعه نصوص معهد اعلی)... از مجموع این بیانات مبارکه واضح می‌شود که فاران و زمان اشاره و تعبیر و رمزی است از فوران نار محبت‌الله و ظهور انوار مشیت الهیه و بعث هیاکل مقدسه و شروع دوره جدید و خلق بدیع و خداوند با همه اهل ایمان عهد و پیمان می‌بندد که در هر زمان که این مظاهر مشیت الهیه ظاهر شوند نفوس باید وفای به عهد نموده به کوی جانان شتابند و جان برکف در بارگاه خدا حاضر شوند.

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۸۱-۸۲)

ملاء اعلیٰ: ارواح مقدسه در عوالم الهیّه - ملائکه

اهل ملاء اعلیٰ " هر نفسی الیوم به کتاب الهی عمل نمود و قلبش از شبهات و ضغینه و بغضا و ما لایلیق للإنسان طاهر و مقدس شد او از اهل ملاء اعلیٰ محسوب. " (مأئده آسمانی، ج ۸، ص ۴۵)

مدین: نام شهر و سرزمینی است در جنوب شرقی کوه سینا نزدیک دریای سرخ در لوح طب از حضرت بهاء الله نازل قوله الأبهی: " الیوم دو امر محبوب و مطلوب است یکی حکمت و بیان و ثانی الإستقامة علی أمر ربکم الرحمان. هر نفسی به این دو امر فائز شد عندالله از اهل مدینه بقا محسوب و مذکور. " و نیز می فرمایند: " اهل مدین بقاء و ملاء اعلیٰ نفوسی هستند که ثابت بر میثاقند... " (مجموعه نصوص در باره کلمات مکنونه)

حال احدی را بر آن عهد قائم نمی بینم: اشاره به غفلت نوع انسان و عدم وفای به عهد و پیمان غرور: افتخار به شئون عرضیه و فانیه مثل ثروت و شهرت و مقام و جمال و غیره - آنچه که انسان را گول بزند و مغرور سازد. (نورده هزار لغت)... حضرت بهاء الله بیان می فرمایند که شرط اساسی در این سیر و سلوک افتادگی صرف و خضوع کامل در برابر مؤمنین است چه که کوچکترین شائبه غرور و خودپسندی، شخص سالک را از ورود به مداین و حدایق مذکوره و ارتقاء به معارج عالیّه باز می دارد و سبب می شود که وی به پله اول این نردبان یعنی نخستین مرحله از سلوک باز گردد...

(نفحات ظهور حضرت بهاء الله، ص ۱۷۲)

نتائج غرور و نافرمانی: در این کلمات مکنونه علت نسیان و غفلت و بی وفایی انسان را نسبت به عهد و پیمان الهی آشکار می سازد و آن از یک طرف کبر و غرور و خودپسندی و خودبینی است که نهی از آن در اکثر الواح و آثار وارد آمده است و از طرف دیگر نافرمانی و اطاعت نکردن از تعالیم و احکام الهی است که سبب ناامیدی و دوری و غفلت انسان از دین و امر الهی است قوله الأعلیٰ: "سیف عصیان شجره امید ترا بریده و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور ... " (فقره ۲۱) (کنز اسرار، ج ۲، ص ۹۰)

محو: برطرف کردن و از بین بردن اثر

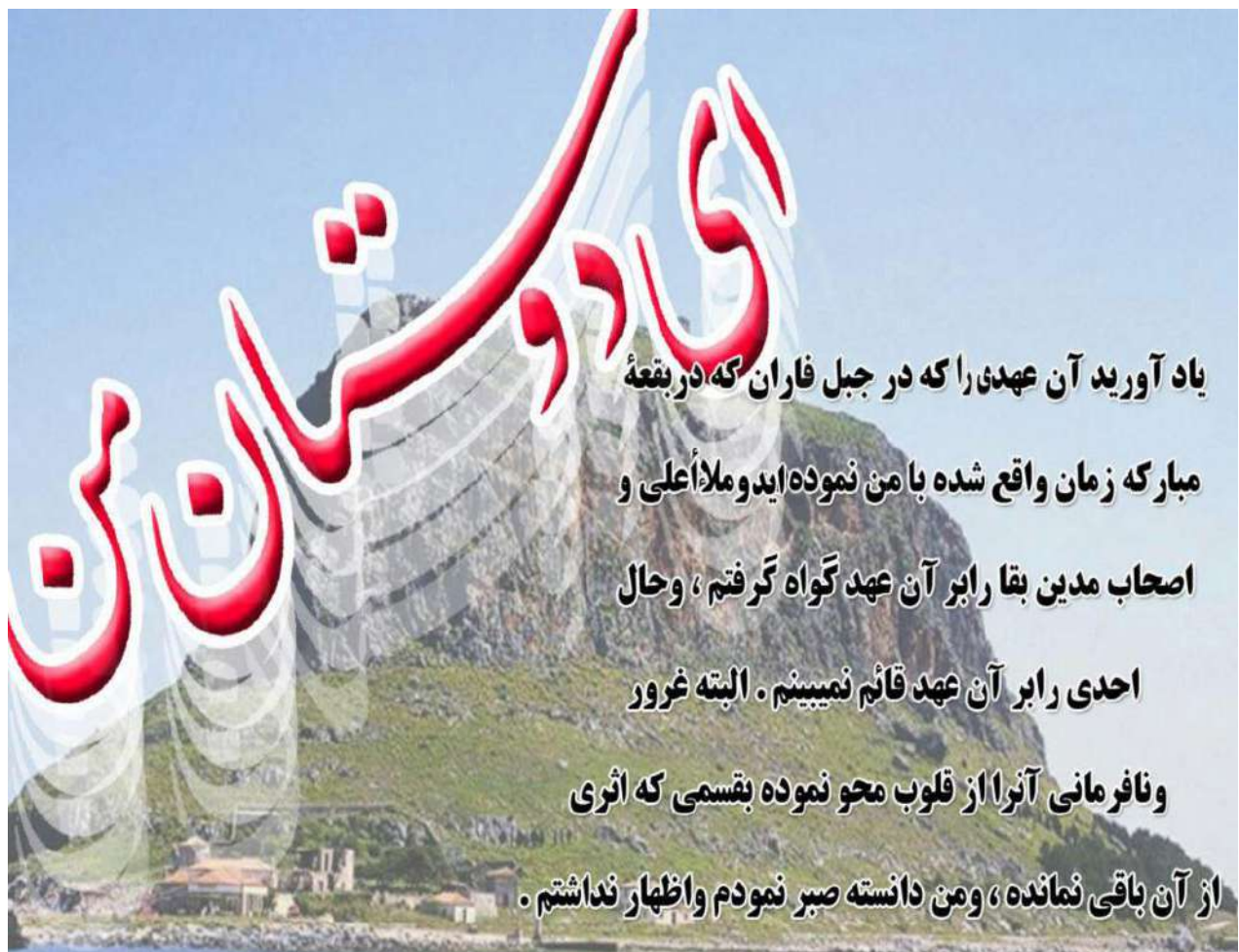
من دانسته صبر نمودم: فقرات متعددی از کلمات مکنونه فارسی در شرح بی وفایی قلوب انسانی به عهد ابدی است و در اکثر مواقع لسان قدم بر این عهدشکنی و بی وفایی و غفلت نوع بشر تأسف خورده نالان و گریان به عوالم عز رحمانی رجوع می نماید و با وجود مشاهده این وضع سکوت نموده و غفلت و نادانی نوع بشر را چون سرّی نگهداری نموده آن را نزد "جنود قدس" اظهار نمی دارد و "خجلت" بشر غفلت زده را " نمی پسندد". این بیانات مبارکه از طرفی اثبات این نکته است که وفای به عهد و وصول به مقام وفا همانطور

که حضرت عبدالبهاء می‌فرماید مقامی بس مشکل است و این همان گردنه و عقبه‌ای است که به "عقبه زمردی وفا" در شماره ۷۷ به آن اشاره شده است.

از طرف دیگر چشم‌پوشی و سرنگهداری مظهر امر الهی سرمشق و نمونه عملی برای هر مؤمن مخلصی تواند بود که او نیز نسبت به خطایای یاران و گناهان بندگان نظر استتار و حالت چشم‌پوشی و گذشت را رعایت کند و این صفت الهی را در زندگی خود سرمشق قرار دهد و به این اصل که در کلمات حضرت مسیح و در این دور مبارک نازل شده است معتقد و عامل باشد که اگر در این دنیا از گناه دیگران بگذرد و چشم‌پوشی نماید خداوند رحمان و رحیم نیز در آن عالم با نظر ستر و استتار به اعمال او نظر خواهد کرد.

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۹۰ - ۹۱)

اظهاره: بیان کردن - آشکار کردن



ای بنده من (۷۱)

مثَل تو مثل سیف پر جوهری است که در غلاف تیره پنهان باشد و به این سبب قدر آن بر جوهریان مستور ماند * پس از غلاف نفس و هوی بیرون آی تا جوهر تو بر عالمیان هویدا و روشن آید *

معانی کلمات:

ای بنده من: " در این تصویر بدیع که انسان به خطاب مبارک " ای بنده من " مخاطب گشته انسانی مطرح است که وجودش مثبت است، وجودی است همچون سیف پر جوهر که در غلاف تیره پنهان است بر دوش چنین انسانی بار گناه اثری سنگینی نمی‌کند، بلکه سعی و جهد لازم تا این شمشیر آبدار از غلاف نفس و هوی بیرون آید و چشم عالمیان را به جوهر خود روشن نماید .." (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۰۰)

مثَل: تشبیه- امری که بدان مثال زنند. **مثَل:** همانند- نظیر- شبیه

سیف: شمشیر- (جمع: سیوف - آسیاف)

جوهر: گوهر - هر سنگ قیمتی و نفیس مانند الماس و یاقوت و زمرد.

"در این فقره مبارکه انسان به سیف پر جوهری تشبیه شده است که در غلاف تیره نفس و هوی پنهان است و چون از این غلاف تیره بیرون آید، ارزش و بهای او بر عالمیان روشن گردد..." (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۰۰)

سیف پر جوهر: آبدار (در مورد شمشیر و خنجر و مانند آن) = جوهردار و برنده- تیز در معنی جوهر در فرهنگ معین نوشته است: "جوهر اصل و خلاصه هر چیز- آنچه قائم به ذات باشد- هر سنگ گرانبها مانند یاقوت - الماس - فیروزه، هر یک از احجار کریمه."

حضرت ولی امرالله سیف پر جوهر را به *A finely tempered sword* ترجمه فرموده‌اند. از این ترجمه و تبیین مبارک روشن می‌گردد که مقصود از سیف پر جوهر شمشیر آبدیده است. اهل فن می‌دانند که هر چه شمشیر بهتر آبدیده شود تیغه آن سخت‌تر و نوع آن بهتر و ممتازتر شود. حال در این فقره مبارکه، وجود انسانی به شمشیری که در نهایت دقت و مهارت آبدیده شده تشبیه گردیده ولی این شمشیر

ایک بندہ مرے



مَثَلِ تُو مَثَلِ سِیْفِ پَر جُوہری اِسْتِ کَہ دَر غَلَا فِ تیرَہ پَنہان

بَاشدَ . وِہائِن سَببِ قَدَرِ اَن بَر جُوہریانِ مَسْتورِ مانَدَ .

پَسِ اَز غَلَا فِ نَفْسِ وِہوی بَیرونِ آیِ تا جُوہرِ تُو بَر عَالَمیانِ

ہویدا وِروشنِ آیدَ .



در غلاف تیره پنهان است. این تصور که مقصود از سیف پرجوهر، شمشیر جواهرنشان است درست نمی‌باشد چه که در این فقره تیغ شمشیر که در غلاف پنهان است، مورد تشبیه بوده و تیغ شمشیر نمی‌تواند به گوهر مزین باشد. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۰۵) جمالقدم در لوح مقصود می‌فرماید قوله العزیز: "... انسان را به مثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما به تربیت جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد."

غلاف: پوشش و جلد مثل جلد شمشیر

غلاف تیره و غلاف تیره نفس و هوی اشاره به پرده‌ها و حجاب‌هایی هستند که از ظهور و بروز و جلوه جوهر و حقیقت انسانی جلوگیری می‌نمایند. همچنانکه شمشیر تا در غلاف پنهان باشد کسی نمی‌تواند برندگی و جلا و تیزی تیغه آن را ببیند، به همین گونه تا انسان وجود خود را از آلودگی‌های شهوت و هوی پاک نکند و از پس ابرهای تیره نفسانی بیرون نیاید، حقیقت و جوهر و اصل و ارزش او روشن نگردد. بیرون آمدن از غلاف تیره نفس و هوی در درجه اولی بستگی به سعی و کوشش خود انسان دارد. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۱۱)

قدر: ارزش - مقام

جوهریان: گوهرشناسان - جواهرشناس‌ها

ظهور جوهر بر عالمیان: در لوح ورقا از جمال اقدس ابهی نازل: "... اعمال به مثابه مرآت است و آنچه در انسان مستور در او ظاهر و هویدا است..."

چون حقائق مستوره در واقعیت انسانی از غلاف تیره نفس و هوی بیرون آید و صفا و لطافت و تقدیس و کمال او به منصف ظهور رسد این اعمال به مثابه آئینه‌ای آنچه را که در هویت و نهاد انسان نهفته است آشکار نموده و بر عالمیان هویدا می‌سازد.

در تشریح همین فقره هشتم (۷۲ فارسی) آیات مبارکه متعددی زیارت گردید که جمال مبارک در آن آیات می‌فرماید که در نهاد انسان چیزی جز علم و محبت و نور و معرفت الهی نهفته نشده است پس اگر پرده‌های مانع از میان برداشته شوند و حقیقت انسانی از قفس نفس آزاد شده و از غلاف تیره بیرون آید، آثار این علم و محبت و این نور و معرفت که جوهر انسانی است برعالمیان ظاهر و هویدا گردد و سرآراستن موجودات به خلعت هستی آشکار شود.

مثالی از طبیعت سر این حقیقت را بیش از پیش روشن نماید و آن مثال اینک: می‌دانیم که در نهاد و هویت دانه بالقوه درخت کامل با شاخ و برگ و شکوفه و گل و میوه نهفته و پنهان است ولی تا این نهال موانع موجوده را از میان بردارد و سر از خاک تیره بیرون نیاورد و تا این نهال نورسته به قوت اشعه و گرمای خورشید و ریزش باران بهاری رشد و نمو نکند و بالاخره تا این نهال درختی نشود و گل و شکوفه نداده

و بار و میوه نیاورد، جلوه و بروز و آثار و فائده‌اش براهل عالم آشکار نشود. بر همین منوال چون اعمال حسنه و کمالات روحانیه میوه وجود انسانی است، پس تا وقتی انسان از غلاف تیره نفس و هوی بیرون نیاید و به اعمال و اخلاق پاک آراسته نگردد حقیقتش بر عالم و عالمیان ظاهر و هویدا نشود. این است که می‌فرمایند اعمال مثل آئینه‌ای است و آنچه در حقیقت انسان پنهان است در این آئینه نمایان می‌گردد. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۱۶)

مستور: پوشیده - پنهان - مخفی

نفس: شخص انسان، جسم و جسد، ذات و حقیقت هر چیز - روح - جان

در مورد کلمه نفس باید دقت نمود که این کلمه دارای دو مفهوم متفاوت است، حضرت ولی عزیز امرالله در تشریح این دو معنی می‌فرمایند قوله العزیز:

"نفس دارای دو مفهوم است و یا در دو مفهوم بکار می‌رود یکی نفس به‌عنوان هویت شخص انسان، آنگونه که خداوند او را آفریده است و این حقیقت در عبارتی نظیر "من عرف نفسه فقد عرف ربه" استعمال گردیده است.

نفس دیگر نفس اماره است و آن میراث مظلم و حیوانی است که همه ما آن را داریم و همان طبیعت دون بشری است که می‌تواند به دیو موحش خودپرستی، خشونت، شهوت و غیره تبدیل گردد. این نفس اماره است که می‌بایست بر ضد آن پیکار کنیم." (نمونه حیات بهایی ص ۲۶) (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۱۲)

نفس اماره: منظور نفس شیطانی یا فریب‌دهنده و اغواکننده به بدی است (نفس اماره بالسوء) که انسانرا به هوی و هوس و کارهای ناشایسته وسوسه می‌کند.

هوی: عشق، میل و خواهش نفس (معمولاً خواسته‌های بد) - (جمع: أهواء) - مترادف با هوس

"هوالله ای شخص رشید رشادت اینست که انسان بر نفس و هوی غالب گردد و جنود ظلمانی را مغلوب نماید بنیان نادانی براندازد و ایوان دانائی بنیاد نهد روبه‌پنهان نقض را فرار دهد و کلاب عهدشکن را صف‌شکن گردد حقا که رشیدی و دلیر و علیک التحیه و الثناء. ع" (یاران پارسی، ص ۱۲۳)

"هوالله ای بنده یزدان پاک جانی و پاک دل زیرا از جهان آب و گل بیزار شدی و به جهان دیگر دل بستگی و حق پرستی و به یاران یزدان پیوستی و از بند بیگانگان رستی یار آشنا بودی و بینا و گویا. چون پرتو آفتاب درخشید نور حقیقت دیدی و سرود سروش شنیدی و دل از تعلق به این خاکدان بریدی و در اوج مهر یزدان پریدی شاد باش شاد باش و با نفس و هوی همواره در پرخاش باش جانت خوش باد. ع" (یاران پارسی، ص ۷۶)

طرق مبارزه با نفس و هوی: راه اصلی مبارزه با نفس اماره و نجات از شهوات نفسانیه همانا تقویت قوه ایمان و توسل به ذیل حضرت رحمن و تفکر در باره جهان بی پایان دار عقبی و مداومت و استمرار در ذکر حضرت یزدان و آبدادن زمین قلب به آب آیات و کلمات الهیه است تا رفته رفته قوای روحانیه غلبه یابد و ایمان به ایقان مبدل شود و انقطاع از ماسوی الله میسر گردد و هر چه در این راه پیشتر رویم و بیشتر کوشیم نجات از زنجیر محکم نفس و هوی و دیو بدسیرت شهوات دنیا آسانتر شود. در سفرنامه مبارک صفحه ۲۷۰ در مورد چگونگی آزادی از قفس این عالم از جمله می فرمایند قوله الأحملي: "به دیگری فرمودند انسان باید از قفس تن پرواز نماید، روح محض شود زیرا جسم قفسی است که انسان را به مشکلات عظیمه اندازد، اسیر طبیعت کند و به هر دردی مبتلا نماید. اما چون انسان عادات جسمانی را خرق نماید از هر قیدی آزاد شود چه که قوای جسمانیه جاذب طبیعت است لهذا باید قوه روحانی این زنجیر را بگسلد. به مجرد فکر این مقام حاصل نشود، قوای طبیعی همیشه انسان را جذب می کند چشم منجذب مناظر خوش نما است، گوش منجذب نغمات است و قلب متوجه به لذائد و شهوات. انسان ثروت دارد باز هم می خواهد زیرا منجذب عالم طبیعت است اسباب معیشت دارد باز هم می طلبد. پس باید قوه روحانی غالب گردد تا از این قیود آزاد شود و نجات یابد مثل مرغی که در قفس است، محض دانستن اینکه در خارج هوای لطیف و فضای رحیب است باغهای باصفا و چشمه های گوارا است نجات نیابد مگر قوه ای یابد که قفس را بشکند و در فضای جان فزا پرواز نماید." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۷۰ - ۲۷۱)

در خاتمه بحث چگونگی نجات عالم طبیعت و راههای خروج از غلاف تیره نفس و هوی و وصول به درجات عالیه روحانیت و صفا لوح زیر از حضرت عبدالبهاء زیارت می گردد:

"هو الله سعادت در علم است و علم در تقوی و تقوی در انقطاع و تنفر از جمیع زخارف دنیا. انقطاع عشق الهی آرد عشق تلاوت آیات و مناجات خواهد و جذبه آیات تهذیب اخلاق کند یعنی صدق در راه حق و انصاف با خلق و قهر با نفس و صحبت با نیکان و دوری از جاهلان و حرمت مهتران و شفقت با کهتران و نصیحت با دوستان و حلم با دشمنان و بذل بر فقیران و محبت با اهل جهان و هدایت گمگشتگان این است سعادت عظمی و عطیه کبری و موهبت لاتفنی. فطوبی للعاملین. ع"

و در مفهوم ریاضت واقعی که عبارت از ترک نفس و هوی با وجود مرزوق بودن به نعمت دنیا است در سفرنامه اروپا مسطور است: "... پس مقصود از ریاضت ترک نفس و هوی با وجود مرزوق بودن به نعماء نه ممنوع شدن از آلاء. خدا این نعمت ها را برای انسان آفرید و صحت بنیه و جسم را وسیله ظهور قوت روح قرار داده با وجود قوه جسمانی اگر نفس انسانی سالم باشد و در حالت اقتدار عادل این کمال است ورنه:

نفس اژدرها است او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۱۴ - ۲۱۵)

هویدا: روشن - آشکار

ای دوست من (۷۲)

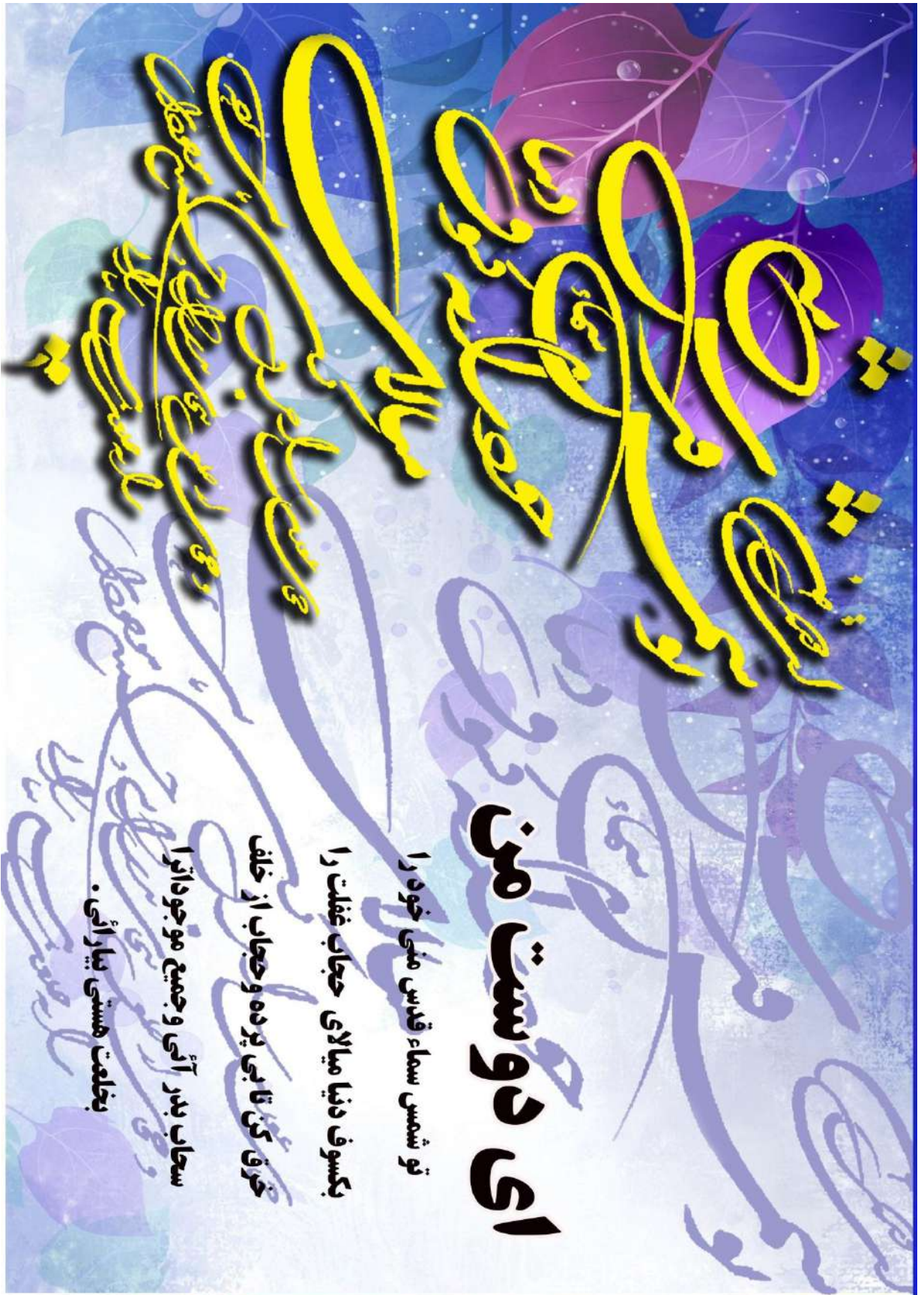
تو شمس سماء قدس منی خود را به کسوف دنیا میالای * حجاب غفلت را خرق کن تا بی‌پرده و حجاب از خلف سحاب بدر آئی و جمیع موجودات را به خلعت هستی بیارائی *

معانی کلمات:

ای دوست: ای دوستان من و امثال آن همه نفوس مؤمنه همراه با نصایح و مطالب روحانی عمومی و اخلاقی. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۹)

در این مقام کلام الهی این وجود با روح را که نشانی از حق دارد دوست و حبیب خود می‌نامد و کسی که به این خطاب مخاطب شود البته دارای مقام و مرتبه‌ای والاتر از نفسی است که خطاب "بنده من" در حق او صادر شود اگر چه هر نسبتی به خداوند عظیم است جانهای مشتاقان هزاران بار خود را فدا نمایند تا به هر نسبتی که از حق صادر شود فائز گردند ولی با این همه فرق است بین خطاب "ای بنده من" و عنوان لطیف و بزرگ "ای دوست من" (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۰۴)

در الواح و آثار جمال مبارک کلمه و اصطلاح **دوست و دوستان** به کثرت وارد آمده است و در اکثری از موارد اهل بهاء و مؤمنین را به خطاب "**یا احبائی**" یعنی ای دوستان من مخاطب فرموده‌اند به حدی که اصطلاح "**احباء**" معروف و متداول بین اهل بهاء شده است. این خطاب ملیح و لطیف نشانه دوستی و محبت و رمز رابطه حق با خلق و رابطه خلق با خلق در این دور مبارک گردیده است. ... این آشنایی و انس و دوستی و محبت بین خداوند و انسان بخصوص در این قرن نورانی حضرت یزدان به نهایت درجه ظهور و بروز در عالم امکان رسیده است. به جرأت می‌توان گفت که این همه صمیمیت و این مرتبه از نزول فضل و احسان به نوع انسان در ادیان سالفه و در کتب و آثار گذشته بی‌سابقه و بی‌نظیر می‌باشد به نحوی که چون خداوند مؤمنین را به خطاب "**ای بندگان من**" مخاطب می‌فرماید، اهل دانش و بینش آن را فخری عظیم می‌دانستند چنانکه در شرح احوال شیخ احمد غزالی نوشته‌اند که: "... روزی در مجلس وعظ وی قاری این آیه برخواند که "**یا عبادى الذین اسرفوا على انفسهم**" یعنی ای بندگان من که اسراف می‌کنید بر خود. وی گفت شرفهم بباء الإضافة الی نفسه به قوله "یا عبادى". یعنی با این قول که آنها را "**ای بندگان من**" نامیده آنها را به "باء" اضافه به نفس خودش نسبت داده و شرافت بخشید. یعنی عرفای پیشین ندای "**ای بندگان من**" را نهایت درجه فضل می‌دانستند و حال یاران الهی به خطاب "**ای دوست من**" و "**یا احبائی**" مفتخر می‌گردند. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۲۰ - ۲۲۱)



ای دوست من

تو شمس سماء قدس منی خود را

بکسوف دنیا میلای حجاب غفلت را

خرف کن تا بی پرده و حجاب از خلف

سحاب بدر آئی و جمیع موجودات را

بخلمت هستی بیارائی.

شمس: خورشید

در این خطاب مبارک خداوند انسان را شمس سماء قدس خود یعنی خورشید آسمان پاکی خود دانسته و این مقام ممتاز را به او عنایت فرموده است ... مقصود از "سماء" جهت علو و سمو و بلندی هر چیز است. حال خداوند مقام انسان را به مقام خورشید در آسمان تقدیس خود تشبیه نموده است این تعبیر و تشبیه اقلأً از دو نظر شایان بسی توجه و تفکر است:

اول آنکه مقام و موقع انسان در دستگاه آفرینش روحانی چون موقع و مقام آفتاب در منظومه شمسی مقامی یکتا و فرید و وحید است.

دوم آنکه انسان نه تنها اهمیت و مقام ممتازش چون موقع و مقام شمس در آسمان است بلکه انسان خورشید آسمان قدس الهی است.

سماء: آسمان - فلک

انسان حقیقی به مثابه آسمان است: در کتاب عهدی جمال مبارک می فرمایند: "... انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الرحمن مشهود..." (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۲۴)

در اسرارالآثار وارد: در آثار این امر کلمه "سماء" به مناسبت جهت علو به تشبیه و استعاره بر معانی رمزیه نامحدودی اطلاق گردیده و در لوحی است " انا ما اردنا من السماء الا جهة العلو و سمو و منتهی مقام الأشياء إن أتم من العارفين. انا نذكرکم لكل شیء سماء نعنی به جهة علوه و سموه و منتهی مقامه إن أتم من البالغين." انتهی

مضمون بیان مبارک حضرت بهاءالله آنکه " ما از سماء چیزی جز جهت بلندی و علو و نهایت درجه و مقام اشیاء اراده ننمودیم اگر شما از عارفین باشید. ما برای شما در مورد هر چیزی آسمان "سماء" را ذکر می کنیم و مقصودمان جهت علو و سمو و نهایت مقام آن اشیاء است اگر شما از بالغین باشید." (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۲۷)

قدس: پاک و منزّه شدن یا بودن

کسوف: تیره شدن و گرفتن خورشید- تیره و گرفته شدن رنگ چهره- خورشیدگرفتگی. از دیدگاه علمی اندازه ظاهری خورشید و ماه از زمین با هم برابر است. علت این امر آن است که فاصله این دو جسم از کره ما متفاوت است. در نتیجه در زمانهایی که ماه مستقیماً از جلوی خورشید عبور می کند قرص خورشید در پس آن پنهان می شود. شرط لازم و کافی برای وقوع پیوستن کسوف آن است که زمین، خورشید و ماه در یک خط یا تقریباً یک خط راست قرار بگیرند، به طوری که سایه ماه بر بخشی از زمین بیافتد کل این سایه از دو قسمت نیمسایه که در قسمت بیرونی است نیمه درونی که تاریک و سیاه است تشکیل شده است.

در محدوده نیم‌سایه، ماه تنها قسمتی از خورشید را پوشانده است که به آن خورشیدگرفتگی جزیی می‌گویند. در خلال گرفت بر اثر حرکت ماه و چرخش زمین، سایه ماه، زمین را از غرب به شرق طی می‌کند به این سیر حرکتی سیر گرفتگی کلی می‌گویند. هر کسی که در این مسیر باشد خورشید را در حالت گرفت کلی خواهد دید. این مسیر در بیشترین حالت به ۳۲۰ کیلومتر می‌رسد و حدود نیم درصد سطح زمین را می‌پوشاند. معمولاً هر ۱/۵ سال خورشیدگرفتگی کلی روی می‌دهد اما ما در طول عمرمان شاید یک بار شانس تماشای این پدیده را داشته باشیم. (مأخذ: شبکه فیزیک هوپا - اینترنت)

کسوف عبارت از حالتی است که سایه کره ماه بر قرص خورشید افتد و مانع آن گردد که اشعه نورانی خورشید به تمامه از کره ارض قابل دیدن باشد.

کسوف دنیا نیز اشاره‌ای لطیف و تعبیری بدیع است به هر پرده و حجابی که مانع ظهور و بروز کامل شمس گردیده و مانع آن شود که اشعه شمس حقیقت، عالم وجود را به خلعت هستی بیاراید. در تشریح کلی همین فقره آمده که این بیان از جمله **خطابی است به انسان تا در کسوف این دنیا پنهان نمانده و سعی کند تا از پس ابرهای مانعه خارج شده و عالم هستی را آرایش بخشد و ذکر شد که این تعبیر چه در عالم خلق و چه در عالم امر معتبر تواند بود.** حال چون به تعبیر دنیا دقت نمائیم و ببینیم که جمال مبارک دنیا را از جمله **معرضین و منکرین** جمال بی‌مثال دانسته‌اند و اجتناب از این نفوس را لازم شمرده‌اند (به معنای دنیا مراجعه شود) استنباط دقیق دیگری نیز از این فقره توانیم داشت و آن اینکه این خطاب الهی خطاب به نفس مظهر ظهور در ایام بغداد نیز می‌تواند باشد، چه که در آن ایام "شمس سماء قدس الهی" یعنی **جمال اقدس ابهی** در پس "کسوف دنیا" یعنی **حملات و اعمال و اغراض دشمنان و معرضین پنهان بودند و الواح بسیاری موجود که شاهد آلام و اوجاع مظهر ظهور در آن ایام است حال به یک اعتبار می‌توان گفت که لسان حق خطاب به آن "دوست" خود جمال مبارک می‌فرمایند در پس پرده‌های ظلم و عدوان و اغراض و بی‌وفایی ناقضان عهد و پیمان باقی نمان و از پس ابرهای حائله بیرون آی و حجابات مانعه را خرق کن تا "عالم وجود را به خلعت هستی بیارائی". و می‌بینیم که پس از چندی در ایام **سعید رضوان** "شمس سماء قدس" از پس پرده‌های ظلمانی خارج شد و از "کسوف دنیا" در آمد و با خلق بدیع و ظهور آیات و اتیان بینات عالم را به خلعت هستی بیاراست. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۲۹)**

دنیا: در اسرارالآثار آمده است: "دنیا عربی، مؤنث آذنی به معنی نزدیک‌تر و پست تر ولی در قرآن لقب این جهان گردیده است..." (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۳۰)

"... مَثَل دنیا مثل ظَلّی است که حینی موجود و حینی مفقود است بر چنین چیزی عاقل دل نبندد بلکه باطل انگارد و چنین گمان مکن که دنیا و مقصود از او نعمت‌های مقدره در او و یا زینت‌های متلونه در آن است چه که این اشیاء مصنوع حقند و مظاهر صنع اویند بلکه مرایای ظهور الهیه‌اند و مظاهر تحکمی قدرتی، بلکه مقصود از دنیا منکرین جمال بی‌مثال است و معرضین از نعمت بی‌زوال اینست که

تجنب از چنین اشخاص لازم و اعراض واجب." (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۲۹) جمال مبارک می‌فرمایند: "عالم مجازی و عالم ظاهری هر دو نیست محضند و در لباس هستی جلوه نمایند. اول راهزن سالکان است و ثانی فتنه واصلان. پس جهد منیع باید تا روح رحمانی از این دو عقبه نفسانی بقوه سبحانی بگذرد..." (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۲۹)

"دنیا نمایشی است بی حقیقت و نیستی است به صورت هستی آراسته دل به او مبندید و از پروردگار خود مگسلید و مباحثید از غفلت کنندگان، به راستی می‌گویم که مثل دنیا مثل سرابی است که به صورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون به او رسند بی بهره و بی نصیب مانند." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۳۲۸ - ۳۲۹)

میالای: آلوده مکن

حجاب: پرده - مانع - پوشش

در اسرارالآثار آمده است: حجاب عربی به معنای "ستر و پرده" و هر حجابی. در توفیق خطاب به محمدشاه است: "... اگر کشف حجاب شود محبوب کل منم... " و در لوح حکما است: "... اذ کنا خلف سبعین الف حجاب من النور... ". مضمون آنکه: ما در پس هفتاد هزار حجاب نورانی بودیم. و در کتاب اقدس است: "هذا امرالله قد کان مستوراً فی حجب الغیب... " مضمون آنکه: این امر خداوند است که در پس حجاب‌های غیب پنهان بوده.

به طور کلی می‌توان گفت که در تعبیر امریه و اشارات اهل عرفان پرده و حجاب کنایه و اشاره از هر چیزی است که به نحوی از انحاء مانع دیدن شیئی و یا درک حقیقتی و یا وصول به مقصدی و یا فهم موضوعی و یا فوز و رسیدن به مرحمتی گردد. دایره و وسعت بکاربردن این اشاره و رمز و تشبیه بسیار وسیع است در این مقام سعی می‌شود با آوردن امثله‌ای چند، موارد مختلف این رمز و تشبیه روشن‌تر گردد و این امثله شامل ده مطلب است:

۱ - پرده‌های بیان: مثلاً حقایق و معانی الهیه تا وقتی به صورت آیات و کتاب برای اهل عالم ظاهر شده است در پس پرده‌های بیان مستور است و چون برای بشر نازل گردید مثل عروسی که حجاب از رخ زیبا بردارد بی پرده و حجاب برای اهل عالم ظاهر و آشکار می‌گردد. ...

در کلمات مکنونه "... عروس معانی بدیعه که ورای پرده‌های بیان مستور و پنهان بود ... "

۲ - العلم حجاب اکبر: از جمله به علم و دانش صوری که عاری از معرفت باطنی و درک روحانی باشد و اسباب غرور و تکبر گردد نیز اصطلاح "حجاب اکبر" اطلاق می‌گردد.

۳ - **حجاب نفس:** قبلاً اشاره گردید که جمال مبارک در لوح نصیر می‌فرمایند: "به حجاب نفس خود را محتجب مسازید" این حجاب نفس نیز یکی از تیره‌ترین حجاب‌ها و یکی از سخت‌ترین موانع وصول به حقیقت است. در احادیث اسلامی آمده که چون حضرت رسول اکرم از فتح در یکی از غزوات خلاصی یافتند فرمودند که جهاد کوچک تمام شد حال باید به جهاد اکبر پردازیم و مقصد از این جنگ و جهاد اکبر جنگ با نفس است.

۴ - **حجاب نور:** همانگونه که در اول این بحث گفته شد حضرت بهاء‌الله در اکثری از مواقع در مناسبت با جلوه و ظهور خود اصطلاح و تعبیر "پرده‌های نور" را آورده‌اند و از "حجاب من النور" که نفس مبارک در ورای آن پنهانند صحبت فرموده‌اند. همچنان که چشم ظاهره نمی‌تواند به‌طور مستقیم به خورشید تابنده نظر اندازد و اگر چنین کنیم چشم آسیب می‌بیند، به همان نحو وجود انسانی قادر به مشاهده مستقیم انوار ظهور الهی نیست. این اشعه شدید خورشید حجابی است نورانی که مانع از دیدن و نگاه کردن مستقیم به خورشید می‌گردد. به همین نحو مظاهر ظهور حقیقت نیز در پس هزاران هزار پرده‌های نورانی پنهانند و فقط اشعه‌هایی از آن آفتاب حقیقت به‌قدر استعداد و قابلیت بشر ظاهر می‌گردد و الا اهل عالم از مشاهده همه اشعه آن آفتاب حقیقت کور و نابینا بل معدوم و مفقود مشاهده می‌گردد.

۵ - **حجاب محبت:** در آثار امریه و کتب عرفانیه اغلب به این معنی لطیف اشاره شده است که حتی محبت و دوستی حجابی بین خلق و معرفت حق و بین حبيب و محبوب تواند شد. در هفت‌وادی از جمله این بیان آمده است: "... المحبة حجاب بين الحبيب و المحبوب." نفوس مقدسه و مخلصه باید سعی نمایند تا این حجاب را نیز به کناری زده جمال یار را بی‌پرده مشاهده نمایند.

داستان شورانگیز عشق پاک حضرت انیس به محبوب خود حضرت اعلی، نقطه اولی بهترین شاهد چنین خلوص و انقطاعی می‌باشد. چنانکه دوستی و محبت و عشق او مانعی بین حبيب و محبوب نشد و چون آن جمال الهی اراده فرمود که به دست یکی از دوستان، جان فدای جانان نماید، آن عاشق دل‌باخته، انیس زنوزی برپاخواست و آماده اطاعت امر محبوب قلب خود شد و این درجه عشق و انقطاع و اطاعت و سوزانیدن تمام پرده‌های مانعه باعث شد که حضرت باب اعظم او را انیس خود فرمود و شریک در شهادت کبری نمود و تصویری از مقام خلوص و فدا برای عالمیان بر جای نهاد که تاریخ بشری مثل آن را ندیده و شبه آن را نخواهد دید.

۶ - **حجاب غیب:** "هذا امر الله قد كان مستوراً فی حجب الغیب" (کتاب مستطاب اقدس) چون عوالم غیبیه الهیه محل اسرار و محل امر و مشیت الهیه است، پس این عوالم خود پرده‌ای هستند که دست ما به آن نرسد و تا وقتی که امر الهی در پس پرده غیب است اسرار آن برای ما آشکار نگردد ولی وقتی از پس پرده غیب بیرون آید بر اهل عالم به‌صورت کلمات و آیات و کتب الهیه ظاهر و آشکار گردد.

۷ - **حجاب عزت:** "حجاب عزت عمی و حیرت است زیرا که ادراک‌های کشفی را در کنه ذات تأثیری نیست پس عدم نفوذ ادراکات در کنه ذات حجابی است که برای غیر هرگز برداشته نمی‌شود." (فرهنگ نوربخش)

۸ - **حجاب پنداشت و خودبینی:** شیخ ابوسعید ابوالخیر گفت: "حجاب میان بنده و خدای، زمین و آسمان نیست، عرش و کرسی نیست، پنداشت و منی تو حجاب است، از میان برگیر به خدا رسی."

(فرهنگ نوربخش، ج ۵، ص ۸)

۹ - **سه درجه آزادی از حجاب:** "بدان که حرّیت سه درجه دارد **درجه اول** آن است که از حجابات ظلمانی که جاه و مال و شهوت است بمیرد و حجاب ظلمانی را فراموش کند و از بند حجاب ظلمانی آزاد شود. و **درجه دوم** آن است که از حجاب نورانی که علم و تقوی و طاعت است بمیرد و حجاب نورانی را فراموش کند و از بند حجاب نورانی آزاد شود.

و **درجه سوم** آن است که از خود بمیرد و خود را فراموش کند و از بند خود آزاد شود و این حرّیت اولیاء است. و این است که مهتر اولیاء و سرور علماء فرمود: "**موتوا قبل أن تموتوا**" یعنی بمیرید قبل از اینکه بمیرید.

(کنز اسرار، ج ۱، صص ۲۳۲ - ۲۳۸)

غفلت: از یاد بردن و متذکر نبودن

کل عالم غافل است:

جمال اقدس ابهی در لوحی مقام غفلت و بیهوشی اهل عالم را به شرح زیر بیان می فرمایند:

"... **ناس خفته بل مرده اند** ... در یکی از الواح در مضمون این کلمه مبارکه نازل می فرمایند: "... هر کتاب را جز اهلش قادر بر قرائت آن نه چه که خطوط آن مختلف است... چه که مثلاً خط عبرانی را جز اهل آن قرائت نتوان نمود و همچنین سریانی و سایر خطوط ولکن کتاب عالم را هر نفسی بر قرائت آن قادر چه که بر هر لوحی از الواح عالم کلمه تغییر و فنا مسطور است. جمیع آن را مشاهده می نمایند و تغییرات و تبدیلات و اختلافات را در هر حین می بینند و جمیع این امور به قلم جلی در کتاب عالم نوشته شده و مع ذلک کل **غافل و مدهوشند**. سبحان الله این چه **سکر** است که عالم را از انتباه منع نموده و این چه نوم است که جمیع را احاطه کرده قسم باشراقات شمس معانی که از افق سجن طالع است که اگر نفسی **أقل** از شعر به شعور آید خود را به این ایام فانیه مشغول ننماید و از مقام محمود ممنوع نگردد..." و سپس می فرمایند: "دنیا عنقریب فانی و معدوم خواهد شد و آنچه از برای دوستان حق باقی و پاینده است خدمتی است که الیوم خالصاً لوجهه از ایشان ظاهر..."

خلف: عقب - پشت سر

خرق: پاره کردن - شکافتن

سحاب: ابر - جمع: سحب

سحاب تیره، علماء ایرانند:

جمال قدم در لوحی می‌فرمایند: "...ولکن تا افق عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود، ظهور این مقام مشکل به نظر می‌آید و سحاب تیره، مظاهر ظنون و اوهامند یعنی علماء ایران. گاهی به لسان شریعت و هنگامی به لسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصی و غایت قصوی ظهور این مقام بلند اعلی بوده و کفی بالله شهیداً"

در تشریح بعضی از کلمات این فقره چون کلمه دنیا و سحاب تیره، عمق عرفانی خاصی آشکار می‌شود و آن اینکه بسیاری از کلمات که به ظاهر اشیائی مادی و یا موادی جسمانی و طبیعی هستند در لسان طریقت و عرفان معانی و مفاهیم دیگری دارند از جمله نفس مقدس جمال قدم بیان فرمودند که مقصود از دنیا معرضین جمال الهی و مقصود از سحاب تیره، علماء عصر و علماء ایران هستند. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۴۱)

خلعت: جامه یا شال مزین

خلعت هستی: میدانیم آنچه از روح آید هستی واقعی و بهشت حقیقی انسان است و آنچه از جسم و طبیعت آید مورث زحمت و مشکلات انسان است این است که شیخ شبستر در بیت آخر خود گوید:

بود هستی بهشت، امکان چو دوزخ من و تو در میان، مانند برزخ

در این بیت هستی را به معنای بهشت و روح تعبیر کرده و عالم امکان و طبیعت را مثل دوزخ دانسته و حقیقت انسانی را که میان این دو عالم گرفتار است عالم برزخ نامیده است. (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۴۳)

بیارائی: آراسته کنی - زینت دهی

ای ابناء غرور (۷۳)

به سلطنت فانیه ایّامی از جبروت باقی من گذشته و خود را به اسباب زرد و سرخ می‌آرئید و بدین سبب افتخار مینمائید * قسم به جمال که جمیع را در خیمه یکرنگ تراب درآورم و همه این رنگهای مختلفه را از میان بردارم مگر کسانیکه به رنگ من درآیند و آن تقدیس از همه رنگ‌ها است *

معانی کلمات:

ابناء: فرزندان - پسران - (مفرد: ابن)

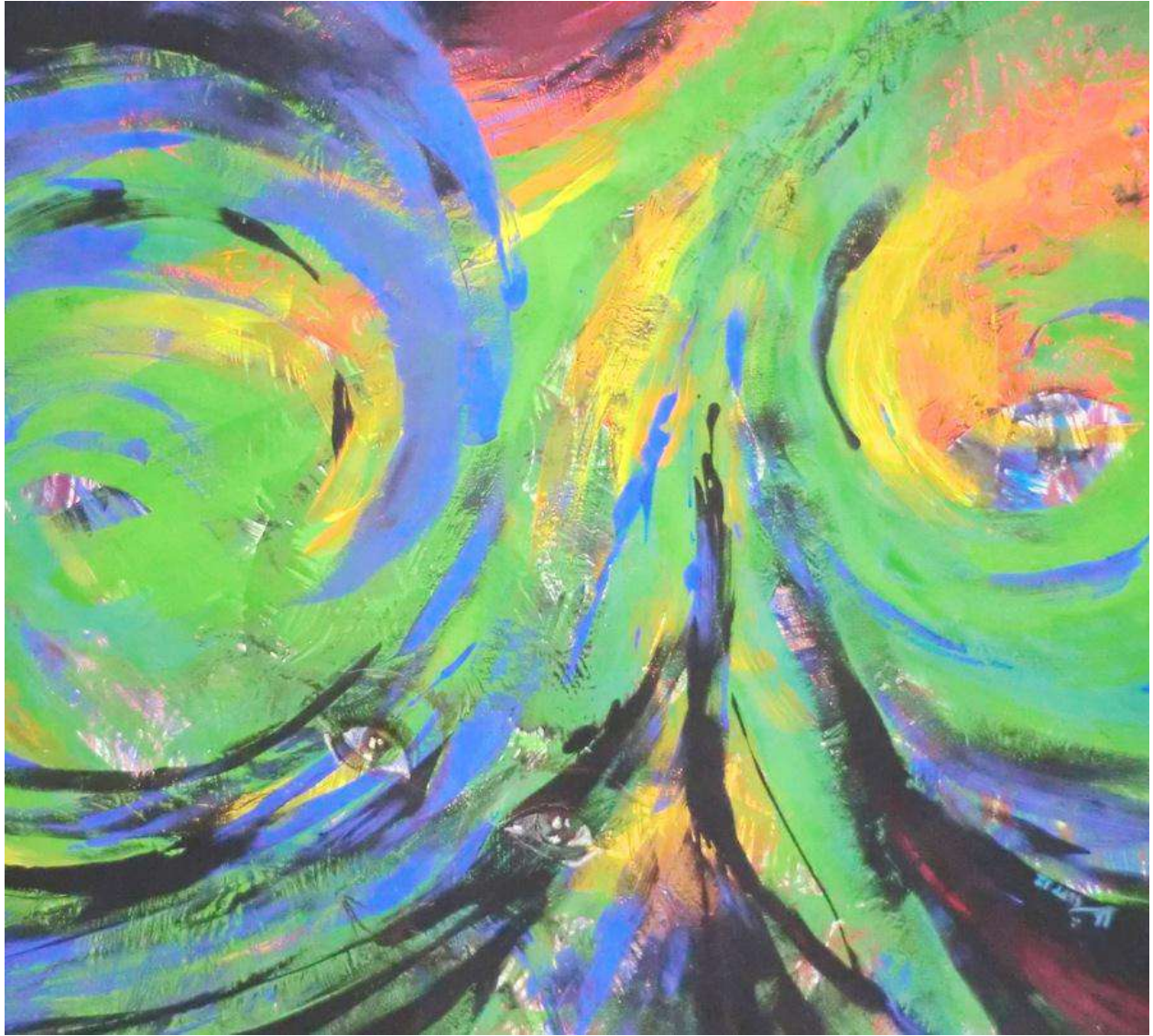
غرور: افتخار به شئون عرضیه و فانیه مثل ثروت و شهرت و مقام و جمال و غیره - آنچه که انسان را گول بزند و مغرور سازد. (نوزده هزار لغت)

... حضرت بهاء‌الله بیان می‌فرمایند که شرط اساسی در این سیر و سلوک افتادگی صرف و خضوع کامل در برابر مؤمنین است چه که کوچکترین شائبه غرور و خودپسندی، شخص سالک را از ورود به مداین و حدایق مذکوره و ارتقاء به معارج عالیّه باز می‌دارد و سبب می‌شود که وی به پله اول این نردبان یعنی نخستین مرحله از سلوک باز گردد...

نتایج غرور و نافرمانی: در این کلمات مکنونه علت نسیان و غفلت و بی‌وفایی انسان را نسبت به عهد و پیمان الهی آشکار می‌سازد و آن از یک طرف کبر و غرور و خودپسندی و خودبینی است که نهی از آن در اکثر الواح و آثار وارد آمده است و از طرف دیگر نافرمانی و اطاعت نکردن از تعالیم و احکام الهی است که سبب ناامیدی و دوری و غفلت انسان از دین و امر الهی است قوله الأعلی: "سیف عصیان شجره امید ترا بریده و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور..." (فقره ۲۱) (کنز اسرار، ج ۲، ص ۹۰)

سلطنت: پادشاهی و فرمانروائی **فانیه:** ناپایدار - نیست شونده

"... سلطنت هرچند در مذاق بشر پرحلاوت است ولی عاقبت نومیدی و دریغ و حسرت بنیان سرور برافتد و بنیاد حبور و هن و فتور یابد خاکدان فانی قبر ظلمانی گردد و تنگنای گور سکناى اهل غرور شود اما آنان که آزادی یافتند از پادشاهی رهائی جستند تخت را بند سخت دیدند و دیهیم را عذاب الیم شمردند تاج را سوءمزاج یافتند لهذا سلطنت ابدی خواستند و شهریاری سرمدی آرزو نمودند عزّت افق احدیت جستند و



بزرگواری در جهان آسمانی خواستند عبودیت درگاه را تاج و کلاه شمردند و بندگی آستان را پادشاهی دو جهان شمردند تو نیز تا توانی پیروی همان نما تا گمنام نگردی ره او پوی، مسلک او جوی، راز او گوی تا پیرو حقیقی گردی و به آنچه آرزوی نیاکان است رسی و علیک البهَاء الأبهی. عع" (یاران پارسی، ص ۱۳۰)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: " ای بندهٔ جمال ابهی نامه‌ای که به جناب منشادی مرقوم نموده بودید ملاحظه شد از بلایا و رزایای وارده بر این آواره اظهار تأسف فرموده بودید خداوند عالمیان عبدالبهاء را بجهت حمل بلا آفریده نه راحت و رخا و نه صحت و رفاه، آسودگی و خوشی و لذائد این دنیای فانی از برای دیگران است نه من. خوشی و عافیت و شادی و راحت به چه کار من آید هنیئاً لأرباب النعیم نعیم مرا در سبیل الهی بلا باید، تحمل جفا شاید، حبس و زنجیر سزاوار و تیر و شمشیر موهبت کردگار. جمیع این خلق را آرزو کام دل و راحت جان است نهایت من نیز یکی از آنان چه فرقی در میان لهذا هر نفسی را همت بلند در راه خداوند قید و بند جوید و هر شخص نورانی جانفشانی نماید و هر هوشیار تحمل بلایای بی‌شمار کند این هیکل فانی و قالب ترابی عنقریب تحت أطباق تراب متواری گردد و لم یکن شیئاً مذکوراً شود بگذار در سبیل الهی بر روی خاک افتد جانفشانی کند و تراب را به خون خویش رنگین و تابناک فرماید این بهتر است یا آن مثلاً یزید پلید از این دار فانی رفت و حضرت حسین شهید نیز جهان خاکی را وداع فرمود اما آن رفتن کجا و این رفتن کجا، ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا آن جان داد ولی جان بخشید و سبب حیات روحانی جمعی گردید این کامرانی نمود ولی به چاه ظلمانی افتاد این التراب من ربّ الأرباب و این الظلام من نور الأنوار..."

جبروت: عظمت و جلال - قهر - سلطه - قدرت - عالم جبروت عالم قدرت و عظمت حق است.

در اصطلاح حکما متقدم جبروت عالم عقول مجرد از ماده و صورت وحدت است که این عقول مجرد در مرتبهٔ کمالند و جبران نواقص جهان مادون را می‌کنند. متصوفه، عالم لاهوت را فوق عالم جبروت و عالم ذات خداوندی می‌دانند. اصح آنکه عالم جبروت، عالم صفات و اسماء الهی است که به مضمون فرموده حق در قوهٔ بیان مستور و مکنون است و فوق عالم ملکوت می‌باشد که عالم ظهور اسماء و صفات الهی و اعطاء به عالم ناسوت است. (نوزده هزار لغت)

اسباب: وسائل - طریقه‌ها - علت‌ها - قرابت‌ها و خوشیها - (مفرد: سبب)

سبب: علت

افتخار: فخر کردن - نازیدن

فخر انسان در اینست که از خدا باخبر باشد: حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند قوله الأحملی: "... جمیع حیوانات طبیعی هستند جمیع مادیون مثل حیوانات احساسات جسمانی دارند احساسات روحانی ندارند منکر خدا

هستند هیچ خبری از خدا ندارند از جنت الهی خبر ندارند جمیع حیوانات نیز از تعالیم الهی بی‌خبرند جمیع حیوانات اسیر محسوساتند فی الحقیقه نظیر فلاسفه این زمان حیواناتند، چنانکه آنها از خدا از انبیا از احساسات روحانی از فیض روح القدس از ماوراء الطبیعه خبر ندارند و هر حیوانی دارای این کمالاتست بدون زحمت. فیلسوف‌ها بعد از تحصیل بیست سال خدا را انکار کنند قوای روحانی الهامات الهی را انکار نمایند. حیوان بدون زحمت فیلسوف کامل است مثل حضرت گاو که از هیچ چیز خبر ندارد از خدا خبر ندارد از احساسات روحانی خبر ندارد از روحانیات خبر ندارد جمیع حیوانات از روح بی‌خبرند این فیلسوف‌ها نیز جز از محسوسات خبری ندارند نظیر حیوانات، با وجود این می‌گویند ما فیلسوفیم زیرا جز محسوسات نمی‌دانیم حال آنکه حضرت گاو بدون تحصیل علوم این فضیلت را دارد در کمال شخص این فخر نمی‌شود **فخر اینست که انسان از خدا خبر یابد احساسات روحانی داشته باشد از ماوراء الطبیعه خبر گیرد فخر انسان در اینست که از نعمات روح القدس بهره یابد فخر انسان در اینست که از تعالیم الهی خبر گیرد اینست فخر انسان** **وآلا بی‌خبری فخر نیست جهل است نادانی جهلست ...** (پیام ملکوت، ص ۳۱۴)

حضرت بهاء الله می‌فرماید قوله تعالی: **... فضل الإنسان فی الخدمة و الکمال لا فی الزینة و الثروة و المال...** (مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۳۸)

"... فخر انسان در حکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده نه در جمع زخارف و کبر و غرور. کلّ از تراب مخلوق و به او راجع. ای اهل بهاء زینت انسان به اسباب دنیا نبوده بلکه به عرفان حقّ عزّ اعزازه و علوم و صنایع و آداب بوده. شما لئالی بحر احدیتید. در لؤلؤ ملاحظه کنید که صفا و عزّت او به نفس او بوده. اگر او را در حریرهای بسیار لطیف بگذارند آن حریر مانع ظهور طراوت و لطافت او خواهد شد. زینت او نفس اوست. کسب این زینت نمائید و از عدم اسباب ظاهره محزون نباشید..." (آیات الهی، ج ۱، ص ۳۵۹)

خیمه: چادر

تراب: خاک - زمین

"... انسان باید در قلوب توطن کند نه در خاک، این خاک مال هیچ‌کس نیست از دست همه بیرون می‌رود او هام است لکن وطن حقیقی قلوب است. (دیگری از بعد موت پرسید که به روح انسان چه می‌شود فرمودند) جسد در زیر خاک می‌رود از آنجا آمده و به آنجا می‌رود هر چه می‌بینی از کجا پیدا شده بهمان جا می‌رود جسم انسان چون از خاک آمده به خاک می‌رود اما روح انسان از نزد خدا آمده به نزد خدا می‌رود..." (خطابات مبارکه، ج ۲، صص ۱۱۱ - ۱۱۲)

ایام: روزها (مفرد: یوم)

باقی: پاینده - جاوید - ثابت و برقرار

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بهاست."

(مائده آسمانی، ج ۲، ص ۱۹۱)

"...طهارت و تقدیس از اس اساس دین الهی است و اعظم وسیله وصول درجات عالیه غیرمتناهی ... اصل

تقدیس و تنزیه پاکی و لطافت و طهارت قلب است از جمیع ماسوی الله و اشتعال به نفحات الله..."

(امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰۶)

رنگ خدا:... آیه ای در "قرآن" هست که از "رنگ خدا" سخن به میان آمده است شاید این یکی را بعضی ها نشنیده باشند و تصور نکنند که "رنگ خدا" نیز در قرآن وارد شده است: "صبغة الله و من احسن من الله صبغة" یعنی "رنگ خدا" و کیست که خوش رنگ تر از خدا باشد؟ حالا ببینید مفسرین چه غوغائی کرده اند چند تا تفسیر بخوانید، مزه دارد (عذر تعبیر می خواهم). بعضی ها گفته اند که رنگ خدا که در اینجا گفته شده، منظور این است که اهل کتاب در موقع تعمید با آب رنگین اطفال را غسل می دهند، و این رنگ گویا زرد باشد، و رنگی که در دیانت اسلام، پسر مسلم باید بدان آغشته شود تا جزء مسلمین به حساب آید، رنگ سرخ است. یک همچو حرفهائی هم زده اند و بعضی دیگر گفته اند منظور رنگ آمیزی خداست یعنی که کیست که بهتر از خدا در عالم طبیعت به این صورت رنگ آمیزی کند. این مطلب را برای این عرض کردم که باز در یکی از این جزوه ها که ما اعتناء نمی کنیم، چند آیه از آیات جمال مبارک نقل شده است که در ضمن آنها فرموده اند: "به شأن عرف الله". این بوی خدا را که به مشام اهل بهاء می آید به استهزاء تلقی کرده اند، غافل از اینکه رنگ از بو جسمانیتش بیشتر است. آنجا رنگ خدا گفته و اینجا بوی خدا فرموده اند و همین بوی خدا هم در اسلام سابقه دارد، اگر در قرآن نباشد در احادیث هست، "انی اجد رائحة الرحمن من قبل یمن" حدیث معروفی است. پیغمبر فرموده است من بوی خدا را از جانب یمن می شنوم. همه اینها به مناسبت این است که کمالات خدا در انسان ظاهر می شود و تعبیری که در انسان می کنند به مافوق او انتشار می یابد به بیان حضرت عبدالبهاء معقولات را جز در قمیص محسوسات نمی توان تعبیر کرد به همین سبب است که ما الفاظی که دلالت بر اجسام می کند برای دلالت بر معانی می آوریم منتهی در همه این الفاظ به معانی استعاری آنها توجه داریم و آن معانی هم فقط در مظهر امر الهی ظاهر می شود..."

(الوهیت و مظهریت، صص ۳۱۵ - ۳۱۷)

ای ابناء غفلت (۷۴)

به پادشاهی فانی دل مبندید و مسرور مشوید * مثل شما مثل طیر غافلی است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان بسراید و بغتة صیّاد اجل او را به خاک اندازد دیگر از نغمه و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند * پس پند گیرید ای بندگان هوی *

معانی کلمات:

ابناء: فرزندان _ پسران (مفرد: ابن)

غفلت: از یاد بردن و متذکر نبودن

کل عالم غافل است: (رجوع شود به کلمات مکنونه شماره ۷۲)

فانی: ناپایدار - نیست شونده

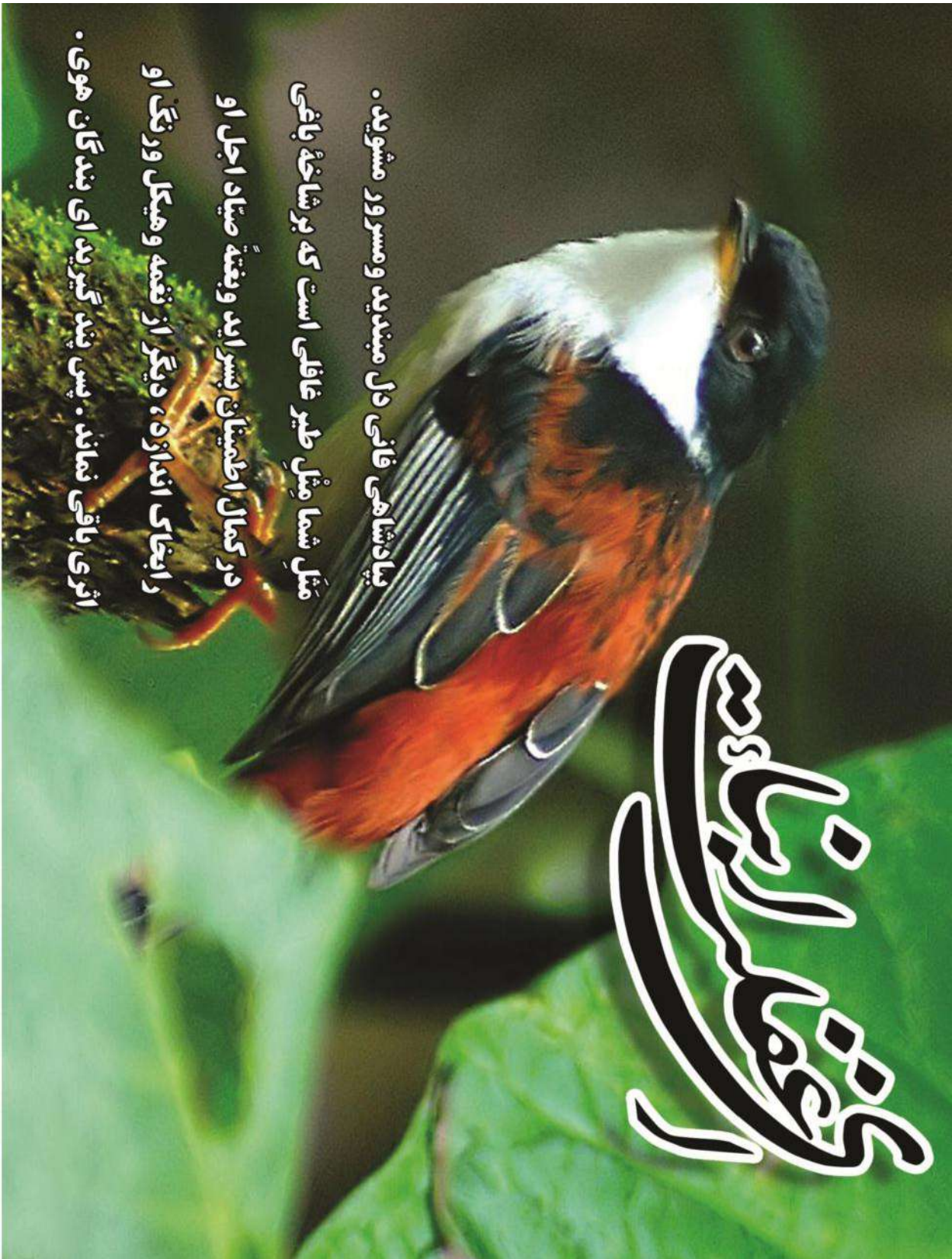
پادشاهی فانی: "... سلطنت هرچند در مذاق بشر پرحلاوت است ولی عاقبت نومیدی و دریغ و حسرت بنیان سرور برافتد و بنیاد حبور وهن و فتور یابد خاکدان فانی قبر ظلمانی گردد و تنگنای گور سکنای اهل غرور شود اما آنان که آزادی یافتند از پادشاهی رهائی جستند تخت را بند سخت دیدند و دیهیم را عذاب الیم شمردند تاج را سوء مزاج یافتند لهذا سلطنت ابدی خواستند و شهریاری سرمدی آرزو نمودند عزت افق احدیت جستند و بزرگواری در جهان آسمانی خواستند عبودیت درگاه را تاج و کلاه شمردند و بندگی آستان را پادشاهی دو جهان شمردند تو نیز تا توانی پیروی همانم نما تا گمنام نگردی ره او پوی، مسلک او جوی، راز او گوی تا پیرو حقیقی گردی و به آنچه آرزوی نیاکان است رسی و علیک البهَاء الأبهی. عع"
(یاران پارسی، ص ۱۳۰)

مسرور: شاد - خوشحال

"... آنچه مایه سرور دائمی است روحانیت است و اخلاق رحمانی که حزنی در پی ندارد اما سرور جسمانی در تحت هزار گونه تغییر و تبدیل است. آیا شنیده اید حکایت آن امپراطوری را که در آینه نگاه می کرد و اظهار حزن و اندوه می نمود و می گفت آه چه جسم لطیف پر طراوتی داشتم حال چه پژمرده گشته چه صورت زیبائی داشتم چگونه زشت شده چه قامت رعنائی داشتم چه طور خمیده گردیده یک یک حالات جوانی را شرح می داد و اظهار کدورت می نمود این است نتیجه سرور جسمانی..." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۲۹ - ۱۳۰)

کوهنوردان

بیادشاهی فانی دل میندید و مسرور مشوید .
مثل شما مثل طیر غافل است که بر شاخه باغی
در کمال اطمینان بسراید و بغتة صیاد اجل او
را بضاک اندازه، دیگر از نغمه و هیکل و رنگ او
اثری باقی نماند . پس بند گیرید ای بندگان هوی .



"... نفسی بی آمال و آرزو نیست سلطان و گدا هرکس مبتلای غمی است و دچار مشکلی چون به حقیقت نگری دلی بی آرزو نیست و هیچ آرزویی من دون محنت و ملال نه پس هر گونه آمالی سبب زحمت و وبال است و مانع سرور و مسرت بال مگر آمال نفوسیکه دل بجهان الهی بندند سرور روحانی یابند مسرت وجدانی حاصل نمایند آن نفوس در عین بلا شادند و در نهایت ابتلا آزاد..." (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۲)

"... بگذرد این روزگار تلختر از زهر. مطمئن به فضل و عنایت جمال مبارک باشید ایام می گذرد اگر به خوشی و سرور بگذرد نتیجه ای ندارد ملاحظه نمائید که خوشی و سروری اعظم از شوکت ناصرالدین شاهی نمی گردد ملاحظه نمودی که خوشی و سرور به چه منتهی شد ولی انسان در سیل رحمن اگر به مشقتی افتد و محنتی کشد آن نتیجه دارد..." (مآخذ اشعار در آثار بهایی، ج ۲، ص ۲۶۰)

مَثَل: تشبیه - امری که بدان مثل زنند

مِثَل: همانند - نظیر - شبیه

طیر: پرنده - (جمع: طیور)

غافل: بی توجه - بی خبر - سهل انگار

"یا ابن الإنسان قد مضت علیک ایام..." مضمون آنکه می فرمایند "ای پسر انسان روزگار و ایام سرگرم و مشغول به اموری بودی که هوای نفس تو طالب آن بود و در حقیقت آنچه را نفس و هوای تو طالب و مایل بود که جز ظنون و اوهام و مسائل بی ارزش و شئون فانیه چیز دیگری نبود..." بعد می فرمایند: "تا کی و چه وقت در بستر غفلت و بیخبری خود در خواب هستی؟ سر از خواب غفلت بردار زیرا آفتاب به وسط آسمان رسیده در نهایت درجه اشراق و نورافشانی است تو سر از خواب غفلت و از بستر بیخبری برخیز شاید از انوار جمال بيمثال حق و تابش شمس معنوی بهره مند گردی از ظلمت بیخبری و ضلال نجات یابی و به شاهراه ایمان و هدایت راه یابی و سالک شوی..." (قاموس مختصر ایقان، ص ۱۸۶)

بسراید: آواز بخواند

بغتة: ناگهان

صیاده: شکارچی - صید کننده

أجل: مرگ - پایان زمان زندگی

تفاوت موت مؤمن و غیر مؤمن: "... این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت مطلع به افعال و اعمال خود خواهند شد. قسم به آفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رونماید که فوق آن متصور نه. نیکوست حال نفسیکه رحیق لطیف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشامید."

(گلزار تعالیم بهایی، ص ۴۸۰)

"... اگر مراتب موحدین و مخلصین و موقنین اقل از سم ایره بر اهل عالم ظاهر شود کل موت را بر حیات ترجیح دهند و قصد رفیق اعلی نمایند ... موقنین را این نقل مکان سبب ورود در جنت علیاست و علت حصول نعمائیکه غیر از حق قادر بر إحصاء آن نبوده و نیست ولکن حکم محکم الهی و قضای مبرم ربّانی از برای اشرار نار است و از برای ابرار نور. اگر جمیع عالم قلم شود و افلاک و ارض لوح، و بحور عالم مداد، از شرح مقام موحدین و نعماء مقدره مخصوص ایشان برنیاید جلّ جلاله و عظمت نعماءه." (گلزار تعالیم بهایی، ص ۴۸۱)

نغمه: خوبی صوت و صدا - یک آهنگ

هوی: عشق، میل و خواهش نفس (معمولاً خواسته‌های بد) - (جمع: أهواء) - مترادف با هوس (رجوع شود به کلمات مکنونه فقره ۱۰)

"هو الله ای شخص رشید رشادت اینست که انسان بر نفس و هوی غالب گردد و جنود ظلمانی را مغلوب نماید بنیان نادانی براندازد و ایوان دانائی بنیاد نهد... و علیک التحية و الثناء. عع"
(یاران پارسی، ص ۱۲۳)

ای فرزند کنیز من (۷۵)

لازال هدایت به اقوال بوده و این زمان به افعال گشته * یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود چه که در اقوال کلّ شریکند ولکن افعال پاک و مقدّس مخصوص دوستان ماست * پس به جان سعی نمائید تا به افعال از جمیع ناس ممتاز شوید *
کذلک نصحناکم فی لوح قدس منیر *

معانی کلمات:

لازال: همیشه - پیوسته - بی‌زوال - بدون قطع و از بین رفتن

هدایت: حضرت ربّ اعلی می‌فرماید قوله الأهلی: "...اگر نفسی نفسی را هدایت نماید بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ما علی الأرض کلاً را زیرا که اگر هدایت نمود آن نفس را تا آنکه آن نفس در ظلّ شجره توحید است رحمت خداوند بهر دو می‌رسد و الاّ تملک ما علی الأرض در حین موت از او منقطع می‌گردد ولی سبیل هدایت از روی حبّ و رأفت بوده نه شدّت و سطوت هذا سنة الله من قبل و من بعد یدخل من یشاء فی رحمته إنّه ولیّ کریم و هیچ جنّتی أعظم‌تر از برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهورالله ادراک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان آورد و بقاء او که لقاءالله است فائز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است سیر نماید و بآلاء جنّت فردانیت متلذذ گردد..."

(منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۵۲)

حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرماید قوله تعالی: "...ملاحظه فرمایید که چقدر اهمیت دارد که هدایت یک نفس اعظم از سلطنت است زیرا سلطنت ظاهر در ایامی چند منتهی شود نه اثری و نه ثمری و نه سروری و نه فرحی و نه بشارتی و نه اشارتی و نه نامی و نه نشانی باقی ماند اما این سلطنت که هدایت نفوس است دست در آغوش دلبر ابدی نماید و انسان بر بالین سرمدی بیاساید لهذا باید محفلهای روحانی در جمیع بلاد فراهم آید و فکرشان این باشد که نفوسی هدایت شوند..." (مأئده آسمانی، ج ۵، ص ۸۰)

اقوال: گفتارها - سخن‌ها - (مفرد: قول)

افعال: کارها - اعمال - کردارها (مفرد: فعل)

"... ای دوستان، سعی نمایید که مطلع فیوضات ربّانیه شوید یعنی به آدابی ظاهر شوید که لدی الحق محبوب و ممدوح است تا کل از اعمال و افعال و اخلاق شما متنبه شوند و به شطر دوست توجه نمایند. در اکثر الواح نازل که نصرت حق به اعمال طیبه و افعال حسنه و اخلاق مرضیه بوده و خواهد بود..." (آیات بینات، ص ۳۵)

دوستان: ای دوستان من و امثال آن همه نفوس مؤمنه همراه با نصایح و مطالب روحانی عمومی و اخلاقی. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۹) (رجوع شود به کلمات مکنونه شماره ۷۲)

در الواح و آثار جمال مبارک کلمه و اصطلاح **دوست و دوستان** به کثرت وارد آمده است و در اکثری از موارد اهل بهاء و مؤمنین را به خطاب "**یا احبائى**" یعنی ای دوستان من مخاطب فرموده‌اند به حدّی که اصطلاح "**احبّاء**" معروف و متداول بین اهل بهاء شده است. این خطاب ملیح و لطیف نشانه دوستی و محبت و رمز رابطه حق با خلق و رابطه خلق با خلق در این دور مبارک گردیده است. ... این آشنایی و انس و دوستی و محبت بین خداوند و انسان بخصوص در این قرن نورانی حضرت یزدان به نهایت درجه ظهور و بروز در عالم امکان رسیده است. به جرأت می‌توان گفت که این همه صمیمیت و این مرتبه از نزول فضل و احسان به نوع انسان در ادیان سالفه و در کتب و آثار گذشته بی‌سابقه و بی‌نظیر می‌باشد به نحوی که چون خداوند مؤمنین را به خطاب "**ای بندگان من**" مخاطب می‌فرماید، اهل دانش و بینش آن را فخری عظیم می‌دانستند چنانکه در شرح احوال شیخ احمد غزالی نوشته‌اند که: "... روزی در مجلس وعظ وی قاری این آیه بر خواند که "**یا عبادى الذین اسرفوا على انفسهم**" یعنی ای بندگان من که اسراف می‌کنید بر خود. وی گفت شرفهم بباء الإضافة الی نفسه به قوله "**یا عبادى**" یعنی با این قول که آنها را "**ای بندگان من**" نامیده آنها را به "**یاء**" اضافه به نفس خودش نسبت داده و شرافت بخشید. یعنی عرفای پیشین ندای "**ای بندگان من**" را نهایت درجه فضل می‌دانستند و حال یاران الهی به خطاب "**ای دوست من**" و "**یا احبائى**" مفتخر می‌گردند.

(کنز اسرار، ج ۱، صص ۲۲۰ - ۲۲۱)

مقدس: پاک و پاکیزه شده، بری از هر ناشایست و نالایق، اسم مفعول از تقدیس

ممتاز: برتر و بهترین از سایرین، تمییز داده شده، جدا شده، (اسم فاعل و مفعول از ممتاز - ممتاز - امتیاز)

"... بهائیان باید ممتاز باشند باید عملشان بیش از قولشان باشد. به عمل رحمت عالمیان باشند نه بقول، به رفتار و کردار و اعمال خودشان اثبات صداقت کنند و اثبات امانت نمایند فضائل عالم انسانی را آشکار کنند نورانیت آسمانی را واضح نمایند اعمالشان فریاد برآرد که من بهائی هستم تا سبب ترقی عالم انسانی شوند اگر انسان به اعمال بهائی قیام و رفتار کند هیچ قول لازم ندارد اعمالست که جهان را ترقی داده اعمالست که این مدنیت را ترویج کرده اعمالست که این صنایع را آشکار کرده اعمالست که این اکتشافات را ظاهر کرده اعمالست که عالم مادی را بایندرجه رسانده، اگر چنانچه اعمال نبود اقوال بود، آیا ممکن بود

این مدنیت مادی حاصل شود پس به این برهان می‌توانیم استدلال کنیم که روحانیات هم نظیر مادیاتست، اعمال اهل ملکوت سبب حیات قلوب می‌شود نه اقوال. اعمال خیریه سبب مسرت وجدان می‌شود فضائل عالم انسانیه سبب نورانیت بشر می‌شود پس شماها باید شب و روز تضرع و زاری کنید و دعا نمائید و از خدا بخواهید که موفق به اعمال شوید نه اقوال توجه به خدا کنید مناجات کنید نماز کنید بکوشید بلکه عمل خیری از شما ظاهر شود هر فقیر را سبب غنا شوید هر افتاده‌ئیرا دست‌گیر گردید هر محزونی را سبب سرور شوید هر بیمار را سبب صحت شوید هر خائفی را سبب امنیت گردید هر بیچاره را سبب چاره شوید هر غریبی را ملجأ و پناه باشید هر بی‌سر و سامانی را منزل و مأوی شوید. اینست صفت بهائی اگر به آن موفق شویم بهائی هستیم اگر موفق نشویم خدا نکرده بهائی نیستیم."

(خطابات مبارکه، ج ۱، صص ۱۲۸ - ۱۳۰)

کذک: اینچنین **نصحناکم:** ما شما را نصیحت کردیم

لوح: در اصطلاح امر بهایی هر یک از آثار قلم اعلی، غیر از کتب و رسالات خاصه، لوح می‌باشد ولی در اصطلاح عرف به مکاتیب و آثار نازله از مرکز میثاق و به توقیعات حضرت ولی امرالله نیز "لوح" و در جمع "الواح" گفته می‌شود. به بعضی از آثار مبارکه حضرت ربّ اعلی نیز لوح اطلاق شده است مثل لوح هیاکل و لوح حروفات. در اصطلاح قرآن به نوشته‌های مقدس شامل قوانین و احکام الهی لوح اطلاق گردیده است چنانکه در آیه ۱۴۵ سوره اعراف به این مضمون می‌فرمایند که خداوند در الواح برای حضرت موسی در باره هر چیزی پندی نوشت. بعضی از مفسرین اسلامی "الواح" را در این آیه به تورات ترجمه و معنی کرده‌اند. (نوزده هزار لغت)

قدس: پاک و منزّه شدن یا بودن

منیر: نور دهنده - تابان - مشرق - روشن کننده (امری) - خوشرنگ - گشاده رو و با چهره روشن (اسم فاعل از آثار - منیر - إنارة)

ای پسر انصاف (۷۶)

در لیل جمال هیکل بقا از عقبه زمردی وفا بسدره منتهی رجوع نمود و گریست گریستنی که جمیع ملأ عالین و کرویین از ناله او گریستند * و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الأمر در عقبه وفا منتظر ماندم و رائجه وفا از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلی شده‌اند * در این وقت حوریّه الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء * و چون اصرار رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از مکامن عزّ خود بیرون دویدند و چون به حرف دوم رسید جمیع بر تراب ریختند * در آن وقت ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جایز نه *
اَنَا كَتَا شَهْدَاءَ عَلِيٍّ مَا فَعَلُوا وَ حِينَئِذٍ كَانُوا يَفْعَلُونَ *

معانی کلمات:

انصاف: رفتار درست و مطابق اصول عدالت

جمال مبارک می‌فرمایند قوله جلّ کبریائه: " ای علی بگو به احبای الهی که اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به آن... " و در لوح خطاب به شیخ نجفی اصفهانی است قوله الأعلى: " عدل و انصاف دو حارس‌اند از برای حفظ عباد و از این دو کلمات محکمه مبارکه که علت صلاح عالم و حفظ امم است ظاهر گردد. "

"ثمر سدره انسانی عدل و انصاف بوده اگر دارای این ثمر نباشد لایق نار است."

(مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۱۲)

" اگر جمیع خلق عالم به طراز انصاف مزین می‌شدند از عرفان اسم اعظم و مالک قدم محروم نمی‌گشتند. "

(گلزار تعالیم بهایی، ص ۶۷)

"انسان اگر به حبل انصاف متمسک شود از هیچ امری محتجب نمی‌ماند. " (گلزار تعالیم بهایی، ص ۶۷)

لیل: شب - از غروب خورشید تا طلوع

"... ایام ظهور مظاهر مقدسه یوم اشراقست یوم وصالست یوم سطوع انوار جمال است پس از افول شمس حقیقت یوم فراق است وقت غیاب است لیل هجران است تا ظهور ثانی و طلوع دیگر ... از یوم شهادت حضرت مسیح تا یوم ظهور جمال محمدی لیل بوده ایام ظهور مطلع حقیقت یوم وصال است و **ایام افول مظاهر الهیه** ایام هجران است." (مائده آسمانی، ج ۹، صص ۱۳ - ۱۴)

حضرت ولی امرالله "لیل" را به کلمه "وقت شب" ترجمه و تبیین فرموده‌اند ... شب در اصطلاحات اهل عرفان معانی مختلفی دارد از جمله تعبیری است از عالم جبروت و عالم غیب و خط میان عالم غیب و شهود. از طرف دیگر می‌دانیم که حضرت عبدالبهاء صبح صادق را به ظهور حضرت ربّ اعلیّ تعبیر نموده‌اند (رجوع شود به تبیین فقره ۱۹ از حضرت عبدالبهاء) بنابراین می‌توان وقت‌های مختلف روز را اشارتی مربوط به دوره‌های مختلف ظهورات مقدسه و یا اعصار و قرون یک ظهور دانست مثلاً "طلوع شمس حقیقت" اشاره به ابتدای ظهور است و دوران ظهور را معمولاً روز مبارک و یوم ظهور می‌خوانیم و زمان ظهور جمالقدم و اسم اعظم را "یوم‌الله" یعنی روز خدا می‌نامیم ... شب نیز اشاره و تعبیری از ایام غیبت و هنگام بعد از "غروب" شمس حقیقت و یا ایام تاریک قبل از سحر است. در آثار امری حرکت ناقضان عهد و پیمان که معمولاً بعد از غروب شمس حقیقت واقع می‌گردد به حرکت "خفاشان شب" تشبیه شده است چه که این بی‌وفایان ایام غیبت شمس حقیقت یعنی تاریکی شب را مغتنم شمرده فریاد اعراض و نقض برآرند و در ظلمات غفلت پرواز کنند. ... حضرت ولی امرالله در ترجمه شب را به فصل و زمان شب night season، ترجمه و تبیین فرموده‌اند. با در نظر گرفتن این تبیین و چون ظهور "جمال هیکل بقاء" در اثر مشاهده بی‌وفایی اهل امکان به مقام خود "رجوع" نموده می‌توان گفت که تمام داستان این فقره داستانی است که در ایام شب یعنی غیبت مظاهر مقدسه در عالم اتفاق می‌افتد.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۹۶ - ۹۹)

حضرت بهاء‌الله دعوی ختمیت ندارند: حضرت ولی امرالله می‌فرمایند قوله الأحملی: "... ملاحظه فرمائید که حضرت بهاء‌الله خود چگونه به تجدید شرایع آسمانی و به محدودیتی که به حکمت بالغه الهیه برایشان تفویض گشته اشاره می‌فرمایند مثلاً در کلمات مکنونه می‌فرماید: "ای پسر انصاف در لیل جمال هیکل بقا ...". از این آیه مبارکه به خوبی مستفاد می‌شود که حضرت بهاء‌الله دعوی ختمیت امری را که خود من عندالله مأمور به اظهارش بوده از خویش سلب می‌فرماید. بفرموده حضرت بهاء‌الله "ظهورم مطابق قابلیت و استعداد روحانی نفوس بوده و الا انوار ذاتم از اشتعال و انخاماد مبرّی است و آنچه را از مصدر قدرت و جلال ظاهر فرمایم نیست مگر حدود عزّت به مقداری که خداوند متعال معین فرموده" (ترجمه) (نظم جهانی بهایی، ص ۸۰)

جمال هیکل بقاء: میدانیم که خداوند در عالم به دو نوع تجلّی می‌فرماید یکی **تجلّی جمالی و دیگری تجلّی جلالی** (به تشریح فقره ۴۶ مراجعه شود) و هر یک از این نوع تجلّیات شامل صفات و مراتب مخصوص به

خود می‌باشد چنانکه فی المثل ظهور مراتب سلطنت و عظمت و قهر و قدرت الهی را از جمله تجلیات جلالی خداوند و صفاتی چون مهر و رحمت و حبّ و حزن و عنایت را از جمله تجلیات جمالی خداوند ذکر فرموده‌اند... مطالب این فقره از جهتی در شرح بلایای وارده به جمال مبارک است که از حد شمارش و احصاء بیشتر بوده و نوع بشر طاقت شنیدن همه آنها را ندارد چه مناسب است این تبیین مبارک با شروع این فقره که تجلی خداوند را به صفت جمال خود به رمز و اشاره بیان می‌دارد چه که احزان و بلایا از جمله تجلیات جمالی می‌باشد و در ابتدای فقره نازل که "جمال" هیکل بقا از عقبه زمردی وفا به سدره منتهی رجوع نمود. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰۰)

عقبه زمردی وفا: در اصطلاح شیخیه و شریعت حضرت اعلی "عالم قدر" است.

ملاحظه فرمایید که در آیه اول "عقبه زمردی وفا" و در آیه بعد فقط "عقبه وفا" نازل گردیده یعنی در حقیقت رنگ زمردی اصطلاح و اشاره‌ای به مقام وفا می‌باشد.

می‌دانیم که رنگهای مختلفه در اصطلاحات اهل عرفان اطلاق به مراتب روحانی و معنوی و با مراتب خلقت و امثال آن می‌شود. حضرت عبدالبهاء در جواب سؤالی در مورد الواح زبرجدی بعضی از این اصطلاحات را بیان می‌فرمایند قوله الأُحلی: "... اما اصطلاحات شرق است که لون بیضا را به مشیت و حمرا را به قضا و شهادت و خضرا را به مقام تقدیر و صفرا را به اجرای امور تعبیر می‌نمایند."

در بیانی دیگر حضرت عبدالبهاء عقبه زمردی را تعبیری از عالم قدر دانسته‌اند، قوله الأُحلی: "مقام و عقبه زمردی به اصطلاح شیخ جلیل احسائی و حضرت اعلی روحی له الفداء عالم قدر است و این عقبه بسیار صعب‌العبور است." (مائده آسمانی، ج ۲، ص ۵۶)

کلمه عقبه به تعبیر و تشبیه از مراتب روحانی و ایمانی افراد که گذشتن از آن بسیار مشکل است بکار می‌رود از جمله حضرت بهاء‌الله در لوح نصیر می‌فرمایند قوله الجلیل: "بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقف و بعضی در بعضی اسماء متعجب." (اسرار الآثار - کلمه عقبه)

در اینجا جمال مبارک مقام و مرتبه وفا را که یکی از صعب‌الوصول‌ترین صفات روحانی می‌باشد بیان می‌فرمایند قیام به وفا یعنی "وفاداری" شرط اصلی ثبوت در عهد و میثاق و وسیله رشد و نمو روحانی در جمیع عوالم است. این صفت ممتاز را جمال مبارک تعبیر به عقبه زمردی فرموده‌اند. عقبه یا گردنه عبارت از راه سخت و صعب‌العبوری است که چون انسان از آن بگذرد منظرهای بدیع و مراتب و کمالات جدید جلوه نماید و چون رسیدن به مقام "وفا" بسیار مشکل و گذشتن از آن سخت ولی بعد از وصول راه کمالات و ترقیات روحانی باز و هموار است این تعبیر لطیف بسیار بجا و زیبا و دارای معانی بی‌انتها است. (کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۰۲-۱۰۳)

سدره المنتهی: در عقاید اسلامی درختی است که در آسمان هفتم یا در اقصای بهشت واقع است که گویند علم اولین و آخرین بدانجا منتهی می‌شود. ایضاً درختی که تجلی الهی بر آن واقع شد و در امر مبارک مراد مظهر الهی است.

(سدره منتهی که به معنی ظاهر نشان دهنده نهایت درجه امکان یا آخرین مقصد یا آخرین حدی است که قابل وصول است در هر عالمی به مناسبت آن عالم بیانگر مفهومی دیگر می‌شود. برای ما نوع بشر سدره منتهی، جمال مبارک هستند که مظهر ظهور و نهایت درجه امکان معرفت و درک بشری را نشان می‌دهد، در عین حال سدره منتهی برای مظاهر ظهور خود خداوند است و در این بیان چون واضح است که "جمال هیکل بقاء" کسی جز جمال قدم نمی‌باشد پس رجوعشان به سدره منتهی یعنی رجوع ایشان به بارگاه خداوندی که در آن مقام مراتب بی‌وفایی نوع بشر را بازگو می‌فرمایند و یا رجوع ایشان به عوالمی بلند و روحانی که از آن به سدره منتهی یاد شده است ... در معنی سدره و سدره المنتهی در اسرارالآثار از جمله آمده است که این اصطلاح در ادیان اشاره به مقام پیغمبران است از جمله در قرآن کریم در سوره والنجم بیان شده که حضرت محمد در بهشت الهی در کنار سدره منتهی فرشته الهی را دید که رمزی از تشبیه مظاهر مقدسه و نزول وحی به درخت و شجر و سدره منتهی است و این اصطلاح در آثار بهائی به وفور و کثرت وارد آمده است.) (کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۰۱-۱۰۲)

ملاء عالین: ارواح مقدسه در عوالم الهیه- ملائکه

کرویین: دسته‌ای از فرشتگان که مقامی بسیار عالی دارند.

نوحه: گریه و زاری بر مرده **ندبه:** گریستن بر مرده و شمردن خوبی‌های او

استفسار: پرسیدن - توضیح و تفسیر خواستن

حمامات: کبوتران (مفرد: حمام و حمامه) **حمامة القدس:** منظور مظهر الهی است.

باری چون جمال هیکل بقاء رائقه وفا از اهل ارض نیافت آهنگ رجوع به سدره منتهی نمود و در این بازگشت روحانی از عالم خاک به افلاک پاک وقایع و حوادث بیشماری دید حال چون به این وقایع حزن‌انگیز و باین اتفاقات شررانگیز نظر کنیم به‌زودی در می‌یابیم که در اینجا صحبت از نفوس مقدسه‌ای است که "حمامات قدسی" نامیده شده‌اند و در دست "کلاب ارض" یعنی سگهای درنده و ظالمین بی‌باک و جسور گرفتار و مبتلا گشته‌اند و ذکر گرفتاری این پرندهگان مظلوم و بیگناه و بلایای وارده به آنها در تمام کتب مقدسه موجود و در الواح و آثار این امر مبارک مسطور و مذکور است بخصوص چون به تاریخ ایام بغداد مراجعه کنیم و بخصوص در کتاب قرن بدیع وقایع ایام بین شهادت حضرت ربّ اعلی و اظهار امر علنی حضرت بهاءالله را زیارت نمائیم ملاحظه می‌شود که هزاران نفس مقدس جان خود را در آن ایام پربلا از دست دادند و "حمامات قدسی" بی‌شمار در

دست " کلاب ارض " گرفتار شدند و بالاخره با فدای جان بلایا و زحمات و شکنجه و زندان این زندگی را به پایان رساندند. اگرچه مقصد از اصطلاحاتی شبیه حمامه قدسی و ورقاء بقاء و امثال آن برای مظاهر ظهور و در مواقعی خاص اشاره به نفس جمال مبارک است ولی چون در ترجمه انگلیسی حضرت ولی امرالله کلمه حمامات قدسی را به doves of holiness ترجمه و (دی) را باحرف کوچک آورده اند بنابراین مقصد از این آیه فقط مظاهر الهیه نیستند در آن صورت (دی بزرگ) نوشته می شد.

{ از دستخط جناب علی الله نخجوانی } (کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۰۳ - ۱۰۴)

حوریه: در آثار مبارکه به معنای ملائکه آسمانی و فرشته بهشتی آمده است. (جمع: حوریات)

"حوریه الهی" که از جمله در این امر اشاره ای به رمز و سمبل فرشته وحی می باشد سؤال از اسامی "حمامات قدسی" می نماید نام همه آن ها به جز یک نام ذکر می شود. ذکر نام یعنی واضح شدن و معلوم شدن و چون ذکر همه اسمها شده یعنی نام همه نفوس مقدسه ای که مورد ایداء و اذیت اهل عدوان و سگهای درنده بوده اند معلوم شده است، معلوم بودن و ذکر شدن اسم از جمله معنی ظهور و معروف بودن مظاهر ظهور نیز می باشد که تا بحال در عالم آمده اند و چون کلمات مکنونه بعد از ظهور حضرت باب نازل شده، مفهوم این آیه اینست که همه نفوس مقدسه و انبیاء تا حال ظاهر شده و نامهای ایشان معلوم و موجود است فقط یک اسم دیگر و یک نام دیگر در عالم غیب و خفا مستور و مکنون است و چون "حوریه قدسی" اصرار می نماید که آن اسم که همان اسم اعظم است و همان اسمی است که همه مشتاقان عالم در همه ادیان و همه ادوار طالب وصول به آن بودند گفته شود آنوقت در اثر اصرار او یک حرف از آن اسم گفته می شود.

آلا: مگر - به جز **آلا اسمی از اسماء:** مگر یک اسم از اسمها

چون صحبت از بلایای وارده و گرفتاری این نفوس نفیسه در دست سگان درنده است حوریه الهی سؤال از اسامی آنها گفته می شود مگر یک اسم. می دانیم که اسم و معانی روحانی آن داستان مفصلی است، نوع انسان خداوند را فقط از طریق اسماء و صفات او می شناسد و چون تجسم و تصور حقیقت ذات الوهیت برای بشر غیر ممکن است یگانه راه نزدیکی و شناسائی آنچه به خداوند مربوط است فقط از این راه ممکن است که خداوند را به صفات و اسمائی که به او نسبت می دهیم بشناسیم. از طرف دیگر در عالم عرفان دانستن و درک و فهم اسماء الهی فصل بسیار مهمی را شامل می گردد و آرزوی قلبی عرفای همه ادیان و همه ازمنه این بوده که اسم اعظم الهی را دریابند و بشناسند و بعضی از آن نفوس مقدسه فی الواقع به درک این اسم مبارک فائز شده اند. از جمله شیخ بهائی است که چون دریافت که اسم اعظم خداوند بهاء می باشد لقب شیخ بهائی گرفت. از عارف شهیر شاه نعمت الله ولی اشعاری موجود است که او نیز در آن اشعار به رمز اشاره به اسم جمال مبارک نموده است. (محاضرات ص ۲۰۹)

... از طرف دیگر می دانیم که در دعای سحر ایام رمضان که از حضرت صادق علیه السلام می باشد نوزده صفت و اسم الهی به ترتیب ذکر شده و روایت است که اسم اعظم الهی در این دعای سحر که هنوز نیز در ماه

رمضان در ایران از رادیو تلاوت می‌شود موجود می‌باشد. اولین اسمی که در اول این دعا مذکور است اسم مبارک بهاء می‌باشد و جمال مبارک نیز در بیان مبارکی این حقیقت را تأیید نموده می‌فرمایند واضح است که چون اسم اعظم ذکر شود از نظر اهمیت و حرمت در ابتدای همه اسماء ذکر می‌شود.

(لوح میرزا عباس استرآبادی - مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۳) (کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۰۵ - ۱۰۶)

"... باری ملاحظه نمائید آن اسمی که در آن زمان ذکر نشد چه بود ملاحظه می‌نمائید که بی‌وفایان چه کردند و چه جفائی روا داشتند اذیتی نبود که نکردند و صدمه‌ای نماند که نزدند و بسیف جفا هر دم جسد مظلوم را قطعه قطعه نمودند و این نزد جمیع واضح و مشهود است عجب‌تر از این آنکه با وجود این ظلم و ستم و شدت جفا اظهار مظلومیت نیز می‌فرمایند فاعتبروا یا اولی الألباب."

حرف اول اسم: ... حرف، اسم و کلمه از جمله رمز و سمبل بیان معارف و حقائق الهیه است دلیل این مطلب آنکه در احادیث اسلامی معتبر که در این امر نیز تأیید و تصدیق شده آمده است که علم هفتاد معنی دارد و مردم فقط یک معنی آن را می‌دانند و چون قائم ظاهر شود بقیه معانی را آشکار می‌کند. (ایقان، ش ۲۸۳). این حدیث اشاره لطیفی است که نسبت و مقدار حقایق نازله در امر حضرت باب را به نسبت ظهورات قبل روشن می‌نماید. حال چون صحبت از ظهور "حرف اول" از اسم اعظم است دیگر معلوم است چه مقدار حقایق و معانی از باغ بهشت روحانی در عالم انسانی ظاهر می‌شود. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰۷)

تبیین حضرت عبدالبهاء در مورد حرف اول و دوم نیز مؤید این مطلب است که مقصود از حرف اول و دوم در این فقره معانی و حقایقی است که تا به حال در این امر مبارک ظاهر شده و حرف سوم که الف باشد اشاره به حقایقی است که در آتیه به تدریج ظاهر و آشکار خواهد شد قوله الأحملی: "آن اسم عظیم اسم اعظم است مراد جمال مبارک است و آنچه الیوم در دست است معانی دو حرف از اسم اعظم است و آن ب و ه." (مجموعه نصوص در باره کلمات مکنونه)

و نیز حضرت ولی امرالله می‌فرمایند: "و مقصد مبارک اینست که آنچه در هویت این سه حرف مکنون و مخزون است ظاهر نگشته و عالم کون هنوز استعداد و قابلیت ظهور و بروز تجلیات الهیه را بتمامها نیافته." (مجموعه نصوص در باره کلمات مکنونه) این بیان مبارک انسان را به یاد صفحاتی از تاریخ نبیل در مورد ایام سلیمانیه و بغداد می‌اندازد ایامی که آیات الهی مثل سیل از آسمان مشیت ربّانی نازل می‌شد و بعد جمال مبارک دستور می‌دادند که مقدار زیادی از آنرا به دجله بریزند چه که بشر هنوز توانائی درک و فهم آنرا ندارد. (رجوع شود به قرن بدیع - وقایع ایام بغداد)

در کتب مقدسه قبل نیز اشارات بی‌شمار که دلیل بر تکامل تدریجی ادیان و بیان حقایق و معارف به نسبت مقتضیات زمان و فهم اهل ایمان است وارد آمده از جمله در انجیل است: "خیلی چیزهای دیگر دارم به شما بگویم لکن امروز طاقت تحمل آنرا ندارید ولی چون روح راستی آید شما را به همه راستی هدایت خواهد کرد."

(انجیل - باب ۱۶ آیه ۱۲) پس دانستیم که بیرون دویدن از غرفات از جمله رمزی از آشکارشدن حقایق و آزادشدن معارف بدیعه‌ای است که تابحال مکنون و محبوس و در غرفه‌های علم الهی مخزون بوده است.

(کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۰۹ - ۱۱۰)

اصرار: پافشاری کردن - به طور مکرر خواستن چیزی

مکامن: محل‌های پناه بردن و پنهان شدن - (مفرد: مکمن)

عز: بزرگی - رفعت **حسب الامر:** برطبق دستور - مطابق حکم

کلاب: سگ‌ها - درندگان - اشخاص پست و خسیس و بدخوی - (مفرد: کلب)

تراب: خاک - زمین

جمیع بر تراب ریختند: داستان بیهوش شدن و بر زمین ریختن و به خاک افتادن در اثر قدرت و هیبت کلمه الهی در عالم ادیان سابقه‌ای طولانی دارد. داستان انصحاق حضرت موسی که از هیمنه کلام الهی در سدره سینا به لرزه در آمد تعبیری از شدت نفوذ و قدرت و هیمنه کلام الهی است که حتی انبیاء و رسل طاقت تحمل آنرا ندارند. در آثار امر مبارک به تکرار این تشبیه وارد آمده که اگر حقایق الهیه بتمامها ذکر شود و پرده از رخ یار یکباره به کنار رود چشم اهل عالم از شدت تابش آفتاب حقیقت کور گردد و جانها بی طاقت شود و نفوس بیهوش گشته بر خاک ریزند بل مرده و میت مشاهده شوند از جمله در لوح سلمان نازل قوله العزیز: " اگر ذکر حکمت‌های مقنعه مغطئه نمایم البته ناس را منصعق بل میت مشاهده خواهی نمود."

(اسرارالآثار، ج ۵) (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۲۹)

و در کلمات مبارکه مکنونه فارسی شماره ۱۹ زیارت نمودیم که می‌فرمایند: "... و جمیع آن کلمات را شنیده و مدهوش گشتید " اینست که فضل و رحمت و عنایت الهی شامل حال بشر گشته و حقایق الهیه در طی هزاران سال حیات بشر به تدریج ظاهر و هویدا شده و این ظهور تدریجی و تکامل در طول تاریخ کاملاً مطابق رشد و نمو روحانی بشریت است و اگر غیر از این بود تربیت نوع بشر ممکن نمی‌شد چنانچه اگر خورشید در اول سحر به تمام قدرت و حرارت و نوری که در ظهر دارد ظاهر شود جمیع بشر را به زیان و ضرر و مرض کشاند و اگر به طفل شیر خوار غذای انسان بالغ داده شود طفل نوزاد را به مرض و موت دچار نماید. بر اساس همین حکمت ربانی است که در تمام ادیان حقایق به اندازه طاقت مردم آن زمان ذکر گردیده و حضرت مسیح بیان خیلی حقایق دیگر را موکول به آمدن روح راستی نموده و علت عدم بیان حقایق را بی طاقتی مردم زمان خود ذکر کرده و فرموده " چه که الیوم طاقت تحمل آنرا ندارید ..."

حال جمال مبارک همین معنی را به بیانی لطیف و تشبیهی زیبا و تعبیری عارفانه بیان نموده عدم طاقت اهل ارض را به بیهوشی و بر زمین ریختن ناس در حین شنیدن حقایق بدیعه تشبیه و سپس حکم الهی را بیان می‌فرمایند که "زیاده بر این جائز نه..." (کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۱۱-۱۱۲)

آنا: به درستی که ما **کنا:** هستیم- بودیم- می‌باشیم

شهداء: شهادت دهندگان - گواهان- (مفرد: شهید) **فَعَلُوا:** انجام دادند- کردند

حینئذ: در این وقت- اینک

آنا کنا شهداء علی ما فعلوا...: یعنی به تحقیق ما شاهد بودیم بر آنچه شما عمل نمودید و الان نیز به آن عامل هستید. این بیان مبارک بار دیگر نشان‌دهنده این حقیقت است که محتوای کلمات مکنونه عموماً و آنچه در این فقره نازل گشته خصوصاً هم برای همه ادوار و ازمنه معتبر و صادق است و هم گویای حال بشر امروزی و آتیه است چنانچه همه انبیای الهیه و نفوس مقدسه چون در این عالم ظاهر و در بین خلق به خدمت حق قائم گشتند در دست "کلاب ارض" که اشاره به نفوس ظالمه و معرضین و دشمنان امرالهی باشند گرفتار و به هزاران عذاب و بلا مبتلا شدند و این بلایا و رزایا و بی‌وفایی و غفلت و ظلم در مورد جمال مبارک به حدی است که خارج از حد شمارش و احصاء می‌باشد... چنانچه حضرت ولی امرالله در جواب سؤال سائلی در این مورد می‌فرمایند: "... و در مقامی دیگر مقصود وصف بلایای وارده بر جمال مبارک است که از حد و احصاء خارج و شمه ای از آن بر اهل عالم معلوم و مکشوف."

(مجموعه آثار مبارکه در باره کلمات مکنونه) (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۱۳)

غرفات: بالاخانه‌ها- حجره‌های فوقانی - طبقات فوقانی - اطاقهای طبقه بالا - هیئت‌ها - (مفرد: غرفه)

غرفه و غرفات و خیمه و عرش و بارگاه همه از اصطلاحات بسیار قدیم مکاتب عرفانی ادیان است از جمله متصوفین یهود در سیر و سلوک آرزوی وصول به آسمان هفتم و دخول در غرفات و قصرها و بارگاه ها و ورود به وطن الهی را داشتند که در آن مقام مشاهده جمال حق بنمایند و به اسرار و حقایق معنوی پی برند.

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰۶)

... مقصود از بیرون دویدن اهل غرفات می‌تواند از جمله به معنی آشکار شدن حقایق و معانی روحانی که تابحال در "غرفات" سرّ و غیب الهی مستور بوده باشد که حال با ذکر یک "حرف" از اسم اعظم ظاهر و آشکار شده است.

می‌توان گفت که بیرون دویدن و بر زمین ریختن اهل غرفات به معنی آنست که اهل ایمان و ایقان از شدت طلوع آفتاب حقیقت و قوت و هیمنه ظهور حقایق بدیعه آن کلمات را شنیده و مدهوش گشتند. حال می‌توان گفت

انسان چون مدهوش شود بی طاقت شده بر زمین می افتد و این حالت در فقره ۷۷ به رمز و اشاره " بر تراب ریختند " وارد آمده است.

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۰۹)

کانوا یفعلون: انجام می دهند

ای فرزند کنیز من (۷۷)

از لسان رحمن سلسبیل معانی بنوش و از مشرق بیان سبحان اشراق انوار شمس تبیان من
غیر ستر و کتمان مشاهده نما * تخمهای حکمت لدنیم را در ارض طاهر قلب بیفشان و
بآب یقین آبش ده تا سنبلات علم و حکمت من سرسبز از بلده طیبه انبات نماید *

معانی کلمات:

کنیز: "ای کنیز بها ببین چقدر عزیزی که به این خطاب مخاطب شدی قدر این عنوان بدان و بمقتضای آن در
این میدان جولان کن زیرا کنیز جمال مبارک باید در جمیع شئون و فنون و جنون عشق ممتاز از دیگران باشد
البتة چنین خواهی شد تا شوق و ذوق و ولهت در جمیع آفاق منتشر گردد و علیک البهاء الأبهی. ع ع"
(مکاتیب، ج ۷، ص ۱۱۰)

لسان: زبان (که در دهان است)

رحمن: بسیار بخشنده و مهربان - از اسماء خاص باری تعالی

سلسبیل: آب شیرین و گوارا

مشرق: محل اشراق و طلوع خورشید

سبحان: پاک و مقدس بودن

تبیان: واضح و روشن ساختن

شمس: خورشید - آفتاب - محل آفتاب - روز آفتابی - (جمع: شمس)

شمس الحقیقة: کنایه از مظهر امرالله است که آفتاب حقیقت می باشد. (نوزده هزار لغت)

روز ۲۹ می ۱۸۹۲ جمال اقدس ابهی هیکل ترابی را ترک فرمودند. حضرت عبدالبهاء طی تلگراف کوتاهی خبر
این ضایعه عظمی را چنین به اطلاع عبدالحمید، سلطان جبار عثمانی رسانیدند "قد أفل شمس البهاء."
{خورشید بهاء غروب نمود.}

"یک معنی از شمس، شمسهای حقیقت اند که از مشرق قدم طالع می شوند." (ایقان، ش ۳۱)



" پس معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اولیه انبیاء و اولیاء و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم غیب و شهود روشن و منور است." (ایقان، ش ۳۳)

من غیر: بدون **ستر:** پوشاندن - پنهان کردن

کتمان: پنهان کردن - مخفی داشتن

علم: دانستن و شناختن - درک حقیقت اشیاء را نمودن

" علم علم به خداست و آن نیست مگر علم به ظهور او در هر ظهوری ..."

(منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۶۱)

" علم که عبارت از صورت حاصله عندالعقل است آن امری است معقول." (مفوضات، ص ۷۹)

"... و علم به دو قسم منقسم است علم الهی و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس ظلمانی باهر، معلم آن حضرت باری و معلم این وسوس نفسانی بیان آن (اتقوالله یعلمکم الله) و بیان این (العلم حجاب الأكبر)، اثمار آن شجر صبر و شوق و عرفان و محبت و اثمار این شجر کبر و غرور و نخوت."

(ایقان، ش ۷۶)

علم محبوب: "... علمی که محبوب است آن بوده که ناس را به حق هدایت کند بعد از آنکه نفسی به آن فائز نشد آن علم حجاب اکبر بوده و خواهد بود..." (مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۶۶)

حکمت: علم به حقایق اشیاء - حزم و احتیاط

حکمت لدنی: علم لدنی - علم الهی و ذاتی مظاهر مقدسه الهیه

حضرت بهاءالله می فرماید قوله الأهلی: "هر نفسی به غیر حکمت تکلم نماید آن کلام لدی العرش مقبول نبوده و نیست." و در تشریح حکمت در لوح دیگر فرموده اند: "از حکمت ملاحظه مقامات است و سخن گفتن به اندازه شأن و از حکمت حزم است..." و قوله الأحکم: "بیان اگر به اندازه گفته شود رحمت الهی است و اگر تجاوز نماید سبب و علت هلاک." و نیز فرموده اند: "گفتار باید به مثابه ربیع باشد تا اشجار وجود سبز و خرم شوند یک کلمه اثرش مانند اریاح ربیع است کلمه دیگر به مثابه سموم. حضرت موجود می فرماید یک کلمه به مثابه نار است و آخری به مثابه نور و اثر هر دو در عالم، ظاهر لذا باید حکیم دانا در اول به کلمه ای که خاصیت شیر در او باشد تکلم نماید تا اطفال روزگار تربیت شوند و بغایت قسوی وجود انسانی که مقام ادراک و بزرگی است فائز گردند." (پیام آسمانی، ج ۱، صص ۹۰ - ۹۱)

یقین: دانستن امری بدون شک و گمان - علم و اطلاع در حد اطمینان

علم الیقین: مراحل یقین و یا اقسام یقین را بر سه یا چهار نوع دانسته‌اند که از آنجمله علم الیقین است و آن دانستن امری از روی ملاحظه علائم است مثل پی بردن به وجود منبع نور از ملاحظه شعاع یا علائم آن. عین الیقین: مرحله دیگری از یقین است و آن دانستن امریست از روی ملاحظه و احساس خود آن امر مثلاً ملاحظه خود آتش یا منبع نور و حرارت.

حق الیقین: مرحله بالاتری از یقین است و آن دانستن امری به قاطعیت بیش از احساس است مثلاً جزئی از امر گردیدن و یا امری را در عمق ذات دانستن مثلاً سوختن در خود آتش و یا خود منبع و یا جزئی از امری گشتن.

نور الیقین: بعضی نور الیقین را مرحله‌ی اعلای یقین دانسته‌اند و آنرا تجلی نور حقیقت در دل بدون ستر و حجاب ذکر نموده و گفته‌اند که علم به رؤیت بصر است و یقین به رؤیت دل - علم به اطمینان عقل است و یقین به پذیرش دل. (نورده هزار لغت)

انبات: روئیدن گیاه

سنبلات: گل‌های سنبل (مفرد: سنبله)

بلده: قطعه وسیعی از زمین - شهر کوچک - صدر - (جمع: بلاد، بلدان) **طیبه:** پاک و پاکیزه - خوشبو

بلده طیبه: حضرت عبدالبهاء می‌فرماید قوله العزیز: "...دهقان وقتی زراعت می‌کند همیشه قلبش متوجه به آن زراعتست اگر ببیند در نمو است و مایه برکت خرمن است بسیار مسرور می‌شود ولی اگر ببیند افسرده و پژمرده است خیلی محزون می‌گردد من می‌خواهم شما دهقان معنوی باشید مزارع قلوب را به ماء عرفان آبیاری نمائید جمیع نفوس دهقانند ولی بعضی زراعتشان تجارتست و بعضی صناعت و بعضی سیاست، همه سبز می‌شود اما برکت باقی و فائده ابدی ندارد مگر زراعت روحانی و هدایت آسمانی ملاحظه نمائید تخمی که حضرت مسیح افشاند هنوز ثمر می‌دهد آن بود که فرمود کلام من مانند حبه‌هایی است که به دست زارع افشاند می‌شود تخم‌هایی که در راه و میان علف و روی سنگ ریخته می‌شود هیچ ثمر و نتیجه‌ای ندارد اما آنچه در اراضی طیبه پاشیده گردد می‌روید و ثمر و نتیجه می‌دهد و مایه برکت می‌شود حال ما هم در اراضی چنین تخمی افشاندیم چون تخم پاک است البته بروید و ثمرات و نتایج عظیمه بخشد." (بدایع الآثار، ج ۲، صص ۲۸۳ - ۲۸۴)

ای پسر هوی (۷۸)

تا کی در هوای نفسانی طیران نمائی؟ پر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی
نه در فضای وهم شیطانی * شانه مرحمت فرمودم تا گیسوی مشکینم
شانه نمائی نه گلویم بخراشی *

معانی کلمات:

هوی: عشق، میل و خواهش نفس (معمولاً خواسته‌های بد) - (جمع: أهواء) - مترادف با هوس (رجوع شود به کلمات مکنونه فقره ۱۰)

"هو الله ای شخص رشید رشادت اینست که انسان بر نفس و هوی غالب گردد و جنود ظلمانی را مغلوب نماید بنیان نادانی براندازد و ایوان دانائی بنیاد نهد رو بهان نقض را فرار دهد و کلاب عهدشکن را صف‌شکن گردد حقا که رشیدی و دلیر و علیک التحیة و الثناء. عع" (یاران پارسی ص ۱۲۳)

"هو الله ای بنده یزدان پاک جانی و پاک دل زیرا از جهان آب و گل بیزار شدی و به جهان دیگر دل بستنی و حق پرستی و به یاران یزدان پیوستی و از بند بیگانگان رستی یار آشنا بودی و بینا و گویا. چون پرتو آفتاب درخشید نور حقیقت دیدی و سرود سروش شنیدی و دل از تعلق به این خاکدان بریدی و در اوج مهر یزدان پریدی شاد باش شاد باش و با نفس و هوی همواره در پرخاش باش جانت خوش باد. عع" (یاران پارسی ص ۷۶)

نفس: شخص انسان، جسم و جسد، ذات و حقیقت هر چیز - روح - جان

در مورد کلمه نفس باید دقت نمود که این کلمه دارای دو مفهوم متفاوت است، حضرت ولی عزیز امرالله در تشریح این دو معنی می‌فرمایند قوله العزیز:

"نفس دارای دو مفهوم است و یا در دو مفهوم بکار می‌رود یکی نفس به‌عنوان هویت شخص انسان، آنگونه که خداوند او را آفریده است و این حقیقت در عبارتی نظیر "من عرف نفسه فقد عرف ربه" استعمال گردیده است. نفس دیگر نفس اماره است و آن میراث مظلّم و حیوانی است که همه ما آن را داریم و همان طبیعت دون بشری است که می‌تواند به دیو موحش خودپرستی، خشونت، شهوت و غیره تبدیل گردد. این نفس اماره است که می‌بایست بر ضد آن پیکار کنیم." (کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۱۲)



ای پسر هوی

تاکی در هوای نفسانی طیران

نمائی . پر عنایت فرمودم تا در

هوای قدس معانی پرواز کنی

نه در فضای وهم شیطانی .

شانه مر حمت فرمودم تا

گیسوی مشکینم شانه نمائی نه گلویم

بخر اشی .

3DLAT.CO

نفس اماره: منظور نفس شیطانی یا فریب دهنده و اغواکننده به بدی است (نفس اماره بالسوء) که انسانرا به هوی و هوس و کارهای ناشایسته وسوسه می‌کند. (نوزده هزار لغت) (رجوع شود به کلمات مکنونه فقره ۷۱)

طیران: پرواز کردن - پریدن **وهم:** خیال - گمان - تصور غلط

شیطان: یاغی - متمرّد - شریر - روح خبیث

در آثار الهیه به‌طور کلی هر چه یا هر که انسانرا از حق بازدارد و یا دور سازد شیطان است، لذا در مقامی "نفس اماره" است و در مقامی "نفوسی که سبب گمراهی و فریب مردم می‌شوند." (نوزده هزار لغت)

مشکین: معطر - مشک آلود - خوشبو

پر و شانه: حضرت عبدالبهاء می‌فرماید قوله العزیز: "... و اما پر و شانه که در کلمه مبارکه مکنونه مذکور، آن میثاق الهی است این عهد و میثاق از برای آن گرفته شده که وفا به عبدالبهاء نمایند نه اینکه گلوی مبارک یعنی امر مبارک را بخراشند ولی به کلی چشم از انصاف بسته به نهایت جفا و اعتساف پرداختند." (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۹۰)

حضرت ولی عزیز امرالله در تفسیر "تا گیسوی مشکینم شانه نمایی نه گلویم بخراشی" به زبان انگلیسی به‌طور واضح اشاره می‌فرماید که این آیه انذار است تا از آنچه جمال مبارک برای اصلاح عالم مقرر فرموده‌اند سوءاستفاده نشود. از جمله میدانیم که حضرت بهاءالله نظم بدیع جهان‌آرای الهی را برای ایجاد وحدت و یگانگی و راحت و آسایش و اتحاد نوع بشر در این دور مکرم مقرر فرمودند. حال که شاخه‌های مؤسسات و تأسیسات این نظم در جوامع محلی، ملی و بین‌المللی روزبروز در حال توسعه و تکامل است باید دقت نمود که این وسیله اعظم برای ایجاد وحدت امم را سبب اختلاف ننمود و شانه‌ای را که خداوند برای نظام عالم به دست ما داده با آن گلوی لطیف این نظم را نخراشید. مثلاً اگر اجرای افراطی دستورات و یا تعصب در فهم جزئیات و یا اعمال مصرّانه نظریات شخصی و یا احساس مقام و کسب شهرت و قدرت را در امور تشکیلاتی و تأسیسات امری و روابط اجتماعی دخالت دهیم و به این علت اسباب اختلاف و کدورت و سردی یار و اغیار گردیم در واقع با شانه‌ای که به دست ما داده شده گلوی مبارک این نظم الهی را خراشیده‌ایم و از اصل غافل شده فرع را وسیله ضرر و اختلاف کرده‌ایم.

حضرت ولی امرالله در بیان معنی این فقره از جمله می‌فرماید:

"...Is an allegorical, warning by Baha'u'llah against the misuse of anything bestowed by Him on the world."

(مجموعه نصوص معهد اعلی)

مفهوم به فارسی آنکه: این آیه گویای انداز حضرت بهاءالله است تا آنچه برای اصلاح آمده است مورد سوءاستفاده واقع نشود و این تشریح مبارک بیش از پیش نشان می‌دهد که در جمیع امور و مسائل باید دقت نمود تا آنچه را که خداوند در عالم خلق نموده بجهت مثبت و فایده آن توجه شود نه آنکه قوای عالم طبیعت اسباب هلاک و بدبختی گردد یعنی قوه برق و آب و آتش و اتم و آفتاب باید اسباب اصلاح و رفاه اهل عالم گردد نه آنکه علت دمار و هلاک و نیستی نوع بشر شود. البته نباید فراموش کرد که مقصد و مفهوم اصلی این فقره مبارکه همانطور که در تبیین حضرت عبدالبهاء در اول بحث زیارت شد وفا به عهد و میثاق الهی و ثبوت و رسوخ بر پیمان یزدانی است. (کنز اسرار، ج ۲، صص ۱۹۱-۱۹۲)

خراش: اثری که از کشیده شدن یک جسم نوک تیز بر چوب، کاغذ، پوست و مانند آن‌ها بر جا می‌ماند.

خراش برداشتن: زخمی شدن - مجروح شدن

ای بندگان من (۷۹)

شما اشجار رضوان منید باید با ثمار بدیعه منیعه ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند * لذا بر کل لازم که به صنایع و اکتساب مشغول گردند * اینست اسباب غنا یا اولی الألباب و ان الأمور معلّقة باسبابها و فضل الله یغنیکم بها * و اشجار بی ثمار لایق نار بوده و خواهد بود *

معانی کلمات:

بندگان: چون خداوند مؤمنین را به خطاب "ای بندگان من" مخاطب می‌فرماید، اهل دانش و بینش آن را فخری عظیم می‌دانستند چنانکه در شرح احوال شیخ احمد غزالی نوشته‌اند که: "...روزی در مجلس وعظ وی قاری این آیه برخواند که "یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم" یعنی ای بندگان من که اسراف می‌کنید بر خود. وی گفت شرفهم بباء الإضافة الی نفسه به قوله "یا عبادی" یعنی با این قول که آنها را "ای بندگان من" نامیده آنها را به "باء" اضافه به نفس خودش نسبت داده و شرافت بخشید. یعنی عرفای پیشین ندای "ای بندگان من" را نهایت درجه فضل می‌دانستند..."

(کنز اسرار، ج ۱، ص ۲۲۰ - ۲۲۱) (رجوع شود به کلمات مکنونه فقرة ۷۲)

اشجار: درختان - (مفرد: شجر)

"از انسان باید ثمری پدید آید انسان بی ثمر بفرموده حضرت روح به مثابه شجر بی ثمر است و شجر بی ثمر لایق نار." (کلمات فردوسیّه)

(گلزار تعالیم بهایی، ص ۳۷)

رضوان: بهشت - باغ بهشت

اثمار: میوه‌ها - نتایج (مفرد: ثمر)

بدیعه: نوظهور - تازه و نو

منیعه: عالیمقام و بلندمرتبه

منتفع: سود برنده - بهره‌مند

لذا: بنابراین

صنائع: حرفه‌ها - هنرها - شغل‌ها - پیشه‌ها - علمی است که حاصل می‌شود به سبب عمل مانند خیاطی و غیره (مفرد: صناعة، صناعة)



صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم:

حضرت بهاء الله می فرماید قوله العزیز: "... سبب علو وجود و سمو آن علوم و فنون و صنایع است ... صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم ..."

(لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی، چاپ مصر، ص ۲۰)

اكتساب علوم و فنون از صغر سن و تاثیر آن در از بین رفتن جرائم عظیمه:

"... ابتدا باید امهات اطفال شیرخوار را در مهده اخلاق تربیت نمایند زیرا اول مربی امهاتند تا چون طفل همراه گردد به جمیع خصائل حمیده و فضائل پسندیده متصف و متخلق شود و همچنین به موجب اوامر الهیه هر طفلی باید قرائت و کتابت و اکتساب فنون لازمه مفیده نماید و همچنین تعلّم صنعتی از صنائع این امور را نهایت اهتمام باید قصور و فتور در این خصوص جائز نه. ملاحظه بفرمائید که چقدر زندان و سجون و محل عذاب و عقاب از برای نوع بشر حاضر و مهیا است تا به این وسائط زجریه نفوس را از ارتکاب جرائم عظیمه منع نمایند و حال آنکه این زجر و این عذاب سبب ازدیاد سوء اخلاق می گردد و مطلوب چنانچه باید و شاید حاصل نشود پس باید نفوس را از صغر سن چنان تربیت نمود که اکتساب جرائم ننمایند بلکه جمیع همتشان بر اکتساب فضائل باشد و نفس جرم و قصور را اعظم عقوبت شمردند و نفس خطا و عصیان را اعظم از حبس و زندان دانند..." (حضرت ولی امرالله) (مائده آسمانی، ج ۶، ص ۴۵ - ۴۶)

کار بمنزله عبادت است:

"کل را به صنعت و اقتراف امر نمودیم و او را از عبادت محسوب داشتیم..." (گنجینه حدود و احکام، ص ۷۳)
"همچنین جمیع را امر فرمودیم که به شغلی از اشغال مشغول باشند. طوبی از برای نفوسی که حمل نمود و حمل نشد و به کسب و اقتراف توجه نمایند فلسی از آن عندالله أحب است از کنزی که به غیر حق جمع شود و آماده گردد."
(گنجینه حدود و احکام، ص ۷۴)

"... به موجب تعالیم الهی تحصیل فنون و اتقان صناعت عبارت از عبادتست شخصی اگر به تمام همت به تحصیل علمی پردازد و یا یتقان صنعتی کوشد مانند آنست که در کنائس و معابد عبادت الهی می نماید پس تو چون در مدرسه زراعی داخل شوی و بکمال همت تحصیل فنون نمائی فی الحقیقه شب و روز به عبادت مشغولی و این عبادت مقبول درگاه کبریا چه موهبتی اعظم از این که علم عبارت از عبادت باشد و صنعت عبارت از خدمت به ملکوت الله باشد."
(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۴۱)

اكتساب: کسب کردن - حاصل کردن

اسباب: وسائل - علتها

غنا: ثروتمندی - بی نیازی

یا اولی الألباب: ای مردم عاقل و باخرد - ای صاحبان عقل و خرد

معلقة: آویزان - آویخته و منصوب (مثل عکس بر دیوار) بسته و قفل شده

فضل: احسان - نیکی - بخشش، عطای بلا استحقاق - عطای فوق استحقاق (از صفات الهی) - ایضاً حکمت و علم

صنایع در این دور بدیع رحمت کبری و موهبت عظمی است: (این فضلی است که نصیب اهل عالم شده.)
" ای بنده حق بدایع صنایع در این دور جامع از عبادات جامع لامع شمرده گشته ملاحظه فرما که چه عنایتست و چه موهبت که صنعت عبادتست پیشینیان گمان می نمودند که صنعت غفلت است بلکه آفت است و مانع از قرب حضرت احدیت حال ملاحظه فرما که رحمت کبری و موهبت عظمی چگونه جحیم را جنت نعیم کرد و گلخن ظلمانی را گلشن نورانی نمود اهل صنعت باید در هر دم صد هزار شکرانیت به عتبه مقدسه اظهار دارند و در صنایع خویش نهایت همت و دقت را مجری دارند تا ابدع صنعت در نهایت لطافت و طراوت در معرض عمومی عالم جلوه نماید. (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۴۱ - ۱۴۲)

بیغنیکم: بی نیاز می کند شما را **بی ثمار:** بدون میوه ها

لائق: سزاوار - درخور - برازنده **نار:** آتش

ای بنده من (۸۰)

پست‌ترین ناس نفوسی هستند که بی‌ثمر در ارض ظاهرند و فی‌الحقیقه از اموات محسوبند
بلکه اموات از آن نفوس معطله مهمله ارجح عندالله مذکور *

معانی کلمات:

ناس: مردم - مردمان - آدمی - آدمیان

نفوس: (مفرد: نفس) - روح - جان - شخص انسان

ثمر: میوه - نتیجه

"از انسان باید ثمری پدید آید انسان بی‌ثمر بفرموده حضرت روح به‌مثابه شجر بی‌ثمر است و شجر بی‌ثمر لایق ناز." (کلمات فردوسی)

(گلزار تعالیم بهایی، ص ۳۷)

ارض: زمین - خاک - کره خاک

ظاهر: آشکار - نمایان - هویدا - خلاف باطن

اموات: مردگان - (مفرد: میت)

طوبی از برای نفوسی که حمل نمود و حمل نشد:

"همچنین جمیع را امر فرمودیم که به شغلی از اشغال مشغول باشند. طوبی از برای نفوسی که حمل نمود و حمل نشد و به کسب و اقتراف توجه نمایند فلسی از آن عندالله أحب است از کنزی که به غیر حق جمع شود و آماده گردد." (گنجینه حدود و احکام، ص ۷۴)

معطله: تعطیل شده - ترک کرده شده - بدون سرپرست

مهمله: بیهوده - بیکار و بی‌مصرف

ارجح: بهتر (ین) - خوب‌تر (ین)

عندالله: نزد خدا

مذکور: ذکر شده - یاد شده



ای بنده من (۸۱)

بهترین ناس آنانند که باقتراف تحصیل کنند و صرف خود و ذوی القربی نمایند

حَبَّاً لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *

معانی کلمات:

ناس: مردم - مردمان - آدمی - آدمیان

اقتراف: فراهم نمودن مال از طریق کار، کسب کردن

کار بمنزله عبادت است:

" کل را به صنعت و اقتراف امر نمودیم و او را از عبادت محسوب داشتیم ... " (گنجینه حدود و احکام، ص ۷۳) " همچنین جمیع را امر فرمودیم که به شغلی از اشغال مشغول باشند. طوبی از برای نفوسی که حمل نمود و حمل نشد و به کسب و اقتراف توجه نمایند فلسی از آن عندالله أحب است از کنزی که به غیر حق جمع شود و آماده گردد. "

صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم:

حضرت بهاءالله می فرماید قوله العزیز: "... سبب علو وجود و سمو آن علوم و فنون و صنایع است ... صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم ... " (لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی چاپ مصر، ص ۲۰) (رجوع شود به کلمات مکنونه فقره ۷۹)

تحصیل: به دست آوردن - کسب کردن

ذوی القربی: صاحبان قرابت - نزدیکان - اقوام

حَبَّاً لِلَّهِ: به خاطر حبّ نسبت به خداوند

رَبِّ الْعَالَمِينَ: پروردگار مردمان



ای دوستان من (۸۲)

سراج ضلالت را خاموش کنید و مشاعل باقیه هدایت در قلب و دل برافروزید که عنقریب صرّافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر از عمل پاک قبول نمایند * عروس معانی بدیعه که ورای پرده‌های بیان مستور و پنهان بود به عنایت الهی و الطاف ربّانی چون شعاع منیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد * شهادت می‌دهم ای دوستان که نعمت تمام و حجّت کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد دیگر تا همّت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید * کذلک تمّت النّعمة علیکم و علی من فی السّموات و الأرضین و الحمد لله ربّ العالمین *

معانی کلمات:

ای دوست: ای دوستان من و امثال آن همه نفس مؤمنه همراه با نصائح و مطالب روحانی عمومی و اخلاقی. (کنز اسرار، ج ۲، ص ۹)

سراج: چراغ

ضلالت: گمراه شدن - از راه دین و حق خارج شدن

ما بعد الحق الا الضلال: در سوره یونس نازل شده مضمون آنست که می‌فرماید نقطه مقابل حق و حقیقت گمراهی و ضلالت است هر کس از حق و حقیقت رو برگرداند البته به گمراهی و ضلالت گرفتار شود و بعد از راه حقیقت فقط راه ضلالت است و راه دیگری بین حق و ضلال وجود ندارد. (قاموس مختصر ایقان، ص ۱۷۸)

مشاعل: مشعل‌ها - قندیل‌ها

باقیه: ثابت و برقرار - زنده - جاوید - پاینده (یکی از القاب الهی)

هدایت: راهنمایی کردن - راه راست نمودن - ارشاد کردن - غیر از معانی مصدری راهنمایی به وصول به مطلوب

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "...امید چنانست که آن یار مهربان در مراتب کمالات انسانی و خصائل و فضائل روحانی ترقیات کافی وافی نمایند مانند شمع روشن شوی و بمتابه ستاره درخشنده از افق ایمان و ایقان تابنده و درخشان گردی تا نفوسی که همدمند همراز شوند و هم آهنگ و هم آواز گردند سبب هدایت کل شوی و جمیع را بجهان الهی بخوانی و در عالم ملکوت در آری چنان هدایت کنی و دلالت نمائی که هر یکی انجمن عالم را سراج منیر گردند و شبستان حقیقت را نور هدایت شوند باطوار و رفتار و گفتار سبب عزت عالم انسانی گردند و باخلاق و کردار فرشته آسمانی شوند اینست عزت ابدیه اینست زینت حقیقت انسانیه..." (پیام آسمانی، ج ۱، ص ۱۰۶)

"... ملاحظه فرمائید که چقدر اهمیت دارد که هدایت یک نفس اعظم از سلطنت است زیرا سلطنت ظاهر در ایامی چند منتهی شود... اما این سلطنت که هدایت نفوس است دست در آغوش دلبر ابدی نماید و انسان بر بالین سرمدی بیاساید..." (پیام آسمانی، ج ۱، ص ۱۴)

عنقریب: به زودی - زود باشد که

صراف: عیارشناس - کسیکه پول خوب را از بد جدا می کند

صرافان وجود: ایادی عزیز امرالله جناب ابوالقاسم فیضی روحی لخلوصه الفداء در توضیح اصطلاح صرافان وجود در کنار اوراق اولیه این کتاب از جمله فرموده اند: "در اوایل این کلمه صرافان وجود را ایرانیها ترجمه کردند (Money Changer) در صورتی که اصل معنی بدین ترتیب است: در قدیم که اسکناس نبود و فقط سکه نقره و یا طلا به عنوان پول رد و بدل می شد، هر روز جمعه متخصصین برای شمردن پول به درگاه تجار عظیم می رفتند و توده هائی از سکه ها را که در برابر آن ها می گذاردند این متخصصین آغاز شمردن می نمودند و در همین حین با انگشتان خود سکه ها را لمس نموده و می فهمیدند که سکه اصل است یا بدل و سکه های بدل را دور می انداختند. این مردم متخصص، صراف نقود تجار بودند و به معنای روحانی صراف نقود (پول ها) روحانی به محض تماس، احساس می کردند که پالون یارو کج است (اصطلاحی است در بین مردم فارسی زبان به این معنی که شخص مذکور درستکار و امین یا راستگو و خالص نیست.)

حضرت عبدالبهاء در جواب سائلی در مورد عبارت "صرافان وجود" چنین می فرماید قوله الأحملي:

"هو الله - ای بنده جمال ابهی سؤال از آیه مبارکه نموده بودی که می فرماید (عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند) معنی این آیه مبارکه مفصل، فرصت نه مختصر بیان می شود و آن اینست که ماعدای تقوی و عمل پاک در درگاه احدیت مقبول نه. ایمان مانند شجر، و تقوی و عمل پاک به مثابه ثمر است الیوم اعظم تقوای الهی ثبوت بر عهد و پیمان است و عمل پاک یعنی رفتار و کردار و گفتار بهائیان حقیقی که مطابق وصایا و نصائح الهی است."

(مکاتیب، ج ۲، ص ۳۰۵) (کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۵۴)

صِرَافان وجود و اعضای بیت العدل اعظم الهی: تعمق و دقت بیشتری در حقایق پوشیده بعضی از این کلمات و انطباق آن با پیشرفت و ترقی تدریجی امر در عالم نشان می‌دهد که مفهوم این آیه مبارکه... به‌طور خاص مطابقت با وظیفهٔ بیت العدل اعظم الهی در اعلان طرد روحانی و تشخیص و رد و قبول نهائی ایمان یا عدم ایمان نفوس دارد وظیفه‌ای که مخصوص اعضاء بیت عدل عمومی می‌باشد و در سنین مخصوص (طبق نص صریح الواح وصایای حضرت عبدالبهاء) وظیفه حضرات ایادی امرالله حارسین عهد و میثاق الهی بوده است.

آنچه صحت این استنباط را تقویت می‌نماید مطالب ذیل است:

اول آنکه کلمه صِرَافان به صیغه جمع آمده است پس شمول آن بر هیئتی که به عدد بهاء انتخاب شده است می‌تواند معتبر باشد.

دوم آنکه عنقریب در ابتدای آیه ذکر شده است یعنی امری که در آتیه به وقوع خواهد پیوست و تشکیل بیت عدل عمومی یکصد سال پس از ظهور جمال مبارک عملی گردید.

سوم آنکه این صِرَافان وجود در پیشگاه حضور معبود به پذیرفتن و یا نپذیرفتن اعمال و افعال بندگان مشغولند و چون دقت نماییم ملاحظه کنیم که بیت العدل اعظم و محافل مقدسه روحانیه به فرموده حضرت عبدالبهاء چون به شرائط روحانی انتخاب و در مجمع محفل حاضر شوند و در پیشگاه حضور معبود قرار دارند در کتاب مستطاب اقدس در باره اعضاء بیوت عدل می‌فرمایند که چون وارد محل محفل شوند خود را در محضر خداوند (پیشگاه حضور معبود) ملاحظه نمایند و او را که دیدنی نیست ببینند پس عملاً این نفوس مبارکه در محضر حضرت مقصود و در پیشگاه حضور معبود جالسند و چون به حق توجه نموده به اتحاد به مشورت مشغول گردند شامل عنایت و تأیید الهی هستند و در آن مجلس حضرت عبدالبهاء حضور دارند ...

چهارم آنکه حضرت عبدالبهاء در آخر بیانات مبارکه در تشریح این آیه مسأله عهد و میثاق را بیان نموده از جمله می‌فرماید که ایمان مثل درختی است که ثمرهٔ آن تقوی است و بزرگترین مرتبهٔ تقوی و پرهیزگاری را در ثبوت بر عهد و میثاق معین فرموده‌اند بنابراین توضیح کاملاً روشن است که **صِرَافان وجودی که در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند در واقع کسانی هستند که جز عهد و میثاق کامل قبول ننمایند چه که بالاترین مرتبهٔ تقوی ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان است.**

پنجمین مطلب در تأیید استنباط فوق آنکه حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به ملا حسن ادیب (مائده آسمانی، جلد نهم ص ۱۲۵) از جمله می‌فرمایند:

"... اگر اشراق آفتاب عهد که مرادف با وجود است و امروز مصطلح از وجود نزد اهل بهاء آفتاب عهد است بر لفظ عدم و نقص و نفی نمی‌شد هرگز بقمیص هستی عارضی موجود نبود فتعالی عن ذلک علواً کبیراً."

ملاحظه می‌شود که حضرت عبدالبهاء دو بار مترادف کلمه وجود را با عهد تأکید و تصدیق فرموده‌اند. حال چون بر اساس بیان مبارک فوق در آیه مبارکه "عنقریب صرّافان وجود ..." بجای کلمه "وجود" مترادف آن یعنی کلمه "عهد" را قرار دهیم اطمینان خاطر حاصل می‌شود که مقصود از صرّافان وجود همان "صرّافان عهد و میثاق" هستند که در پیشگاه حضور معبود به رد و قبول عهد و ایمان مأمورند و بین مؤمنین ثابت قدم و ناقضین سست عنصر تمییز و تشخیص می‌دهند و این نکته نیز مؤید این استنباط است که این نفوس در درجه اول اُمناء بیت عدل اعظم الهی توانند بود.

مطلب ششم آنکه اگر این تشخیص عمل خالص از غیر آن را واقعه‌ای بدانیم که بعد از صعود در عالم بعد در پیشگاه حق به آن عمل می‌شود یعنی به حساب بندگان رسیدگی می‌گردد باز به این مشکل برخورد می‌کنیم که **اولاً** این عمل از اول لا اول شامل حال بشر بوده و ذکر کلمه عنقریب در ابتدای آن مناسب این جریان مداوم که همیشه در گذشته نیز صادق بوده است نمی‌تواند باشد و ثانی آنکه رسیدن به حساب اعمال بندگان که به تصور ادیان قبل از موت انجام می‌شود کار خداوند یگانه است در حالی که در آیه کلمات مکنونه "صرّافان وجود" به صیغه جمع آمده است یعنی عده‌ای به این وظیفه منصوب و به این عمل مأمورند دیگر خدا می‌داند چه اسرار دیگری در این آیه مبارکه پنهان است که در زمان خود واضح اعیان خواهد شد.

(کنز اسرار، ج ۲، ص ۱۵۷ - ۱۵۹)

معبود: خداوند متعال - پرستش شده

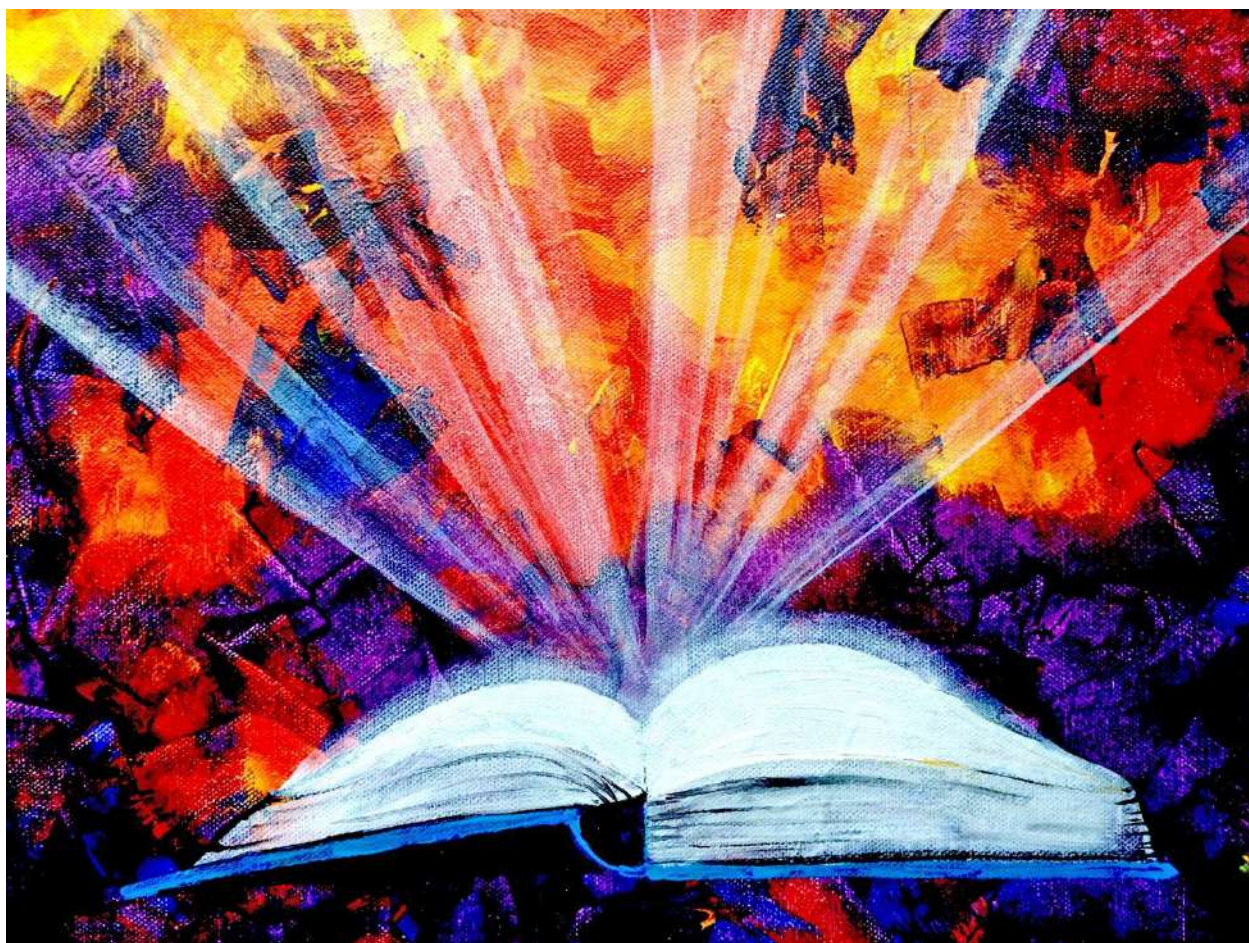
تقوی: اجتناب و پرهیز از هر عمل ناصواب و مخالف رضای خدا - پرهیزکاری

عروس معانی بدیعه:

"...بیان را در هر مطلب مکرر نمودیم که شاید هر نفسی از اعالی و ادانی از این بیانات به قدر و اندازه خود قسمت و نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز باشد، از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید. لِيُعْلَمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ. قسم به خدا که این حمامه ترابی را غیر این نعمات نغمه‌هاست و جز این بیانات رموزها که هر نکته‌ای از آن مقدّس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت. تا مشیّت الهی چه وقت قرار گیرد که **عروس‌های معانی بی حجاب** از قصر روحانی قدم ظهور به عرصه قدم گذارند." (ایقان، ص ۱۱۷)

وراء: پشت سر - عقب **مستور:** پوشیده - پنهان - مخفی

منیر: نوردهنده - تابان **مراتب:** مقام‌ها - پایه‌ها



نعمت: آنچه عطا شده باشد از مال و رزق و غیره - احسان

انقطاع: گسستن از خلق و توجه به خدا در جمیع احوال، در امر الهی منظور از انقطاع فقر و ترک دنیا نبوده بلکه آن است که هیچ شیئی یا امری از امور، انسان را از حق باز ندارد.

الحمد: ستایش **لله:** برای خداوندی که

هوبد: روشن - آشکار - نمایان **حجت:** دلیل - برهان

برهان: دلیل قاطع - حجت **همت:** کوشش و سعی و پشتکار - عزم قوی

کذلک: اینچنین **تمت:** تمام شد - کامل گردید

علیکم: برای شما - بر شما **من:** کسانیکه - کسی که

فی السموات: در آسمانها هستند **والأرضین:** و در زمینها هستند

منابع و مأخذ

- ۱ - آثار قلم اعلی، ج ۱ - صاحب اثر: حضرت بهاء‌الله / ناشر: مؤسسه معارف بهائی، کانادا ۱۹۹۶ میلادی / صفحات: ۵۰۹
- ۲ - آثار قلم اعلی، ج ۴ / صاحب اثر: حضرت بهاء‌الله / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری / ۱۳۳ بدیع / صفحات: ۳۵۹
- ۳ - آثار قلم اعلی، ج ۵ / صاحب اثر: حضرت بهاء‌الله / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری / ۱۳۱ بدیع / صفحات: ۳۶۸
- ۴ - آیات الهی، ج ۱ / لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی - لانگنهاین، آلمان ۱۴۸ بدیع
- ۵ - آیات الهی، ج ۲ / مؤسسه مطبوعات امری آلمان، لجنة ملی آثار امری به لسان فارسی و عربی، چاپ اول - لانگنهاین، آلمان - ۱۵۳ بدیع - ۱۹۹۶ میلادی
- ۶ - آیات بینات / مجموعه آثار مبارکه نازله به افتخار خاندان سمندر و نبیل ابن نبیل قزوینی، تدوین کننده: روح‌الله سمندری / ناشر: مؤسسه معارف بهائی، دانداس، انتاریو، کانادا - سنه ۱۵۶ بدیع، ۱۳۷۸ شمسی، ۱۹۹۹ میلادی
- ۷ - اخلاق بهائی / تألیف: محمد علی فیضی / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری / ۱۲۰ بدیع
- ۸ - ادعیه حضرت محبوب / صاحب اثر: حضرت بهاء‌الله / صفحات: ۴۶۴
- ۹ - اسرار الآثار، ج ۲ / تألیف: فاضل مازندرانی / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری / ۱۲۴ بدیع / صفحات: ۱۹۶
- ۱۰ - اسرار الآثار، ج ۳ / تألیف: فاضل مازندرانی / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری / ۱۲ بدیع / صفحات: ۲۸۳
- ۱۱ - الوهیت و مظهریت - دکتر علیمراد داوودی / ناشر: مؤسسه معارف بهائی / صفحات: ۳۷۴
- ۱۲ - امر و خلق، ج ۱ / مجموعه آثار / صفحات: ۳۴۳
- ۱۳ - امر و خلق، ج ۲ / مجموعه آثار / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، هوفهایم، ۱۹۸۵ / صفحات: ۳۷۱
- ۱۴ - امر و خلق، ج ۳ / مجموعه آثار / ناشر: لانگنهاین، آلمان ۱۹۸۴ میلادی / صفحات: ۵۲۶
- ۱۵ - انجیل

- ۱۶ - انسان در آیین بهائی / دکتر علیمراد داوودی / ناشر: مؤسسه مطبوعات امری / صفحات ۳۶۵
- ۱۷ - بدایع الآثار، ج ۱ / محمود زرقانی / لجنه نشر آثار امری به زبان های فارسی و عربی / لانگنهاین - آلمان / ۱۴۴ بدیع / ۱۹۸۷ میلادی
- ۱۸ - بدایع الآثار، ج ۲ - محمود زرقانی / لجنه نشر آثار امری به زبان های فارسی و عربی / لانگنهاین - آلمان / غربی / ۱۴۴ بدیع / ۱۹۸۷ میلادی
- ۱۹ - بشاره النور / مجموعه آثار / ناشر: لانگنهاین - آلمان، ۱۴۰ بدیع / صفحات: ۵۶۱
- ۲۰ - بهاء الله شمس حقیقت / صاحب اثر: حسن موقر بالیوزی / صفحات: ۶۶۹ / ناشر: George Ronald Oxford
- ۲۱ - بهاء الله و عصر جدید / صاحب اثر: ج.ای. اسلمنت / ناشر: دارالنشر البهائیه فی البرازیل / صفحات: ۳۱۹
- ۲۲ - تقریرات کتاب مستطاب اقدس / صاحب اثر: عبدالحمید اشراق خاوری / ناشر: مؤسسه مطبوعات امری آلمان / صفحات: ۴۲۱
- ۲۳ - پیام آسمانی، ج ۱ / مجموعه آثار / صفحات ۱۷۷
- ۲۴ - پیام آسمانی، ج ۲ / از انتشارات پیام بهائی / نشریه ماهانه محفل روحانی ملی فرانسه برای بهائیان ایرانی / سال ۲۰۰۱ میلادی / ۱۵۷ - ۱۵۸ بدیع
- ۲۵ - سایت donyayebahai.org / روحانیت بهائی، شماره ۱۲ / نگارش موژان مؤمن / ترجمه فاروق ایزدی نیا
- ۲۶ - پیام ملکوت / صاحب اثر: عبدالحمید اشراق خاوری / صفحات: ۴۹۵
- ۲۷ - تقریرات کتاب مستطاب اقدس / صاحب اثر: عبدالحمید اشراق خاوری / ناشر: مؤسسه مطبوعات امری آلمان / صفحات: ۴۲۱
- ۲۸ - توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله خطاب به احبای شرق / صاحب اثر: حضرت ولی امرالله / ناشر: لانگنهاین - آلمان ۱۹۹۲ میلادی / صفحات ۶۵۰
- ۲۹ - توقیعات مبارکه (۱۹۴۵ - ۱۹۵۲) / صاحب اثر: حضرت ولی امرالله / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران ۱۲۵ بدیع / صفحات: ۴۰۹
- ۳۰ - توقیعات مبارکه، ج ۲ / صاحب اثر: حضرت ولی امرالله / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران ۱۲۵ بدیع
- ۳۱ - حدیقه عرفان / مجموعه آثار / صفحات: ۳۲۹ / ناشر: NSA of the Baha'is of Canada

- ۳۲- حضرت باب / صاحب اثر: نصرت الله محمد حسینی / ناشر: مؤسسه معارف بهائی / صفحات: ۱۰۴۰
- ۳۳- خاطرات زولیت تامسون / با مقدمه‌ای از مرضیه گیل / ترجمه افسانه بهجتی ثابت / مؤسسه انتشاراتی سنچری پرس - استرالیا / ۲۰۱۲ میلادی
- ۳۴- خطابات مبارکه، ج ۱ - صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / ناشر: لانگنهاین، آلمان ۱۹۲۱ م / صفحات ۲۸۸
- ۳۵- خطابات مبارکه، ج ۲ / صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / ناشر: لانگنهاین، آلمان ۱۹۲۷ م / صفحات ۳۶۸
- ۳۶- دریای دانش / صاحب اثر: حضرت بهاء الله / صفحات: ۱۸۸ / ناشر: NSA of the Baha'is of India - ۱۹۸۵
- ۳۷- رحيق مختوم، ج ۲ / تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری، سال ۱۳۱ بدیع / صفحات: ۷۰۷
- ۳۸- رساله مدنیّه / صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / صفحات: ۱۴۱
- ۳۹- رساله ایام تسعه / مجموعه آثار / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری / صفحات: ۵۷۶
- ۴۰- رساله هفت وادی / صاحب اثر: حضرت بهاء الله / صفحات: ۲۵
- ۴۱- صلوٰة کبیر / ادعیه حضرت محبوب، ص ۶۴-۷۵
- ۴۲- طراز الهی، ج ۱ / صاحب اثر: نگارش پیروش سمندری خوشبین / ناشر: مؤسسه معارف بهائی / صفحات: ۵۸۷
- ۴۳- ظهور عدل الهی / صاحب اثر: حضرت ولی امرالله / ناشر: محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده، ویلمت، ایلینوی ۱۹۸۵ / صفحات: ۱۹۰
- ۴۴- قرآن کریم / مترجم: مهدی الهی قمشه‌ای / خطاط: احمد نیریزی / انتشارات: سینا / چاپخانه: آگاه / تابستان ۱۳۷۷
- ۴۵- فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی در آثار بهائی / تألیف: دکتر داریوش معانی / چاپ اول، اتریش ۲۰۱۰
- ۴۶- فرهنگ بزرگ سخن (۸ جلدی مصور) به سرپرستی حسن انوری، تهران: سخن ۱۳۸۱
- ۴۷- فرهنگ جدید عربی-فارسی / ترجمه منجدالطلاب / مترجم: محمد بندرریگی / چاپ ۱۳۶۲ / انتشارات اسلامی - تهران
- ۴۸- فرهنگ فارسی عمید دو جلدی / تألیف حسن عمید / چاپ سی و دوم / مؤسسه انتشارات امیر کبیر / تهران ۱۳۹۳

- ۴۹- فرهنگ لاروس عربی به فارسی / تألیف: خلیل، جر / ترجمه: سید حمید طبیبیان / چاپ هفتم / چاپخانه سپهر - مؤسسه انتشارات امیر کبیر / ۱۳۷۶، تهران
- ۵۰- قاموس مختصر ایقان / صاحب اثر: عبدالحمید اشراق خاوری / صفحات: ۲۰۶ / ناشر: Century Press
- ۵۱- قرن بدیع / حضرت ولی امرالله / ناشر: مؤسسه معارف بهائی، کانادا ۱۹۹۲ / صفحات: ۸۶۱
- ۵۲- کتابچه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء - چاپ کراچی
- ۵۳- کتاب مستطاب اقدس / صاحب اثر: حضرت بهاءالله / ناشر مرکز جهانی بهائی ۱۹۹۲ / صفحات: ۲۷۰
- ۵۴- کتاب مستطاب ایقان / صاحب اثر: حضرت بهاءالله / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، هوفهایم آلمان / صفحات ۱۷۹
- ۵۵- کلمات مکنونه - چاپ مؤسسه کرمل (فارسی - عربی - انگلیسی در یک مجلد)
- ۵۶- کنز اسرار، ج ۱ / داریوش معانی / لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی / لانگنهاین آلمان / ۱۵۰ بدیع - ۱۹۹۳ میلادی
- ۵۷- کنز اسرار، ج ۲ / داریوش معانی / لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی / لانگنهاین - آلمان / ۱۵۰ بدیع - ۱۹۹۳ میلادی
- ۵۸- گلزار تعالیم بهائی / ریاض قدیمی / ناشر: مؤسسه مطبوعات ملی بهائیان پاکستان / صفحات: ۵۰۲
- ۵۹- گنجینه حدود و احکام / صاحب اثر: عبدالحمید اشراق خاوری / صفحات: ۴۶۶ / ناشر: University of Toronto Press Incorporated
- ۶۰- لئالی الحکمة، ج ۱ / صاحب اثر: حضرت بهاءالله / ناشر: دارالنشر البهائیه فی البرازیل / شهر المشیه ۱۴۳ بدیع / صفحات: ۱۹۷
- ۶۱- لئالی الحکمة، ج ۲ / صاحب اثر: حضرت بهاءالله / ناشر: دارالنشر البهائیه فی البرازیل / شهر السلطان ۱۴۶ بدیع / صفحات: ۳۴۴
- ۶۲- لئالی الحکمة، ج ۳ / صاحب اثر: حضرت بهاءالله / ناشر: دارالنشر البهائیه فی البرازیل ۱۹۹۱ / صفحات: ۴۰۷
- ۶۳- لغت‌نامه دهخدا / علی اکبر دهخدا / زیر نظر دکتر محمد معین / تهران ۱۳۳۷ / مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه
- ۶۴- لوح سلطان ایران / تنظیم: عزیزالله سلیمانی / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری / ۱۳۲ بدیع / چاپ هندوستان / صفحات: ۱۵۹

- ۶۵- لوح خطاب به شیخ نجفی / صاحب اثر: حضرت بهاء‌الله / ناشر: لجنه نشر آثار امری به لسانهای عربی و فارسی / لانگنهاین - آلمان / ۱۳۸ بدیع / نشر اول
- ۶۶- مائده آسمانی، ج ۱ / صاحب اثر: حضرت بهاء‌الله / تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری / ۱۲۸ بدیع / صفحات: ۸۲
- ۶۷- مائده آسمانی، ج ۲ / صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران / ۱۲۹ بدیع / صفحات: ۱۱۰
- ۶۸- مائده آسمانی، ج ۳ / صاحب اثر: حضرت ولی امرالله / تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران / ۱۲۹ بدیع / صفحات: ۸۱
- ۶۹- مائده آسمانی، ج ۴ / صاحب اثر: حضرت بهاء‌الله / تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران / ۱۲۹ بدیع / صفحات: ۳۷۲
- ۷۰- مائده آسمانی، ج ۵ / صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران / ۱۲۹ بدیع / صفحات: ۲۹۴
- ۷۱- مائده آسمانی، ج ۶ / صاحب اثر: حضرت ولی امرالله / تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران / ۱۲۸ بدیع / صفحات: ۸۶
- ۷۲- مائده آسمانی، ج ۷ / صاحب اثر: حضرت بهاء‌الله / تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران / ۱۲۹ بدیع / صفحات: ۲۵۵
- ۷۳- مائده آسمانی، ج ۸ / صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران / صفحات: ۲۰۶
- ۷۴- مائده آسمانی، ج ۹ - صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران / ۱۲۲ بدیع / صفحات: ۱۸۰
- ۷۵- مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۲ / دکتر وحید رأفتی / ناشر: مؤسسه معارف بهائی - کانادا / صفحات: ۴۱۶
- ۷۶- مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳ / صاحب اثر: دکتر وحید رأفتی / ناشر: مؤسسه معارف بهائی - کانادا / صفحات: ۴۳۹
- ۷۷- مجموعه اشراقات / صاحب اثر: حضرت بهاء‌الله / صفحات: ۲۹۵
- ۷۸- مجموعه اقتدارات و چند لوح دیگر / صاحب اثر: حضرت بهاء‌الله / صفحات: ۳۲۹

۷۹ - مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء‌الله چاپ مصر / صفحات: ۴۱۲ / ناشر: Baha'i Publishing Trust - Wilmette, Illinois ۱۹۷۸

۸۰ - مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء / صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ایران / صفحات: ۵۴۷

۸۱ - مجموعه نصوص مبارکه در باره کلمات مکنونه - ارض اقدس، ۱۹۸۱

۸۲ - مفاوضات عبدالبهاء / صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / ناشر: مرآت ۱۹۲۰ میلادی / صفحات: ۳۴۰

۸۳ - مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳ / صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / ناشر: فرج‌الله زکی‌الکردی ۱۹۲۱ / صفحات ۵۷۶

۸۴ - مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴ / صاحب اثر حضرت عبدالبهاء / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران / صفحات: ۲۵۵

۸۵ - مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷ / صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری / ۱۳۴ بدیع / صفحات: ۲۵۶

۸۶ - مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸ / صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران / صفحات ۲۶۶

۸۷ - منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله - صاحب اثر: حضرت بهاء‌الله / صفحات: ۲۲۲

۸۸ - منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱ / صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / صفحات ۳۰۹ / ناشر: Baha'i Publishing Trust - Wilmette, Illinois ۱۹۷۹

۸۹ - منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۲ / صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / صفحات: ۲۸۵ / ناشر: Baha'i World Centre Publications ۱۹۸۴

۹۰ - منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳ / صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / ناشر: لانگنهاین - آلمان ۱۹۹۲ میلادی / صفحات: ۲۴۳

۹۱ - منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴ / صاحب اثر: حضرت بهاء‌الله / ناشر: مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان ۲۰۰۰ میلادی / صفحات: ۳۲۱

۹۲ - منتخب آیات از آثار حضرت نقطه اولی / صاحب اثر: حضرت باب / ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران ۱۹۷۸ میلادی / صفحات ۱۵۶

٩٣- من مكاتيب عبدالبهاء، شماره ١ / صاحب اثر: حضرت عبدالبهاء / ناشر: دارالنشر البهائيه فى البرازيل / صفحات: ٣١٨

٩٤- نجم باختر - مجلد ٨ - شماره ٢ - منسوب به حضرت عبدالبهاء در جواب سؤالات دكتور ادوارد گتسينگر

٩٥- نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ج ١ / صاحب اثر: اديب طاهر زاده / ناشر: مؤسسه معارف بهائى، دانداس، انتاريو، كانادا / ١٥٥ بديع / صفحات: ٣٨٠

٩٦- نظم جهانى بهائى / صاحب اثر: حضرت ولى امرالله / ناشر: مؤسسه معارف بهائى، كانادا ١٩٩٥ ميلادى / صفحات ١٩٥

٩٧- نوزده هزار لغت / دكتور رياض قديمى / مجموعه دو جلدى

٩٨- ياران پارسى - مجموعه آثار / ناشر: مؤسسه ملى مطبوعات امرى آلمان، ١٩٩٨ ميلادى / صفحات ٥٨٢

" اگر به موجب کلمات مکنونه

فارسی و عربی عمل نمائی یقین بدان

مشعله نار محبت الله شوی."

